والحمد لله و
الصلوة علی انبیائه و اوصیائه
چون کتاب مستطاب اربعین الحسینیة از تالیفات
ملاذ الانام حجة الاسلام آقای حاجی میرزا محمد
قمی ادام الله اقباله مشحون و مشتمل بر جمیع اخبار
و روایات معتبره و طرح بعض اخبار غیر معتبره
در واقعه حضرت خامس آل عبا سید الشهداء علیه الاف
التحیة و السلام و بعض فقهای علائم ظهور حضرت حجة عجل
الله فرجه بود بتوفیق و تایید حضرت احدیت اقل حاج
شیخ احمد شیرازی الاصل اقدام در
طبع آن نموده تا انکه مؤمنین و مقدسین از مضامین
و عبارات آن منتفع گردند و محل فروش طهران بنجه حاجب
الدوله نمره (۵) باسائر کتب جدید الطبع الملا
بر هر مسلمی لازم است تحصیل و مواظبت بر مطالب و احکام

بسم الله الرحمن الرحیم

اربعین الحسینیة

تألیف العبد العاصی

اوفی کتابته بهمسنه

محمد القمی

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و ثنا ذات اقدس خالقی را سزا است که از تمامی موجودات
برگزیده نوع بنی آدم را برای مظهریت اسمای حسنی و صفات علیا
بقلم قدرت افاضه نمود و مرآت آیت آثار و آگاهی را بر الواح نفوس شریفه
انسانیه علم الانسان ما لم یعلم زینت داد تاج کرامت و لقد کرمنا
بنی آدم را برین نوع دون سایر امم زهی شرافت که پدید آوردن
هر ناپدیدی که برای آدمی بود پدید آورد و آدمی برای خود نمود مهربانی
با آفریدگانش بحدیست که هیچ زمانی اعراض از خلق خود نفرمود
همیشه وسائط و رسل میانه مردم و ذات اقدسش بود بعد
از تکمیل استعداد و استحکام بنیاد ختم نمود بنیان نبوات را بسید
اولاد آدم و جامع شتات صفات و تجلیات ذات سید الرسل
و خاتم الانبیاء و نتیجة الکل تاج الاصفیاء محمد بن عبد الله ص

دیباجة الکتاب

علی وجهه الطیب اللاهوتی و جسده الطاهر الملکوتی و علی خلفائه خلفاء
الدین و امناء الوحی المبین سید الموحدین علی بن ابیطالب
امیر المؤمنین و اولاده الامجاد الداعین الی النجاة و الرشاد و کتاب
مبین او را آخر الشرایع و منتهی الکتب مقرر داشت علم هدایت
بشاه راه ولایت افراشت و راه عذر را برای سالکین طریق عبودیت
نگذاشت عترت طاهره او را اولیای خود و اوصیا نبوت نگاشت
و از اول آفرینش تا فنای دنیا طرفة العینی زمین را خالی از حجت بالغه
نگذاشت لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة
و عرش ولایت را بدوازده برج امامت مزین ساخت و نور نبوت
و هدایت را در آن مظاهر زاهره مرتب داشت و سفینه نجات
برای غرقی و هلکی از امت خود ودیعه گذاشت و بعد بنده مجرم
محروم از فضائل و کمال بر قلوب صافیه اهل دانش و طالبان اخوان
الصفا و روحانیین مینگارد که اوقات جاری برای علمای شریعت
و سالکین طریقت همیشه بر تالیف اربعین و شرح چهل حدیث
از متعلقات مورد بین مستمر بوده و حقیر همیشه در توی
این توفیق داشتم که شاید مصداق حدیث مشهور من حفظ
علی امتی اربعین حدیثا بعثه الله فقیها عالما واقع شوم استغراق
وقت باشتغال بتحصیل و تکمیل و تعلم و تعلیم مجال نمیداد تا
پس از نهایت مسافرت اقامه در وطن عزیز دار الایمان قم لازالت

محفوظة بالامن والامان نموده و این بلدهٔ شریفه از ایام قدیمه معدن
علوم اهل بیت علیهم السلام و مسکن دوستان ایشان بوده و از شرافت بقاع
بوده و از بلاد مستحدثهٔ اسلامیه است چنانچه در معجم البلدان و غیره مسطور است
که در سنهٔ هشتاد و سه هجری که لشکر عبدالرحمن بن محمد بن الاشعث
که امیر سیستان بود و بر حجاج بن یوسف خروج و سرکشی نموده پس از
شکست در میان ایشان هفده تن از علمای عراق عرب از طبقهٔ تابعین
بودند از جمله پنج نفر پسران سعد بن مالک بن عامر الاشعری که نام
ایشان عبدالله و عبدالرحمن و اسحق و نعیم و احوص بود بعد از انهزام به این ناحیه
قم آمدند و در آنجا قریه بود که کمندان نام داشت ساکن شدند و عموی
زادگان ایشان پس از استقرار به ایشان ملحق شدند بنای عمارت و آبادی
گذارده عبدالله مذکور را پسری بود امامی مذهب پس از فرود
آمدن به این مکان تلقین طریقهٔ تشیع به اهل و سکنهٔ آن ناحیه نمود
و از اول امر مردم این بلد غیر تشیع طریقه از اسلام نشناختند
و رشتهٔ تبعیت احدی بگردن ننهادند تا حدی که گویا قمی و
شیعه دو لفظ مترادف باشند و بر شخص متتبع خبیر بصیر واضح است
که اکثر اصول احادیث شیعه از علمای قم تدوین شده و به بذل
جهد ایشان محفوظ مانده چنانچه در احادیث معتبره شرح این جمله
مسطور است و بس است کلام امام صادق علیه السلام که این بلد را حرم خود و
اولاد خود نامیده و فرموده که معدن شیعیان ما است

و خبر داده که این بلده معدن علم و فضل خواهد شد و علوم اهل
بیت از این شهر فائض به سایر بلاد مشرق و مغرب شود و بلا و فتنه
های دینیه از این شهر مدفوع است و یکی از درهای بهشت برای
ایشان است که کنایه از باب ولایت اهل بیت باشد و نیز فرموده که
این شهر جایگاه فاطمیین و جای آسایش مؤمنین است و اشباه آل
پیغمبر است و مصداق این کلام معجز نظام آنکه مقابر شریفهٔ علویین
بعضی بر بعضی در این بلده واقع شده در هیچ ناحیه واقع نشده چنان بلد
در زاویه از بلاد عظیمه واقع شده بود و مطمع اهل دنیا نبوده و
خلفا متوجه به خراسان و اصفهان و امثال آنها بوده اند و به بلاد
صغیره عنایتی نداشته اند بدین سبب قم و قرای آن از شر اعادی اهل
بیت محفوظ بوده علویین در امان و آسایش بوده و شرح این جمله در کتاب
تاریخ قم که از کتب معتبره و در عداد اصول حدیث محسوب است
مسطور است و از مقابر معظمه که در این بلده واقع است قبر فاطمه
دختر موسی بن جعفر علیها السلام است که در غربی این بلده واقع است
در زمین موسوم به بابلان که ملک خاص موسی بن خزرج بوده و
فضیلت و شرافت زیارت این مقبرهٔ مشرفه در اخبار معتبرهٔ
امامیه مشهور است و از قدیم الایام این بقعهٔ متبرکه معتمد محترم
بوده و در پهلوی این قبر قبور دیگر از علویات محترمات است از جمله
دختر از موسی مبرقع و سه دختر از حضرت امام جواد محمد بن علی

الرضا علیه و علی آبائه السلام است و اول بقعه ایکه بر این مقبره بقعه
موسومه بنا شد از زینب دختر حضرت جواد بود که قبر او نیز در این
بقعه مبارکه است و لایزال این بقعه محترمه قبله گاه شیعه اثنی عشریه
بوده و کرامات باهرات از او مشاهده شده و در زمان سلاطین صفویه
و پیش از آن اوقاف و خدام و ترتیبات مقرره داشته و هیچ یک از سلاطین
فروگذار از احترامات آستانه مقدسه نکرده اند خصوصا از زمانیکه
تولیت این آستان جلالت نشان با دودمان نجابت بنیان سادات حسینیه
جبل عامل که از احفاد امجاد و اولاد سید الساجدین بودند مقرر
بوده و نسب شریف ایشان در دفاتر و طوامیر نسابین محفوظ و موجود
است ثم النجابه ساطع البرهان و خلفا عن سلف در خدمات این
آستانه مقدسه ساعی و حامی بوده اند و هر لاحقی بهتر از سابق
از عهده نظام و انتظام امور بر آمده چنانچه در این زمان که حدود سنه
هزار و سیصد و بیست و هشت هجری است بتصویب علمای اعلام
و اولیای امور عظام مفوض است این منصب جلیل بسید معظم
نبیل مفخر الاشراف و السادات و مرکز الفواضل و الفضائل و
السعادات جامع مزایا الانسانیه و الکمالات البحر الزاخر الذی
لدمن الجلالة و النجابة حظ وافر تاج الحاج و قبلة المحتاج میر
سید محمد باقر دام عمره السعید و عیشه الرغید نجل السید
الاجل الذی کان لنوع الانسان عین و للناس انسان العین المشمول

له رحمة الله الواسعة فی النشأتین میر سید حسین علیه شآبیب
الرحمة کوکب افق الطالبین حفید السادة الانجبین من سلالة
سید المرسلین المنتهی نسبهم الی امام الساجدین علیهم صلوات
الله اجمعین شعر نسب اضاء عموده فی رفعة کالصبح فیه ترفع
و ضیاء و مناقب شهد العدو بفضلها و الفضل ما شهدت
به الاعداء چنان آثار جلالت در این خانواده هویدا است و علامات
نجابت و عروق شرافت در جبهه او پیدا که بهجت و جبهه شریف معرف
باستانش در تالیف مؤلف نباشد آفتاب آمد دلیل آفتاب
فوائد انعام و احسان آنجناب شامل عامه اهل ایمان است خصوصا
طایفه نداف چون بلدة دار الایمان محل عبور و مرکز مرور است
و این بیت شریف محل امید هر محتاج و فقیر و هر درمانده را دستگیر
خصوصا جناب معظم از همه اسلاف اشراف اجداد امجاد قدم
بالاتر نهاد و کم اب قد علا بابن ذوی حسب کما علت
برسول الله عدنان در اجابت ارباب حاجت در کمال بشاشت
و طلاقت وجه و با آنکه بهره مند از عظمت هاشمی و مهابت مطلبی
و سیادت محمدی و سخاوت علوی است در کمال تواضع و فروتنی
با بندگان خدا رفتار نماید شعر فتی یشتری حسن الثناء بماله
و یعلم ان الدائرات تدور اقر الله عیون العباد بطول بقائه و طول
عطائه و شکیبا عدائه حقیر کثیر التقصیر بحسب اطاعت امر کیمیا

چهل حدیث از اخبار متعلقه بحضرت سید الشهداء علیه السلام
ترجمه و شرح نمود با اشاره باعتقادات حقه شیعه اثنی عشریه
در باب رجعت و بدا و برزخ و تطبیق معجزات و کرامات ائمه بر قواعد
متینه صحیحه و دفع شبهات ملاحده و زنادقه این زمان در جمله
از مسائل دینیه و در احادیث معتبره امامیه و کمتر تعرض نمود
از نگاشتن و ترتیب نسخه طرفه را اکثر کتب معتمده معتبره زیاده
از قدر حاجت است و نامیده شد این تألیف لطیف باربعین الحسینیه
و قبل از شروع مقدمه لازم است که متدینین از اهل مذهب اثنی
عشریه آگاه شوند که در عصر ما شعائر در مذهب شیعه شایع تر
از مراسم تعزیه داری و گریستن بر مصائب سید مظلومین نیست
بلکه اکثر آثار و سنن و آداب شرعیه مهجور شده جز توسل
بحضرت سید الشهدا علیه السلام که غایه امیدواری شیعه است
روز بروز در ترقی و کمال است پس شایسته باشد که حدود
این عمل بطوری مضبوط شود که مطابق قواعد شرع اقدس باشد
و مورد طعن و اعتراض مذاهب خارجه نباشد و چون در این ایام
معاشرت و مخالطه تامه است میانه اهالی این مذهب با مذاهب
دیگر و واقعه کربلا و ابتلای حضرت سید الشهدا در اکثر
تواریخ ملل مذکور و مضبوط است در مجامع تعزیه داری
از امور مبتدعه و منهیات شرعیه مقدسه احتراز تمام نمایند

شایسته باشد که

مانند نواختن سازها و خواندن تکیه‌های طرب‌انگیز و بنا باشد که مجالس
لهو و لعب بیرون واختلی بعض از مجامع تعزیه داری نباشد و در
حدیثی حال اینگونه مردم بیان شده که گفته اند یطلبون الدنیا
باعمال الآخرة و این حرکات موجب محرومی از ثوابهای عظیمه
خواهد شد و شیطان با عداوت تمامی با نوع انسان است
پس هر عملی که نفعش بیشتر باشد توجه شیطان بافساد
آن عمل زیاده خواهد بود مانند توسل بحضرت سید الشهداء
که بحسب ضرورت دین و اخبار ائمه طاهرین موجب نجات و
رستگاری در دنیا و آخرت است و هر عملی که موجب فوائد دنیویه
شود تا اهل آن توجهی تام و هجومی عام در آن عمل خواهند نمود
مانند ذکر مصائب که یکی از وسائل معتبره معاش شده و جنبه
عبادیت کمتر ملحوظ شود تا رفته رفته کار بجائی رسیده که در
مجامع علمای مذهب اکاذیب صریحه ذکر میشود و نهی از این منکر
میسر نیست و جمله از ذاکرین مصائب باکی از اختراع وقایع مکذوبه
ندارند بسا باشد که اختراع سخنی کند و خود را مشمول حدیث
من ابکی فله الجنة میداند و بطول زمان همان حرف دروغ شیوع
در تألیفات جدیده پیدا کند و هرگاه محدث مطلع امین منع از
آن اکاذیب نماید نسبت بکتابی مطبوع یا بکلامی مسموع دهد
یا تمسک بقاعده تسامح در ادله سنن نماید و دست و پا

نقلهای ضعیفه قرار دهد و موجب ملامت و توبیخ ملل خارجه
خواهد شد مانند جمله از وقایع معروفه که در کتب جدیده
مضبوط و نزد اهل علم و حدیث عین و اثری از آن وقایع نیست
مانند عروسی قاسم در کربلا که در کتاب روضة الشهداء تالیف
فاضل کاشفی نقل شده و شیخ طریحی که از اجله علماء و معتمدین
است و لی در کتاب منتخب مسامحات بسیاری نموده که بر اهل
(از و نقل نموده)
بصیرت و اطلاع پوشیده نیست و علمای تاریخ می دانند که وقعه
کربلا از وقایع معروفه و اکثر وقایع زمین در کتب معتبره
مضبوط است و جمله از اهل مغازی و سیر در این باب کتاب
مخصوص نوشتند اگر چه برخی از آن کتب در زمان ما مفقود شده
مانند کتاب ابی مخنف لوط بن یحیی که از معتمدین اهل سیر است
و آن کتاب تا حدود سنه هزار بوده و شیخ مفید بعضی وقایع را
در ارشاد از آن کتاب نقل کرده و اما کتاب مقتل ابی مخنف معروف
در این زمان مجهول الحال و غیر معلوم المؤلف است اگر چه مشتمل
بر بعض روایات ابی مخنف است لیکن محل اعتماد اهل علم نیست
مانند اکثر کتب فارسیه جدیدة التالیف که مشتمل بر غرائب و عجائب
است که اهل حدیث را از آن امور اطلاعی حاصل نیست و ما
اینک شروع بنقل چهل حدیث کنیم

الحدیث الاول

ما ارویه باجازة عن جماعة من مشایخی العظام و فقهاء الاسلام
جزاهم الله احسن الجزاء بحق روایتهم منهم شیخی و استادی
و معتمدی فی الحدیث سنادی العالم العامل و المحدث الکامل
الثقة الثقة المزکی من کل شین الحاج میرزا حسین النوری
الطبرسی قدس سره القدوسی عن شیخ مشایخنا الاعلام
الشیخ مرتضی الانصاری طاب رمسه عن السید السند
السید صدر الدین العاملی عن استاد الفقهاء الاواخر
الآغا محمد باقر البهبهانی عن ابیه الاجل المولی محمد اکمل عن العلامة
المجلسی عن ابیه عن الشیخ بهاء الملة و الدین محمد العاملی عن
ابیه عن الشهید الثانی عن الشیخ علی بن عبد العالی المیسی عن
الشیخ محمد بن داود الجزینی رحمه الله عن الشیخ ضیاء الدین
علی عن والده الاجل شیخنا الشهید الاول عن شیخه فخر
الدین بن العلامة قدس سرهما عن ابیه عن شیخه المحقق الحلی
عن السید فخار الموسوی عن شاذان بن جبرئیل عن محمد
ابن القاسم الطبری قدس سره عن ابی علی بن شیخ الطائفة
عن والده الاجل عن شیخنا المفید عن رئیس المحدثین شیخنا
الصدوق قدس الله نفوسهم الطیبة فی کتاب عرض
المجالس عن جعفر بن محمد بن مسرور عن الحسین بن محمد بن
عامر عن عمه عبدالله بن عامر عن ابرهیم بن ابی محمود قال قال الرضا

ان المحرم شهر کان اهل الجاهلیة یحرمون فیه القتال فاستحلت فیه
دماؤنا وهتکت فیه حرمتنا وسبی فیه ذرارینا ونساؤنا واضرمت
النیران فی مضاربنا وانتهب ما فیها من ثقلنا ولم ترع لرسول الله صلی الله علیه و آله
حرمة فی امرنا ان یوم الحسین اقرح جفوننا واسبل دموعنا واذل
عزیزنا بارض کرب وبلاء واورثنا الکرب والبلاء الی یوم الانقضاء
فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون فان البکاء علیه یحط الذنوب
العظام ثم قال علیه السلام کان ابی اذا دخل شهر المحرم لا یری ضاحکا
وکانت الکآبة تغلب علیه حتی یمضی منه عشرة ایام فاذا کان یوم العاشر
کان ذلک الیوم الذی یوم مصیبته وحزنه وبکائه ویقول هو الیوم
الذی قتل فیه الحسین علیه السلام ترجمه ابرهیم پسر ابی محمود گفت که
فرمود علی بن موسی الرضا که محرم ماهی بود که مردم جاهلیت
تا با جستی شمردند در آن ماه کشتار و جنگ را و روا شمرده شد
در او خونهای ما و دریده شد پرده احترام ما و اسیر شد در او
کودکان و زنان ما و افروخته شد آتشها در سراپردهای ما و
بغارت برده شد آنچه در آنها بود از متاعهای نفیسه ما و رعایت
نشد از پیغمبر خدا احترامی درباره ما پس بدرستیکه روز گرفتاری
حسین ریش کرده پلکهای چشمان ما را و روان نمود اشکهای
ما را و خوار نمود عزیز ما را بسرزمین اندوه و گرفتاری و باز داد ما را
اندوه و گرفتاری تا هنگام گذشتن دنیا پس بر مانند حسین باید گریست

گریه کنند گریه کنندگان پس بدرستیکه گریستن براو میریزد گناهان
بزرگ را پس فرمود حضرت رضا که عادت پدرم موسی بن جعفر
براین بود که همین که ماه محرم میرسید بکر خندیده نمیشد و
شکستگی حالی براو غالب می شد تا ده روز از آن می گذشت همین که
روز دهم می شد آن روز مصیبت وغم وگریه او بود و می گفت در این
روز کشته شد حسین بابا نان قال الله تبارک وتعالی ان عدة الشهور
عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض
منها اربعة حرم دلت الکریمة علی احترام الاشهر الاربعة احد
فرد وهو رجب وثلثة سرد ومعنی کونها حرما انه یعظم انتهاک
المحارم فیها اکثر مما یعظم فی غیرها وکانت العرب تعظمها حتی لو ان
رجلا لاقی قاتل ابیه فیها لم یهجه لحرمتها وانما جعل الله تعالی بعض
هذه الشهور اعظم حرمة من بعض لما علم من المصلحة فی الکف
عن الظلم فیها لعظم منزلتها ولانه ربما ادی ذلک الی ترک الظلم
اصلا لانطفاء النائرة وانکسار الحمیة فی تلک المدة قال عز من قائل
ویسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر وصد عن
سبیل الله والمسجد الحرام واخراج اهله منه اکبر عند الله
دلت الکریمة علی حرمة قتال الکفار فی الاشهر الحرم والتعرض لهم
واخراج المسلمین من المسجد الحرام وذکر المفسرون واهل السیر
ان اهل الجاهلیة مع کونهم غیر متدینین بدین کانوا یعظمون الاشهر

المحرم حتى ذكروا ان المحرم سمي محرما لتحريم القتال فيه والحرب والغارات
وجاء الاسلام شاهدا لتعظيم هذه الاشهر ومن العجب من اقوام كانوا
يدعون الاسلام وقد هجموا على انتهاك محارم الله وحرمة الرسول
من اخراجهم من اوطانهم ففي رجب الحرام في الثامن والعشرين منه
ضيقوا على الحسين بن علي في سائر المدينة الطيبة حتى اخرجوهم
من عقر دارهم ظلما وعدوانا مكرهين على الجلاء من الوطن مهددين
على القتل ففي جملة من الكتب لما عزم الحسين عليه السلام على الخروج
تلى قوله تعالى فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين
والتفت عن الخروج الى عبد الله بن عباس وقال له ما تقول في
قوم اخرجوا ابن بنت نبيهم عن وطنه وداره ومحل جده لا يستقر
في قرار يريدون بذلك قتله ولم يشرك بالله شيئا وقد اكره
على الخروج من مكة والمسجد الحرام يوم الثامن من ذي الحجة بعد
ان قد كان احرم للحج فلما لم يتمكن من اتمام الحج وخاف على نفسه
وعشيرته طاف وسعى واحل من احرامه وجعلها عمرة وذلك
لان يزيد بن معوية لعنه الله انفذ من الشام عمرو بن سعيد بن العاص في
عسكر عظيم وولاه امر الموسم وامره على الحاج كله وكان قد وصاه
بقبض الحسين ع سرا ان تمكن منه وان لم يتمكن يقتله غيلة ودس
مع الحاج في تلك السنة ثلثين رجلا من شياطين بني امية و
امرهم بقتل الحسين على كل حال وقال عليه السلام لبعض اصحابه و

ما نعيبه على المسير لئن اقتل وبيني وبين حرم الله ذراع احب الي من
ان اقتل وبيني وبينه شبر ولا احب ان يستحل حرمة البيت بقتلي
دمي في محرم الحرام وقع وقعة الطف فائدة نطقت الاخبار
بان اول السنة شهر رمضان وفي دعاء مروي عن مولينا الرضا
عليه السلام في الاقبال ما يقتضي ان اول السنة هو المحرم كما
هو المعروف في التاريخ العربي ولعل ما دلت عليه الاخبار بيانا
لتجديد دورة الحوادث وتقديرها ونزولها من السماء الى
ولي العصر كما يدل عليه احاديث ليلة القدر وذكر الكفعمي ره
في حواشيه انه ليس شيء من الشهور يضاف اليه الشهر الا ثلثة
الربيعان ورمضان وان الاشهر يجمع بالالف والتاء تصحيحا
وبالواو والنون تكسيرا فتقول المحارم والاصفار والجمائد
والارجاب والشعابين وما اضيف منها يقع الجمع على الاول فيقال
شهور الربيع انتهى واليوم الاول منه معظم عند ملوك العرب
وفيه يستجاب الله دعاء زكريا ودخل ادريس الجنة وفي ثالثه
خلص يوسف من الجب وفي خامسه عبر موسى البحر وفي رابعه كلم
وفيه كلم ربه على الطور وفي تاسعه خرج يونس من بطن الحوت و
فسر قوله تعالى وليال عشر في بعض التفاسير بالعشر الاول من
المحرم وفيه دلالة على تعظيم هذه الايام ولكن يظهر من خبر ميثم
التمار المروي في الامالي انه ورد في فضل شهر محرم في اخبارنا

خارج مخرج التقية وانها من موضوعات بني امية واتباعهم وما
في هذه الرواية من سبي الذرية الطاهرة والنسوة الفاطميات
واستفاضت به النقل من ارباب السير والمقاتل وهذا من اعظم
الشواهد الدالة على كفر هولاء العتاة المردة واستدل ابو الفرج
ابن الجوزي على كفر يزيد بحيث حمل آل رسول الله على اقتاب الجمال
وعزم ان يدفع فاطمة بنت الحسين ع الى الرجل الذي طلبها وقوله
لها الى ان سبيكم وهذا قول لا يقنع لقائله وفاعله باللعنة ولو لم
يكن في قلبه احقاد جاهلية واضغان بدرية لاحترم آل الرسول
وما اشتملت عليه الرواية من اضرام النار في الخيم مذكور في جملة
من الكتب ان خلى بعضها منه مثل مثير الاحزان للشيخ الفقيه
ابن نما وكتاب الملهوف على قتلى الطفوف للسيد الاجل رضي
الدين بن طاوس وقد نهى النبي عن التعذيب بالنار وهذه الشنيعة
شنشنة اعرفها من اخزم وكانهم اقتدوا فيها بمن تقدم عليهم ومهد
لهم المسالك حين اراد احراق بيت فاطمة كما في كتاب عقد الفريد لابن عبد
ربه المالكي ونعم ما قيل آتش باشيانه مرغى نميزنند كيرم كه
خيمه خيمه آل عبا نبود ولا ينافي هذا الخبر ما ذكره المفيد في الارشاد
من ان عمر بن سعد لما جاء الى الخيم صاح النساء وبكين في وجهه
فقال لاصحابه لا يدخل احد منكم بيوت هذه النسوة فوكل بالفسطاط
وبيوت النسوة وعلى بن الحسين ع جماعة ممن كانوا معه وقال

احفظوهم لئلا يخرج منهم احد ثم عاد الى مضربه فلعله لم تضرم
النار في جميع الفسطاط وبقيت بقية دخلت النسوة فيها محبوسة
للاسر والسبي لاجله امر بحفظهن وانما عاد الى مضربه لم
يطعه هولاء الاجلاف الكفار كما انه لما امر برد ما اخذ منهن
لم يسمع منه احد واما حديث نهب الخيم وسلب النساء والاطفال
فمما اتفقت عليه كلمة اهل السير والمقاتل والتواريخ قال الشيخ
الفقيه ابن نما في مثير الاحزان وغيره ثم اشتغلوا بنهب عيال الحسين
ع ونسائه حتى تسلب المرأة مقنعتها من راسها وخاتمها من اصبعها
وقرطها من اذنها وحجلها من رجلها وبقين عرايا وفي المناقب
وقصد شمر الى الخيام فنهبوا ما وجدوا حتى قطعت اذن ام كلثوم
لحلقة كانت فيها وروى الصدوق في الامالي باسناده عن فاطمة
بنت الحسين ع قالت دخلت علينا الغانمة وانا جارية صغيرة وفي
رجلي خلخال من ذهب فجعل رجل يفض الخلخال من رجلي
وهو يبكي فقلت ما يبكيك يا عدو الله فقال كيف لا ابكي وانا اسلب
بنت رسول الله فقلت لا تسلبني قال اني اخاف ان يجيء غيري
فياخذه قالت وانتهبوا ما في الابنية حتى كانوا ينزعون الملاحف
من ظهورنا واقول هكذا جاءت الرواية وفيها غرابة فان
فاطمة بنت الحسين كانت مزوجة من ابن عمها الحسن بن المثنى
قبل وقعة الطف كما ذكره ابو الفرج الاصبهاني وغيره

فکیف یصح کونها جاریة صغیرة ولم یذکر النسابون للحسین
علیه السلام بنتا اخری تسمی فاطمة غیر هذه وذکر ارباب
السیر هجوم الناس علی نهب ما فی الخیم من الورس والزعفران
والحلی والحلل والابل وسلب النساء ثیابهن وفی کتاب
نور العین اخذ رجل مقنعة امرأة فنظر الی قرطها فجذبه
فلم یخرج فقطع الاذن باسنانه وجری الدم علی ثیابها
وصاحت المرأة من شدة الوجع وفی کتاب کشف الغمة وجد
شمر لعنه الله ذهبا فی ثقل الحسین ع فدفع بعضا منه الی
ابنته فدفعته الی صائغ فلما ادخله النار صار هباء ونحاسا
فلما اخبرت اباها بذلک جاء الی الصائغ فقال اصغه بحضرتی
فعاد مثل الحالة الاولی **تنبیه** وذایع النبوة وذخائر
الامامة محفوظة عند اهله لم تنهب شیء منها فی الطف وما جاء
بها الحسین ع الی کربلا بل اودعها فی المدینة عند ام سلمة لعلمه
بما یجری علیه روی فی الکافی بسنده عن الصادق ع قال ان الحسین
لما صار الی العراق استودع ام سلمة رضی الله عنها الکتب و
الوصیة فلما رجع علی بن الحسین دفعتها الیه وفیه بسنده عن ابی
ع قال الحسین لما حضره الذی حضره دعا ابنته الکبری فاطمة
بنت الحسین فدفع الیها کتابا ملفوفا ووصیة ظاهرة وکان علی
بن الحسین مبطونا فدفعت الکتاب بعد ذلک الی علی بن الحسین ع

وبعضها مما رواه ابان فی کتاب البصائر وغیره ونقلها العلامة المجلسی
فی امامة البحار فی باب ما عندهم من سلاح رسول الله ص وفی کتاب
اثبات الوصیة للمسعودی ره فی اخر الکتاب ان الحسین اوصی الی
اخته زینب بنت علی فی الطف فکان ما یخرج من علی بن الحسین ینسب
الی زینب سترا علی علی بن الحسین وتقیة واتقاء علیه والی بعض
ما ذکرنا اشار السید فی الملهوف فی قوله ع ولم یرعوا لرسول الله
حرمته یعنی انهم لو کانوا یحبون نبیهم لراعوا ذریته ولو کرم
علیهم رسول الله لکرم علیهم من کان کریما علیه لقد [illegible]
کان اکرم علیه من کریمته وکثیر عزة اصدق منهم حیث قال
شعر لقد علمت بالغیب انی اخونها   اذا هو لم یکرم علی کریمها
وقد قال الصادق ع عجبا للعرب کیف لا تحملنا علی رؤسهم
والله یقول وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها
الخبر واقول ولقد عمل المنافق عمر بن سعد بمعنی مولانا
الصادق ع حیث نصب راس الحسین علی رمح طویل فوق راسه
یوم ورود الکوفة فقوله ع ان یوم الحسین الخ یدل علی ان مصائب
الحسین لا تندرس علی کرور اللیالی ومرور الایام ولا
یطفی حزنهم علیه بتکاثر السنین والاعوام وانهم کانوا
یجددون الماتم فی کل المحارم ویکفون فیها عن لذائذ
المشارب والمطاعم ویحبون لمحبیهم تذکار تلک الملاحم

ولهذا اتّقی هم شیعتهم فی کلّ البلاد سیّما بلاد الاعاجم
بل دلّ بعض النصوص علی ان نفوسهم المقدّسة متفجّعة
علی هذا المظلوم فی کلّ العوالم وانّ هذا الحزن سارٍ فی جمیع
الموجودات حتّی اهل النار والجنّات والوحوش فی الفلوات
والاراضی والبلاد ولعلّ الله یوفّقنی لشرح هذه الجملة فی
الاحادیث الآتیة ثمّ روی الشیخ الثقة ابن قولویه فی کتاب
کامل الزیارة عن ابی بصیر قال کنت عند ابی عبد الله ع احدّثه
فدخل علیه ابنه فقال له مرحبا وضمّه الیه وقبّله وقال حقّر الله من
حقّرکم وانتقم ممّن وترکم وخذل من خذلکم ولعن الله من
قتلکم وکان الله لکم ولیّا وحافظا وناصرا فقد طال بکاء
النساء وبکاء الانبیاء والصدّیقین والشهداء وملائکة
السماء ثمّ بکی وقال یا ابا بصیر اذا نظرت الی ولد الحسین اتانی
ما لا املکه بما اوتی الی ابیهم والیهم یا ابا بصیر انّ فاطمة
لتبکیه وتشهق فتزفر جهنّم زفرة لولا انّ الخزنة یسمعون بکاءها
وقد استعدّوا لذلک مخافة ان یخرج منها عنق او یشرد دخانها
فیحرق اهل الارض فیکبحونها ما دامت باکیة ویزجرونها و
یوثقون من ابوابها مخافة علی اهل الارض فلا تسکن حتّی یسکن
صوت فاطمة وانّ البحار تکاد ان تنفتق فیدخل بعضها علی
بعض مخافة علی الدنیا ومن فیها ومن علی الارض فلا یزال

الملائکة مشفقین یبکون لبکائها ویدعون الله ویتضرّعون
الیه ویتضرّع اهل العرش ومن حوله وترتفع اصوات الملائکة
بالتقدیس لله سبحانه مخافة علی اهل الارض ولو انّ صوتا
من اصواتهم یصل الی الارض لصعق اهل الارض وتقطّعت
الجبال وزلزلت الارض باهلها قلت جعلت فداک انّ هذا
الامر عظیم قال غیره اعظم منه ما لم تسمعه ثمّ قال یا ابا بصیر
اتحبّ ان تکون ممّن یسعد فاطمة فبکیت حین قالها الخبر ونعم
ما قیل در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان
همه بر زانوی غم است سرّ لطیف گریستن تمام موجودات
بر سید مظلومین مستفیض در اخبار است بر مردم هشیار
آشکار است که مکالمهٔ اولیاء باندازهٔ عقول مخاطبین است
وغالبا از باب استعمال الفاظ در معنی کلیه است ودر خبری
امام صادق ع فرماید مباش از کسانیکه لفظی را بشنود وبر یک
معنی خاص حمل کند واکثر تاویلات که در احادیث امامیه
وارد است مبنی بر این قاعده است بعد از آگاهی بر این قاعده
بسیاری از احادیث فرقهٔ حقّهٔ امامیه از غرابت و تنافی خارج
شود مثل اینکه الفاظ صراط و میزان و مرصاد و اعراف هر یک
در معانی متعدده استعمال شده شخص جاهل که غافل از
این قاعده باشد گمان کند این تاویلات مجاز یا مجاز قدر

اقوال است و توان گفت این معنی مجاز نباشد و هرگاه اهل
عربیت تصدیق این مطلب نکرده از باب عدم احاطه و اطلاع
است مثلاً گریستن معنی عامی دارد که عبارت از اظهار اندوه
و غمناک بودن باشد این معنی در انسانی بریختن اشک و
انقباض جبهه کشف شود و خصوصیات که الغاء شود همه
صاحب شعور بوده اند و غمناک بر چیزی شود و گریستن درختان
او هویدا شود گریان خواهد بود بلی گریه انسان بریختن اشک
چشم اما بودن چشم و جریان دمع مدخلیتی در حقیقت
گریستن ندارد چه در صدق مفاهیم تحقق مبادی معتبر است
و تحقق غایات نه اعتبار تحقق کواشف مثل اینکه در اطلاق
اسماء الله مانند رحیم و علیم روح رحمت و انکشاف معتبر است
نه اینکه رقت قلب صنوبری یا بودن قوای جسمانیه ادراک دخلی
در تحقق حقیقت رحم و علم داشته باشد و این مطلب جمله
از بزرگان مفسرین تصریح کرده اند که اسماء الهیه باعتبار
غایات صادق است نه باعتبار مبادی و نیز باید دانست که هر
موجودیکه در عالم جسمانیات پیدا شده از عالم غیب بعالم
شهادت آمده و هر موجود جسمانی صورتی دارد عقلانی چنانکه
گفته اند صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی بلکه همان نحو که
انواع کلیات مانند ارض و سماء رب النوع عقلانی دارد آحاد

واشخاص هم صور عقلیه دارند و ابواب بسیاری از احادیث
دلالت بر این مطلب دارد مثل احادیث حمله عرش که چهار ملک اند
یکی بصورت آدمی و یکی بصورت کرکس و یکی بصورت شیر و یکی
بصورت گاو و هر یک طلب روزی برای افراد نوع خود مینمایند
و احادیثی نیز در باب او از خروس عرش و اینکه همه خروسها
تابع خروس عرش هستند و در تفسیر ابن اظهر الجمیل و ستر
القبیح وارد شده که هر شخصی صورتی در آسمان دارد و این
صور عقلانیه اتحاد شخصی با صور جسمانیه دارند پس هرگاه
اندوهی برای ملائکه و ارباب انواع پیدا شود سرایت بتمام موجودات
حتی جمادات و نباتات خواهد کرد این است مراد بحدیث شریف
که فرموده اند که گریست بر حسین بن علی ما یری و ما لا یری و استثنای
بعض اماکن مانند بصره و دمشق و بعض طوایف مانند آل حکم بن
العاص از جهت اهالی این بلاد و عداوت ایشان بوده با اهل بیت
عصمت و گرنه ارض شام از اراضی مقدسه و ممدوح در اخبار
و شرح رفتار و کردار اهل شام در ایام عاشورا در جلد سیم و چهارم
ذکر میشود انشاء الله خاتمه ایام عاشورا ایام حزن و اندوه
ائمه طاهرین ما بوده و شایسته باشد و شیعیان و غیره و ان بیان
ادای این عمل با آداب وارده شرعیه نمایند چنانکه در حدیث
مذکور شد که حضرت کاظم بعد از هلال محرم خندان دیده

نمی‌شد و روز بروز آثار حزن و اندوه در جبههٔ مبارکش فزون
می‌شد و در خبری وارد شده که هر روز که حضرت صادق ع
اسم حسین را می‌شنید تا شام دیگر تبسم نمیکرد و در بعض روایات
البسوا ثیاب الاحزان وارد شده پس پوشیدن جامه‌های سیاه
و ترک خضاب مرغوب است و منافات با کراهت در غیر این موضع
ندارد و فتوای بعضی بکراهت نماز در لباس سیاه حتی فی مصائب
الحسین از باب تجمد بر ظواهر و ضعیف المأخذ است و در کتاب
محاسن برقی و وسائل حر عاملی ره روایت شده که زنان بنی هاشم
بعد از وقعهٔ کربلا لباس سیاه پوشیدند و پلاس در بر خود نمودند
و سید العابدین برای ایشان طعام ماتم فرستادی و شیخ طوسی قدس
سره القدوسی در کتاب تهذیب روایت از امام صادق ع نموده
که فرمود و لقد شققن الجیوب و لطمن الخدود الفاطمیات علی
الحسین بن علی ع و علی مثله تشق الجیوب و تلطم الخدود یعنی
فاطمیات گریبان چاک زدند و سیلی بر روهای خود زدند در
شهادت حسین و بر مانند حسین سزاوار است این دو کار و
شیخ فقیه نبیه صاحب کشف الغطا طاب ثراه فتوی داده بجواز
لطم و شق جیب بلکه خراشیدن رو و سینه را در مصائب سید
الشهداء و بیرون است از حرمت این اعمال در سایر مصائب
و از این کلام نماید که خراشیدن و مجروح کردن رو و سینه را

نیز تجویز می‌نماید در هر حال سینه زدن قدر یقینی است که
مستحب است اما خراشیدن یا زخم کردن پیشانی مشکل است
خصوص در صورت خوف ضرر و اقامهٔ سایر اموری که معمول
در بلاد شیعه است در ایام عاشورا حتی مثل تجسم بعضی وقایع
داخل در عنوان بکاء و ابکاء و تعظیم شعائر الله است بشرط آنکه
محرمات شرعیه مانند نواختن ساز و تغنیات و پوشیدن لباس
زنانه و غیر اینها در میان نباشد والله الموفق

الحدیث الثانی

بالسند المتصل الی الشیخ الصدوق رضی الله عنه فی کتاب
الخصال فی باب ان امیر المؤمنین ع علم اصحابه فی مجلس واحد
اربعمائة باب مما یصلح للمسلم فی دینه و دنیاه کل عین یوم
القیمة باکیة و کل عین یوم القیمة ساهرة الا عین من اختصه
الله بکرامته و بکی علی ما ینتهک من الحسین و آل محمد ترجمه
حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در یک مجلس چهار صد مطلب
دینی و دنیوی باصحاب خود تعلیم فرمود از آن جمله فرمود هر
چشمی در روز قیامت گریان است و هر چشمی بیدار است مگر
چشم کسانیکه مخصوص کرده باشد خدا ایشان را بکرامت خود
و گریسته باشد بر آنچه دریده شده از پرده‌های احترام حسین
و آل محمد علیهم السلام بیان آنکه یوم القیمة یوم انکشاف الحقائق و ظهور

نتائج الاعمال وصیرورة الخبر عیانا فان الحقائق الملکوتیة
فی عالم الملک مستورة بغواشی الطبیعة ولا یدرکها النفوس
البشریة فاذا رفعت الحجب وابلیت السرائر شاهدت النفوس
آثار الاعمال واحسنت بالم النار وتاسفت علی ما فاتهم من
الدرجات واظهرت الندامة والحسرات وحینئذ ینفجعون ویبکون
علی ما ضیعوا بالامس وشروا انفسهم بثمن بخس وهذا معنی
بکاء العیون فی القیمة ومعنی کل امرء بما کسب رهین الا
من اکرمه الله بان جعل طینته من علیین وخلقه مجبولا علی
محبة اولیاء الطاهرین من النفوس الشریفة اللطیفة فهم
اهل للقرب من جوار الله ولا یدنسهم درن الاعمال ولا
یکدر صفاء طینتهم ما عرضهم من الطواری والاحوال
اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات بل هذه النفوس
تنزع فی ترقیها ابدا وتنفض ذاتها من الشواغل وترفض تلک
الرذائل سیما اذا لم تنصر ملکة وهؤلاء اهل محبة الله اذ حب اولیائه
حبه وقد اشیر الی هذا السر فی الخبر المشهور حب علی بن ابی
طالب حسنة لا تضر معها سیئة وهو افضل ما کتب فی صحیفة
الاعمال وقد ورد فی الخبر هل الدین الا الحب والبغض وهو
لامحالة یبعث علی صالح الاعمال بالمآل وان ابتلی فی برهة من
الزمان بقبایح الافعال ولقد کشف عن هذا السر فی جملة

وافرة من الاخبار من ان البکاء علی الحسین والمظلومین من آل
الرسول تحط الذنوب العظام اذ البکاء علیهم من لوازم محبتهم
وورد ان الله یغفر ذنوب الباکین علیه وقد اشار الیه مولینا
الرضا فی خبر ریان بن شبیب حیث قال یا ابن شبیب ان سرک
ان تکون معنا فی الدرجات العلی فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا
وعلیک بولایتنا فلو ان رجلا تولی حجرا لحشره الله معه یعنی
فان النفوس التی تهوی الیهم تحشر لامحالة فی زمرتهم وقد قال تعالی
واذا النفوس زوجت یعنی مع مشاکله وسنخه ولا یخفی علی العارف
البصیر ان الثواب علی البکاء لیس من باب المجازات علی الاعمال
الشاقة بل هو کاشف عن صفاء الطینة ونورانیة الفطرة
وجد بخط مولینا الرضا علی ما رواه الشیخ الفقیه سعید بن
هبة الله الراوندی کن محبا لآل محمد وان کنت فاسقا وکن
محبا لمحبیهم وان کانوا فاسقین وهذا سر لطیف یعمی عنه
ابصار المحجوبین وقد حکی لنا عن بعض ملاحدة الاسلام
استنکاره ما ورد من فضیلة الابکاء والبکاء ولم یدر المحروم
ان جمیع نفوس الروحانیین باکیة متاسفة علی ما صنع بالحسین
روی غواص بحار الانوار عن صفوان قال قلت للصادق ع
مالی اراک کئیبا حزینا منکسرا قال لو تسمع کما اسمع لا شغلک
عن مسئلتی قلت ما الذی تسمع قال ابتهال الملائکة علی قتلة

امیر المؤمنین وقتله الحسین ونوح الجن علیهما وشدة حزنهم
فمن بهما مع هذا بطعام او شراب او نوم الخبر

الحدیث الثالث

ما رواه جماعة من الاصحاب منهم الشیخ الفقیه جعفر بن محمد
المعروف بابن نما والشیخ البارع علی بن عیسی الاربلی فی کشف
الغمة والسید الاجل رضی الدین علی بن طاوس فی کتاب الملهوف
قالوا لما عزم الحسین علی المسیر الی العراق من مکة قام خطیبا
فقال الحمد لله وما شاء الله ولا قوة الا بالله خط الموت علی ولد
آدم مخط القلادة علی جید الفتاة وما اولهنی الی اسلافی
اشتیاق یعقوب الی یوسف وخیر لی مصرع انا لاقیه کانی
باوصالی یتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس وکربلاء
فیملان منی اکراشا جوفا واجربة سغبا لا محیص عن یوم خط بالقلم
رضا الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه ویوفینا اجور الصابرین
لن تشذ عن رسول الله لحمته وهی مجموعة له فی حظیرة القدس
تقر بهم عینه وینجز بهم وعده من کان باذلا فینا مهجته وموطنا علی
لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا ان شاء الله ترجمه
زینت شده است مرگ بر پسران آدم مانند زینت بودن گلوبند
بر دختران جوان و چه اندازه آرزومندم و سرگشته ام بسوی
گذشتگان خود آرزومندی یعقوب برای یوسف و برگزیده

شده برای من کشتنگاهی که برخواهم خورد آن را و گویا می‌بینم پیوندهای
تن خود را که جدا می‌کنند آنها را گرگان زمرده بیابان میانه نواویس
و کربلا پس پر خواهند کرد از من شکمهای تهی خود را و انبانهای
گرسنه خود را چاره نیست از روزیکه نوشته شده بخامه
خشنودی خدا خشنودی خانواده است شکیبائی
کنیم بر گرفتاری از خدا و تمام خواهد داد بما مزدهای شکیبائی کنندگان
پراکنده نشود از پیغمبر خدا پودهای او و فراهم می‌شود برای وی
در آغل پاکیزه که روشن شود بآن دیدگان وی چشم او و روا کند
بایشان نوید او را هر کس ببخشد در راه ما خون دل خود را و آماده
دهد بر برخورداری خدا جان خود را پس کوچ نماید با ما که
من کوچ کنم بامداد فردا اگر خدا خواهد **بیانات** لا یخفی ما فی
کلامه من البراعة والاستهلال لما هو بصدده وکانه تضمن
خط معنی زین یعنی قد زینته لهم وکون الموت زینة لولد آدم
باعتبار تخلصه من کثافات عالم الطبیعة ودرن الدنیا والخروج
عن ضیق العالم الجسمانی وحبس العالم الامکانی والانتقال الی
العالم الروحانی فکانه یظهر صفاء النفوس وبهائها بواسطة
الموت وفی الانسلاخ من قالب البدن و ورد ان الموت للمؤمن کنزع
ثیاب وسخة ولبس ثیاب فاخرة ومن هنا کان للاولیاء شدید
الشوق الی الموت لما فیه من التخلص من معاشرة الحیوانات

الموذية والسباع الضارية ونعم ما قال السنائي کرفتم که خود
مرگ لذت ندارد نه آخر خلاص دهد جاودانی ثم اسند
عليه السلام لما بدء به الكلام بان في الموت مواصلة الاحباء
وملاقات الاقرباء قوله ع وخير لي مصرع الخ يدل على شرافة
مدفنه ع وانه مما اختاره الله له ويأتي ما يدل عليه من شرافة
ارض كربلاء ويؤيده ما ورد من ان الملائكة يأخذ شيئا من
تراب المدفن ويذره في النطفة المتخلقة منها ولا زال قلب
المولود يحن اليه قوله ع وكأني باوصالي الخ يدل على علمه ع بما
يجري على جسده الشريف العسلان بالضم كانه جمع عاسل
وهو الذئب والعادي منه ويجمع ايضا على العسل بالضم و
التشديد والعواسل والعسلان اما جمع العاسل كراكب و
ركبان واما جمع العسل وهي انثى الذئب كما في حيوة الحيوان
فيكون كسكران وسكرى وعلى اي حال فالجمع قياسي ولذا لم
يضبطه اهل اللغة فيما عندنا من كتبهم شبهه ع اعداءه بالذئاب
لما فيهما من شدة الغضب وقلة الترحم على الفريسة والنواويس
جمع ناووس وهي مقبرة النصارى وقيل ان النواويس كانت
قرية عظيمة حيث الآن مقبرة الحر بن يزيد رض واما كربلاء
فعن معجم البلدان انها ماخوذة من الكربلة بمعنى الرخاوة في
تلك الاراضي لقد مر سميت بذلك لرخاوة في تلك الان

والكربلة تنقية الحنطة من الحصى ونحوها ايضا فسميت بذلك
لنقاوتها من الحصباء وروى جمع من ارباب المقاتل والسير
ان الحسين ع لما وصل الى تلك البقعة لم يتخط فرسه وكلما
ضربه بالسوط لم يتحرك فسئل عن اسم الارض قالوا مارية قال
ولعل لها اسما آخر قالوا كربلاء فقال الله اكبر ارض كرب و
بلاء ومسفك الدماء وفي مجمع البحرين ونقل عن كشكول البهائي
ايضا وروى انه ع اشترى تلك الاراضي والنواحي من اهل نينوى
والغاضرية بستين الف درهم وتصدق بها عليهم وشرط
عليهم ان يرشدوا الى قبره ويضيفوا من زاره ثلثة ايام قوله
عليه السلام فيملأن مني اكراشا انما اسند عليه السلام لفظة الملأ
لتلك القلوب القاسية والنفوس الغليظة اثبت لهم اكراشا
وهي جمع كرش وهو للحيوان بمنزلة المعدة للانسان والجوف
بالضم جمع اجوف يريد ان بطونهم تشبع اذا اقدموا على قتلي
قال ابن الاثير في كامل التواريخ ان الحسين ع لما قارب نينوى
سأل مجمع بن عبيد الله العامري عن خبر الناس بالكوفة فقال له
اما اشراف الناس فقد اعظمت رشوتهم وملئت غرائرهم
والغرائر جمع غرارة وهي ما يحمل فيه التبن معرب كواله
جمع جراب والسغب بالفتح جمع ساغب بمعنى جائع مثل سفر
وسافر ومفاد قوله ع لا محيص مفاد قولهم لا ينفع الحذر مع القدر

مراتب الرضا بالقضاء

قوله ارواحنا فداه رضا الله رضانا الرضا بالتقدير هو عدم
الاعتراض والتسخط فمن علم ان الله لا يفعل بعباده الا الاصلح
فلا محالة يرضى بما صنع وان لم يحط بتفاصيل الحكم والمصالح
وهذه مرتبة المؤمنين رضى الله عنهم ورضوا عنه وفي الخبر
اعلم الناس بالله ارضاهم بقضاء الله وهذه المرتبة لا تنفك
عن ادراك الم المكاره ولا عن الصبر وهو ترك الجزع وهو
اول درجات الايمان روى ان النبي ص عليه السلام سئل طائفة
من اصحابه ما انتم قالوا مؤمنين فقال ما علامة ايمانكم قالوا نصبر
عند البلاء ونشكر عند الرخاء ونرضى بمواقع القضاء فقال
مؤمنون ورب الكعبة وهو تصديق اجمالي بان الله محيط
بما يجري على احاد خلقه وانه لا يعجز عن شي ولا يفعل الا ما هو
الاصلح بحالهم وانفع في مآلهم ونعم ما قال گر از درد و ور مبتلا
مي پسندد چه خوشتر از او کو بما مي پسندد ندانم
که ناخوش چه خوش کدامين خوش است آنچه بر ما خدا مي
پسندد وثالثها مرتبة اعلى من السابقة وهي ان يدهشه الحب
عن احساس الم المكاره والمصائب فانه اذا استقر الحب في
القلب وقوي واستغرق الهم به فكانه يغفل عن الالم ولا
يحس به كما ان المحارب اذا غضب بما اصابته الجراحة ولا يدرك
المها فاذا جرى الدم استدل به عليها والسر فيه ان القلب

اذا استولى عليه حب شيء غفل عما عداه وما جعل الله لرجل
من قلبين في جوفه وهذه مرتبة اصحاب الحسين ع روى الكشي
ان حبيب بن مظاهر كان من السبعين الرجال الذين نصروا
الحسين ع ولقوا جبال الحديد واستقبلوا الرماح بصدورهم
والسيوف بوجوههم وهم يعرض عليهم الامان والاموال فيابون
ويقولون لا عذر لنا عند رسول الله ان قتل الحسين ومنا عين
تطرف حتى قتلوا حوله الخبر وفي الخرايج قال النبي ع للحسين
ستشهد معك جماعة من اصحابك لا يجدون الم مس الحديد
ومبارزة عابس بن شبيب في خلع الدرع والمغفر مشهور وثالثها
مرتبة اخرى اعلى وهي ان يمحو الله صفات العبد بصفاته
ويكون ارادته ارادة الله ورضاه رضاه وسخطه سخطه فلا
يبقى ثمة اعتراض ومكروه وان دعى الله في شي فبامر الله او
للتعبد بنفس الدعاء لا لقصد حصول المراد ولذا كان الانبياء
يدعون فيما يعلمون عدم الاستجابة وكذلك الاولياء مع ان
الدعاء غير مناف للرضا كما بين في محله وقد غلط او غالط
من قال مي شناسم من گروهي ز اوليا که دهانشان بسته باشد
از دعا ولعل هذه المرتبة مراده ع في الخطبة كما يومئ اليه
تقديم رضا الله وورد في اخبارنا ادمان قراءة سورة الفجر
معللا بانها سورة الحسين وفيه لا تسمع الى قوله يا ايتها

النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية انما يعني بها
الحسين عليه السلام رواها محمد بن العباس في كتاب ما نزل في العترة ص
قوله ع في حظيرة القدس فعيلة من الحظر بمعنى المنع وهي في الاصل
موضع يحاط عليه من قصب ونحوه ليأوي اليه الغنم وهو كناية
عن الجنة او مطلق عالم الآخرة والمراد اتصاله ع بالنبي ص
او المراد منازل القدسيين من الملائكة ويكون المراد رفع
جثته الشريفة الى السماء كما يأتي انشاء الله وفي عاشر البحار في شرح
بعض فقرات هذه الخطبة ما يقضي منه العجب مما لم يذكر
في كتاب لم يحتمله احد من اولي الالباب وحرمة ابدانهم عليهم السلام
على السباع بل على الارض معلومة بتواطؤ الاخبار وحاشا
اصحابه من ذلك ايضا ويقرب مما في هذه الخطبة ما ورد في
خطبة زينب حيث قالت وتلك الجثث الزواكي الطواهر تنتابها
العواسل وتعفوها امهات الفراعل يعني انها متروكة غير
مدفونة في مفازة قفر ولا يأتيها الا وحوش الفلوات وليس
لها زوار يأتيها وامثال هذه الكناية كثيرة وفي قصيدة دعبل
في بغداد قبور الهاشميين قوله قليلة زوار سوى ان زوّرا
من الضبع والعقبان والرخمات تتمة مهمة ائمة اثنا عشر سلام
الله عليهم هنگام مرگ واجل محتوم خود را مي دانستند و باخبار
از دنيا مي روند چنانچه در اين معنى اخبار بسيار است در كتاب كافي

وغيره و در كافي مرويست كه جناب صادق ع فرموده كه هر امامي كه
نداند آنچه باو مي رسد و بكجا كشد كار او پس نيست حجت خدا بر
حضرت رضا ع فرمود كه امير المؤمنين ع ميشناخت قاتل
خود را و مكان و زمان شهادت خود را ليكن با اينهمه مقدر شد
واقع شود و نيز اخبار بسيار وارد شده بلكه ضرورت مذهب
است كه ائمه علم بما كان وما يكون دارند و هيچ امري بر ايشان
پوشيده نيست و آنچه جناب سيد الشهداء در اين خطبه اخبار
بخبر شهادت خود فرموده متواتر در اخبار است بلكه تمام
اهل بيت كشته شدن آنحضرت را در اين مسافرت مي دانستند
حديث ام سلمه وام ايمن وغيرهما مشهور است و نيز مي دانستند
كه چاره از وقوع واقعه نيست و در تقدير حتمي مقدر و در
لوح محفوظ مصور است و چون اين نحو از علم مناط تكاليف
شرعيه نيست بلكه تكاليف منوط بعلوم رسميه متعارفه و حاصل
از اسباب عاديه علم است و نيز بايد دانست كه ائمه و اوليا را
جهة قدسيه ملكوتيه هست وارواح خاصه با ايشان و از
اين جهت بسط مي شود علم براي آنها و قبض نمي شود و از اين
جنبه و جهت تمام فعل و قول خالق را بخود نسبت دهند و اعمال
و اقوال خود را بخدا بلكه خود را بمرتبه جوارح و اعضاء الله
خوانند مانند يد الله و عين الله و جنب الله و غيرها و جهت

تحقيق لطيف

ملکیه وجنبه بشریه دارا هستند چنانکه در قرآن مجید فرموده
قل انما انا بشر مثلکم ما ادری ما یفعل بی ولا بکم ولو کنت
اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر واین جهت جهت بندگی که
موجب خضوع وخشوع وخوف وخشیت از عذاب وگریه
برگناهان شود وبزبان این جنبه گویند ما غیب ندانیم وما بنا
عادیه وطبیعیه متوسل شوند بلکه از مردم استعلام بعض
امور کنند مانند سؤالات حضرت حسین حال کوفه و
اهل آنجا را از اعراب بیابان با اطلاع کامل بر حقیقه امر وچون
مناط تکلیف علوم رسمیه ظاهره از اسباب متعارفه است
باید اقدام در امور بحسب ظاهر باشد وتوجه امام مظلوم
بعراق موافق با رفتار عقلا وموافق با اسباب شاهده بوده
واختیار حرکت بعد از تواتر نامه ها بسیار ومعاهدات بیشمار
نموده ومحل ندارد که کسی از اهل جهل وعناد اعتراض نماید
که این مسافرت القاء در هلاکت بوده وخصوصا که در
احادیث شیعه وارد است که امام هر عصر تکالیف خاصه
دارد واز جانب خداوند مامور است که بآن وظیفه عمل نماید
ودر حدیث معتبر از حضرت صادق روایت شده که هنگام
حرکت از مدینه ودر خبر ملهوف ابن طاوس حرکت از مکه
افواجی از ملائکه آمدند قال لما سار ابو عبدالله من المدینه

لقیه افواج من الملائکه المسومین فی ایدیهم الحراب علی نجب الجنه
فسلموا علیه وقالوا یا حجه الله علی خلقه ان الله امد جدک بنا
فی مواطن کثیره وان الله امدک بنا فقال لهم الموعد حفرتی
وبقعتی التی استشهد فیها وهی کربلا فاذا وردتها فاتونی
الی ان قال واتته افواج مسلمی الجن فقالوا یا سیدنا نحن
شیعتک فلو امرتنا بقتل کل عدو لک وانت بمکانک لکفیناک
الی ان قال ع اذا اقمت بمکانی فبماذا یبتلی هذا الخلق المتعوس
وبماذا یختبرون ومن ذا یکون ساکن حفرتی بکربلاء وقد اختارها
الله تعالی یوم دحی الارض وجعلها معقلا لشیعتنا الخبر
بطوله مؤلف اربعین الحسینیه میرزا محمد القمی عفی عنه
مضامین این حدیث شریف را نظم نموده شاید در عزاد
نوحه کنند کان بر سید مظلومان محبوب ومحشور شوند

پس ملایک بهر نصرت آمدند　　هم پری با آه حسرت آمدند
کای تو شاهنشاه اقلیم وجود　　خلقت روحانیان بهر تو بود
دوش زانوی نبی جای تو بود　　سینه پاکش قدمگاه تو بود
از چه کردی بی تو بودن قوم دون　　رفتی از شهر ودیار خود برون
ما همه در آستانت چاکریم　　انبیا را در مواطن یاوریم
از تو فرمان دادن ای سلطان عشق　　تا بر دباد فنا خاک دمشق
گفت من با این گروه بدسیر　　داد خواهی دادم اندر رستخیز

خوش سوی ایزد از سر خویش ما — ذات ایزد را عزیزند و انتقام
کربلا گردید قربانگاه من — هست هفتاد و دو تن همراه من
بقعهٔ من کعبهٔ اهل دل است — مرکز و شیعیان را محفل است
کر نمانم من بجای خویشتن — تن که مدفون کرده‌اند در قبر من
تا پناه جمله زوّاران شود — شافع جرم گنه‌کاران شود
امتحان مردم برگشته خو — کی شود گر من گریزم از عدو
موعد من با شما در کربلا — روز عاشورا گرد و ز ابتلا

الحدیث الرابع

ما رواه الشیخ الثقة الجلیل ابن قولویه فی الکامل بسنده
عن عبد الله بن بکر قال قلت للصادق ع یا ابن رسول الله لو
نبش قبر الحسین بن علی ع هل کان یصاب فی قبره شیء فقال یا ابن
بکر ما اعظم مسائلک ان الحسین بن علی مع ابیه وامه واخیه
فی منزل رسول الله و معه یرزقون و یحبرون و لو نبش فی ایامه
لوجد فاما الیوم فهو حی عند ربه و انه لعن یمین العرش متعلق
به و یقول یا رب انجز لی ما وعدتنی و انه لینظر الی زواره فهو
اعرف بهم و باسمائهم و اسماء آبائهم و ما فی رحالهم من احدهم
بولده و انه لینظر الی من یبکیه فیستغفر له و یسأل اباه ان
یستغفر له و یقول ایها الباکی لو علمت ما اعد الله لک لفرحت
اکثر مما حزنت و انه لیستغفر له من کل ذنب و خطیئة ترجمه

عبد الله پسر بکر گفت با امام صادق ع ای پسر پیغمبر خدا هرگاه
بشکافند گور حسین بن علی را آیا یافت می‌شود در او چیزی گفت
ای پسر بکر چه چیز بزرگ کرده پرسشهای ترا بدرستیکه حسین
پسر علی با پدر و مادر خود و برادر در فرودگاه پیغمبر خداست و با او
روزی می‌خورند و شادکامند و هرگاه شکافته بشد در روزهای
او هر آینه یافت می‌شد و امروز کنار راست عرش خدا آویخته
و گوید ای پروردگار روا نما برای من آنچه را نوید داده مرا
و بدرستیکه حسین هر آینه نگاه می‌کند بسوی زائران و او
و او شناساتر است با ایشان و نامهای ایشان و نامهای پدرانشان
و با آنچه در بارهای ایشان است از یکی از ایشان بزاده خود و بدرستیکه
نگاه می‌کند بسوی آنکه گرید بر او و آمرزش خواهد برای
او و از پدر خود خواهد که او هم آمرزش درخواست نماید
برای او و میگوید ای گریان هرگاه بدانی آنچه را آماده کرده
خدا برای تو هر آینه شاد میشدی بیشتر از آنچه اندوهناک
شدی و آمرزش خواهد برای گریان از هر گناه و نافرمانی
بمضمون این حدیث شریف در رفع اجساد طاهره احادیث
متعدده وارد شده آنها را نیز نقل کنیم آنگاه بشرح پردازیم
شیخ طوسی ره در کتاب امالی از امام صادق ع روایت کرده
قال ان الحسین بن علی ع عند ربه ینظر الی معسکره و من حله معه

من الشهداء وينظر الى زوارة وساق الحديث نحو ما تمام و
محمد بن ثلثه رضوان الله عليهم در كافی و فقيه و تهذيب
از زياد بن ابی الحلال روايت كرده اند از حضرت صادق ع
قال ما من نبي او وصي نبي يبقى في الارض اكثر من ثلثة ايام حتى
يرفع روحه ولحمه وعظمه الى السماء وانما تؤتى مواضع آثارهم
لانهم يبلغون من بعيد السلام ويسمعونهم في مواضع
آثارهم من قريب ورواه ابن قولويه في الكامل ايضا وفي التهذيب
عن عطية الابزاري عن الصادق ع يقول لا تمكث جثة
نبي ولا وصي نبي في الارض اكثر من اربعين يوما واختلاف
زمان مكث در اخبار شايد از جهة اختلاف مراتب و درجات
انبيا و اوليا باشد و در روايتی وارد است كه زمين را
نصيبی در بدنهای انبيا و اوليا نيست و حشرات را نيز سهمی
نيست و في بصائر الدرجات بسنده عن الصادق ع عن
النبي ص قال ان الله حرم لحومنا على الارض ان تطعم منها شيئا
و نيز روايت كرده كه رسول خدا فرموده در جواب منافقی
كه گفت بدن شما پوسيده خواهد شد فرمود چنين نيست
ان الله حرم لحومنا الخ و شيخ صدوق ره نيز همين روايت را
نقل نموده بزيادتی و حرم على الدود ان تطعم منها شيئا و
اين احاديث اخيره همين قدر دلالت كه زمين و جانوران در

ابدان مقدسه انبياء و اولياء تصرفی نمی نمايند اما باسمان بالا
نميرود با آنكه محفوظ در تحت الارض است و لا تنافی بر هيچيك
ندارد و شايد مؤيد احاديث قم باشد و ليكن از جمله وافره
از احاديث بلكه بعضی دعوای تواتر آنها را كرده اند ظاهر
ميشود كه ابدان مقدسه انبيا در زمين باقی است مثل
آنچه شيخ صدوق و ديگران روايت كرده اند از امام صادق
كه خدا وحی نمود بموسی بن عمران كه بيرون آورد استخوانهای
يوسف را از مصر و حمل نمود و او را در صندوقی بسوی شام
و نيز در چند خبر معتبر وارد شد كه نوح استخوانهای آدم را
از كعبه بيرون آورد و حمل بنجف نمود و در زمان حضرت
امام حسن عسكری ع مرد نصرانی استخوان پيغمبری در دست
داشت و بان سبب هر گاه خواستی باران فرود آوردی و حضرت
عسكری ع فرمود كه استخوان پيغمبر هر گاه هويدای آسمان شود
باران ميبارد و اين معنی منافی با احاديث رفع ابدان عنصريه
است باسمان و نيز ظاهر اين اخبار تفسخ ابدان و تناثر لحوم
و بقاء عظام است مگر آنكه مراد بعظام تمام جثه باشد و از
كلام شيخ مفيد طاب ثراه و كلام شيخ ابو الفتح كراجكی معلوم
ميشود كه مذهب فقهاء شيعه از قديم مستقر بوده بر رفع
اجساد مقدسه و عدم بقاء در قبور و چنانچه در كتاب مقالات

ومسائل عکبریه و شرح عقاید صدوق تصریح کرده بر اینکه
انبیاء و ائمه بعد از موت نقل می شوند از زیر خاک و ساکن
شوند بجسمها و روحها در بهشت و این مذهب فقهاء امامیه است
کافه و مذهب اهل حدیث از ایشان و متکلمین را در این باب
سخنی یاد ندارم و از بنی نوبخت در این باب خلافی نقل شده
و بعضی از فرق امامیه رضه منکر این مطلب شده اند و شیخ کراجکی نیز
تصریح بانچه مفید گفته نموده و شیخ مفید در مسائل عکبریه
نیز گوید لیس الائمة عندنا فی القبور حالین ولا فی الثری
ساکنین وانما جائت العبادة بالسعی الی مشاهدهم والمناجاة
لهم عند قبورهم امتحانا وتعبدا کالحج الی البیت الحرام فکذلک
یجعل مشاهد الائمة مزورة وقبورهم مقصودة وان لم تکن
ذواتهم لها مجاورة ولا اجسادهم فیها حالة و شیخ کراجکی
در کنز الفوائد گوید وقد ورد الخبر عن النبی صلعم انه قال انا
اکرم علی الله ان یدعنی فی الارض اکثر من ثلاث وهکذا
عندنا حکم الائمة ولیس زیارتنا لمشاهدهم علی انهم بها
لکن اشرف المواضع فکانت غیبة الاجسام فیها والعبادة ندبنا
الیها و صاحب کتاب وافی فیض کاشانی افاض الله علیه رحمته
ابدان مرفوعه باسمان را حمل بر بدن مثالی نموده و اجساد باقیه
در قبور را حمل بر جسد عنصری و این وجه را جامع میانه

اخبار و رفع تنافی انگاشته و غواص بحار الانوار احتمالاتی
ذکر نموده و تحیر خود را اظهار کرده قال بعد ذکر التنافی بین الاخبار
منهم من حمل اخبار الرفع علی انهم یرفعون بعد ثلثة ایام ثم
یرجعون الی قبورهم ومنهم من حملها علی انها صدرت لنوع
من المصلحة والتوریة لقطع اطماع الخوارج والنواصب الذین
کانوا یریدون نبش قبورهم وقد عزموا علی ذلک مرارا ولم
یتیسر لهم ویمکن حمل اخبار نقل العظام علی ان المراد نقل
الصندوق المتشرف بعظامهم وجسدهم فی ثلثة ایام
انتهی و اینکه گوید احتمالات بسیار عجیب است و از این غریب تر
کلام محدث بحرانی است در کتاب درة النجفیة بعد از رد کلام
محدث کاشانی و علامه مجلسی و انکار بلیغ از بدن مثالی و انکار
اخبار نموده که در مشاهد شریفه عین و اثری از ابدان
شریفه ائمه نیست و باسمان بالا رفته و گفته این معنی منافات
با بقاء عظام آدم و یوسف ندارد زیرا که ابدان انبیا و اولیا
اگر در مواضع اصلیه که تربت ایشان از انجا ماخوذ است
دفن شود باسمان بالا رود و هرگاه سپرده شود در غیر
ان موضع باید بدون دفن باقی ماند باسمان نرود و سقوط
این کلام محتاج ببیان نیست و ماخذی ندارد و شیخ احسائی
در کتاب جوامع الکلم تبعیت از فیض علیه الرحمه نموده و ملتزم

ومسائل عکبریه وشرح عقاید صدوق تصریح کرده براینکه
انبیاء وائمه بعد از موت نقل می شوند از زیر خاک وساکن
شوند بجسمها وروحها در بهشت واین مذهب فقهاء امامیه است
کافه ومذهب اهل حدیث از ایشان ومتکلمین یاد در این باب
سخنی یاد ندارم واز بنی نوبخت در این باب خلافی نقل شده
وفرق امامیه رحمهم بعضی منکر این مطلب شده اند وشیخ کراجکی نیز
تصریح بانچه مفید گفته نموده وشیخ مفید در مسائل عکبریه
نیز گوید لیس الائمة عندنا فی القبور حالین ولا فی الثری
ساکنین وانما جائت العبادة بالسعی الی مشاهدهم والمثال
لهم عند قبورهم امتحانا وتعبدا کالحج الی البیت الحرام فکذلک
یجعل مشاهد الائمة مزورة وقبورهم مقصودة وان لم تکن
ذواتهم لها مجاورة ولا اجسادهم فیها حالة وشیخ کراجکی
در کنز الفوائد گوید وقد ورد الخبر عن النبی ص انه قال انا
اکرم علی الله ان یدعنی فی الارض اکثر من ثلاث وهکذا
عندنا حکم الائمة ع ولیس یارننا المشاهدهم علی انهم بها
لکن اشرف المواضع فکانت غیبة الاجسام فیها والعبادة ندبنا
الیها وصاحب کتاب وافی فیض کاشانی افاض الله علیه رحمته
ابدان مرفوعه باسمان را حمل بر بدن مثالی نموده واجساد باقیه
در قبور را حمل بر جسد عنصری واین وجه را جامع میانه

اخبار وارد شده فی انکاشته وغواص بحار الانوار احتمالاتی
ذکر نموده وتحریر آنرا اظهار کرده قال بعد ذکر التنافی بین الاخبار
منهم من حمل اخبار الرفع علی انهم یرفعون بعد ثلثة ایام ثم
یرجعون الی قبورهم ومنهم من حملها علی انها صدرت لنوع
من المصلحة والتوریة لقطع اطماع الخوارج والنواصب الذین
کانوا یریدون نبش قبورهم وقد عزموا علی ذلک مرارا ولم
یتیسر لهم ویمکن حمل اخبار نقل العظام علی ان المراد نقل
الصندوق المشرف بعظامهم ع وجسدهم فی ثلثة ایام
انتهی واینگونه احتمالات بسیار عجیب است واز این غریب تر
کلام محدث بحرانی است در کتاب درة النجفیه بعد از رد کلام
محدث کاشانی وعلامه مجلسی وانکار بلیغ از بدن مثالی وانگاه
اختیار نموده که در مشاهد شریفه عین واثری از ابدان
شریفه ائمه نیست وباسمان بالا رفته وگفته این معنی منافی
با بقاء عظام آدم ویوسف ندارد زیرا که ابدان انبیاء واولیا
اگر در مواضع اصلیه که تربت ایشان از آنجا ماخوذ است
دفن شود باسمان بالا رود وهرگاه سپرده شود در غیر
آن موضع باید بدون دفن باقی ماند باسمان نرود وسقوط
این کلام محتاج ببیان نیست وماخذی ندارد وشیخ احسائی
در کتاب جوامع الکلم شبهه از فیض علیه الرحمه نموده وملتزم

شده بر رفع بدنهای مثالیه باسمان و بقاء عنصریه در قبور و عدم
تفرق اعضاء لیکن گفته اگر قبور شریفه نبش شود غیر معصوم
مشاهده چیزی نتواند و این کلام نتیجه مغز است لیکن در این مقام
کلام نیکوئی گفته که احادیث رفع ابدان ظواهر است و
احادیث نقل عظام آدم و یوسف خصوص پس باید ظاهر
مطابق با نص نمود و تصرف در احادیث رفع نمود مؤلف
گوید رفع اشکال و بیان حقیقت حال محتاج بطول مقال است
و نفوس اهل عصر را از سخن طولانی ملال است لیکن
مقدماتی باجمال اشاره کنیم که در بسیاری از مواضع در
فهم احادیث نافع و مفید باشد پس گوئیم اهل ظاهر
که غافل از روحانیات هستند بلکه زیاده از علم عربیه
و فهم لغت بهره مند نباشند هر لفظی را که در کتاب و سنت
ملاحظه نمایند حمل بر عالم محسوس جسمانی نمایند و باین سبب
بسیاری از احادیث بنظر ایشان مجمل و مشکل نماید و محروم
از مقاصد و اسرار اولیای وحی شوند مثلا در احادیث
رفع ابدان لفظی وارد است مثل بدن و جثه و قبر و رفع و
ارض و سما و ایام هر گاه شخص ملتزم بمعانی لغویه باشد چاره
جز آنچه علمای اعلام که نقل کلامشان شد ندارد و هر گاه
عالم بحر بری یا ماهر خبیری احتمالی که خلاف معانی محسوسه

با لغات مانوسه اهل ظاهر باشد ذکر کند او را نسبت بشعر
و تصوف یا رد بتحکم و تفلسف دهند و بجمله از قواعد موهومه
از قدمای عامه ابطال حقایق و اهمال دقایق نمایند و گویند
این مجاز بلا قرینه و خلاف اصالة الحقیقه است و بدعوای
تبادر معانی محسوسه خود را محروم از فوائد معقوله نمایند
و گویند اراده ما له ظاهر و اراده خلاف ظاهر یا تاخیر بیان
از وقت خطاب جایز نیست غافل از اینکه التزام باین قواعد
موجب حرمان از بسیاری از لطایف کتاب و سنت شود بلکه
صاحب این مسلک بایستی بسیاری از محکمات را داخل در
متشابهات نماید یا قلم تاویل بر اکثر آیات و احادیث بکشد
و گوید این کلمات مجملات است لیکن هر گاه کسی آگاه شد که
الفاظ غالبا بمعانی کلیه در آرند و استعمال آن در موارد خاصه از
باب فرد بودن خاص است نه از باب خصوصیت و از قبیل
اطلاق کلی بر فرد است و داند که بسیاری از استعمالات نه
مجاز است نه محتاج بتاویل مثلا لفظ ارض و سماء را تصور
کند که وضع برای پائین و بالا شده و جسم عنصری مبین
و جرم اثیری فلک یکی از مصادیق است و جهت سفل و
علو هم یکی از مصادیق است و در قرآن مجید و احادیث در
هر دو معنی بنسق واحد استعمال شده و انزلنا من السماء

ماءً طهوراً بدیهی است که باران از فلک نیاید و فی السماء رزقکم
وما توعدون واضح است که مقصود آسمان نیست و زینّا
السماء الدنیا بزینة الکواکب پوشیده نیست که ستارگان
در آسمان اول نباشند خلق سبع سموات ومن الارض
مثلهن مراد افلاک سبعه و طبقات کره خاکی است با آنکه
در احادیث وارد است که دوزخ در زمین و بهشت در
آسمان است با آنکه هر دو در نشأه اخرویه است و خارج از
عالم دنیا و بر مطلع متتبع موارد مشتبه نیست و همچنین
جسم و بدن گاهی بر برزخی و مثالی اطلاق شود مثل رأیت
فلاناً فی النوم یا حدیث ابدان برزخیه لو رأیته لقلت فلان بن فلان
و این ابدان بوجهی عین ابدان عنصریه و دارای عظم و لحم است
چون جامع وحدت مراتب بدن نفس ناطقه است و در همه
حال وحدت شخصیه دارد همان طور که مشاهده میشود که
انسانی از زمان طفولیت تا آخر پیری شخص واحد است همین
نحو با بدن برزخی یک شخص است پس مفاد مجموع اخبار سبب بقا
دوام است یکی آنکه ابدان عنصریه انبیا و اولیا را خاک تصرف
نکند و تغییر ندهد و این معنی از خصایص ایشان است که
بواسطه قوت و شدت نورانیة نفوس مقدسه ابدان را انحا
نماید و فیض توجه بسبب موت منقطع نشود و این طور توجه

مجرد و نحوی است بر ماده جسمانی که ظل عنایت خود را باز ندارد
بخلاف غیر انبیاء که لامحاله بعد از موت ترکیب و با انحلال تمام
و ضعف نفس مانع از توجه خواهد بود پس صحیح شد که جسد
های مقدسه را زمین تصرف نکند و مثلاً اگر نبش شود در
مشاهد مشرفه موجود و باقی است و تاکیدات بلیغه در اتیان
مشاهد مشرفه بی گواه صدقی است بر بقاء ابدان در قبور
و همچنین اخبار آداب زیارت و دعای در بالای سر و جائز
نبودن تقدم بر قبر در حال نماز و تعلیل باینکه تقدم بر امام
جائز نیست و استحباب استقبال وجه امام در حال زیارت
و اما انکار شیخ مفید و اتباع از بودن ابدان مقدسه در
قبور احتمالی است بغایت بعید و مبنی است بر فهم و اجتهاد
غیر مستفید از اخبار وارده در این باب و انکار تجرد نفس و بدن
مثالی و حصر نشأه وجود و زندگانی در عالم جسمانی فانی
و آنچه احتمال داده که اوامر زیارات مشاهد مشرفه بمحض تعبد
و تبرک باشد و قیاس زیارت کعبه نموده خالی از وجه و
ماخذ است و بسیاری از آثار معتبره دلالت دارد بر بقاء
اجساد ائمه در مقابر مانند واقعه ابراهیم دیزج که مأمور
نبش قبر شریف و زراعت ارض حائر شد و جسد مقدس
را بر بوریای جدید یافت و شکایت موسی بن جعفر در عالم

رؤیا از دفن یکی از نواصب در نزدیک مضجع شریف او و این
وقایع بسیار است و مخفی نباشد که بقاء بدن عنصری در قبر
از خصایص انبیاء و اولیاء است و شاید بعض صلحای مسلمین
نیز بهره داشته چنانچه جماعت کثیره از سکنه شهر طهران در
نزدیک این زمان جسد شیخ صدوق را مشاهده نموده بودند
که اصلا تغییر صوری نکرده امر دوم آنکه ابدان مقدسه
انبیا و ائمه بعالم بالا روند و در عالم ارضی اندکی بیشتر درنگ
نکنند یا سه روز یا زیاده و دلیل واضح بر اینکه مراد مطلق عالم
علوی است اختلاف تعبیر اخبار است که در حدیث کامل
الزیاره در طرف آن است عرش ذکر شده در حدیث امالی
نزد پروردگار تعبیر شده در اخبار دیگر رفع باسمان دارد
و در اخبار دیگر درنگ نکردن در زمین فرموده اند و
حق این مقام بسط کلام است لیکن باشاره اجمالیه قناعت
کنیم که عوالم سه عالم است عالم عقلی و عالم نفسی و عالم
حسی و نفوس بشریه که بفیض وجود فائز شوند بعوالم ثلثه عبور
کنند و بهمان ترتیب صعود و رجوع نمایند و بسا باشد که در
اکتسابات عملیه یحکی حیوانیه بر نفس غلبه کند که قابل صعود
و رفع بعالم علوی نباشد و مخلد و باقی در عالم سفل و جهنم
بمانند و برخی از نفوس بسبب آلایش باعمال و اخلاق درنگ شان

در عالم سفل طولانی شود و باسمان عالم عقلی دیر فایز شود بحسب
اختلاف مراتب لودکی چنانچه وارد شده اخوف ما اخاف
علیکم البرزخ فان منکم من لاتناله شفاعتنا الابعد ثلثمائة
الف سنة و نفوس مقدسه انبیا و اولیا بسبب قوت و شدت
نورانیت در آنها درنگی در عالم برزخ و قبر ننمایند و بعد
از سه روز از عالم سفلی که عبارت از ارض باشد باسمان
عالم عقل و عند الله و فی العرش بالا روند و این مطلب شریف
در این اخبار افاده شده و این است مراد بعدم مکث جثه
نبی و وصی در زمین و بالا رفتن باسمان و هویدا شد که این
شرافت مختص بمقام نبوت و ولایت است و این صعود و رفع
را منافاتی نیست با توجه بعالم برزخ و ابدان ملکوتیه بلکه
بعالم سفلی و ابدان عنصریه زیرا که هر عالی محیط و متوجه
بسافل خواهد بود پس صحیح است که با ارتفاع بعالم بالا
بصور مثالیه و ابدان ملکوتیه در نزد محتضرین و در
مقام اظهار معجزه ظاهر شوند و حاضر باشند زیرا که
عالی فاقد سافل نیست و آنچه ذکر شد در نهایت لطف و متانت
و ختم کنیم شرح این حدیث را بنقل کلام بعض علما و حاملین
آثار رافع حجاب و کاشف نقاب شود سرچشمه فیض سبحانی
محدث خبیر و محقق نحریر ملا محسن کاشانی علیه شآبیب

الرحمة من مزيد الكرم ما دامت الاوائل تتبع بالثواني در كتاب وافي
گفته بعد ان نقل عن ابن زياد بن ابي الحلال ونعم ما قال لعل المراد
باللحم والعظم المرفوع عن المثاليان منهما دون العنصريين و
ذلك لعدم تعلقهم بهذه الاجساد العنصرية فكانهم و
هم بعد في جلابيب من ابدانهم قد نضوها وتجردوا عنها
فضلا عما بعد وفاتهم والدليل على ذلك من الحديث قولهم
ع ان الله خلق ارواح شيعتنا مما خلق منه ابداننا فابدانهم
ليست الا تلك الابدان اللطيفة المثالية واما العنصرية
فكانها ابدان الابدان ويدل على ذلك حديث حمل موسى ع
عظام يوسف فلو لا ان الاجساد العنصرية منهم تبقى في
الارض لما كان لاستخراج العظام بعد سنين معنى و
انما يبلغونهم من بعيد السلام لانهم في الارض وهم في السماء
وانما يسمعونهم من قريب لقربهم من آثارهم وحضور اسمائهم
عند المسلمين عليهم انتهى وعلى البدن المثالي ايضا
حمل اخبار لحوق بدن كل وصي بنبيه وقال تلميذه السعيد
في شرح التوحيد مفصلا لبعض ما اجمله شيخه الفريد اعلم
ان الله اذا قبض الارواح من هذه الاجساد العنصرية الطبيعية
اودعها في صور جسدية اي حصص حقيقية من المادة الجسمية
التي لا يتخلف نفس ما دامت نفسا منها من دون شائبة كيفيات

عنصرية او تخطيطات مزاجية وهو ملكوت هذا البدن الى
ان قال وبالجملة العوالم الكلية ثلثة ليس غير احدها العالم
العقلي ثم العالم النفسي ثم العالم الحسي وللنفس وجه الى العالم
العقلي الذي هو اصله ومنشائه والى العالم النفسي الذي
هو مقامه ومرتبته والى العالم الحسي الذي هو سجنه و
محبسه فاذا فارقت هذه النشاة العنصرية باضطرار من الموت
الطبيعي رجعت الى عالمها النفسي في مادتها الجسمية النورية
التي اثارها باعمالها الزكية ان كانت من السعداء وفي مقابلها
ان كانت من الاشقياء على التفاصيل التي نطق بها الشرع
الاقدس في خصوصيات الاعمال ونعم ما قال العطار ره

زحشر تن نکندو شن بگویم   تو بشنو تا منبی من بگویم
همین جسمت بود اما منور   وگر نی طاعتی جسمی مکدر

وان كسبت في النشاة الدنياوية ما يتجاوز به عن المرتبة النفسانية
بسرعة كالانبياء والاولياء وقفت في ارض الجسمانية التي هي القبر
الحقيقي ثلثة ايام او اكثر على تفاوت مراتب النبوة والولاية
ثم تصعد الى سماء العالم النوري المقام الاعلى العقلي
كما ورد في الخبر ان الائمة عليهم السلام اذا ماتوا يقفون في القبر
ثلثة ايام ثم يصعدون الى السماء ثم اعلم انه لا ينافي ذلك
كونهم في هذا الضريح المبارك وذلك لما عرفت من معنى الصعود

الی السماء وانها لبنت تلک التی فوق رؤسنا انتهی بعبارته
شایسته باشد بنظر انصاف در کلام این دو محدث جلیل
تامل شود که چه بسیار از مشکلات اخبار امامیه قبل از تالیف
کتب ایشان در پرده خفا باقی بود و رب حامل فقه الی من هو افقه منه

الحدیث الخامس

وبالسند المتصل الی الشیخ الاجل ثقة الاسلام الکلینی
عن الحسین بن احمد قال حدثنی ابو کریب و ابو سعید الاشج
قالا حدثنا عبد الله بن ادریس عن ابیه ادریس بن عبد الله
الاودی قال لما قتل الحسین ع اراد القوم ان یوطئوه الخیل
فقالت فضة لزینب یا سیدتی ان سفینة کسر به فی البحر فخرج
به الی جزیرة فاذا هو باسد فقال یا ابا الحارث انا مولی
رسول الله فهمهم بین یدیه حتی وقفه علی الطریق والاسد
رابض فی ناحیة فدعینی امضی الیه فاعلمه ما هم صانعون
غدا قال فمضت الیه فقالت یا ابا الحارث فرفع راسه ثم
قالت اتدری ما یریدون ان یعملون غدا بابی عبد الله ع یریدون
ان یوطئوا الخیل ظهره قال فمشی حتی وضع یدیه علی جسد
الحسین فاقبلت الخیل فلما نظروا الیه قال لهم عمر بن
سعد لعنه الله لا فتنة لا تثیروها انصرفوا فانصرفوا
ترجمه عبد الله پسر ادریس گفته هنگامیکه کشته شد حسین

خواستند گروه مردم پامال کنند او را باسبها پس گفت
فضه مر زینب را که ای خاتون من سفینه آزاد کرده پیغمبر خدا
شکسته شد کشتی او و بیرون رفت بسوی بیشه پس ناگاه
برخورد بشیری پس بوی گفت ای شیر من آزاد کرده پیغمبر خدایم
پس آواز کرد شیر پیرا برا و براه شد تا واداشت او را براه و در
این بیابان شیری در کنار نشسته بگذار بروم بسوی او و آگاهش
کنم بآنچه این گروه کردار مینمایند فردا و رفت فضه بسوی شیر
و گفت ای شیر و شیر سر خود را برداشت پس گفت میدانی چه
میخواهند بکنند فردا با تن حسین خواهند لگدکوب اسب نمایند
پشت او و پس براه در آمد شیر تا آنکه آمد و نهاد دو دست
خود را بر پیکر حسین بن علی و گردیدند سواران و چون نگریستند
بسوی شیر گفت عمر سعد هنگامه برپا مکنید برگردید پس
برگشتند بیانات کتاب کافی ثقة الاسلام از اوثق کتب شیعه است
بلکه در مذهب شیعه بعد از قرآن مجید اصح کتب است مع
ذلک بسیاری از احادیث آن کتاب در عداد اخبار احاد است و
چنین نیست که هر چه در آن کتاب باشد حجت قاطعه باشد خصوصا
مثل این حدیث که نقل از امام ع نشده و مانند نقل اهل تاریخ
است واما حال رواة این خبر پس حسین بن احمد توثیق در رجال
نشده اگر چه روایت شیخ کلینی از او دلیل وثاقت و اعتبار او

وابو کریب ازدی ممدوح است و ابو سعید مجهول است و عبد الله بن
ادریس و پدرش مجهول الحال است پس این خبر بحسب سند
اعتباری ندارد و الفاظ متن هم خالی از خرازت نیست مثل
الاسد الابیض و نیز لفظ غدا با انکه این واقعه در روز عاشورا
واقع شده علاوه بر انکه ادریس حاکی واقعه از معاصرین
حضرت صادق ع است لا محاله این واقعه را بوسائطی روایت
کرده که مجهول الحال هستند و بقواعد علمیه این خبر مرسل است
و اعتباری ندارد و نیز بسیار بعید است که سی هزار مرد جنگی
دفع شیری نتوانند نمود و از مقصد خود بواسطه یک شیر
دست بکشند با انکه واقعه اسب تاختن از وقایعی است که
توان گفت قطعی الوقوع است و اکثر ارباب مغازی و مقاتل
نوشته اند بلکه اسماء ان ده نفر که مباشرت این عمل کرده اند
ضبط نموده اند بلکه اهل علم نسب متعرض شده اند که هر ده
تن حرامزاده بوده اند و نقل از ابو عمرو زاهد نیز کرده اند
و کمتر کتابی است که واقعه کربلا را ضبط کرده باشد و
این واقعه را ذکر نکرده باشد مانند مروج الذهب مسعودی
که اوثق کتب تاریخ است و مقاتل ابی الفرج اصفهانی و ارشاد
شیخ مفید و مناقب ابن شهراشوب و تذکره سبط بن جوزی
و غیرها و کتب متاخرین عامه و شیخ فقیه ابن نما در رسالة

اخذ الثار از تاریخ طبری نقل کرده که مختار بن ابی عبیده در وقت
انتقام بر امد اول امری که از او صادر شد در باب مباشرین این
عمل بود و هر ده نفر را دستگیر کرد و فرمود تا بر پشت
خوابانیدند و میخهای اهن در دست و پای انها را پایمال
اسبان کردند و ابن جوزی عبارتی چنان گذارده که گوید
واوطئوا الخیل ظهره وصدره ووجدوا فی ظهره آثاراً سود
فسئلوا عنها فقیل کان ینقل الطعام علی ظهره فی اللیل الی
مساکین اهل المدینة و نیز در اشعار منسوبه بابن جماعة
است نحن رضضنا الصدر بعد الظهر و عجب است که
علامه مجلسی ره با احاطه تامه انکار این واقعه را نموده نظر
بروایت کافی اگرچه غیرت تشیع مقتضی است که انکار این
واقعه شود و ابن شهراشوب در مناقب از امالی مفید بسند خود
نقل نماید که زنی بود نوحه گر و نامش ذره بود در خواب دید
فاطمه زهرا علیها السلام اشعاری باو یاد داد که در مرثیه حسین
ع نوحه گری نماید و ان اشعار این بود ایها العینان فیضا
واستهلا لا تغیضا وابکیا بالطف میتاً ترک الصدر
رضیضا لم امرضه قتیلاً لا ولا کان مریضا و شیخ
ابو الفتح کراجکی در کتاب تعجب گوید که یکی از اشقیا که
پایمال کرد جسد مقدس را در مصر رفت انجا از شدت

هر یک کوبیده تن

عداوت نعلهای از اسب خود بر بند و بجهت افتخار و تقرب بنی
امیه بر در خانهای خود کوبیدند و گویند این شعار هنوز
که سنه چهار صد و کسر است این شعار در در خانهای مصر
محفوظ است که اشکال نعلیه بر در خانها می کوبند و مؤلف
اربعین الحسینیه در قصیده تائیه گوید الا یا قاصد الجد الحسین

اطل وقفا لمحنة بالبیات	تزود منه کحلا للعیون
واجلب غشاء الباصرات	عظام السبط فی تلک البرادی
لقد تحجل عادیات	وفی قیعان طف عطر مسک
یفوح من الدما الیابسات	واین هذا اختصاصی ببید

الشهداء تمام داشته و سایر شهداء را نصیبی نبوده اگرچه
شیخ طریحی در کتاب منتخب گفته که فاطمه صغری روایت کرده
که اسب بر بدن پدرم و اصحابش تاختند لیکن روایات صحاح
مختصر فان کتاب عتبای ندارد و آنچه در السنه و افواه مرثیه خوانان
است که بدن قاسم بن الحسن پامال شد خالی از ماخذ است
و بی حدس میتوان زد که عبدالله بن الحسن در این مصیبت
با عم اکرم خود شریک باشد زیرا که بعد از شهادت جسد
آن پسر را کسی حمل از جای خود ننمود و در جنب جسد
مقدس باقی ماند والله تعالی اعلم و نعم ما قال

پیش من بن بن ندارد قیمتی	بی تن خویشم فنی بن الفنی

وقیل ایضا و لا نبالی اذا رواحنا نعت ماذا فعلتم باحسا و ارنا

الحدیث السادس

ما رواه فی الکامل بسنده عن الباقر قال لما هم الحسین ع
بالشخوص من المدینة اقبلت نساء بنی عبد المطلب فاجتمعن
للنیاحة حتی مشی فیهن الحسین فقال انشدکن الله ان تبدین
هذا الامر معصیة لله و لرسوله قالت له نساء بنی عبد
المطلب فلمن نستبقی النیاحة و البکاء فهو عندنا کیوم مات
رسول الله و علی و فاطمة و رقیة و زینب و ام کلثوم فننشدک
الله جعلنا الله فداک من الموت فیا حبیب الابرار من اهل
اهل القبور و اقبلت بعض عماته تبکی و تقول اشهد یا حسین
لقد سمعت الجن ناحت بنوحک و هم یقولون و ان قتیل

الطف من آل هاشم	اذل رقابا من قریش فذلت
حبیب رسول الله لم یک فاحشا	ابانت مصیبتک الانوف وجلت

وقلن ایضا ابکوا حسینا سیدا و لقتله شاب
الشعر و لقتله زلزلتم و لقتله انکسف القمر واحمرت آفاق
السماء من العشیة و السحر و تغیرت شمس البلاد و اظلم
الکور ذاک ابن فاطمة المصاب به الخلائق و البشر
اورثتنا ذلا به جدع الانوف مع الغرر ترجمه هنگامیکه
آهنگ بیرون شدن از مدینه نمود حسین درود کردگار

زنان پسران عبد المطلب فراهم شدند برای سوگواری
تا آنکه روان شدند میانهٔ ایشان حسین و گفت سوگند
دهم شما را بخدا که آشکار کنید این کار را از روی نافرمانی
خدا و پیغمبر او گفتند پس برای که بگذاریم سوگواری و گریه را
این روز نزد ما مانند روز مردن پیغمبر و علی و دختران پیغمبر
است و ما نیز سوگند دهیم ترا بخدا ای سرهائی گرداند ما را
خدا برای تو از مردن ای دوست نیکوکاران از کسان که در گورستان
ورود کرد برخی از خواهران پدرش و گفت گواهی دهم ای حسین
که شنیدم پریان سوگواری میکردند بسوگواری تو و گفتند
بیاناتی از این حدیث معلوم شود که زنهای بنی هاشم
شهادت حسین را در مسافرت عراق میدانستند و از اسرار
اهل بیت بوده و باین سبب ایشان را ممانعت فرمود که این سر
فاش نشود و حضرت رضا هنگام مسافرت بخراسان
عیال خود را امر بگریستن فرمود و دوازده درهم میانهٔ آنها
تقسیم نمود و حضرت باقر العلوم نیز امر فرمود که در منی و موسم
حج تا ده سال براو سوگواری نمایند و بعض املاک خود
برای مصارف ایشان معین کرد و در دعائم الاسلام مروی است
از حضرت صادق ع است که بعد از مراجعت هاشمیات
سه سال زنان بنی هاشم نوحه گری کردند برای سید الشهدا

بلکه تا یکسال شب و روز آرام نگرفتند و کسانیکه از صحابه
پیغمبر بودند در مدینه در اطراف خانهای ایشان می آمدند
سر و روی بسته و استماع نوحه گری آنها مینمودند از این
احادیث استفاده شود رجحان نوحه گری و جواز استماع صوت
اجنبیه و استماع زنها اصوات اجانب را چنانکه معمول بلاد شیعه
و در این مقام نقل کنیم مراثی سید مظلومین را که در محضر
مبارک ائمهٔ طاهرین خوانده شده که دارای شرافت است
و دلالت بر رضای معصوم بر مطلب بودن دارد چنانکه
در ثواب الاعمال صدوق است که ابو هرون مکفوف شرفیاب
محضر امام صادق ع شد امرش نمود که مرثیه بخوان برای جدم
حسین شعری خواند فرمود بوضع رقت و نوحه گری مرثیه
بخوان اشعاری از سید حمیری خواند امرر علی جدث
الحسین و قل لاعظمه الزکیة یا اعظما لازلت من وطفاء ساکبة
رویة و اذا مررت بقبره فاطل به وقف المطیة وابک
المطهر للمطهر والمطهرة النقیة کبکاء معولة اتت یوما لواحدها
المنیة پس گریست امام صادق و امر کرد اشعار دیگر بخوان
چون خواند او از گریه از پرده کیان پس پرده بلند شد و
عبد الله بن غالب نیز در خانه حضرت صادق این شعر مرثیه
خواند لبلیة تسقو حسینا بمسقاة الثری غیر التراب

فریاد دختری بلند شد از پس پرده یا ابتاه و قصیده
دعبل از قصاید معروفه که در خراسان خدمت حضرت ثامن
الائمه شرفیاب شد از اشعار متبرکه و حفظ آن قصیده برای
توفیق و سعادت از مجربات اهل علم است مجموع عدد ابیاتش
یکصد و بیست و یک بیت در مطلع اشعاری در تغزل دارد
که در روضة الواعظین مسطور است که دعبل شروع
نمود که اشعار تغزل را خدمت حضرت رضا بخواند و عزم
کرده بود که این قصیده برای اول کسیکه بخواند حضرت باشد
ولی در بعض کتب عامه مرویست که چون دعبل بشهر
نیشابور رسید شب تنها نشسته بود شخصی از جنیان
بر او داخل شد و مطالبه همین قصیده را نمود و برای او
خواند چندان گریست که بیهوش شد و در بعض کتب
نقل شده که زمان ورود دعبل بخراسان ایام عاشورا بود
و حضرت تهیه مجلسی فرمود و بدست مبارک پرده کشید
زنان حرم آمدند پس پرده برای استماع مرثیه حاضر شدند
و چون اشعار اوائل قصیده تغزل و مثالب خلفاء غاصبین
و شنایع اعمال بنی امیه و اتباع آنها در غالب کتب اهل ادب و
تاریخ ذکر نشده و معروف شده اول قصیده مدارس آیات
خلت من تلاوة و بعد ذکر بیوتات هاشم و قبور علویین

شده و از اکابر شعراء اهل بیت که توفیق نظم مراثی یافته و
در محضر مبارک حضرت صادق و حضرت باقر اشعار
مراثی خواند کمیت بن زید است که صاحب قصیده معروفه
طربت و ما شوقا الی البیض اطرب   ولا لعبا منی و ذو الشیب
یلعب که در مدح اهل بیت است دیگر مروج الذهب مذکور
است که قصیده میمیه معروفه من لقلب متیم مستهام
را نظم نموده شرفیاب خدمت باقر العلوم شد و خواند تا رسید
باین شعر و قتیل بالطف غودر منهم   بین غوغاء امة و
طغام گریست آنحضرت و فرمود اگر مالی بود بتو عطا
میکردیم و در کتاب معاهد التنصیص از محمد بن سهل
صاحب کمیت بن زید روایت کرده که گفت داخل شدیم
با کمیت بر امام صادق در ایام تشریق و عرض داشت با نحوی
برای شما اشعاری که نظم کرده ام جواب فرمود این ایام ایام
عظامی با شرافتی است گفت آن اشعار در حق شما اهل بیت
گفته ام فرمود بخوان و فرستاد آنحضرت کسی را برای حاضر
کردن کسان خودش پس خواند اشعار خود را و گریه بسیاری
شد تا آنکه این بیت را خواند یصیب به الرامون عن قوس غیرهم
فیا آخرا اسدی له الغی اوله گویند تیرهائیکه در کربلا به
حسین بن علی زدند از کمان کشتگان انداختند پیشینیان

اماده کردند غنیمت برای طبقهٔ اخرین یعنی گناهای تیر اندازان
کربلا در روز سقیفهٔ بنی ساعده رست شد اگر اهل خلافت را
غصب نکرده بودند حسین بن علی کشته نمیشد چون این
شعر را خواند امام صادق دستها بدعا بر داشت و گفت
اللهم اغفر لکمیت ما قدم و اخر و ما استر و ما اعلن و اعطه
حتی یرضی و در مناقب ابن شهر اشوب روایت شده که
روز نوروزی منصور دوانقی مقرر داشت که حضرت
موسی بن جعفر ع جلوس فرماید و مردم بخدمت انحضرت
رفتند و هدایای بسیار بردند در اواخر مجلس مردی
داخل شد و عرضه داشت هدیهٔ من اشعاری است که
جدم در مرثیهٔ جد شما حضرت حسین بن علی گفته و خواند برای

عجبا لمصقول علاك فرنده — یوم الهیاج و قد علاك غبار
و لأسهم نفذتك دون حرائر — یدعون جدك والدموع غزار
هلا انقضقضت السهام و عاقها — عن جسمك الاجلال والاكبار

پس انحضرت تمامی هدایا را و وجوه مجتمعه را بوی بخشید و در
کتاب کشی مرویست که جعفر بن عفان داخل شد بر امام
صادق با جمعی از اهل کوفه حضرت او را پهلوی خود نشانید
و فرمود شنیده ام که تو نیکو شعر میگویی در مرثیهٔ جدم
حسین و خواند اشعاری که گفته بود انحضرت گریست

وحاضرین نیز گریستند تا اشک همه بر صورتها جاری شد
انگاه فرمود بخدا سوگند که ملائکه مقربین حاضر شدند
و بیش از ما گریستند و خدا واجب کرد برای تو بهشت را
و امرزید گناهان ترا و چون مراثی این شاعر مجید مرضی
امام الفقهاء شده ابیات او را ذکر کنیم

لیبك علی الاسلام من كان باكیا — فقد ضیعت احكامه واستحلت
غداة حسین للرماح دریة — وقد نهلت منه السیوف وعلت
وغودر فی الصحراء لحما مبددا — علیه عتاق الطیر باتت فظلت
فما نصرته امة السوء اذ دعی — لقد طاشت الاحلام منها وضلت
الا بل محوا انوارهم باكفهم — فلا سلمت تلك الاكف وشلت

الی اخرها فی البحار و شعر اول وان قتیل الطف من ال هاشم
که در خبر کامل الزیاره نسبت بجن داده شده در کتب معتبره
مثل مروج الذهب و کتب دیگر نسبت بسلیمان بن قته تیمی
داده و همچنین در تذکره سبط شاید باصطلاح شعراء
سلیمان تضمین کرده باشد و شعر معروف بوده و چون
خواند سلیمان این شعر را برای عبدالله بن حسن بن حسن
باو گفت چرا نگفتی اذل رقاب المسلمین فذلت و در جمله
از کتب وارد شده که سلیمان بن قته بعد از سه روز از
شهادت بکربلا عبور کرد و نگاهش بر کشته های انجا افتاد

ودر حال سواری ابن اشعار خواندہ و رثت علی ابیات آل محمد
فلم ارہا امثالہا یوم حلّت الم تران الشمس اضحت مریضۃ
لفقد حسین والبلاد اقشعرت الی ان قال وان قتیل الطف
الخ و بعید نباشد کہ این شعر مشہور بودہ چنانچہ نقل
شدہ کہ ابو الرمح نیز داخل شد بر فاطمہ بنت الحسین و با
قافیہ مرائی خواند و ختم نمود ہمین شعر فاطمہ اعتراض شاید
عبد اللہ بن حسن را نمود و شاید این شعر اول مرثیہ باشد
کہ گفتہ شدہ و در امالی شیخ طوسی گوید اول شعری کہ در
مرثیہ سید الشہداء گفتہ شدہ اشعار عقبۃ بن عمرو سہمی است
کہ گوید مررت علی قبر الحسین بکربلا ففاض علیہ من
دموع عینی غزیرہا الخ و مدائنی کہ یکی از اعاظم اہل مغازی
است گفتہ کہ مردی از اہل مدینہ گفت بعد از حرکت
حضرت سید الشہداء خارج شدم کہ خود را باو برسانم چون
بربذہ رسیدم مردی را دیدم نشستہ و بمن گفت بیا ای
حسین میروی گفتم بلی گفت من ہم بیا را و میروم لیکن
کسی را فرستادہ ام خبر بیاورد و الساعۃ خواہد آمد و
ساعتی نگذشت کہ آنکس آمد در حالیکہ میگریست و این اشعار را

واللہ ما جئتکم حتی بصرت بہ   فی الارض منعفر الخدین منحورا
وحولہ فتیۃ تدمی نحورہم   مثل المصابیح یغشون الدجی نورا

الحدیث السابع

معلوم شد کہ ... از زبان ...
وبالسند المتصل الی شیخ الطائفۃ فی امالیہ بسندہ عن
معویۃ بن وہب قال کنت جالسا عند جعفر بن محمد علیہ السلام اذ جاء شیخ
قد انحنی من الکبر فقال السلام علیک ورحمۃ اللہ وبرکاتہ
فقال ابو عبد اللہ وعلیک السلام ورحمۃ اللہ وبرکاتہ
یا شیخ ادن منی فدنی منہ فقبل یدہ فبکی فقال لہ ابو عبد اللہ
وما یبکیک یا شیخ فقال لہ یا ابن رسول اللہ انا مقیم
علی رجاء منکم منذ نحو من مائۃ سنۃ اقول ہذہ السنۃ وہذا
الشہر وہذا الیوم ولا اراہ فیکم فتلومنی ان ابکی قال فبکی
ابو عبد اللہ ثم قال یا شیخ ان اخرت منیتک کنت معنا
وان عجلت کنت یوم القیمۃ مع ثقل رسول اللہ فقال الشیخ
ما ابالی ما فاتنی بعد ہذا یا ابن رسول اللہ فقال لہ ابو عبد اللہ
یا شیخ ان رسول اللہ قال انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم
بہما لن تضلوا کتاب اللہ المنزل وعترتی اہل بیتی تجیء وانت
معنا یوم القیمۃ ثم قال یا شیخ ما احسبک من اہل الکوفۃ
قال لا قال فمن این انت قال من سوادہا جعلت فداک قال این
انت من قبر جدی المظلوم الحسین قال انی لقریب منہ قال
کیف اتیانک لہ قال انی لآتیہ واکثر قال یا شیخ ذاک دم یطلب
اللہ ما اصیب ولد فاطمۃ ولا یصابون بمثل الحسین ولقد

قتل فی سبعة عشر من اهل بیته نصحوا لله وصبروا فی جنب الله
فجزاهم احسن جزاء الصابرین انه اذا کان یوم القیمة اقبل
رسول الله ومعه الحسین ویده علی راسه یقطر دما فیقول
یا رب سل امتی فیم قتلوا ابنی وقال علیه السلام کل الجزع والبکاء مکروه
سوی الجزع والبکاء علی الحسین **ترجمه**
معویة پسر وهب گفت نشسته بودم نزد امام صادق
که مردی آمد که پشتش از پیری خمیده بود درود گفت و
پاسخ شنید پس باو گفت ای پیر مرد نزد من بیا پس نزدیک
آمد و بوسید دستان بزرگوار او و گریست از او پرسش
نمود برای چه گریستی گفت من نزدیک صد سال است با امید
گشایش روز کار شما نشسته ام و گویم این سال شود این ماه
شود این روز شود نمی بینم گشایشی پس سرزنش کنی مرا بر گریستن
چون چنین گفت آن بزرگوار هم گریست و بوی گفت اگر پس
افتاد مردن تو با ما خواهی بود و اگر شتاب کرد خواهی بود روز
رستخیز با دست پیغمبر پس گفت باو ابو عبد الله که پیغمبر خدا
گفته که من دو چیز گران بها میانه شما واگذاردم نامهٔ آسمانی
خدا که فرو آمده و خویشان و نزدیکان خودم از خانواده
خودم که هرگاه بآن دو چنگ زنید گمراه نشوید پس بوی گفت
گمان نکنم که تو از مردم کوفه باشی گفت نه گفتش پس از کجائی گفت

آن پیر مرد دیگر
با آنکه ندارد انچه
از دست بود
مرا پس از برای
پیغمبر پس
گفت

از دهستانهای اشنان کوفه هستم سر نهانی نو کردم پرسید
چه اندازه راه داری تا کربلا که گور پدر ستم رسیده ام
حسین در آنجا است گفت بسیار نزدیک با آنجا هستم گفت
چگونه است رفت و آمد تو در آنجا گفت بسیار میروم در آنجا گفت
ای مرد پیر خونخواهی خواهد نمود خدا از خون حسین آنگاه
تو سید زادگان فاطمه را و نخواهد سید ایشان زنده ماند
حسین هم اینه کشته شد با هفده تن از خویشان خود که
نیک خواهی کردند برای مردم برای خدا و شکیبائی نمودند
و سزا داد خدا ایشانرا اینگونه سزای شکیبائی کنان بدرستیکه
هنگامیکه روز رستخیز برپا شود در و نماید پیغمبر خدا و با او
خواهد بود حسین و دست پیغمبر بر سر او است خونش چکان
و گوید ای پروردگار پرسش نما پیروان مرا که برای چه
کشتند پسر مرا پس فرمود امام صادق ع هر بی تابی و گریستن
ناخوش است مگر بی تابی و گریستن برای حسین ع **بیانات** براهل
بصیرت مخفی نیست که همه عقاید اسلامیه در اوائل ظهور
نبوت بطور اجمال بوده و تدریجا مبسوط و مبین شده
بلکه بعض مطالب از قبیل اسرار بوده که عامه تفاصیل آن
مطلع نبوده اند از جمله امر امامت و وصایت پیغمبر که همین اندازه
مرکوز در اذهان بوده که ولاة امر امیر المؤمنین و اولاد

ایجاد و هستند یا آنکه ائمه هدایت باید قرشی باشند یا اینکه
نجات تمسک بقرآن و عترت است یا آنکه عدد ائمه هادیه
دوازده تن است اما شرح خصوصیات اسماء و اشخاص ایشان
داخل در اسرار مخفیه و علوم مکنونه بوده که خواص شیعه
میدانستند و بسا بود که در وفات بعض از ائمه طاهرین
تحیری پیدا میشد برای عامه از ضعفای شیعه با تجسس
و قرائن و با شهادت مطلع بر امام زمان میشدند ولیکن
در ازمنه متاخره که تمامی آن احادیث مجتمع شد مطلب از
پرده بیرون آمد و بعض تحیرات که برای جمله از معاصرین
ائمه ع بود برای طبقات شیعه روی نداد خصوصاً بعد
از ارتفاع تقیه و خوف که تمام کتب در هر ناحیه که بود ظاهر شد
و همچنین امر مهدی و قائم آل محمد در میانه اهل اسلام اجماعاً
معین بود که قائم موعود از اولاد امیر المؤمنین و ذریه
فاطمه است و مالک شرق و غرب عالم شود و زمین را
پر از عدل و داد نماید و رفع جور و ظلم نماید اما خصوصیات
شخصیه و زمان آنرا نمیدانستند و از اسرار اهل بیت بود و
در حق هر یک از ائمه طاهرین یا علویین که خارج بسیف میشد
احتمال میدادند که قائم و مهدی باشد و مکرر از بعد
از علی بن الحسین این سؤال را از ائمه مینمودند که شما قائم

هستید و جواب میدادند و تقریب امر میفرمودند از باب آنکه
پیغمبر فرموده بود کل آت قریب یعنی هر چه خواهد آمد نزدیک
است و هر گاه شیعیان سؤال از زمان فرج و استیلاء
دولت حقه میکردند جواب میفرمودند بآنها توقعوا الفرج
صباحاً و مساءً چنانچه در حدیث است که یکی از اصحاب
حضرت صادق شنیده بود که از علامات ظهور قائم طلوع
شمس است از مغرب هر روزه بعد از طلوع فجر خواب نمیکرد
و نظر میکرد که آفتاب از چه طرف طلوع میکند جناب صادق
باو فرمود از هر محلی که فجر طالع شود آفتاب طلوع کند و
هرگز در اذهان شیعه نبود که قیام قائم اینقدر طول
کشد و ابرام در سؤال از وقت ظهور قائم میکردند و بر حسب
حکمت عملی و تربیت نفوس ناقصه ضعیفه جوابهای اجمالی
میدادند و هر گاه صراحة میفرمودند چند هزار سال
طول دارد سبب قساوت قلوب بود بلکه غالباً از قول
بامامت بر میگشتند و علی بن یقطین که از بزرگان شیعه است
اشاره باین معنی در مناظره با پدر خود نموده که پدرش
از اتباع بنی عباس بود بپسر خود گفت وعدههائی که در
خلافت اولاد عباس داده شده بود تخلف نکرد و وعده
و اما زمان دولت اولاد امیر المؤمنین نرسید علی در جواب

باید گفت هر دو کلام از یک مکان بود جز اینکه هنگام
کار شما رسید بر حسب مصالح تقدیر الهی وعده ما
نزدیک نبود و شاید سرّ تأخیر آن باشد که دولت قائم آل
الدول و متصل بقیامت قیامت است پس باید طول کشد
تا آنچه در استعداد نفوس بنی آدم است از قوّه بفعل رسد
و اینکه امام صادق در این حدیث فرموده خدا خواهد
نمایاند از حسین بن علی در حدیث چهارم خواهد آمد شرح
انتقام از قتله و اولاد ایشان و در حدیث نوزدهم و در بعض
احادیث دیگر شرحی خواهد آمد که متعلق باین مقام باشد
ان شاء الله و امّا شرح حالات و جلالت شهدای بنی هاشم
و عدد ایشان در حدیث چهاردهم ذکر خواهد شد

الحدیث الثامن

و بالسند المتصل الی ثقة الاسلام الکلینی ره بسند عن
ابان بن عبد الملک قال سئلنا ابا عبد الله ع عن صوم تاسوعا
و عاشوراء من شهر المحرم فقال تاسوعا یوم حوصر فیه الحسین
و اصحابه رضی الله عنهم بکربلاء و اجتمع علیه خیل اهل الشام
و اناخوا علیه و فرح ابن مرجانه و عمر بن سعد بتوافر الخیل
و کثرتها و استضعفوا فیه الحسین و اصحابه و ایقنوا انه
لا یاتی الحسین ناصر و لا یمده اهل العراق بابی المستضعف

الغریب ثم قال و امّا یوم عاشوراء فیوم اصیب فیه الحسین
صریعاً بین اصحابه و اصحابه حوله صرعی عراة افصوم یکون
فی ذلک الیوم کلّا و ربّ البیت الحرام ما هو یوم صوم و ما
هو الّا یوم حزن و مصیبة دخلت علی اهل السماء و اهل
الارض و جمیع المؤمنین و یوم فرح و سرور لابن مرجانة
و آل زیاد و اهل الشام غضب الله علیهم و علی ذرّیّاتهم
و ذلک یوم بکت جمیع بقاع الارض خلا بقعة الشام
فمن صامه او تبرّک به حشره الله مع آل زیاد ممسوخ القلب
مسخوطاً علیه و من ادّخر الی منزله ذخیرة اعقبه الله تعالی نفاقاً
فی قلبه الی یوم یلقیه ترجمه ابان پسر عبد الملک گفته
پرسیدم از امام صادق از روزه نهم و دهم ماه محرم
پس گفت نهم روزی بود که تنگ گرفتند بر حسین و
همراهان او خوشنود باد خدا از ایشان در کربلا و فراهم
شد بر او سواران مردم شام و فرود آمدند بر گرد او
و شادمان شد پسر مرجانه و عمر پسر سعد بفراوانی سواران
و بسیاری آنها و سست و ناتوان شمردند در آن روز حسین
و همراهان او را و دانستند که یاوری و یاری
کمک نکند او را مردم عراق پدرم بسرهای آن ناتوان دور
افتاده باد پس گفت و هرچه باشد روز دهم پس روزیست که

کشته شده از روز حسین و افتاده میان همراهان و همراهانش
کرد او افتاده میان همراهان و همراهانش کرد او افتاده بودند
هیهات آیا روز روزه خواهد بود چنان روزی نه چنین
است سوگند بخانه بیت خدا نیست روز روزه و نیست
مگر روز اندوه و غمی که در آمد بر کسان آسمان و زمین
و بر همه گروندگان به پیغمبر و روز شادی و خوشی است
بر پسر مرجانه و خانواده زیاد و مردم شام خشم کند خدا بر ایشان
و بر زادهای ایشان و آن روزیست که گریست همه جای زمین
مگر شهر شام پس هر که روزه بدارد آن روز را یا افزونی
جوید آن روز بر انگیزاند خدا او را با خانواده زیاد بر
کشته دل و خشمناک باشد بر او خدا و هر که نگاه دارد در
خانهٔ خود نهاده را در پی ورد خدا او را دور و روی در دل
او نار و زنگه برخورد خدا او بردارد او افزونی را و از خدا
او و زاده‌های او و انبازی کند او را اهرمن در همه اینها
بیانات تاسوعا و عاشورا از لغات مستعمله بعد از اسلام
است وزن فاعولاء در لغت عرب غیر این دو لفظ نیست
و در اعداد غیر این دو لفظ وزن فاعولاء استعمال نشده
و از خبر شریف کراهت مؤکده روزه این دو روز ظاهر شود
و روایات بسیاری نیز باین معنی وارد شده و اینکه روزه

عاشورا از بدعتهای بنی امیه است و در کتاب و سنت نبوده مگر
سنت آل زیاد و روزه این روز روزه زنازادگان است
و هر چند در اخبار امامیه برخلاف این معنی وارد شده
از باب تقیه از بنی امیه و هواخواهان ایشان است شاهد
صدق این مطلب خبریست که شیخ صدوق در امالی خود از
میثم تمار روایت کرده که آنچه در روایات در فضیلت عاشورا
وارد شده از ولادت ابرهیم خلیل و توبهٔ داود و خلاصی
یونس از شکم ماهی تمام از مخترعات دشمنان اهل بیت است
و در کتاب مروج الذهب منقول است که جماعتی از بنی امیه
و هواخواهان ایشان نذر کرده بودند که هر گاه کشته شود حسین
ده نفر شتر قربانی نمایند و آن روز را روزه بدارند و در تهذیب
شیخ طوسی روایت شده از امام صادق که پیغمبر خدا را عادت
بوده که بسیاری از اوقات آب دهان خود را میانداخت در
دهان کودکان شیرخوار از اولاد فاطمه در روز عاشورا و
میگفت تا شما چیزی با ایشان نچشانند و سیر می بودند از همان
آب دهان مبارک او و فرمود وحشیهای بیابان روزه می
داشتند روز عاشورا را در عهد داود پیغمبر و در حیوة
الحیوان نیز مرویست که در سالی زنبور عسل در روز عاشورا
امتناع نمود از خوردن علف و در مصباح طوسی

روایت شده از عبدالله بن سنان که گفت در روز عاشورا
داخل شدم بر جناب صادق دیدم اشک چشم مبارکش مانند
مروارید میریزد پرسیدم سبب گریه شما چیست فرمود
مگر غافلی که امروز روز شهادت حسین است عرض داشتم چه
گوئی در روزه امروز گفت امساک کن از غیر نیت روزه و
روزه را تمام مکن و بعد از عصر افطار کن بشربتی از آب و این
روایت بر جمله از آداب روز عاشورا مشتمل است و آن چند
امر است اول پوشیدن لباس پاک دوم قمیص بستن بالا زدن
و تکمه ها باز کردن به هیئت مصیبت زدگان سیم بیرون رفتن
بر بیابان چهارم بجا آوردن چهار رکعت نماز هر دو رکعت بیک
سلام در رکعت اول الحمد و قل یا ایها الکافرون و در ثانیه
حمد و قل هو الله و در ثالثه حمد و سوره احزاب و در رابعه
حمد و منافقین پنجم هزار دفعه لعن کردن بر قاتل سید الشهدا
و در خبر دیگر خواندن هزار قل هو الله نیز وارد شده مؤکدا
و اما زیارت عاشورا اگر چه علامه مجلسی طاب ثراه موجب
اضطراب افهام علماء اعلام شده لکن آنچه جامع همه محتملات
صحیحه و نهایت احتیاط است این است که در اول سلام مختصری
رو بقبر مبارک نماید و دو رکعت نماز زیارت بجا آورد و
لعن بر قاتل آنحضرت نماید و صد مرتبه تکبیر گوید و زیارت

عاشورا را بخواند در یک مجلس با صد مرتبه لعن و سلام
پس از آن به سجده رود و دعاء صفوان که غلطا مشهور به دعای
علقمه شده نه شرط و نه جزء است بلکه در عداد ادعیه وارده
است و هم چنین زیارت حضرت امیر هم جزء این عمل نیست و آنچه
از این حدیث شریف کافی استفاده شد که اهل شام در کربلا
حاضر شدند مطابق است با نقل ابن شهر آشوب در مناقب
که شمر سردار چهار هزار سواره شد از سوارهای شامی در کتاب
قدیمی در نسب دیدم که لشکرهای شام زمانیکه وارد کربلا شدند
امان نامه برای علی بن الحسین الاکبر آوردند برعایت آنکه مادر
او لیلی ثقفیه دختر زاده ابو سفیان بود چنانکه در شرح
شهادت آنجناب خواهد ذکر شد انشاء الله پس آنچه بعض مورخین
نوشته اند که در کربلا غیر اهل کوفه کسی نبود از روی
قلت تتبع یا عناد است و مؤید این مطلب است نقل
کامل التواریخ که نوشته ملاقات نمود طرماح بن عدی در
عذیب هجانات سید الشهدا را پس از او پرسش احوال
کوفه را نمود عرض داشت یک روز قبل از بیرون شدنم
ازدحام در پشت کوفه دیدم که هرگز چنین ازدحامی در عمر
خود ندیده بودم جواب داد من با این جماعت بیعتی دارم
و چاره از رفتن بسوی آنها ندارم و اما آنچه در این حکایت

ذکر شد از برهنه کردن بدن مقدس آنحضرت در مقاتل
مشهور و در حدیث جمال از بردن بند زیر جامه مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی **الحدیث التاسع** رواه
الشیخ الاجل ابو القاسم جعفر بن قولویه فی کتاب کامل الزیاره
بسنده عن حریز قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک
ما اقل بقائکم اهل البیت و اقرب آجالکم بعضها من بعض مع حاجة
هذا الخلق الیکم فقال علیه السلام ان لکل واحد منا صحیفة فیها
ما یحتاج الیه ان یعمل به فی مدته فاذا انقضی ما فیها مما امر به عرف
ان اجله قد حضر و اتاه النبی ص ینعی الیه نفسه و اخبره بما له
عند الله وان الحسین علیه السلام قرء صحیفته التی اعطاها و فسر له
ما یاتی و ما یبقی و بقی منها اشیاء لم تنقض فخرج الی القتال
وکانت من تلک الامور التی بقیت ان الملائکة سئلت الله فی
نصرته فاذن لهم فمکثت تستعد للقتال و تتاهب لذلک
حتی قتل فنزلت وقد انقطعت مدته و قتل صلوات الله علیه
فقالت الملائکة یا رب اذنت لنا فی الانحدار و اذنت لنا فی نصرته
فانحدرنا وقد قبضته فاوحی الله تبارک و تعالی الیهم ان الزموا
قبته حتی تروه وقد خرج فانصروه و ابکوا علیه و علی ما فاتکم
من نصرته وانکم خصصتم بنصرته و البکاء علیه فبکت الملائکة
تعزیا و جزعا علی ما فاتهم من نصرته فاذا خرج صلوات الله علیه

یکونون انصاره ترجمه حریز گوید گفتم بامام صادق سرهای تو
گردم چه کم گردانیده ماندن شما خانواده را و نزدیک
کرده درنگ نمودن های شما را برخی از برخی با نیاز این
مردم بشما پس گفت و برای هر یک از ما نامه ایست که در او
هر چه نیاز مند است باو که بجا آورد در هنگام زندگانی
خود پس چون بگذرد آنچه در آن نامه است از آنچه فرمان داده
شده باو شناسد که هنگام رفتن او نزدیک شده و آید او را
پیغمبر و مرگ او را بخود او گوید و آگاه کند او را بآنچه برای او است
نزد خداوند و بدرستیکه حسین خوانده بود نامه خود را
که پیغمبر بوی بخشیده بود آن نامه را و هویدا شده بود برای
او آنچه میاید و آنچه میماند و مانده بود از کارها چیزهائیکه
نگذشته بود پس بیرون رفت بسوی جنگ و بود از کارهای
مانده بود اینکه فرشتگان درخواست نموده بودند یاری کردن
او را و دستوری داد خدا مر ایشان را پس درنگ نمودند که
آماده شوند برای جنگ و ساخته شوند برای این کار تا آنکه
کشته شد حسین و فرود آمدند فرشتگان و گذشته بود
زندگانی او و کشته شده بود پس گفتند فرشتگان پروردگارا
دستوری دادی ما را در پایین آمدن و یاری کردن حسین ما که پایین
آمدیم جان او را گرفته بودی پس در دل ایشان افکند که

چسبان شوید بارگاه او را تا بر بینید بیرون نامده پس یاری کنید
او را و گریه کنید بر انچه از دست شما رفته از یاری او و اینکه
بشما ها بتنهایی داده شد یاری وی گریستن بر او و گریستند
فرشتگان برای نزدیکی بخدا و بیتابی بر انچه از دست ایشان
رفته بود از یاری حسین پس هنگامیکه بیرون اید میبالند
باو زائران او انچه در این حدیث معتبر است که هر یک
از ائمهٔ طاهرین را صحیفه ایست اسمانی از نزد خداوند
نیز میدانند زمان انقضاء اجل خود را مستفیض لنقل
در کتب امامیه شیعه است مانند کتاب کافی و بصائر
الدرجات وغیرهما و در زمان مرض موت پیغمبر جبرئیل
نازل شد و عهد نامهٔ اسمانی اورد و پیغمبر اظهار نمود
برای امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و کذارش حال
هر یک را در ان عهد نامه نگاشته بود و از اینکه در خبر
مذکور است که هنگام رسیدن اجل سید الشهداء اموری
باقی مانده بود و نگذشته بود استفاده شود که در عهد
نامهٔ اسمانی امور بدائیه نیز هست که قابل محو و تغییر است و نیز
استفاده شود از اذن خواستن ملائکه برای نصرت و فائتو
شدن ایشان بیاری اینکه علوم ملائکه احاطه بحوادث واقعه
ندارد و نیز این حدیث نص صریح است در رجوع حضرت

سید الشهداء و رجعت او و یاری کردن ملائکه او را و
بمضمون این خبر احادیث متواتر است عموماً و خصوصاً و ایمان
برجعت رسول خدا و امیرالمؤمنین و ائمهٔ طاهرین و بعض از
کفار و مؤمنین از ضروریات مذهب شیعهٔ اثنی عشریه است
و شعاری در تشیع بالاتر از قول برجعت نیست چنانچه
در کتب جانبه اهل سنت هر که را خواهند نسبت برفض
دهند باعتقاد برجعت نسبت دهند و در اوائل اسلام این
فرقهٔ حقه معروف باین عقیده بوده اند شیخ مفید در کتاب
فصول نقل فرماید که سید اسمعیل حمیری شاعر معروف
در مجلس منصور دوانیقی شعر انشاد مینمود و منصور با
او مهربانی مینمود سوار قاضی که از علمای عامه بود بوی
حسد ورزید و گفت یا امیرالمؤمنین این مرد شاعر بانو
نفاق میکند و رافضی مذهب و معتقد برجعت است و سبّ
ابی بکر و عمر میکند سید حمیری جواب گفت من قائل برجعت
موافق نص قران که فرماید و یوم نحشر من کل امة فوجاً ممن
یکذب بآیاتنا و جای دیگر فرماید و حشرناهم فلم نغادر منهم
احداً پس دانستیم مردم را دو حشر است یکی خاص و دیگری
عام و در جای دیگر فرماید ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین
و نیز گفته فاماته الله مائة عام ثم بعثه و نیز گفته الم تر الی الذین

من جوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا
ثم احیاهم و رسول فرموده محشور شوند اهل تکبر در صورت
مورچگان و نیز فرموده که گذشته در بنی اسرائیل امری مگر
انکه مثل آن در این امّة واقع شود حتی مثل خسف و مسخ پس اعتقاد
من برجعة مطابق کتاب و سنت است و اعتقاد دارم که قاضی سوّار
رجوع کند بصورت سگ یا بوزینه یا خنزیر چون چنین گفت
منصور بخندید و نیز در مناظرات مؤمن الطاق با ابوحنیفه
وارد شده که ابوحنیفه باو گفت که معتقد برجعت هستی
قدری درهم و دینار بمن ده و از زمان بازگیر بوی جواب گفت
ضامنی از تو خواهم که در زمان رجعت تو بصورت آدمی رجوع
کنی شاید بشکل خنزیر برگشتی و تو را نشناختم و مسلم صاحب
صحیح هفتاد هزار حدیث از احادیث جابر جعفی را ترک کرد
برای انکه جابر قائل برجعت بود و احادیث رجعت در طرق
امامیه در زیاده بر پنجاه کتاب معتبر بتوسط چهل و چند
نفر از ثقات روایت شده و آیاتی در قرآن مجید صریح در حقیقت
رجعت است و قدمای شیعه بدون اختلاف معتقد بوده اند
شیخ صدوق در کتاب عقاید گوید اعتقادنا فی الرجعة انها
حق و القول بالتناسخ باطل و من دان بالتناسخ فهو کافر
لان فی التناسخ ابطال الجنة و النار و شیخ مفید در کتاب اوائل

المقالات گوید و اتفقت الامامیة علی وجوب رجعة کثیر من الاموات
الی الدنیا قبل یوم القیمة و ان کان بینهم فی معنی الرجعة خلاف
و قال فی موضع آخر فی القول بالرجعة و اقول ان الله تعالی
یرد قوما من الاموات الی الدنیا فی صورهم التی کانوا علیها
فیعز منهم فریقا و یذل فریقا و یدیل المحقین من المبطلین و
المظلومین منهم من الظالمین و ذلک عند قیام مهدی آل
محمد علیهم السلام الی ان قال ثم یصیر الفریقان من بعد ذلک الی
الموت و من بعده الی النشور و ما یستحقونه من دوام الثواب
و العقاب و قد جاء بصحة ذلک و تظاهرت به الاخبار و الامامیة
باجمعها علیه الا شذاذ منهم تاولوا ما ورد فیما ذکرناه علی
وجه یخالف ما وصفناه و قال العلامة المجلسی طاب ثراه اجمعت
الشیعة علی الرجعة فی جمیع الاعصار و اشتهرت بینهم
کالشمس فی رابعة النهار و کیف یشک مؤمن بحقیة
الائمة الاطهار فیما تواتر عنهم فی قریب من مائتی حدیث
صریح رواها نیف و اربعون من الثقات العظام و العلماء
الاعلام فی ازید من خمسین من مؤلفاتهم کثقة الاسلام
الکلینی ره و الصدوق ره و الشیخ الطوسی و السید
المرتضی و النجاشی و الکشی و العیاشی و علی بن ابرهیم و سلیم
الهلالی و الشیخ المفید و الکراجکی و النعمانی و الصفار

وسعد بن عبد الله وابن قولویه الی آخر ما عدّه من المشایخ الثقات
والفضلاء الاثبات الی ان قال واذا لم یکن مثل هذا متواتراً
ففی ای شیء یمکن دعوی التواتر وقال السید نعمة الله الجزایری
فی شرح التهذیب وقد وفقنی الله علی الوقوف علی ستمائة و
عشرین حدیثاً دالة علی هذا المطلوب انتهی مؤلف گوید
چون امر رجعت از اهم عقاید است چند خبری ترجمه کنیم در
کتاب بصائر الدرجات بسند صحیح از حمران بن اعین و
ابی الخطاب روایت کند از حضرت صادق که فرمود که حسین
بن علی اول کسی است که زمین از او شکافته شود و همه مردم
رجوع نکنند بلکه کسانیکه خالص کرده باشند ایمان یا شرک
را و نیز شیخ عیاشی از آنحضرت روایت کرده که اول کسیکه
برگردد بدنیا حسین بن علی و اصحاب او هستند پس میکشند
اصحاب حسین ایشان را همان نحو که انها کشته بودند ایشانرا
و نیز روایت کرده از آنحضرت که فرمود که هر مومنی که
کشته شده برگردد تا بمیرد و هر که مرده برگردد تا کشته
شود و احادیث در رجعت رسول خدا و امیر المومنین از عدد
بیرون است و علی بن ابرهیم بسند بسیار صحیح از امام صادق
روایت کرده که تمام پیغمبران بدنیا برگردند و یاری کنند
امیر المومنین را و روایت کرده از شهر بن حوشب که حجاج

بن یوسف با او گفت که آیه در قرآن مرا عاجز کرده که خدا
فرماید وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته با آنکه
بسیاری از یهود و نصاری را کشتهایم و ابداً اظهار
ایمان ننموده شهر با او گفت مراد بآن نیست که تو گمان
کرده بلکه مراد زمان رجعت مردم است که عیسی بن مریم
فرود آید و نماز گذارد و خلف مهدی و اهل کتاب جمع
نمایند و ایمان به پیغمبر آورند پرسید تو از کجا دانستی
این معنیرا گفت از امام محمد باقر شنیدم و در اخبار زیارت
ائمه تصریح برجعت ایشان بسیار است بلکه در روایت
کافی از حضرت باقر وارد شده که امیر المومنین را چندین
رجعت است که فرموده انا صاحب الکرات و دولة الدول
و همین لفظ در بصائر نیز روایت شده و باید دانست
که آنچه ضروری مذهب است ایمان اجمالی بحقیقت رجعت
و برگشتن اموات است پس از مرگ و اما خصوصیات و
تفاصیل و تطبیق آن بر قواعد علمیه در نهایت اشکال و
تکلیف عامه نیست مانند اعتقاد بمعاد جسمانی و اجمالی و
بلکه توان گفت امثال اینگونه عقاید را هیچ تصدیق بنور
وال[illegible] وحی ندارد و لامحاله هر کس منکر معاد جسمانی باشد
البته منکر رجعت نیز خواهد بود و هم چنین اجمالی

که از معجزات انبیاء و اولیاء بوده و در تصدیق بظواهر زیاده
بر این معتبر نیست که مدلول آنها منافی با بداهت حکم عقل قاطع که گو
با این مشابه رسید چاره از تاویل نیست و امر رجعت از امور
ممکنه است و ائمه طاهرین مطابق ظواهر قرآن مبین اخبار
فرموده اند پس اذعان بآن واجب است و در احادیث مکررا
وارد شده که رجعت از قدرت الهی است و انکار نکنید قدرت
خدا را و بزرگان از اهل معرفت و حکمت گفته اند که رجعت
امکان عقلی دارد صدر المتالهین که سرآمد اهل معرفت
و حکمای شامخین است در تفسیر سوره یٰس نزد تفسیر آیه
الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون انهم الیهم لا یرجعون
نقل از کشاف زمخشری فرماید که گفته این آیه دلالت دارد بر
بطلان قول برجعت که امامیه قائل شده اند و جواب داده باین
عبارت و فیه نظر لا یخفی علی المنصف فان عدم رجوع قرون من الکفرة
الناقصین الهالکین هلاک الابد لا یدل علی عدم رجعة غیرهم
من النفوس الکاملة الحیة بحیوة الابد و العلم و العرفان و لا استحالة
فی انزال الروح لغایة باذن الله و قدرته فی هذا العالم لخلاص
الاساری و المحبوسین بقیود التعلقات من هذا السجن و اما
ما نقلنا بعد المذهب من منع الرجعة من قوله و یحکی عن ابن
عباس انه قیل له ان قوما یزعمون ان علیا مبعوث قبل یوم القیمة

فقال بئس القوم نحن اذن نکحنا نساءه و قسمنا میراثه
فمدفوع بانه مجرد حکایة غیر معلوم الصحة و علی تقدیر صحة
الروایة عنه فالمروی ممنوع فان المتبع فی الاعتقاد اثبات البرهان
او النقل الصحیح القطعی من اهل العصمة و الولایة و قد صح
عندنا بالروایة المتظافرة عن ائمتنا و ساداتنا من اهل بیت
النبوة و العلم حقیة مذهب الرجعة و وقوعها عند ظهور
قائم آل محمد علیه و علیهم السلام و العقل ایضا لا یمنعه لوقوع مثله
کثیرا من احیاء الموتی باذن الله بید انبیائه کعیسی و شمعون
و غیرهما انتهی و قریب منه کلام القیصری فی شرح الفصوص
حیث قال کما ان الکمل عند کونهم فی عالم الشهادة لا یمنعون
من الدخول فی عالم الغیب کذلک عند کونهم فی الغیب لا
یمنعون من الشهادة اذا طلبوا من الحق بلسان استعدادهم
و ذلک لتکمیل الناقصین و من امعن النظر فیما قرر
یظهر له الفرق بینه و بین التناسخ اذ بینهما فوارق کثیرة
انتهی و چه نیکو افاده نموده قیصری که رجعت رجعت
اجساما است نه رجعت نفوس بطور تناسخ که از مذاهب
فاسده ملاحده است و در کلام شیخ صدوق نیز هست
و تناسخ نزد عامه مسلمین کفر و زندقه و الحاد است و قول
بتناسخ انکار معاد و ابطال ثواب و عقاب است و تمام

عقلای ملیین عالم تناسخ را باطل می دانند و مراد بتناسخ
این باشد که نفوس ناطقهٔ بشریه قدیمه است و از بدنی خارج شود
و ببدن دیگری انسانی یا حیوانی تعلق گیرد هرگاه در بدن
اول داخل در اهل طاعت و سعادت بوده در بدن ثانی خوش
بخت و سعید شود و اگر از اهل عصیان بوده در بدن ثانی معذب
شود بانواع زحمات و شدائد و لا محاله تناسخیه هستی را یک
نشأه دانند و حرکات را حرکات دوریه مداریه دانند و این
مذهب خبیث ترین مذاهب باطله است و از اهل علم احدی
معتقد بتناسخ باین معنی نشده و این جماعت در واقع دهریه
مذهب و منکر مبدا و معاد هستند و در کتاب عیون اخبار
الرضا از انحضرت روایت شده من قال بالتناسخ فهو کافر
بالله العظیم یکذب بالجنة و النار و در احتجاج طبرسی وارد است
که زندیقی از امام صادق ع پرسید از کسی که قائل بتناسخ ارواح
از کجا گفته و چه دلیلی دارد جواب گفت ان اصحاب التناسخ قد
خلفوا ورائهم منهاج الدین و زینوا لانفسهم الضلالات
و امرجوا انفسهم فی الشهوات و زعموا ان السماء خاویة ما
فیها شیء مما یوصف و ان مدبر هذا العالم فی صورة المخلوقین
بحجة من روی ان الله خلق آدم علی صورته و ان لا جنة و لا
نار و لا بعث و لا نشور و القیامة عندهم خروج الروح من

قالبه و ولوجه فی قالب آخر ان کان محسنا فی القالب الاول اعید
فی قالب افضل منه حسنا فی اعلی درجة الدنیا و ان کان مسیئا
او غیر عارف صار فی بعض الدواب المتعبة فی الدنیا او
هوام مشوهة الخلقة و لیس علیهم صوم و لا صلوة و لا
شیء من العبادة اکثر من معرفة من یجب علیه معرفته و
کل شیء من شهوات الدنیا مباح لهم من فروج النساء و غیر
ذلک من نکاح الاخوات و البنات و الخالات و ذوات البعول
و اکل المیتة و الخمر و الدم فاستقبح مقالتهم کل الفرق و لعنهم
کل الامم فلما سئلوا الحجة زاغوا و حادوا فکذب مقالتهم
التوریة و لعنهم الفرقان و زعموا مع ذلک ان الههم ینتقل
من قالب الی قالب آخر و ان الارواح الازلیة هی التی کانت
فی آدم ثم هلم جرا تجری الی یومنا هذا فی واحد بعد واحد
آخر فاذا کان الخالق فی صورة المخلوق فبما یستدل علی ان
احدهما خالق صاحبه و قالوا ان الملائکة من ولد آدم کل
من صار فی اعلی درجة دینهم خرج من منزلة الامتحان و التصفیة
فهو ملک فطورا تخالهم نصاری فی اشیاء و طورا دهریة
یقولون ان الاشیاء علی غیر الحقیقة فقد کان یجب علیهم ان لا
یاکلوا شیئا من اللحمان لان الدواب عندهم کلها من ولد آدم
حولوا فی صورهم فلا یجوز اکل لحوم القرابات و فی رجال

الکشی سئل الصادق عن التناسخ قال فمن نسخ الاول ولعل
المراد ان القول بالتناسخ مبنی علی ازلیة النفوس واما علی
القول بحدوثها فلا واما انچه در احادیث محشر وارد شده
که جمعی از گناهکاران با نفوس اشقیاء بصورت حیوانات مثل
کلب و خنزیر محشور میشوند منافاتی با استحاله تناسخ ندارد بلکه
از باب تجسم ملکات است بصور مناسبه وچون در نشاه
اخرت نفس ناطقه فعلیة محض است و نشاه منقلب شده
تعلق نفس ببدن حیوانی نیست تا تناسخ باشد بلکه حشر با ملکات
مجسمه است و ازین جهة بسا باشد در حالت واحده و زمان واحد
بصور متعدده محشور شود نه آنکه از صور بطور تعاقب
باشد ولیکن بحسب جوهر اصلی انسان است و ادراکات او
ادراکات انسانیة است و شاید در همین نشاه این طور
تجسم ملکات ممکن باشد چنانچه در جمله از روایات وارد
شده که موسی بن جعفر و حضرت صادق مردم را بصور حیوانات
نمودند و نیز وارد شده که ائمه علیهم السلام با جسام مثالیه نمودار
شدند و بالجمله تجسم اعمال بصور حیوانات در نشاه
برزخ و در اخرت محشور شدن بصور حیوانات ربطی
به تناسخ ندارد بلکه مراد بتناسخ تعلق نفس ناطقه است
پس از موت ببدن عنصری دیگری در نشاه دنیویه اما

تعلق ببدن برزخی یا اخروی تناسخ نیست با آنکه این نحو
از تناسخ باطل نیست و ازین جهة که گفته شده ما من مذهب
الا و للتناسخ فیه قدم راسخ و حکما را براهین قاطعه بر بطلان
تناسخ بسیار است و اتقن از همه آن است که نفس مجرده
که حادث شد و تعلق بماده گرفت قوه محضه است و تدریجا
استعدادات و بفعلیة اید و بعد از فعلیة محال است
که دوباره قوه شود زیرا که قوه و فعلیة منافات تامه
دارد بلکه هر چیز که دارای استعدادی باشد بعد از رسیدن
بکمال ممکن نیست که برگردد باستعداد مثلا جسمی که صورت
منی داشته و استعداد مراتب لحم و عظم و امتداد در
اقطار را دارا بوده پس از ترقی و کامل شدن و رسیدن
بمراتب طفولیت و شباب و شیخوخة چگونه میسر است که
از مراتب خود برگردد و دوباره طفل شود توان گفت که
این برهان مبادی محسوسه دارد و از جمله بدیهیات است
بلی توان گفت که ترقیات و فعلیات عالی استعداد و
قوه شود برای عالم دیگری مثل استعدادات دنیویه
برای برزخ و دیگر مختص زیاده بر این شایسته نیست
و مقصود تنبیه بر این بود که وجها از باب تناسخ نیست
و هیچ عاقلی احتمال ندهد که فلان طفل که زمان ولادت

وصیا و ثانیا معلوم نیست روح فلان میت در بدن او حلول
کرده باشد و دو مرتبه بعالم جسمانی ثانیا آمده باشد که بگوید
من فلان پسر فلان هستم عقل صریح و برهان صحیح گواهی
بر کذب این دعوی دهد مثل اینکه در حدود سنه هزار و
دویست و شصت هجری ملاحده و زنادقه اسلام مذهبی
اختراع کردند و در حق شخص معلوم الحال معلوم النسب
ادعای مهدویت نمودند و این دعوای باطل را در نظر
عوام و جهال بدعوای تناسخ رواج دادند و گاهی مدعی
تجدید نبوت شدند و شیاطین خیالات باطله او را
دست آویز مقاصد فاسده خود قرار دادند و فتنه
بسیاری در اسلام و مذهب شیعه نمودند و گاهی مدعی
رجعت شدند و اظهار داشتند که ملا حسین بشرویه
سید الشهدا است که رجوع کرده و حاجی محمد علی بارفروشی
را مدعی شدند که شخص پیغمبر خاتم است که راجع شده
طایفه لاحقه این جماعت از خرافات سابقه خبردار نبوده و از
فی الظهور ثم شخص جاهل عامی را علم کرده دعوای رجعت
حسینی برای او کردند دسته دیگری از این طایفه ضاله
مطلق این جماعت را تکفیر می کنند و شخص دیگری را علم ساختند
اگر خواهم خرافات و متناقضات کلمات واهیه این گروه را

از رسائل و نوشتجات ایشان در مطابع خارجه و نسخ
خطیه نقل کنم از مقصود خارج خواهد بود و احادیث بدأ
جمله نقل خواهد شد در این مقام غرض ابطال احتمال دعوی
رجعت است و این مذهب خبیثه را از مذاهب سابقه نیز مخترع
شده و در اکثر مقاصد و مطالب متحد است با آنچه ملاحده
از عصر اختراع کرده بودند چنانچه در غیبت صغری جمعی
ادعای بابیت و نیابت خاصه کردند و از ناحیه مقدسه توقیع
شریف بلعن و تبری از آنها رسید از جمله شلمغانی که حال
او در کتب غیبت مسطور و مشروح است و از آنها بود
محمد بن نصیر نمیری چنانچه در کتاب غیبت شیخ طوسی
که تقریبا هشتصد سال قبل تالیف شده که قائل بتناسخ
بود و مدعی شد که رسول از جانب پیغمبری است و اظهار
اعتقاد بربوبیت حضرت امام علی النقی ع نمود و قائل بتحلیل
محارم بود و عمل قوم لوط را روا میدانست و میگفت این
موجب تواضع و خضوع است برای مفعول و برای فاعل
یکی از شهوات و طیبات است و اینگونه خرافات در ملفقات
بابیه نیز مشاهده شد که در کتاب تاریخ حدوث مذهب
خود در زمان سلطنت محمد شاه قاجار نوشته و تصریح
کرده که جمیع محرمات در این زمنه حلال است و طاعتی واجب

نیست و قیام قیامت شده مؤلف گوید شرح مقالات واهیه
و کلمات متعارضه این ملاحده را در رساله موسومه
برجوم الشیاطین نوشته ام در هر حال رجعت را مرابطه با
تناسخ نیست و تناسخی مذهب از فرق ملیین خارج است
و پوشیده نباشد که آنچه در باب مسخ بنی اسرائیل و قوم
موسی در قرآن مجید وارد شده و همچنین در روایات وارده
در باب مسوخات از حیوانات و امیکه عبد الملک مروان
بعد از هلاکت بدن او بصورت وزغ در تابوت دیده
شد و همچنین حدیث غریبی که از کتاب غیبت شیخ نعمانی
روایت شده از حضرت صادق در باب قبض روح اعادی
امیر المؤمنین را بجبال برهوت برند ثم انه یصیر فی المرکبات
بعد ان یجری فی المسوخ المسخوط علیها حتی یقوم قائمنا اهل
البیت فیضرب عنقه و ذلک قوله امتنا اثنتین الآیه
والله لقد اتی بعمر بن سعد بعد ما قتل فی صورة قرده
فی عنقه سلسلة فجعل یعرفها اهل الدنیا وهم لا یعرفونه و
لا یذهب الایام حتی یمسخ عدونا مسخا ظاهرا حتی ان الرجل
منهم یمسخ فی حیوته قردا او خنزیرا و من ورائهم عذاب
غلیظ و از این قبیل در احادیث شیعه بسیار است و
ربطی بتناسخ باطل ندارد بعضی از قبیل معجزات و توجه

کذا روح الثانی

نفوس قویه انبیا و اولیا است بعضی از باب تغیر در جسد
مثالی و هویدا شدن آن بدن در عالم عنصری است چنانچه
سید مرتضی و علامه مجلسی ره در حدیثی احتمال
داده اند و در بعض موارد احتمال مسخ قلوب نیز میرود
مثل آنچه علامه طبرسی در تفسیر خود در باب مسخ اصحاب
سبت نقل کرده که بعض مفسرین گفته اند که مراد مسخ
قلوب است اگرچه خود فرموده این احتمال خلاف ظاهر
و مخالف قول اکثر مفسرین است و اکثر بر آنند که از ابن
عباس منقول است که اصحاب سبت مسخ بصورت حیوانات
مانند بوزینه و خوک شدند و خداوند انها را هلاک کرد
و این حیوانات از نسل انها نیست مسوخین را اکل و شرب
و توالد نیست و مسلمین اجماع دارند بر اینکه این حیوانات
از اولاد آدم نیست و در بعض اخبار مسخ احتمال مسخ قلوب
ظاهر است چنانچه در خبری در تفسیر آیه کریمه سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم از حضرت صادق وارد شده
که مراد بآیات انفسیه مسخ قلوب مردم است و ملخص مقام
آنکه تناسخی که اجماع اهل ملت و قبله بر بطلان او است منتهی
شدن روح انسان است از بدن و داخل شدن در بدن
عنصری حیوانی یا انسانی دیگر و هیچ امری در این خبری

وارد نشده و فرضاً اگر بعض ظواهر هم وارد شده باشد
با دلّهٔ قاطعه مأول خواهد بود و گذشت کلام قیصری
که رجعت را با تناسخ فرق بسیار است پس دانسته شد که رجعت
اشخاص در دولت قائم آل محمد بطور و نحو تناسخ نیست و
همچنین آنچه مذهب شیعه بر آن مستقر است مراد باحادیث
رجعت رجعت دولت باهل حق نیست چنانچه بعض قاصرین
از قدمای امامیه تصور کرده بودند بلکه مراد رجعت
اشخاص هست بصورتهای اولیه مانند زنده شدن مردگان
و راجعین از اهل ازمنه سابقه را کسی نشناسد مگر بتصدیق
معصوم و اشخاصیکه رجعت نمایند موافق برهان باید بتولد
و تدرج در سن مسبوق نباشند چیزیکه محل نظر و اختلاف
اخبار رجعت است این است که آیا مراد برجعت راجعین زنده
شدن گروهی است از مردگان و سر برون آوردن از قبور و
با جساد عنصریه بعد از تفرق اجساد و اعضا مانند معاد جسمانی
بر مذهب عامهٔ مسلمین یا آنکه مراد پیدا شدن مردمی است
از عالم غیب بعالم شهادت و تنزل از عالم مثال برزخی بعالم
حسی دنیوی جملهٔ وافره از ظواهر روایات دلالت بر اول دارد
و بعض اخبار و تأمل در مفاد کلمات معصومین دال بر
ثانی است و اول بمذاق علمای ظاهر اقرب است ولیکن تولد

اشکال بسیار پیدا شود چنانچه بعض از آن در طی نقل کلام شیخ
مفید و مناظرهٔ با بعض علمای عامه خواهد آمد و مانند آنچه
در باب عمرهای طولانی از زمان و برطرف شدن آفات و امراض
و جریان چشمه های عسل و روغن و امثال آنها در بعض روایات
این باب که با عالم عنصر ثابت منافات دارد مؤلف گوید که علمای
امامیه رضوان الله علیهم از قدیم الایام رساله های عدیده در
رجعت نوشته اند و کسیرا نیافتم که در این باب متعرض تحقیق شده
باشد غیر از عارف فقیه و محدث نبیه سرچشمه فیض سبحانی
ملا محسن کاشانی قدس سره که در کتاب عین الیقین خود و در
رساله قرة العیون در مقاله رابعه که متعرض شرح عالم مثال
(شده وگفته که عالم مثال)
عالمی است میانه جسمانیه و روحانیه و مقدار دارد و زمان
و مکان نیز دارد و لیکن جسم مرکب مادی نیست بعد از این
گوید و بهذا العالم یتجسد الارواح و یتروح الاجساد و تتشخص
الاخلاق والاعمال و تظهر المعانی بالصور المناسبة و علیه
تنزل مشاهدة لیلة المعراج صور الملائکة والانبیاء والنفوس
البشریة من امته و حضور الائمة عند الاحتضار بل سؤال
القبر و نعیمه و عذابه و زیارة المؤمن اهله بعد موته و یشبه
ان یکون من هذا القبیل نزول عیسی قال الصدوق طاب ثراه
نزول عیسی الی الارض رجوعه الی الدنیا بعد موته لان الله قال

انّي متوفّيك ورافعك الي وكذا ما استفاض به الاخبار عن
اهل البيت ان الله سيعيد قوما عند قيام المهدي ممن
تقدّم موتهم من اوليائه وشيعته ممن محض الايمان محضاء
فيفوز وا بثواب نصرته ومعونته ويبتهجوا بظهور دولته
ويعيد ايضا قوما من اعدائه ممن محض الكفر محضا لينتقم
منهم وينالوا بعض ما يستحقونه من العقاب في القتل على ايدي
شيعته او الذلّ والخزي بما يشاهدونه من علو كلمته وهي
الرجعة التي اختص بالايمان بها اصحابنا الاماميون وهما
اوّلوا بعض آيات الحشر والبعث نقلا عن ائمتهم عليهم السلام و
في حديث ابي الطفيل في الرجعة قال قال امير المؤمنين هذا
علم خاص يسع الامة جهله وردّ علمه الى الله قال وقرء عليّ بذلك
قرائة كثيرة وفسّره تفسيرا شافيا حتى صرت ما انا بيوم القيمة
اشد يقينا مني بالرجعة الخبر وعن الباقر في الرجعة تلك القدرة
لا تنكرها وكثيرا ما يقع الاشتباه بين ما يراه الانسان بعين الحس
وبين ما يراه الانسان بعين الخيال مع انهما مختلفا الاحكام
فربّ قليل في عين الحس هو كثير في عين الخيال وبالعكس كما
قال الله تع واذ يريكموهم اذ التقيتم في اعينكم قليلا و
يقللكم في اعينهم وقال عز وجل يرونهم مثليهم رأي العين
وما كانوا مثليهم في عين الحس فما ذاك الا بعين الخيال وهو

حق في الخيال وليس بحق في الحس لاختلاف النشاتين وهذا كما
نرى في المنام اللبن تشربه ولم يكن ذلك الا عين العلم فما رأيته
لبنا وهو علم ليس الا بعين الخيال وبهذا يظهر ان الرؤية ليس
من شرطها ان تكون بالعين ولا المرئي انما يسمّى مرئيا لكونه
يحصل بالعين بل لكونه غاية انكشاف الشيء فلو وقع تمام
الانكشاف بقوة اخرى كانت حقيقة الرؤية بحالها كالصور
التي يراها النائم في نوم او قائمه فالنفوس اذا كانت قوتها
كان اقتدارها على الاختراع اقوى فيكون متصورا انها موجودات
خارجية حاضرة عندها بل وانها عندها يكون درجة في
القوة والنورية هذه الدرجة انتهى وحاصل مفاد اين
كلام ان ستكه محتمل است بدنهاى اشخاص راجعين
ابدان برزخية باشد ومشهود براى اهل نشاه عنصرية
شود با آنكه اهل اين عالم در زمان قيام قائم چون ظهور
آثار قيامت شده ودوره عالم سفلى حركة معكوسه پيدا
كرده وشمس از مغرب طالع نمايد اجسام واشخاص عالم
برزخ را در همين عالم مشاهده نمايند لكن بعين الخيال و
احتمال اول با الفاظ وارده در احاديث باب اقرب است
مانند لفظ اعاده ورجوع اگرچه با الفاظ جمله از اخبار
رجعت بلكه آيات كه مانند احياء واماته وقتل وموت با شد

انّي موقّيك ما فعلت الي و كذا ما استفاض به الاخبار عن
اهل البيت ان الله سيعيد قوما عند قيام المهدي ممن
تقدم موتهم من اوليائه و شيعته ممن محض الايمان محضا
فيفوز و ابثواب نصرته و معونته و يبتهجوا بظهور دولته
و يعيد ايضا قوما من اعدائه ممن محض الكفر محضا لينتقم
منهم و ينالوا بعض ما يستحقونه من العقاب في القتل على ايدي
شيعته او الذل و الخزي بما يشاهدونه من علو كلمته و هي
الرجعة التي اختص بالايمان بها اصحابنا الاماميون و بها
اوّلوا بعض آيات الحشر و البعث نقلا عن ائمتهم عليهم السلام و
في حديث ابي الطفيل في الرجعة قال قال امير المؤمنين ع هذا
علم خاص يسع الامة جهله و رد علمه الى الله قال و قرء علي بذلك
قرآنا كثيرة و فسّره تفسيرا شافيا حتى صرت ما انا بيوم القيمة
اشد يقينا مني بالرجعة الخبر و عن الباقر ع في الرجعة تلك القدرة
لا تنكروها و كثيرا ما يقع الاشتباه بين ما يراه الانسان بعين الحس
و بين ما يراه الانسان بعين الخيال مع انهما مختلفا الاحكام
فرب قليل في عين الحس هو كثير في عين الخيال و بالعكس كما
قال الله تع و اذ يريكموهم اذ التقيتم في اعينكم قليلا و
يقللكم في اعينهم و قال عز و جل يرونهم مثليهم رأي العين
و ما كانوا مثليهم في عين الحس فما ذاك الا بعين الخيال و هو

حق في الخيال و ليس بحق في الحس لاختلاف النشاتين و هذا كما
نرى في المنام اللبن نشربه و لم يكن ذلك الا عين العلم فما رأيته
لبنا و هو علم ليس الا بعين الخيال و بهذا يظهر ان الرؤية ليس
من شرطها ان تكون بالعين و لا المرئي انما يسمى مرئيا لكونه
يحصل بالعين بل لكونه غاية انكشاف الشيء فلو وقعت غاية
الانكشاف بقوة اخرى كانت حقيقة الرؤية بحالها كالصور
التي يراها النائم في نومه او قائمة فالنفوس اذا كانت قوية
كان اقتدارها على الاختراع اقوى فيكون متصورا انها موجودات
خارجية حاضرة عندها بل و انما عندما يكون درجة في
القوة و النورية هذه الدرجة انتهى و حاصل مفاد اين
كلام آن است كه محتمل است بدنهاي اشخاص راجعين
ابدان برزخيه باشد و مشهود براي اهل نشاءه عنصريه
شود با آنكه اهل اين عالم در زمان قيام قائم چون ظهور
آثار قيامت شده و دوره عالم سفلي حركت معكوسه پيدا
كرده و شمس از مغرب طالع نمايد اجسام و اشخاص عالم
برزخ را در همين عالم مشاهده نمايند لكن بعين الخيال و
احتمال اول با الفاظ وارده در احاديث باب اقرب است
مانند لفظ اعاده و رجوع اگرچه با الفاظ جمله از اخبار
رجعت بلكه آيات كه مانند احياء و اماته و قتل و موت با

ظاهر است و منافات ندارد با اینکه مراد این باشد که رجعت در
عالم برزخ است زیرا که برزخ اختصاص ببعض نفوس دون بعض
ندارد و صریح اخبار و کلمات علماء اخیار است که رجعت
مختص ببعض نفوس قویه است عام نیست و چون اشخاص
راجعین بنابر این اجساد برزخیه دارند لا محاله ماکول و مشروب
و لباس ایشان از همان عالم خواهد بود و تخلف نخواهد کرد اخلاق
و عقاید و ملکات ایشان از آنچه در زمان حیات بود چنانچه در برزخ
هم توبه و رجوع و تغییر وضع نیست سعدا و اشقیا بر همان
وضع اول باقی خواهند بود نه اهل سعادت در رجعت
اشقیا شوند و نه عکس زیرا که نفوس ناطقه بمرتبه فعلیه محضه
رسیده و از قوه بیرون آمده و تحقیق این مطلب در کتب علمیه
برهانی است بنابر این شبهه که بعضی از علمای عامه القاء کرده
مندفع است چنانچه شیخ مفید در کتاب فصول ذکر نموده
که یکی از شیوخ معتزله سؤال کرد از یکی از مشایخ حدیث
امامیه که شما طائفه امامیه قائل برجعت اموات هستید در
زمان قیام مهدی برای تشفی نفوس مؤمنین و انتقام از کفار
چنانچه در بنی اسرائیل واقع شده و تمسک جوئید بآیه کریمه
ثم رددنا لکم الکرة و امددناکم باموال و بنین پس چگونه
ایمن هستید از اینکه توبه کند یزید بن معویه و ابن ملجم در زمان رجعت

و برگردند از کفر و گمراهی و اطاعت امام نمایند پس بر تو واجب
شود دوستی ایشان و قطع ثواب برای ایشان و این نقض بر مذهب
شیعه است در قول برجعت پس متحیر ماند آن شیخ شیعی در
جواب و گفت رجعت بنص ائمه ثابت شده و در این باب
حدیثی نرسیده و شیخ مفید در جواب از این شبهه فرموده
یکی آنکه اگرچه عقل منع از امکان این معنی ندارد از باب آنکه
در مقدورات الهیه ممکن است ولی چون ادله سمعیه بر
خلود این گونه اشخاص وارد است احتمال شقاوت و صلاح
در حق ایشان نرود و دیگر جواب آنکه چون غرض از رجعت انتقام
از کفار است پس واجب است که توبه ایشان وقت عذاب قبول نشود
چنانچه خداوند در جواب فرعون فرموده آلآن و قد عصیت قبل
و کنت من المفسدین پس حال اهل رجعت مانند حال اهل
آخرت است که ابدا قبول توبه ایشان نشود زیرا که ایشان مانند ملجا
بفعل هستند و الحکمة تمنع من قبول التوبة ابدا و وجب اختصاصها
ببعض الاوقات و هذا هو الجواب الصحیح علی مذهب اهل الامامة
و قد جاءت به آثار متظاهرة عن آل محمد علیه و علیهم السلام فروی عنهم
فی قوله تعالی یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم
تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا قل انتظروا انا منتظرون
فقالوا ان هذه الایة هو القائم فاذا ظهر لم یقبل توبة المخالف

انتهی و این کلام متین ظاهر است در آنچه بتحریر رسید که عالم ظهور
حجت و رجعت فی الجمله برزخیت دارد و از مقدمات قیمت است
زیرا که انقلاب عالم دفعه واحده و بطور طفره واقع نشود و
عوالم بایستی اتصال داشته باشد پس اواخر زمان دنیا
متصل است باوائل ازمنه برزخ کلی و برزخ هم لا محاله صاحب
مراتبی است که اوائل آن خیلی شباهت تامه بدنیای عنصری
دارد و جمله از مشکلات و غرائب احادیث رجعت و ظهور دولت
حقه باین بیان منحل شود مثل اینکه عمرها در آن زمان طولانی شود
و اوضاع عالم منقلب شود و اهل فتنه و فساد باقی نماند
و کنوز ارض ظاهر شود و همچنین زیرا که این امور با انقلاب فی
الجمله در نشأه استبعادی ندارد و شبهات دیگر در رجعت ذکر کرده
اند مخالفین که با اجوبه صحیحه شیخ مفید در رسائل سرویه و سید
مرتضی در رسائل رازیه ذکر کرده اند مخالفین که هر کس خواهد
رجوع بمجلد سیزدهم بحار الانوار در اواخر باب رجعت نماید
و تصدیق کند با آنچه ما نوشتیم که عقیده حقه همه بزرگان شیعه
و فقهای ایشان است و شخص دانشمند آگاه شود که نصوص بر تعدد
رجعات در جمله از اخبار است از مؤکدات این معنی است مانند
حدیثی که در کتاب منتخب البصائر است که شیطان در زمان
رجعت کشته شود بدست رسول خدا و در آن زمان معبودی

برای مردم غیر خداوند نباشد و این حدیث شریف صریح
است در اینکه زمان رجعت برزخیت دارد و زمان مهلت
شیطان منقضی شده و نیز در همین حدیث تصریح برجعت
تمامی ائمه دارد و روایات متظافر است بر اینکه اول راجع
حسین بن علی ؑ و با او رجوع کند امیر المؤمنین و نیز تعبیر معتبر
از برای رجعت باقی ائمه طاهرین بدست نیامده و احادیث
بسیاری در نزول ملائکه در زمان رجعت و انتقام از قتله
سید الشهداء و انتصار از مظلوم وارد شده شاید
توان گفت متواتر است در این رساله بمجمله قناعت کنیم و آنچه
از دلیل اینها استفاده شود اشاره نمائیم از جمله حدیث
مشهور در کتب که اصل در خرایج راوندی است از حضرت
باقر العلوم که سید الشهدا اندکی پیش از شهادت باصحاب خود
خبر داد که جدم پیغمبر بمن خبر داد که تو بعراق خواهی رفت و
کشته شوی با گروهی که آلم آهن را نیابند در سرزمینی که
عمورا نامیده شود بهم رسند با هم پیغمبران بخدا قسم
اگر این گروه مارا بکشند تا بر پیغمبر وارد شویم پس درنگ کنیم
آنقدر که خدا خواهد و اول کسیکه سر از زمین بیرون آورد
من هستیم و بیرون آیم بیرون آمدنی که موافق باخروج پدرم امیر
المؤمنین باشد و قیام قائم و در حال آن نزد که رسول خدا و

واوصیای ایشان

فرود آید گروهی از ملائکه آسمان از نزد خدا که هرگز بر زمین فرود
نیامده باشند و فرود آید بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و
محمد و علی و برادرم و هر کسی که خدا بر او منت گذارده بر مرکبها
پروردگار و شترهائی از نور که مخلوقی بر آنها سوار نشده
و پیغمبر علم خود را حرکت دهد و او را بدست قائم و شیعیانش
دهد و من در تمام آنچه خدا خواهد پس بیرون آید چشمه
از روغن از مسجد کوفه و چشمه از شیر و چشمه از آب تا آخر خبر
و از فقرات این حدیث شریف انقلاب عالم دنیا و بعید
و آنچه در این خبر است از التقاء پیغمبران و اوصیاء ایشان ظاهر
است تا روایات مروره موسی و عیسی و نوح و اسمعیل و غیر
ایشان با زمین کربلا و در تهذیب طوسی وارد است که وقتیکه
امیر المؤمنین ع بزمین کربلا نزول فرمود گفت در این زمین
دویست پیغمبر و دویست سبط از اولاد انبیاء شهید شده
نامبردها و اما تسمیه نینوا در کتب لغت و اسامی زمین کربلا مشهور نیست
شاید سابقا باین اسم نامیده میشده و در هر حال از حدیث
پس آشکار است که تا بحال اینگونه وقایع واقع نشده و در کتاب
منتخب البصائر وارد است که گفت پرسیدم از امام باقر
العلوم و عرض داشتم خوش ندارم تا برم مسئله خود مرا
جواب گفت از کرات پرسش داری گفتم بلی فرمود تلک اذا لقد

لا تنکرها الا القدریة لا تنکر تلک القدرة لا تنکرها ان
رسول الله اتی بقناع من الجنة علیه عذق فقال لها سنة منا
رسول الله سنة من کان قبلکم چون آشکار گفتن امر رجعت
خلاف مذهب عامه بوده با آنکه از امور غریبه بوده که عامه
ناس تصدیق بآن نمینموده و قناع طبق مانند شده از لیف خرما
و در خبر اشاره باخبار الهی است که آنچه در امتهای گذشته
واقع شده در این امت مرحومه اسلامیه واقع خواهد شد و در
بصائر الدرجات صفار روایت شده از امام صادق ع که گفت
خداوند را شهریست از پس دریا که مساحت آن شهر بمقدار
چهل روز راه از سیر آفتابست در آن شهر گروهی هستند که هرگز
نافرمانی خدا نکرده و نشناسند شیطان را و ندانند خلقت او را
ملاقات کنیم ما ایشان را هر زمانی و میپرسند از حوائج دینیه
خود و خواهش دعا نمایند و ما تعلیم کنیم ایشان را و پرسش
نمایند از قائم ما که چه هنگام ظاهر شود و در ایشان عبادت
و اجتهاد شدیدی است شهر ایشان را درهائیست عرض
هر دری صد فرسخ است مر ایشان را تقدیس و اجتهاد شدیدی
است که بینند ایشان را گوئید شما بدکارهای خود را تمام
گذارد مردی از آنها بنماز که سر بلند نکند از سجده خود طعام
ایشان تسبیح و لباسشان ورع است و روهای ایشان درخشند

و چون رجعت در امتهای سابقه واقع شده در این امت نیز واقع خواهد شد

نبوده است هرگاه می‌بینند از ما بگیر آنگاه دارند او را و مجتمع شوند
نزد او و بردارند خاک قدمگاه او را و تبرک با او جویند مرد با
او از بیت هنگام نماز مانند او از یاد و زنده در ایشان جماعتی
هستند که نگذاشته‌اند سلاح خود بکنار از زمانیکه انتظار
میکشند قائم ما اهل بیت را از خدا خواهند که بنماید قائم
را با ایشان و هر یکی از ایشان هزار سال رسد هرگاه ببینی ایشان را
خواهی دید خشوع و تضرع و طلب آنچه نزدیک کند بسوی
خدا هرگاه چندی نبینند ما را گمان کنند که این از خشم خدا
نگرانند و قائی زاگه می‌اندایم انهار ادران و قاف دلتنگ و
خسته نشوند تلاوت نمایند کتاب خدا را آنطور که ما با ایشان
آموخته‌ایم چیزها آنیست که اگر خوانده شود بر مردم هر آینه کافر خواهند
شد با و وانکار خواهند نمود. سوال میکنند ما را از چیزهائی
از قران که نمیشناسند ما را چون بیان کنیم برای ایشان
منشرح شود سینه‌های ایشان از آنچه می‌شنوند از ما و مسئلت
کنند از خدا برای ما طول بقا را و اینکه از دست ایشان نرویم
و میدانند که منتی است از خدا و ندبر ایشان در آنچه
ما تعلیم کنیم ایشان را بزرگ و مر ایشان راست خروجی با امام
هنگامیکه برخیزند بیشی گیرند اصحاب سلاح از ایشان و دعا
خواست نمایند از خدا که بگرداند ایشان را از کسانیکه یاری جویند

و در آنچه ما به
ایشان آموخته‌ایم

برای دین خود با ایشان در ایشان هست کهلها و جوانان هرگاه
ببینند جوانی از ایشان کاملی را بنشینند پیش وی او مانند بنده
که نزد مولای خود بنشیند برنخیزد تا فرمایش ندهد برای
ایشان راهی است که ایشان داناترند مانند بجائیکه امام
میخواهد و هرگاه فرمان دهد امام با ایشان کار بپا قائم شوند
بآن کار تا بغیر آن امر کند هرگاه وارد شوند میانه مشرق و
مغرب از مردم فانی سازند آنها را در یکساعت چاره نکند
آهن در ایشان و کارگر نشود و مر ایشان راست شمشیرهائی
آهنی غیر این آهن دنیا هرگاه بر کوهی زنند دو پاره کنند آن
کوه را جنگ کند امام با ایشان هند و دیلم و کرک که نواحی
شام است و ترک و روم و بربر و میانه جابرس تا جابلقا و آن
دو شهر است یکی بمشرق و دیگری بمغرب نیابند اهل دینی
مگر اینکه بخوانند ایشان را بدین اسلام و باقرار بمحمدیه و هر که
اقرار نکند باسلام و اسلام نیاورد بکشند او را تا نماند
میانه مشرق و مغرب و ما دون جبل کسی جز آنکه اقرار کند تمام
شد حدیث مؤلف گوید موافق مضامین شریفه این حدیث
احادیث بسیاری وارد است که مفاد همه این است که در
زمان رجعت اشخاص بسیاری از عالم مثال بلکه موجوداتی از
آن عالم بعالم دنیوی هویدا شود و مردم آن زمان آن اشخاص را

بعین بصر مشاهده نمایند و بعید نباشد که جمع مبانی اخبار
باب باین نحو شود که اموات از قبور زنده شوند و اشخاص دیگر
از عالم مثال فرود آیند و فرشتگان از عالم آسمانی امداد
کنند و غرض تکمیل مردم ناقص و انتقام کشیدن از ظالمین برای
مظلومین باشد خصوصاً خونخواهی سید الشهداء که غایة
القصوی در رجعت است و مخفی نیست که جابلقا و جابرسا
که در این حدیث ذکر شده و در احادیث مستفیضه دیگر از
شهرهای جسمانی عالم مثال است و تثنیه این دو برحسب تعدد
عالم مثالیست که یک مثال مقدم است بر عالم دنیا و یکی
موخر که این دو عالم را اهل معرفت برزخ غیبی و برزخ محالی
خوانند و در هر حال اشخاص زمان رجعت باید در نظر مردم
آن زمان مجهول النسب و غیر معلوم الولاده باشند و بقواعد عقل
و نقل ممکن نیست شخص معلوم النسب و غیر معلوم الولاده
باشند و بقواعد عقل و نقل ممکن نیست شخص معلوم النسب
گوید من فلان پسر فلانم رجوع کرده ام مگر بمذهب زندقه
تناسخیه که کفر آنها نزد ارباب ملل بدیهی است و عوام شیعه
هرگاه تامل در این اوراق بنظر انصاف نمایند بطلان دعاوی
فاسده ملاحده این زمان بنیکو فهمند والله الهادی

الحدیث العاشر

ما رواه قطب المحدثین محمد بن علی بن شهر آشوب فی المناقب
من کتاب التخریج باسناده عن ابن عباس قال رأیت الحسین
قبل ان یتوجه الی العراق علی باب الکعبة و کف جبرئیل فی کفه
و جبرئیل ینادی هلموا الی بیعة الله عزوجل ترجمه عبدالله
پسر عباس گفت دیدم حسین را پیش از آنکه رو کند بسوی
عراق بر در کعبه و سر پنجه جبرئیل در سر پنجه او بود و آواز
میداد مردم را که بیائید بسوی پیمان بستن با خدا بیان آن
ایمان و اذعان بوجود ملئکه و نزول آنها بعالم سفلی مثل
سایر عقاید ضروریه است والمؤمنون کل آمن بالله و
ملئکته و کتبه و رسله و اعتقاد اجمالی در این باب کافی
است و لیکن مراتب ایمان مختلف است و مؤمنین درجات
متفاوته دارند و مثاب متعدده و عامه ناس از عالم جسمانی
عنصری قدمی بالاتر نگذارند حتی آنکه شاید در رجال اسلام
بعضی باشند که ملائکه را اجسام عنصریه مادیه انکار نمایند
غایبه از حس بصری و بقول سوفسطائیه ملتزم شوند و این
گمان در طرف تفریط واقع شده مثل گمان فلاسفه که ملائکه
جواهر مجرده و نفوس کلیه و جزئیه هستند و بهره از جسمیت
تجسم ندارند که در طرف افراط است بلکه موافق تحقیق تمام
عرفای شامخین و حکمای اسلامیین آنکه ملئکه مراتب

و درجات دارد و در مرتبه اجسام نورانیه دارند و در بعض
مراتب تجسم منتهی بجسم عنصری نیز میشود مثل آنچه در احادیث
معتبره وارد شده که حسنین علیهما السلام را دو تعویذ بود که در
جوف آن نرمه پر جبرئیل بود و اما آنچه در کلمات بعض علمای
اسلام وارد شده که اجنحه ملائکه عبارتست و استعاره است
از قوای ادراکیه بر معارف الهیه و تعدد اجنحه عبارتست
در آیه مبارکه اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع از اختلاف درجات
و مراتب معرفت بزیاده و نقصان در ادراک چنانکه در کلام
شیخ مفید الدین بن میثم شارح نهج البلاغه واقع شده پس از
قول بجزاف است یا آنکه قابل تاویل بمراتب معنویه ملائکه است واعتقادا
بطوریکه منافی ظاهر تجسم نباشد زیرا که تجسم ملائکه در احادیث
متواتره محل شک و انکار نیست بلکه توان گفت از ضروریات
دین اسلام است چیزیکه هست تجسد و تجسم ملائکه غیر از اجسام
عنصریه قابله از برای کون و فساد است و شاید اجسام اولیه
ایشان که بر او مخلوق شده اند غیر از اجسام مرئیه متمثله انها
باشد چون ملائکه را از پرتو قدرت الهی قدرت بر تجسم باشکال
حسنه است چنانکه در احادیث کثیره وارد شده که
جبرئیل متمثل میشد برای خاتم الانبیاء صلعم بصورت دحیه
ابن خلیفه کلبی که از مردمان با صباحت و حسن آن زمان بود و در

لیلة المعراج پیغمبر اکرم صلعم او را مشاهده نمود با ششصد بال
و در احادیث دیگر وارد شده که در تمام عمر رسول اکرم
او را دو مرتبه در صورت اصلیه مشاهده فرمود یکی در
لیلة المعراج و دیگری در کوه حرا که در مکه واقع است چون
ظاهر شد جبرئیل بصورت اصلیه خود پر نمود افق را از
مشرق تا مغرب و هرگاه بخواهیم بشرح اجسام و اشکال ملائکه
و عظمت اجساد ایشان و اطوار ایشان بپردازیم و نقل احادیث
کنیم از مقصد از تعیین الحسینیه خارج خواهیم شد همین که
قناعت کنیم بآنچه مهم از معرفت احوال ملائکه است شبهه نیست
در اینکه از برای روحانیین که فرشته نامیده شدند در زبانی
نفوس مجرده است که دارای نطق و حیات هستند و از برای
انها نیز اجسام نورانیه که از سنخ اجسام کثیفه عنصریه نیست
نیز ثابتست و شاید مراتب نیز برای انها باشد که بعضی از
تجسم ارفع و اعلی باشند که در اصطلاح حکما عقل محض و
مجرد نام دارد و مضایقه نباشد که در لسان شرع اقدس
جمله از قوی و طبایع ملائکه نامیده شده باشد چنانچه در
خبر است که هر قطره باران را ملائکه از آسمان فرود آورد و دو
دیگر بالا برود و کثرت و عدد ملائکه از حصر و عد بیرون
است و ما یعلم جنود ربک الا هو و در خبری وارد شده در

مقام بیان کثرت کہ بنی آدم عشر جن است و جن و بنی آدم عشر
حیوانات بری و حیوانات بری عشر حیوانات بحری و تمامی
انها عشر ملئکہ بحری و تمامی انچه گفته شد عشر ملئکه زمین و
تمامی انها عشر ملئکه آسمان اول و تمامی عشر ملائکه آسمان
دویم و همین نسبت است تا آسمان هفتم و تمامی ملائکه
آسمانها در مقابل املاک کرسی اندک است و هم چنین
نسبت بملئکه عرش و در آسمانها موضع قدمی نباشد مگر آنکه
ملکی ساجد یا راکع یا قائم باشد و همه مشغول تسبیح و تقدیس
و مدت عمر و عبادت ایشان غیر محصور و همه متقرب بسوی
خداوند شوند بولایت اهل بیت رسالت و بلعن بر دشمنان
ایشان و معصیت و نافرمانی در جبله ایشان نیست و ترقیات و استکما
ل در بجهت ندارند زیرا که کمالات ایشان بالفعل است و از برای
ایشان بالهای متعدده باشد و قد یقال ان اجنحة الملئکة
انما ینزل بها الی من هو دونها و لیس لها قوة یصعد بها فوق
مقامها فاذا نزلت بها من مقامها الی دون رجعت علوا الی
مقامها و لا یتعداه و الیه اشیر فی قوله تع ما منا الا له مقام
معلوم فاجنحتها للنزول لا للصعود و لهم مدارج و معارج
یعرجون علیها و لا یعرج الا من نزل فعروجهم رجوع و رجوع الی
المقام الاول و لا یعصون الله ما امرهم و هم مجبولون علی الاطا

اذ المعصیة مخالفة القوة السافلة للعالیة فیما لها ان یفعل
للغرض الاعلی عند تخالف الاغراض و ذلک انما یتصور فیما
یتر کب ذاته من قوی و طبایع متضادة و الملئکة منزهون
عن ذلک سیما العلیون بل هم للمبدأ الاعلی بمنزلة الجوارح
للانسان مقهورون تحت ارادته بل لیس لهم ارادة و بروئه
ارادة وراء ارادة الحق الاول و هم مع ذلک خائفون و جلون
کان عباداتهم معاصی لتذللا لعظمة الحق و حیاء من قهاریته
یخافون ربهم من فوقهم و هم من خشیته مشفقون و ذلک
لکونهم ذوی شعور و ادراک و یمکن ان یتصور لهم او لبعض
طبقاتهم تخیلات و همیة توجب انحطاط درجتهم و مکثهم
فی العالم السفلی دهرا مدیدا و سلب اجنحتهم التی توجب
العروج الی المقام الاول و ترقیهم بعد ذلک بتوسط النفوس
القوتیة و الارواح النورانیة و علیه ینزل بعض ما ورد فی اخبا
من قصة فطرس علی ما فی البصائر ان ولایة علی عرض علی الملئکة
فقبلوها الا فطرس فکسر الله جناحه فلما ولد الحسین ع
و هبط جبرئیل و حمله معه و شفع له جبرئیل و حمله معه
شفع له جبرئیل عند النبی فعرض النبی علیه الولایة فقبلها
فامره بالتمسح بمهد الحسین و دعا له النبی فطلع له جناحه
فرجع الی مقامه و یقرب منه ما فی اکمال الدین من قصة

دردائيل وفي حديث المفضل سمي ذلك الملك بصلصائيل
وروى قصة فطرس عن جامع البزنطي كما في البصائر ورواه
في المناقب عن المسئلة الباهرة بزيادة يسيرة من تعليقه
باشفار عينيه وتحت [illegible] من غير منقطع وهو لا ينطبق
على اصول المخالفين بعد من طرحه او تاويله فائدة اسماء الملائكة
اسماء اسلامية معربة اعجمية وليست بعربية قال ابن جني
اصل جبرئيل كوريال فغير بالتعريب وطول الاستعمال
الى ما ترى وفيه ست لغات كسر الجيم والراء وفتحهما مع الهمزة
وبدونه وفيه لغات اخر معروفة وقيل جبر في السريانية هو
العبد وايل هو الله وميك بمعنى عبيد فمعنى جبرئيل عبد الله
وميكائيل عبيد الله وقيل ايل الله بالعبرانية وقيل اسم جبرئيل
خادم الله في الملائكة وفسر في معاني الاخبار جبرئيل بعبد الله
وميكائيل بعبيد الله وكذلك اسرافيل والملائكة المقربون
هؤلاء الاربعة باضافة عزرائيل وفي خبر المعراج قال جبرئيل
اقرب الخلق الى الله انا واسرافيل وفي خبر ان الله اختار من
الملائكة هؤلاء الاربعة واختلف الاخبار في التفضيل بين
جبرئيل واسرافيل فروي ان جبرئيل افضل الملائكة وامام
اهل السماء وانه سيد الملائكة وانه موكل بحاجات العباد
وانه امين الله على وحيه ومطاع في اهل السموات ولكن الظاهر

من اكثر الاخبار العامية والخاصية تقدم اسرافيل على
جبرائيل ففي الخبر المروي في تفسير القمي ونقله بعض المشايخ
عن مدينة العلم للصدوق عن الصادق ع انه حاجب الرب
واقرب خلق الله منه وان بينه وبين جبرئيل مسيرة الف
عام وروى البيهقي في شعب الايمان ورواه في الدر
المنثور عن عدة كتب عن ابن عباس قال بينا رسول الله ص ومعه
جبرئيل يناجيه اذا انشق افق السماء فاقبل جبرئيل يتضاءل
ويدخل بعضه في بعض ويدنو من الارض فاذا ملك قد مثل
بين يدي رسول الله ص فقال يا رسول الله ان ربك يقرئك
السلام ويخيرك بين ان تكون نبيا ملكا وبين ان تكون نبيا
عبدا فاشار اليه جبرئيل ان تواضع فعرفت انه لي ناصح
فقلت عبد نبي فعرج ذلك الملك الى السماء فقلت يا جبرئيل
قد كنت اردت ان اسئلك عن هذا فرايت من حالك ما
شغلني عن المسئلة من هذا يا جبرئيل قال هذا اسرافيل
خلقه الله يوم خلقه بين يديه صافا قدميه لا يرفع طرفه
بينه وبين الرب سبعون نورا ما منها نور يدنو منه الا
احترق بين يديه اللوح المحفوظ فاذا اذن الله في شيء من
السماء والارض ارتفع ذلك اللوح فضرب جبهته فينظر
فيه فان كان من عملي امرني به وان كان من عمل ميكائيل امره به

وان كان من عمل عزرائيل امره برفلت يا جبرائيل على اى شيء
انت قال على الرياح والجنود قلت وعلى اى شيء ميكائيل قال
على النبات قلت على اى شيء ملك الموت قال على قبض الانفس
وما ظننت انه هبط الا لقيام الساعة قال بعض العارفين
والفعل الخاص بجبرئيل بالذات هو الوحي والتعليم وتادية
الكلام من الله وساير افعاله يصدر عنه بالعرض وله ارتباط
مع القوة النطقية وهو واسطة استفادة المعاني بالالهام
والالقاء في الروع واما ميكائيل فهو صاحب الارزاق و
الاغذية وفعله الخاص اعطاء الرزق بالتغذية والتنمية
وله ارتباط مع الحفظ والامساك ولو لم يكن هو لم يحصل النشو
والنماء والترقيات واما اسرافيل فهو صاحب الصور وورد
في خبر ان جبرئيل صاحب الحرب وصاحب المرسلين واما
ميكائيل فصاحب كل ورقة تنبت وكل قطرة تسقط واما اسرافيل
فامين الله بينه وبينهم وعن ابن عباس سئل عبد الله بن سلام
عن النبي فيما سئله من اخبرك قال جبرئيل قال عمن قال عن
ميكائيل قال عمن قال عن اسرافيل قال عمن قال عن اللوح المحفوظ
قال عمن قال عن القلم الخبر فظهر من هذه الاحاديث تقدم
مرتبة اسرافيل وافضليته وان خفي عليك بعض الامر فعليك
بالتامل فيما سطره المحقق الفريد القاضي العاقل السعيد القمي في الاربعين

تنبیه از این بیانات نمودار شد که ملائکه روحانیین اجسام
نورانیه هستند که همه کس نتوانند مشاهده ایشان نماید مگر بعضی
واز این جهت در مجلس وحی غیر از رسول اکرم احدی از حاضرین
مشاهده جبرئیل نمینمود مگر بر وجه اعجاز و توجه نفوس
قویه انبیا و اولیا چون ملائکه از موجودات نشاه دیگرند
واز این جهت گفته شده که نزول ملائکه استعاره وکنایه از
صعود نفس نبوت ومشاهده عالم ملکوت است واما آنچه
در تفاسیر عامه وارد شده که سامری مشاهده نمود جبرئیل را
وقبضه خاک از تحت سم مرکب جبرئیل برداشت و دانست که
این فرس حیات است پس خالی از اشکال نیست و باین جهت
بعض مفسرین انکار کردند که مراد برسول در آیه مبارکه
فقبضت قبضة من اثر الرسول جبرئیل باشد علاوه براینکه
شناختن سامری که از اهل ضلالت بوده جبرئیل وحال
مقربین را با قواعد جمع نشود و مفسرین بیاناتی برای شناختن
او گفته اند که مفید فائده نیست مگر آنکه گفته شود که اراده
حقه برای امتحان او و ازمایش بنی اسرائیل تعلق گرفت و نمودار
شد جبرئیل بصورت جسمانیه برای سامری وبتسویلات
شیطانیه او را پدیدار شد که خاک قدم اسب او اسباب
حیات جماد خواهد شد واما مشاهده نمودن ابن عباس

جبرئیل را در کعبه ممکن است که از وجوه اعجاز و خوارق
عادات باشد که جلالت قدر سید الشهداء علیه السلام هویدا شود
بلکه از حدیث بیهقی ظاهر شود که ابن عباس شخصا جبرئیل
و اسرافیل را مشاهده کرده و دلالت کند بر جلالت قدر
و شرافت نفس ابن عباس چنانچه علمای اسلام بر این معنی
متفق هستند و مجال شکی در وثاقت و جلالت او نیست
مگر بعض روایات غیر معلومه احاد که تاویل انها ممکن است
و اما مکاتبه ابن عباس در باب بیت المال بصره و عبارات
جسارت امیز بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس معلوم نیست که
مکتوب الیه حضرت عبد الله یا عبید الله است و با انکه
شاید برای او حالات مختلفه روی داده باشد هرچه باشد
ملاطفت و ملازمت او با حضرت مجتبی و حضرت سید الشهدا
محل شک و انکار نیست و در بعضی تواریخ است که بعد از
واقعه کربلا بحدی گریه کرد که نابینا شد و از مکاتبه که بعد
از شهادت سید الشهداء با یزید بن معویه نموده چنانچه
در بحار الانوار مسطور است جلالت قدر او هویداست
و چون ملامت کرد او را بعض مردم بر ترک نصرت سید
الشهدا و محرومی او از شهادت معذرت خواست که من علم
داشتم باصحاب حسین و میدانستم که من داخل نیستم در ایشان

در تذکره سبط

و نامهای اصحاب او مکتوب بود و زیاد و کم نمیشد و این مرتبه
رفیعه ایست که معلوم میشود که مطلع بر علوم مخفیه بوده
مؤلف اربعین الحسینیه میرزا محمد قمی عفی الله عن جرائمه
با طبیعت خامده و قریحه جامده در این باب اشعاری نظم
نموده بامید انکه در عداد مرثیه گویان محسوب و محشور شود

حق تعالی چونکه عالم افرید — داد هر کس را بتو هر چیز دید
هر کسی بر طبع خود امد پدید — زو بجو ان همه شقی و سعید
فیض حق را دان تو چون ابی روان — سوی وادیهای امکانی دوان
گرچه هر دم هست فیض تازه — لیک ممکن را بود اندازه
گر بریزی بحر را در کوزه — خود چه گنجد قسمت یک روزه
من برای شرح این نیکو کلام — نکته ها دانم ولی دارم لجام
ابن عباس انکه بودی از ثقات — حامل اسرار از اهل ثبات
گفت دیدم در حرم با رای عین — در کف جبریل بد کف حسین
پیک حق میداد فریاد رسا — که هلموا بیعة الله یا عباد
گفت با حجاج بیت ای گمرهان — با خدا بیعت کنید اینک عیان
سوی حق اید حق را بنگرید — گر خدا خواهید با وی بگروید
با شهود این مقام دلپذیر — گشت محروم از شهادت ناگزیر
ان شنیدم ابن عباس رشید — از تاسف و زینکوئی ندید
گفت او را زیرکی کی مبتلا — از چه نارفتی بدشت کربلا

گفت ما را در سعادت ره نبود — با قضا با بخت ناهمره نبود

واندر آن یکی غلام رخ سیاه — دل سفید قلب روشن همچو ماه

بود همراه ولی ذو الجلال — گفت با شه از سر غنج و دلال

چونکه بازش داشتش از کارزار — با تنی ردادی بچشم اشکبار

از چه رخصت ندهی ای لطف عمیم — گو بیا باشد نژاد من لئیم

یا که زنگی بوی گندیده بود — رنگ رویش ناپسندیده بود

مرد را باشد جمال اندر کمال — زن بود انکو کمالش شد جمال

کی سیاهی مثل از فرخوار کرد — باز دکانش برون عطار کرد

گفت پیغمبر که نزد اهل حال — بهترین مردمان حبشین بلال

کرد در حقش دعا شاه شهید — که خدایا روی او را کن سفید

بوی او را کن تو مشکین از کرم — چونکه بودی در وفا ثابت قدم

وان غلام انکه بر خاک او فتاد — تا امد روی بر رویش نهاد

هان شنیدم روز دیگر کشتگان — بود درخشان خون اغشته گان

پس تو هم ای دل غلامی کن بشاه — ابروا از خاک ان درگاه خواه

وشرح مکالمات ابن عباس و نصایح مشفقانهٔ او با سید الشهدا
ء در کتب مزبور است در هنگام حرکت انحضرت از مدینه بمکهٔ
معظمه و در مقاتل ابو الفرج اصبهانی مسطور است که زمان عزیمت
سید الشهداء بر سفر کوفه از مکه ابن عباس خدمتش رسید
و شرحی از حال اهل کوفه و مکر و سستی عهد ایشان عرضه

داشت جواب فرمود چاره از رفتن و مسافرت ندارم عرضه داشت
بردن فرزندان و زنان صلاح نیست زیرا که شاید بسته نباشد
که تو کشته شوی و ایشان در تو نگران باشند و تذکر نمود برای
انحضرت حال کشته شدن عثمان بن عفان را و نگریستن اهل بیت
او و سخت شدن مصیبت بر انها و هر چه اصرار کرد در منع ان
حضرت مفید نشد انگاه ابو الفرج حکایت کند از بعض [illegible]
در واقعهٔ کربلا که روز عاشورا چون انگاه سید الشهداء
بحرم خود افتاد که هر جوانیکه کشته شود زنان از خیمه ها بیرون
ایند و فریاد بگریه و زاری بلند نمایند گفت لله در ابن عباس
فیما اشار علینا یعنی خدا خیر دهد ابن عباس را در انچه بما خیرخواهی
نمود برای من مؤلف شرح مکالمات ابن عباس را در مدینه و
مکه نظم نموده زیرا که اشعار را در طبایع لطیفه تاثیرات خاصه است

ایست ابن عباس امد پیش در عرض راه — گفت با او کی تو عالم را پناه

چشم ما روشن بتو بعد از حسن — از چه رو دلتنگ گشتی از وطن

از چه گردی یکه زبون قوم دون — رفتنی از شهر و دیار خود برون

گفت دیدم من پیمبر را بخواب — گفت سوی کوفه رو کن با شتاب

خون خود را بذل کن در راه اسلام — در اسیری زنان اقدام کن

رتبهٔ داری نبود در نزد خدا — کی رسی تا کشته سر از تن جدا

من پی امر پیمبر میروم — هر چه باداباد با سر میروم

ابن عباس این سخن را چون شنید — از شفقت گفت با شاه شهید
پس زنان را از چه همره میبری — جانب این قوم گمره میبری
وضع عثمان مگر از یاد رفت — کز زنانش تا فلک فریاد رفت
این روا باشد تو در چشم زنان — کشته گردی دست و پا در خون زنان
نیک خواهی وی اندر دل نهفت — روز عاشورا شنید ستم که گفت
چون نگاهش سوی بانوبان فتاد — گفت ابن عباس یادت خیر باد
کاش این ها نبد همراه من — پر ز شیون خیمه و خرگاه من

خاتمه در کتاب مستطاب کافی و بصائر الدرجات روایاتی
وارد شده که ائمه طاهرین ملاقات و مشاهده ملائکه
مینمایند و مختلف ملائکه هستند یعنی آمد و شد ملائکه نزد
ایشان است و مصافحه کند ملائکه ایشان را و قدم زنند بر بساط
ایشان و مجسم شوند برای ایشان و مزاحمت نمایند تکیه گاه ایشان
و بسا باشد که برچینند بالهای ملائکه را و سبحه ازان نمایند
و این اخبار منافی نیست با اخباری که در بیان فرق میانه رسول
و نبی و محدث بفتح دال وارد شده که رسول کسی است معاینه
نماید ملک وحی را و کلام او را بشنود و نبی بشنود کلام ملک
را و معاینه نکند و محدث بشنود کلام او را و نه بیند شخص
ملائکه را و نبوت در عالم رؤیا یا الهام شود و محدث در بیداری
استماع کلام نماید و شخص را نه بیند و جهت عدم منافات آنست

که از جمله کلمات سابقه معلوم شد که ملائکه مراتب مختلفه
دارند بعضی مثالات آنها مجسم شوند برای اولیا و لیکن
روح القدس را امام مشاهده نکند بلکه استماع کلام
او نماید و شاید مراد بروح القدس جبرئیل باشد و عدم
مشاهده او بصورت اصلیه مراد باشد و بغیر صورت
اصلیه مراد باشد ممکن است که مشاهده شود چنانچه
برای ابن عباس میسر شد و شرح این جمله مراجعه کتاب حجة
کافی و امامه بحار الانوار ظاهر شود و در خبر معتبری در
کتاب کامل الزیاره وارد شده که روز عاشورا بعد از
شهادت مردی را دیدند فریاد می کند از او پرسیدند که
برای چه فریاد کنی گفت من مشاهده کنم پیغمبر را که بسوی شما
نظر مینماید و بزمین کربلا نظر مینماید حضرت صادق فرمود
فریاد کننده جبرئیل بود و مشاهده کردن مردم او را مثل
مشاهده عبدالله بن عباس از کرامات و معجزات حضرت سید
الشهداء بوده فائده در احادیث فضیلت ارض دار
الایمان قم وارد شده که در قم اثر قدم جبرئیل موجود است
و بعید نباشد که مراد آثار هدایت و استقامت در ولا
اهل بیت باشد که برکات علوم و احادیث ائمه طاهرین مذهب
فاسده و بدع زنادقه و ملاحده در این بلد راه نیافته و نیز در

حدیثی معتبر وارد شده که در شب معراج رسول خدا
نظر نمود که قطعه زمینی درخشان است از جبرئیل سؤال
نمود که این زمین چه زمینی است عرض داشت قطعه زمینی
است در ارض جبل که مسکن دوستان پسر عمت علی بن ابیطالب
خواهد شد و رسول اکرم فرمود فرود آییم بسوی این
مکان و در آنجا پیرمردی دید که کلاهی بر سر دارد جبرئیل
گفت این پیرمرد شیطان است پیغمبر باو فرمود قم یا ملعون

الحدیث الحادی عشر

وبسندی المتصل الی الشیخ الجلیل محمد بن الحسن الصفار
فی کتاب بصائر الدرجات رفعه الی ابی جعفر الباقر قال لما قدم
بابنة یزدجرد علی عمر وادخلت المدینة اشرف لها عذاری
المدینة واشرق المسجد بضوء وجهها فلما دخلت المسجد
رات عمر غطت وجهها وقالت اه بیروج باداهرمز قال فغضب
عمر فقال تشتمنی هذه العلجة وهم بها فقال له امیر المؤمنین ع
لیس لك ذلك اعرض عنها انها تختار رجلا من المسلمین ثم
احسبها بفیئه علیه فقال لها عمر اختاری قال فجائت حتی وضعت
یدها علی راس الحسین بن علی فقال لها امیر المؤمنین ما اسمك
فقالت جهانشاه فقال لها بل شهربانویه ثم نظر الی الحسین فقال
یا اباعبدالله لیلدن لك منها غلام خیر اهل الارض ترجمه

امام باقر علیه السلام گفت چون آوردند دختر یزدجرد را نزد عمر
و درآمد شهر مدینه را گردن کشیدند برای تماشای او
دختران مدینه و روشن شد نمازگاه بروشنی روی او
و چون درآمد نمازگاه را و دید عمر را پوشانید روی خود را
و گفت بیروز باد هرمز پس خشمناك شد عمر و گفت دشنام
داد مرا این دختر گبر و خواست که بفرد هد او را پس گفت
او را امیر المؤمنین رد و گردان از روی نیست تو را این کار
تا برگزیند مردی را از مسلمانان و بشمار او را در سهم او
او پس گفت عمر او را که برگزین هر که را خواهی پس آمد تا نهاد
دست خود را بر سر حسین و گفت امیر المؤمنین او را نام تو
چیست گفت جهانشاه گفت بلکه شهربانویه پس نگاه کرد
امیر المؤمنین سوی حسین و گفت ای اباعبدالله هر آینه خواهد
زائید این زن برای تو پسری که بهترین کسان زمین خواهد بود
بیانات آوردن اسیران فرس را بمدینه در زمان خلافت عمر
در چند خبر معتبر وارد شده چنانچه در خرایج راوندی
و کتاب حسین بن سعید و کتاب غیبه روایت شده ولیکن
شیخ صدوق در عیون الاخبار ورود ایشان را در خلافت
عثمان روایت کرده و علامه مجلسی نقل صدوق را بقواعد
تاریخ و فتوحات بلاد عجم نزدیکتر شمرده و لیکن از محمد بن

جریر طبری که از اهل تاریخ است نیز نقل شده که اسرای فرس
که بمدینه آوردند عمر خواست انها را بفروشد و مردان ایشان را
بندگان عرب نماید امیر المؤمنین او را منع نمود و فرمود پیغمبر
ما سفارش نموده که اکرموا کریم کل قوم پس شایسته شاهزادگان
نباشد که معامله غلامی و کنیزی با ایشان شود و آن حضرت نصیب
خود را از آن اسیران آزاد نمود و بنی هاشم نیز چنین کردند
و مهاجرین و انصار هم همراهی نمودند و سهام خود را بحضرت
امیر واگذار نموده و گروهی از قریش رغبت بتزویج زنان فارسی
نمودند جناب امیر فرمود با بستی ایشان را مخیر نمود تا هر که را
خواهند اختیار کنند و جماعتی خواستگاری کردند شهربانویه
را سکوت نمود پس آنگاه اشاره کرد بحسین بن علی و گفت
هرگاه شوهری بخواهم جز این جوان نخواهم و تزویج نمود او را
حسین بن علی و چون حضرت امیر نام وی پرسید گفت شاه
زنان دختر کسری فرمود تو شهربانو نام داری و خواهر تو
مروارید نام دارد بفارسی جواب گفت آری و در تاریخ وارد
است که چون او را مخیر کردند دست بشانه حسین نهاد
و آنحضرت بزبان فارسی با او سخن گفت و از او پرسید چه
نام داری گفت جهان شاه فرمود بلکه شهربانویه گفت آن خواهر
من است فرمود راست گفتی و جهة اختیار کردن حسین

خوابی بود که دیده بود پیش از ورود لشکر اسلام بمداین
که پیغمبر خدا بخانه انها آمده و در شب دیگر فاطمه زهراء را خواب
دید و اسلام بر او اظهار کرد داشته و تزویج برای پسر خود
حسین نمود و شبهه نیست که یکی از دختران یزدجرد
تزویج بحضرت سید الشهداء شد و نام او با اختلاف ضبط
شده شیخ مفید شاه زنان گفته و دیگران شهربانویه و بعضی جهان
بانویه گفته اند و بعضی گفته اند شاه زنان دختر شیرویه
پرویز بوده و مشهور آنستکه دختر یزدجرد بود بنا بر
این روایت عیون الاخبار ارجح است بقواعد ضبط تاریخ
زیرا که کشته شدن یزدجرد در خلافت عثمان واقع شده
ولا محاله دختران او بعد از کشته شدن او گرفتار شدند و
محتمل است که در حدیث بصائر الدرجات نام عثمان بوده و
بتصحیف آن عمر شده باشد چنانچه علامه مجلسی اعتقاد
نموده و در هر حال مرجح این بوده زیرا که یزدجرد
پسر شهریار است و شهریار پسر پرویز و پرویز پسر هرمز
و هرمز پسر انوشیروان و اینکه گفت پیروز نام هرمز مراد است
این بود که هرمز اگر نامه پیغمبر عرب را پاره نکرده بود و دین
اسلام داخل شده بود دختر اش گرفتار و دستگیر لشکر
عرب نمیشدند و در کافی این روایت نیز مرویست و آنچه

مطابق تحقیق و تحصیل از تواریخ و احادیث است آنکه
ولادت حضرت سید الساجدین در خلافت امیر المؤمنین
علیه السلام بود. و والده ماجده او شاه زنان دختر یزدجرد بود
و در نفاس با آنحضرت وفات کرد و رضاع آنحضرت بمباشرت
دایه بود و او را باسم مادر می نامیدند و همین دایه بود که آنحضرت
تزویج نمود بغلام خود و دختران یزدجرد که در اسرای عجم
بمدینه آمدند سه نفر بودند و شهربانویه نام یکی از ایشان
بود چنانکه در خبر خرایج گذشت و این سه نفر را یکی حضرت
حسن مجتبی بحباله نکاح در آورد و یکی را محمد بن ابی بکر
و شاه زنان تزویج بحضرت سید الشهدا نمود و در کربلا
نبود و ممکن است که شهربانویه که در کربلا بوده بعد از وفات
حضرت مجتبی یا محمد بن ابی بکر در نکاح حضرت حسین در
آمده باشد و شاه زنان را حضرت امیر مریم یا فاطمه نام نهاد
و مردم او را سیدة النساء می نامیدند و سید الساجدین
را ابن الخیرتین میخواندند نظر بحدیث مشهور نبوی ص ان لله
فی عباده خیرتین فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس و شهربانویه
را در کربلا پسری بود کودک که در گوش او گوشواره بود
ستمکاران تیری باو زدند و کشته شد و شهربانویه مانند
مدهوشه در کشته او مینگریست و این زن پس از واقعه در

فرات خود را تلف نمود خاتمه از این حدیث شریف ممانعت
جناب امیر از فروختن اسیران عجم نماید که در شریعت اسلام
رعایت حال بزرگزادگان امری است مرغوب چنانچه
در کتاب سیره ابن هشام وارد است که لشکر اسلام پس از فتح
جبل طی زنان اسیر بمدینه آوردند و در جمله اسیران دختر حاتم
طائی بود چون نزد رسول اکرم آوردند آن زن عرضه داشت
که من دختر حاتم هستم برادر من عدی بن حاتم فرار کرده و مرا
واگذارده بر من منت گذار رسول خدا در روز اول جوابی باو
نفرمود در روز دوم زمانیکه پیغمبر بمسجد آمد حضرت امیر بآن زن
اشارت فرمود که شرح حال خود را عرضه دار چون عرضه داشت
او را بخشید و بمحل خود باز گردانید و رعایت نجابت او را
فرمود و باین سبب عدی بن حاتم برغبت باسلام نمود
و شرفیاب حضور پیغمبر گردید و چون بخانه پیغمبر آمد حضرت
وساده خود را برای وی گسترد و در کتاب ارشاد القلوب
دیلمی مسطور است که سعد بن ابی وقاص چون والی عراق
شد امر باحضار حرقه دختر نعمان بن منذر نمود که امیر عراق
بود در سابق ایام حرقه با گروهی از کنیزان خود بمجلس وی در آمد
چون از او شرح حال پرسید جواب گفت که آنچه در خورنق
آفتاب بر او میتابید و حرکت میکرد در دست ما بود و اکنون هم

دشمنان ما بر ما ترحم دارند و ما پادشاه این قصر بودیم و خراج
این مملکت را می بردیم اما بود لیکن دنیا بما پشت کرد پس شروع
بگریستن نمود و حاضران نیز گریستند سعد بن ابی وقاص
بر حال او ترحم نمود و حوائج او را اجابت کرد و او را اکرام کرد
بر غایت انکه بزرگ زاده بود پس از مراجعت از آن زن پرسیدند
چگونه رفتار نمود امیر با شما و همراهان جواب داد تشکر امیر کنم
و شعری خواند انما یکرم الکریم الکریما و اگر یزید بن معویه و
عبید الله بن مرجانه طهارت مولد و اصالت فرشیت داشتند
رعایت اهل بیت عصمت و طهارت را میداشتند و شرح
سلوک با اهل بیت در کتب مقاتل مشهور است و یزید و
اهالی شام خواستند زادگان و شاهزادگان را بابند که ببرند
همان طور که مسلمانان زنان و کودکان کفار را در جهاد قسمت
می کردند مردی در شام فاطمه بنت الحسین را از یزید خواست
و گمان نداشت که این دستگیر از فرقه مسلمانان باشد و در
خبر امالی صدوق وارد شده که فاطمه دختر امیر المؤمنین که
اصغر اولاد آنحضرت بوده درخواست نمودند و در کتاب
مقاتل ابو الفرج اصبهانی مسطور است که دیگری زینب کبری را
خواست کنیز خود قرار دهد و یزید را گفت دعنی اتخذها
امة و شرح مکالمات زینب با یزید و پناه بردن فاطمه بان مخدره

و او بجهت تجاهل های آن مظلومه از اعظم مصائب در اکثر کتب
مضبوط است مؤلف عفی عنه در قصیده تائیه خود که در مصیبت
علویات مخدرات است بیکو گفته فوا عجبا من الدهر الخؤن

ومن اوضاع دوار الدائرات | عواهر عبد شمس فی الستور
طواهر هاشم بالساهرات | فتلک عواکف فی خدر عز
وهن علی الملا مستخدمات | عجب رسمی است اندر دور ایام
که من در عهد خود شهزاده بودم | در خشان اختری آزاده بودم
بناگه روزی از اوج عزت | فلک افکند در قوس کنیزی
اگر شمشیر حیدر در کمر بود | و گر سایه پدر ما را بسر بود
که شنوا است ما را خوار دارد | و یا بی پرده در بازار آرد
من اندر شام خوابم یا کربلا | من بنت من بنت رسول الله زینب
اگر از مرگ خود بودم خبردار | نبودم آگه از انجام این کار

و یکی از زوجات طاهرات رباب دختر امرء القیس بود در
کتاب ینابیع المودة مسطور است که امرء القیس اسد دختر
بوده یکی را حضرت امیر المؤمنین تزویج نمود و دیگری حضرت
حسن و رباب را حضرت حسین و از آن زن دو فرزند شد
یکی عبد الله رضیع و دیگری سکینه که حضرت سید الشهدا
او را بسیار دوست میداشت و امینه نامیده بیند و شعری
که ابو الفرج ضبط نموده در حق او است که آنحضرت انشا فرموده

لعمرك انني لاحب دارا … تكون بها سكينة والرباب

احبهما وابذل جل مالي … وليس لعاذل عندي عتاب

و در تذکره سبط ابن جوزی مذکور است که رباب در
مجلس ابن زیاد چون نظرش بسر مقدس افتاد بی تاب شد
وان سر را برداشت بوسید و بکنار خود نهاد و گفت

واحسينا فلا نسيت حسينا … اقصدته اسنة الاعداء

غادروه بكربلاء صريعا … لا سقى الله جانبي كربلاء

و در تواریخ مسطور است که بعد از شهادت سید الشهدا
اشراف قریش رباب را خواستگاری کردند هیچ یک را اجابت
ننمود و گفت بعد از مواصلت با پیغمبر خدا دیگر با کسی مواصلت
نکنم و بعد از مواصلت پسر فاطمه زهرا شوهری اختیار نکنم و بعد از
واقعه کربلا یکسال زیاده زندگانی نکرد و در این مدت بگریه
و سوگواری گذرانید و از آفتاب بسایه نیامد گویا پس
از دیدن بچشم خود که بدن مقدس سید الشهدا بر آفتاب
برهنه افتاده معاهده کرده بود و بعهد خود وفا نمود در
قصیده ثانیه مؤلف عفی عن جرائمه اشاره باین معاهده شده

وانشات الرباب ثم حزن … وترثي بعلها في المراثات

حسينا واحسينا واحسينا … فلن انسى الحسين الى الوفات

تمكنت البقيع بغير ظل … لعهد عاهدت في السالفات

یاران واندوهناک شدند فاطمه و حسن و حسین واندوهگین
شدم من برای آنچه دیدم از پیغمبر و بزرگ شمردیم او را که پیغمبر
او را تا آنکه دراز شد گریه گفتند او را علی و فاطمه که چه چیز گریانید
شما را آنگریاند خدا چشم شما را و ریش کرد دلهای ما را گریه شما
فرمود ای برادر من شاد شدم بشما شادی که مانند آن
هرگز شاد نشده بودم و من نگاه بشما میکردم و ستایش
خدا مینمودم برای نیکو کرداری خدا بمن هستی شما
که ناگاه فرود آمد بر من جبرئیل و گفت ای محمد خدا آگاه شد
بر آنچه در دل تو است و شناخت شادی ترا برادرت
و دختر و دخترزادگانت و بآخر رسانید برای تو نیکی را
و کوارا کرد بهر تو بخشش را باینکه گردانید ایشان و زادگان
ایشان و دوستداران و پیروان ایشان را با تو در بهشت
جدائی نشود میان تو و ایشان زنده شوند چنانچه تو زنده
شوی و بخشیده شوند چنانچه تو بخشیده شوی تا خوشنود
شوی و بالاتر از خوشنودی در برابر کردارهای بسیار که
خواهد رسید ایشان را در جهان و ناپسندهائیکه برخورد
آنها را بدستهای مردمی که خود را از پیروان تو میدانند و
گمان کنند که از گروه تو باشند بیزارند از خدا و از تو افتاده
شوند افتادنی و کشته شوند کشته شدن سختی جدا جدا

خواهد بود جایگاه های افتادن ایشان و قبر خواهد بود
از یکدیگر گورهای ایشان و این برگزیدگی از خدا است ایشان
و مر تو را است پس ستایش کن خدا را برای برگزیدن او
شما را و خوشنود باش بخدا و بدعا او بانچه برگزید برای شما
پس گفت جبرئیل ای محمد برادر تو علی چیره و بیچاره شود
پس از تو از گروه تو و خسته شود از دشمنان تو و کشته شود
پس از تو میکشد او را بدترین آفریدگان و آفریده و بدبخت
ترین مردمان همتای و همانند پی کننده شتر صالح پیغمبر در
شهری که سوی او باشد خانه گرویدن او و آن شهر جای رویدن
پیروان او و پیروان زادگان او است و هر کشتنی بسیار شود
گرفتاری پیروان ایشان در آن شهر و بزرگ شود آنچه باشد
رسد و بدرستیکه دخترزاده تو و بدست بازنمود سوی
حسین کشته شود در گروهی از زادگان تو و کسان خانواده
تو و برگزیدگانی از دستهٔ تو بکنار فرات در زمینیکه خوانده
شود کربلا از این بسیار شود سختی و گرفتاری بر دشمنان
تو و دشمنان زادگان تو در روزیکه نگذرد سختی آن روز
و نابود نشود دریغ آن و آن کربلا پاکیزه ترین جاهای
زمین است و بزرگترین زمینها است در بلند جائی و هر آینه
آن زمین از زمین بهشت است پس هنگامیکه رسد

آن روز یکه کشته شود در آن روز دخترزاده تو و کسان او
کرد او در آیند لشکریان کسان ناگرویده و روز از خدا به
جنبش در آید زمین در کرانهای خود و تکان خورند کوهها
و بسیار شود تکان آنها و بر هم خورد دریاها بکرههای خود
و بجنبش آید آسمانها با کسان آنها از روی خشم برای تو
ای محمد و برای زادگان تو و برای بزرگ شمردن مر آنچه بر
داشته شود از بلند جائی تو و برای بدی آنچه پاداش داده
میشود با و زادگان تو و خویشان تو و نماند چیزی از آن مگر
آنکه دستوری خواهد خدا برادر یاری کسان تو که ناتوان
شمرده شدند و ستم رسیدگان تا آنکه ایشان گواه خدا شدند
بر آفریدگانش پس از تو پس پنهانی رساند خدا بسوی آسمانها
و زمینها و کوهها و دریاها و کسانیکه در آنهایند که درست
است که من خداوند پادشاه توانائی هستم که از دست او
نرود گریزنده و بشتاب نکند او را سرکشی و من توانایم در
باره او بر یاری و کیفر دادن پس سوگند با ارجمندی و بزرگی
خودم که هر آینه بچشانم کیفر کسانیکه کینه داشته باشد
پیغمبر و برگزیدهٔ مرا و برده باشد بلند جائی پیغمبر مرا و
کشته باشد خویشان او را و انداخته باشد پیمان خود
و ستم کرده کسان او را کیفری که نداده باشم کسی از جهانیان

خواهد بود جایگاه های افتادن ایشان و درخواهد بود
از بکه بکو گورهای ایشان واین برگزیدگی از خدا ایشان
و مر تو راست پس ستایش کن خدا را برای برگزیدن او
شما را و خوشنود باش بدادن او بانچه برگزیدن برای شما
پس گفت جبرئیل ای محمد برادر تو علی چیره و بیچاره شود
پس از تو از گروه تو و خسته شود از دشمنان تو و کشته شود
پس از تو میکشد او را بدترین آفریدگان و آفریده و بدبخت
ترین مردمان همتای و مانند پی کننده شتر صالح پیغمبر در
شهر یکه سوی او باشد خانه گرفتن او و آن شهر جای دوستان
پیروان و پیروان زادگان واست در هر کشتی بسیار شود
گرفتاری پیروان ایشان در آن شهر و بزرگ شود انچه باشت
رسد و بدرستیکه دختر زاده تو و بدستیاز نمود سوی
حسین کشته شود در گروهی از زادگان تو و کسان خاندان
تو و برگزیدگانی از دستیار تو بکنار فرات در زمینیکه خوانده
شود کربلا از بهر این بسیار شود سختی و گرفتاری بر دشمنان
تو و دشمنان زادگان تو در روزیکه نکند سختی انروز
و نابود نشود دریغ انروز و کربلا پاکیزه ترین جاهای
زمین است و بزرگترین زمینها است در بلندجائی و هر اینه
انزمین از یک زار بهشت است پس هنگامیکه رسد

انروز یکه کشته شود در انروز دختر زاده تو و کسان او شروع
کرد او را بند لشکریان کسان ناگرویده و در آن روز خدا به
جنبش در آید زمین در کرانه های خود و تکان خورند کوهها
و بسیار شود تکانها و برهم خورد دریاها بکره های خود
و بجنبش آید آسمانها با کسان انها از روی خشم برای تو
ای محمد و برای زادگان تو و برای بزرگ نمودن مر انچه بر
داشته شود از بلندجائی تو و برای بدی انچه پاداش داده
میشود با و زادگان تو و خویشان تو و نماند چیزی از انها مگر
انکه دستوری خواهد خدا برادر یاری کسان تو که ناتوان
شمرده شدند و ستم رسیده گانند تا انکه ایشان گواه خداشد
بر آفریدگانش پس از تو پس پنهانی رساند خدا بسوی آسمانها
و زمینها و کوهها و دریاها و کسانیکه در انها بند کرد
است که من خداوند پادشاه توانائی هستم که از دست او
نرود گریزنده و بشتاب نکند او را سرکشی و من توانایم در
باره او و بر یاری و کیفر دادن سو کنند باد جنبندی بزرگ
خودم که هر اینه بچشانم کیفر کسانیکه کینه داشته باشد
پیغمبر و برگزیده مرا و برده باشد بلندجائی پیغمبر مرا و
کشته باشد خویشان او را و انداخته باشد پیمان خود
و ستم کرده کسان او را کیفری که نداده باشم کسی از جهانیان

را پس نزد این کار ناله کند هرچند از آسمانها و زمینها امت
بنفرین کسی که ستم کرده باشد خویشان نور او و واشمرده
باشد آنچه از نوثار وا است پس هنگامیکه در آیند آن دسته
سوی خوابگاههای خود خدا بدست خود جانهای ایشان را بگیرد
و فرود آید بسوی زمین فرشتگانی از آسمان هفتم و با خود
داشته باشند سبوهائی از یاقوت و زمرد پر از آب زندگانی
و جامه هائی از جامه های بهشت و خوشبوئی از خوشبوهای
بهشت و بشویند پیکرهای آن کشته ها را با آن آب و بپوشانند
بایشان جامه ها را و خوشبوی نمایند ایشان را بان بوی خوش
و نماز گذارند فرشتگان بر آنها دسته دسته پس برانگیزاند
خدا گروهی از پیروان نور را که نشناسند ایشان را گروان
و انبازی نکرده باشند در آن خونها بچیزی بگفتار و کردار
و نه آهنگی پس پنهان کنند تنهای آن کشته گان را زیر خاک
و برپا کنند نشانه بر گور مهتر کشتگان بان بیابان که نشان
باشد برای کسان راستی خواه و پیوند شود برای گروندگان
پیغمبر برای رستگاری و کامیاب شدن و گرد آیند آن گور را
فرشته هائی از آسمانی صد هزار فرشته در هر شب و روز
و درود فرستند بر وی و بپاکی یاد کنند خدا را نزد آن گور و
آمرزش خواهند برای دیدن کنندگان و می نویسند نامهائی آنها

بیابند او را دیدن کنان از گروه نور برای نزدیکی بخداوند و نویسند
نامهای پدران ایشان را و خویشان و شهرهای آنها را و نشانی
گذارند در روهای ایشان بنشان گذاری روشن که از تخت
خداوند باشد که این کس دیدار کننده گور بهترین کشتگان راه
خدا و پسر بهترین پیغمبران است پس چون روز رستخیز
بیاید تابش کند و تابان باشد در روهای ایشان از نشانیکه
آن نشان گذار گذاشته روشنی که پوشیده شود از روی
چشمها و راه نما شود و شناخته شوند میانه مردم بان
روشنی و گویا بینم تو را ای محمد میانه خودم و میانه میکائیل
و علی پسر ابو طالب پیشاپیش روی ما است و با ما خواهد بود و بود
از فرشتگان خدا آنچه بشماره در نیاید و برچینیم از میان
مردم کسیکه آن نشانه در روی او است از میانه آفریدگان
تا برهانند ایشان را از گهنرس آن روز و سختی های وی و
این داوری خداوند و بخشش او است از برای کسیکه بدیدن
گور تو آید ای محمد یا گور برادر تو علی یا گور دو دختر زاده
تو را و نخواسته باشد باین کار جز خدا را و زود باشد که
کوشش کنند مردمانی که سزاوار اند و رسد از خدا و خشم
او را که بردارند نشانه آن گور را و نگذارند خدا برای آنها باین
کار راهی را پس از این گفت پیغمبر که این کار مرا بگریانید و اندوهناک

کرد پس از آن زینب گفت هنگامیکه زخم خورد پدرم از ابن ملجم و
دیدم نشان مرگ را در او گفتم او را ای پدر سخن سپرده مرا ام
ایمن بچنین و چنان و دوست دارم که بشنوم این سخن را از
تو گفت ای دخترک من سخن همان است که ام ایمن تو را سرود
و گویا ببینم تو را و زنان خویشان تو که دستگیر شده اید در این
شهر در خواری و فروتنی میترسید از اینکه بربایند شما را مردم
پس شکیبائی کن شکیبائی کردنی سوگند بآنکه شکافت دانه را و
آفرید مردم را نیست از برای خدا در پشت زمین دوستی جز
شما ها و جز دوستان شما و پیروان شما و هر آینه درست گفت
برای ما پیغمبر خدا آنگاه که سرود برای ما این داستان را که
اهریمن در آن روز پرواز کند از شادی و گردش کند همه زمین
را در بومها و بزرگان در بومها و گوید ای گروه دیوان دریافتیم
از زادگان آدم خواسته خود را و بپایان رسانیدیم در
نیست شدن آنها و واپس دادیم ایشان را آتش مگر کسانیکه
چنگ زدند باین گروه پیغمبر پس گردانید کار خود را در سر
گشتگی مردم درباره ایشان و وا داشتن مردم را در دشمنی
ایشان و بر انگیزانید مردمان را با ایشان و بدوستان ایشان
تا استوار نمائیم گمراهی آفریدگان و ناگرویدن آنها و نرهد
از آنها رهنده و هر آینه راست نمود بر ایشان اهریمن با آنکه

دروغ گو است اینکه سود نبخشد با دشمنی ایشان کار نیک
و گزند نرساند با دوستی ایشان کاهی جز گناهان بزرگ
زائده گفت پس فرمود علی پسر حسین پس از آنکه سرود برای من
این داستان را داشته باش این را اگر یکسال شتر سواری
پی آن رود کم رفته بآنانی این حدیث شریف بحسب سند
در اعلی درجه اعتبار است اگرچه مضامین عالیه او بی نیاز
کند از تعرض سند او و صاحبان قلوب روحانیه دانند
که چگونه تاثیری در نفوس دارد گویا که هرکس بشنود از زبان
امام سجاد شنیده گواهی دهد این سخن را از او است
تو گفتی که گوشم بر آواز او است   در حقیقت این حدیث
کرامت باهره و معجزه ظاهره ایست که در هزار و دویست و
کسری پیش اخبار بغیب کرده اند که بقعه کربلاء مشهد و مزار
خواهد شد و آنچه خلفای جور کوشش نمایند و همت گمارند
بر محو آن بقعه مبارکه برای ایشان میسر نشود و لوای این قبر
شریف برداشته نشود و مجمع زوار خواهد شد و وافق
الخبر المخبر همان طورکه گفتند واقع شد با آنها با استیلای
بنی امیه بعد از شهادت سید الشهداء و شدت ممانعت
از زیارت آن قبر و تبرک جستن بآن مشهد شریف بلکه در
کتاب نوادر علی بن اسباط روایت شده که در نزدیکی زمان

شهادت آنحضرت از اطراف بلاد اسلام آمدند بجهت زیارت
آن قبر و تبرک جوئی آمدند و خیمه بودند و همگی ذات ولد
شدند چون در میان عرب متداول بود که زن بیکر بزاید بر
سر قبر کریمی برود تا فرزند آورد و در کتاب کامل الزیاره هم
روایت شده که حضرت صادق فرموده که از زمان شهادت
آن مظلوم هیچ زمان خالی نبوده بقعه کربلا از زواری از
ملائکه و جن و انس و وحشی بعد فرمود شنیده ام که از اطراف
کوفه و غیر کوفه مردم آنجا مجتمع شوند در نیمه ماه شعبان و نوحه
سرائی نمایند و مرثیه خوانند و زنانی ندبه و سوگواری
کنند بعضی اهل کوفه عرضه داشتند که چنان است که شنیده
اید ما نیز حاضر بوده و دیده ایم گفتا الحمد لله که خدا برای ما مرثیه
خوان و مداح و زوار مقرر نمود و از اواخر دولت بنی امیه
بر قبر شریف قبه بنا شده و در اوائل خلافت بنی عباس زیارت
آن مشهد معظم بطوری شایع شد که حائر مقدس از اماکن
اجتماع و ازدحام شمرده میشد و مردم از حکم مزاحمت سؤال
کردند از حضرت صادق که هرگاه مردی از حائر برای تجدید
وضوء خارج شود و جای او را بگیرند جایز است جواب فرمود
هر کس بمکانی سبقت نماید تا یک شبانه روز اولی و احق بآن
مکان است و در خلافت هرون الرشید بحدی از مشرق و مغرب

هجوم بزیارت آن مشهد معظم شد که هرون ترسید که اگر
توجه مردم باین روش بالا رود لامحاله خلافت از عباسیین
بعلویین باز گردد باین سبب امر کرد موسی بن عیسی والی کوفه
را که از بنی عباس بود بخراب نمودن قبر سید الشهداء و تخریب
عمارات آن نواحی و کشت زرع در اطراف آن زمین و او امر داد
مردی را که نامش موسی بن عبد الملک بود و تمام عمارات و
قبه شریفه را خراب کرد و اراضی حائر را زرع نمود و شخم کرد
و زراعت شد و مقصود محو اثر قبر شریف بود و درخت
سدری نزدیک قبر بود که علامت بود برای شناختن قبر
شریف آن درخت را نیز از ریشه بریدند تا آنکه اثری
از قبر باقی نباشد چون این خبر بجریر بن عبد الحمید که یکی
از علمای حدیث بود رسید تکبیری گفت و اظهار تعجب نمود
و گفت الآن معلوم شد مراد بحدیث نبوی که فرمود لعن الله قاطع
السدرة و اندکی نگذشت که تجدید شد قبه کربلا و رغبت
مردم بتوجه بآنجا افزوده شد و از خلفای عباسیه دیگر کسی
بصدد تخریب بر نیامد تا زمان متوکل عباسی جعفر بن معتصم
لعنه الله که در غایت انحراف بود از سلسله علیه علویین و
در ایام خلافت خود حقوق ذوی القربی را از ایشان منع
می نمود بحدی فقر و فاقه بعلویین احاطه کرد که معاش ایشان

منحصر شد بحدی که در پیش زنان علویات و در خانه‌ها از ایشان
یک جامه بود که زیاده بر یک پیراهن که توان در او نماز گذاشت
نبود و علویات بنوبت در آن جامه نماز میگذاردند و از عداوت
علویین فرو گذار نمیکرد و این مذهب پلید را فتح بن خاقان
ترک در نظر او جلوه داده بود و فاطمه زهرا را اهانت و سب
می‌نمود برای آنکه علویین خود را برسول بتوسط فاطمه نسبت
میدادند و در مجلس لهو و طرب مسخره داشت که خود را
بصورت امیرالمؤمنین بطین میساخت و بالشی در زیر پیراهن
میگذاشت تا آنکه در سنه دویست و سی و هفت هجری خبر
دار شد که اهالی کوفه اجتماع و ازدحام در کربلا دارند و
بزیارت قبر شریف متبرک میشوند سرداری و لشکری مهیا
کرده بناحیهٔ نینوی فرستاد و قبر را خراب کردند و مردم
را متفرق نمودند باز مردم در موسم حج زیارت آن بقعهٔ مبارک
فراهم شدند و گویا از کشته شدن باکی نداشتند و گفتند
اگر همه کشته شویم باز ماندگان ما بزیارت خواهند آمد و این همه
بجهة برکات و کراماتی بود که از آن بقعهٔ مبارکه مشاهده کرده
بودند چون این خبر بمتوکل رسید از انقلاب عراق خائف شد
و کس بکوفه فرستاد که والی متعرض نباشد و بعد و اطراف آن
قبر دیدبانان داشت و برجها ساخته که مردم نتوانند جهارا

بزیارت روند تا مدتی نگذشت باز مردم بنای عمارات در کربلا
کردند و بازار بزرگی ساخته شد و زائرین زیاده از سابق
شد تا در سنهٔ دویست و چهل و هفت دیگر باره لشکر و
سردار فرستاد و ندا میان مردم در داد که ذمهٔ خلیفه بری است
از زائر کربلا و امر کرد اراضی طف را آب بستند و زراعت
کردند گاهی آب بجانب قبر شریف روان نشد و گاهی گاو شخم
ننمود گاهی قبر از زمین بلند شد و گاهی نهری از غیب نمودار
شد و بر عمله و بیلداران برخورد با ظهور کرامات آن کافر
عزیمت خود سست بر نداشت بلکه بر بغض و کینهٔ او افزوده شد
تا آنکه در بعض شبها طرب تفحص از مغنیه نمود که کنیزان مغنیه
داشت گفتند از سامره مهاجرت کرده پس از چندی چون
آن کنیزک نزد وی آمد پرسید کجا رفته بودی گفت با خاتون
خود بحج رفته بودم جواب گفت ماه شعبان موسم حج نباشد کنیزک
بوی گفت زیارت قبر حسین بن علی بمنزلهٔ حج است از استماع این
کلمه بسیار غضب نمود و خاتون آن کنیزک را حبس نمود و اموال
او را خالصهٔ خود کرده و ابرهیم دیزج که یهودی بود و اظهار
اسلام کرده بود امر داد که بکربلا رود و آن قبر شریف را محو
کند و هر چه عمارت شده منهدم سازد دیزج با جمعی از مسلمانان
و یهود بکربلا در آمد مسناة [illegible] آنچه در تخریب قبر نکردند

هودان را واداشت تا صد دو تن قبر را کندند و سوزانیدند
و عمارت را خراب کردند و پنج جریب اطراف آن زمین را
زراعت کردند و آب بستند و بهادر اطراف آن سرزمین بنا
کردند و قبر را شکافته بوریائی جدید یافته که جسد مقدس برآن
بود و لیکن نامه نوشت بمتوکل که در قبر چیزی نیافتیم محمد بن حسین
اشنانی که از اهل کوفه بود با مرد عطاری شبانگاه بزیارت
قبر شریف آمدند دیدند قبر را آب بسته و خراب کرده اند قدری
فرو رفته و بوی خوشی شنیدند علاماتی در اطراف قبر فرو
بردند و زیر زمین پنهان کردند بعد از کشته شدن متوکل
آمده و علامات را از زیر زمین بیرون کشیدند و دیگر کسی
از خلفا متعرض این قبر شریف نگردید مگر مسترشد عباسی
و پسرش راشد که خزانه و قاف را گرفتند و متوکل هفده نوبت
این قبر را خراب نمود باز بصورت اولی و بهتر برگشت و قبه و
بارگاه ساخته شد تا در سنه دویست و نود سه هجریه سقف
فرو آمد و تجدید عمارات شد و در این سنه صندوقی بر قبر
شریف گذارده شد و بعد از آن حسن بن زید داعی که در طبرستان
خروج کرده صحن و سرای بنا کرد و در سنه سیصد و شصت
و نه هجری عضد الدوله دیلمی از اطراف صناع و عملهٔ بنائی
فراهم کرد و بنای بقعه مبارکه نجف و کربلا کرد و بنا عالی

احداث کرد و بقعه که قراهرون بنیاد کرده بود در نجف
چهار درگاه داشت خراب نمود و عمران بن شاهین بنای
رواقی در حرم مشهد نمود و رواق عمران در زمان ما در
نجف معروفست و مطابق این روایت تا این مشهد معظم
تا قیامت برپا خواهد بود بس کاخها خراب شد بیشتر
بجا است بنیاد عشق بین که چسان محکم افتاده از عجایب
آنکه با عنایت ارباب تواریخ بضبط مقابر بنی امیه و بنی عباس
در زمان ما که سنه هزار و سیصد و بیست هشت هجری
است قبری از ایشان معهود نیست باقی مانده باشد و در
اول خلافت ابی العباس سفاح عبدالله بن علی عباسی تمام
قبور بنی امیه را شکافت و آنچه از جثه آنها یافت سوزانید
و قبر یزید بن معویه را در حوارین که نواحی دمشق بود نبش
کرد و جز خط سیاهی مانند خاکستر چیزی نیافت و لنعم ما
قیل یا ایها القبر بحوارینا ضممت شر الناس اجمعینا
و با شدت تعصب اهل سامره در آن بلد قبری از خلفای
عباسیین معهود نیست با آنکه دار الملک ایشان بود و بعض
علمای نجوم گفته که هر عمارت که بر کواکب ثوابت بنا شود
اثرش آنست که باقی خواهد ماند و از آن قبیل شمرده کعبه
معظمه را انتهی فقد اشتمل هذا الخبر علی امور احدها فضل

زيارة الحسين وهو مما تواترت به الاخبار وتحيّر فيها عقول
الاخيار وانها افضل وسيلة في النجاة وافضل من الحج والعمرة
وساير الاعمال الصالحات ولا يدانيها في الفضل شيء من
الطاعات والقربات ولم يرد في زيارة بقية الائمة بل الرسول
معشار ما ورد من الحث الاكيد فيها وليس من جهة احياء
امر الولاية بالزيارة لانه مشترك بل العلة من خصائصه او من
اعواض شهادته ومصائبه وثانيها فقد دل هذا الخبر على
جلالة اصحاب الحسين وانهم من خيار الامة وكفاك شاهدا
عليه قوله ليلة العاشوراء لا اعلم اصحابا خيرا من اصحابي
ولا اهل بيت ابر واوفى من اهل بيتي وفي خبر ريان بن شبيب
عن الرضا ما لهم في الارض شبيه ولا نظير وروى النعماني
عن الباقر ان الحسين كان يضع قتلاه بعضهم الى بعض و
يقول قتلانا قتلى النبيين وال النبيين وقيل لرجل شهد
الطف ويحك قتلت ذرية الرسول قال لو شهدت ما شهدنا
لفعلت ما فعلنا ثارت علينا عصابة ايديها في مقابض سيوفها
كالاسود الضارية يحطم الفرسان يمينا وشمالا وتلقي انفسها
على الموت لا تقبل الامان ولا ترغب في المال لو كففنا عنهم ردّوا
لاتت على نفوس العسكر بحذافيره فما كنا فاعلين شعر
قوم اذا نودوا والدفع مسلمة   والخيل بين مدعّس ومكردس

لبسوا القلوب على الدروع واقبلوا   يتهافتون على ذهاب الانفس
وفي الزيارات المأثورة عن الصادق السلام عليكم ايها الربانيون
والربانيّ العارف فالمناكر ولما حلّ الحسين بيعتهم ليلة العاشوراء
واذن لهم في الانصراف لم ينصرف منهم احد وقالوا لو كانت
الدنيا لنا مخلدة لآثرنا النهوض معك قال له نافع بن هلال
ما كرهنا لقاء ربنا وانا على نياتنا وبصائرنا نوالي من والاك ونعادي
من عاداك فمن نكث بيعته فلن يضر الا نفسه فوالله ما اشفقنا
من قدر الله ولا كرهنا لقاء ربنا وكان برير بن خضير يعرف بسيد
القرآء وكان فيهم اربعة من الانصار اصحاب رسول الله وفي الخبر
ينادي المنادي يوم القيمة اين حواري الحسين فيقوم الاثنان
والسبعون الذين قتلوا معه ويأتي بعض ما يتعلق بالمقام في
الحديث الاتي ثالثها فقد دل هذا الخبر على ان ارض كربلا اشرف
بقاع الارض واطهرها وهو كذلك وقد ورد مستفيضا من
طرقنا ان الكعبة افتخرت وقالت من مثلي وقد بني بيت الله على
ظهري فخوطبت من الله ان فضلك بالنسبة الى ارض كربلا
كابرة غرست في البحر فحملت من ماء البحر ولولا صاحب كربلاء
ما خلقتك وورد ان ارض كربلاء خلقت قبل الكعبة باربعة
وعشرين الف عام وانها مقدسة مباركة وافضل ارض في
الجنة وان الله اتخذ كربلا حرما امنا قبل ان يتخذ مكة حرما

واهار وضنه من رياض الجنة وان فيهما دالية غسل فيها راس الحسين وفيها غسلت مريم عيسى حين ولدتها الى غير ذلك مما رواه الاكابر وطرس الدفاتر فمن شاء راجع مظانها اعبها قد حصل من هذا الخبر ايقاظ فيه اتعاظ فان النبي لما خرج فرح باجتماع اهله حوله حول الله ذلك الفرح ترحا والسرور حزنا وذكره الله تعالى بمصائب عترته تنبيها على ان الدنيا دار لا يدوم نعيمها ولا يتم فيها سرور ولا يؤمن فيها محذور وقد قرنت فيها السراء بالضراء والشدة بالرخاء والنعيم بالبلوى ثم يتبعها الزوال ويردفها تنقل الاحوال فمع نعيمها البؤس ومع رجائها الباس ومع سرورها الحزن ومع ضحاها المزن ومع مكروهها المحبوب ومع صحتها السقم ومع حياتها الممات ومع فرحاتها الترحات ومع لذاتها الآفات عزيزها ذليل وقويها مهين ولا يبقى فيها احد من العالمين ولنختم الكلام بابيات نظمتها في مضامين هذا الحديث شعر

لقد لبس الحسين عتيق ثوب ‏ لئلا يسلبوه مجردينا
فوا اسفاه بلا لباس ‏ على الرمضاء زين العابدينا
يجود بنفسه كمدا ونادى ‏ فبالله يا للمسلمينا
يرون كانما اولاد ترك ‏ ودينهم لم نشيد قط دينا
فعزتم على ما قد نحاه ‏ وسلته عقيلة هاشمينا

سلوا يا بقية آل طه ‏ عزاء يا حفيد الاكرمينا
فصبرا ان ذلك خير عهد ‏ عهدنا من رسول العالمينا
ولا تجزع على ما قد المّا ‏ وطب نفسا فانا قد روينا
سياتي الله قوما لم يكونوا ‏ معارف في الدنيا مشاركينا
يواروا الجسوم الدامينا ‏ وقتلى بالطفوف مضرجينا
وينصب بالطفوف لواء امر ‏ يشفع في ذنوب المجرمينا
ويبنون القباب على قبور ‏ تضيئ النور في الافق المبينا
ويندب ان ينوه على طريح ‏ ثوى بالطف مقطوع الوتينا
ويجتهد الطغاة لمحو رسم ‏ ولن يمحوه دهر الداهرينا
ويكثر زائروه بكل عصر ‏ يزورون القبور مقحبينا
ويوسم مبسم الاملاك نورا ‏ مضيئا في وجوه الزائرينا
فلما كان ليلة تسع عشر ‏ وقد هتكوا امير المؤمنينا
حكيت الامر من كيف وكيف ‏ ولم اترك له سينا وشينا
حديثا حدثتني ام ايمن ‏ واسنده الى الروح الامينا
فقال القول ما لك تحتذام ‏ ولم يكذبك قول الصادقينا
كان ناظريك في نساء ‏ اذلاء بكوفة خاشعينا
فصبرا عند ذلك ثم صبرا ‏ ولا يجزعك لوم الشامتينا

الحديث الرابع عشر

ما رواه الحسين بن حمدان الحضيني في كتابه الهداية باسناده

عن ابی حمزة الثمالی قال سمعت علی بن الحسین زین العابدین
علیهما السلام یقول لما کان الیوم الذی استشهد فیه ابی جمع اهله
واصحابه فی لیلة ذلک الیوم فقال لهم یا اهلی و شیعتی اتخذوا
هذا اللیل جملا لکم وانجوا بانفسکم فلیس المطلوب غیری و
لو قتلونی ما فکروا فیکم فانجوا رحمکم الله وانتم فی حل وسعة
من بیعتی وعهدی الذی عاهدتمونی فقال اخوته واهله
وانصاره بلسان واحد والله یا سیدنا یا ابا عبد الله لا
ابدا والله لا قال الناس ترکوا امامهم وکبیرهم وسیدهم
وحده حتی قتل وتبلو بیننا وبین الله عذرا ولا نخلیک و
نقتل دونک فقال لهم یا قوم انی غدا اقتل وتقتلون کلکم
معی ولا یبقی منکم واحد فقالوا الحمد لله الذی اکرمنا بنصرک وشرفنا
بالقتل معک ولا نرضی ان نکون معک فی درجتک یا ابن رسول
الله فقال جزاکم الله خیرا ودعا لهم بخیر فاصبح وقتل وقتلوا
معه اجمعون فقال له القاسم بن الحسن ع وانا فیمن یقتل
فاشفق علیه فقال له یا بنی کیف الموت عندک قال یا عم احلی
من العسل فقال ای والله انک لاحد من یقتل من الرجال
بعد ان تبلو ببلاء عظیم وابنی عبد الله فقال یا عم ویصلون
الی النساء حتی یقتل عبد الله وهو رضیع فقال فداک
عمک یقتل عبد الله اذا جفت روحی عطشا وصرت الی

خیمنا فطلبت ماء ولبنا فلا اجد قط فاقول ناولونی ابنی لاشرب
من فیه فیاتونی به فیضعونه علی یدی فاحمله لادنیه من فمی
فاسق یرمیه بسهم فینحره وهو یناغی فیفیض دمه فی کفی فارفعه
الی السماء واقول اللهم صبرا واحتسابا فیک فتعجلنی الا
سنة منهم والنار تسعر فی الخندق الذی فی ظهر الخیم فاکر
علیهم فی امر اوقات فی الدنیا فیکون ما یرید الله فبکی وبکینا
وارتفع البکاء والصراخ من ذراری رسول الله ص فی الخیم
ویسئلنی زهیر بن القین وحبیب بن مظاهر عن علی ع
فیقولان یا سیدنا فسیدنا علی فیشیرون الی ماذا یکون من
حاله فیقول مستعبرا ما کان الله لیقطع نسلی من الدنیا فکیف
یصلون الیه وهو ابو ثمانیة ائمة ترجمه ابو حمزه ثمالی
گفت شنیدم علی پسر حسین زین العابدین میگفت چون شد
روزیکه پدرم کشته میشد در آن روز گرد آورد کسان و همراهان
خود را در شب آن روز پس گفت با ایشان ای کسان و پیروان
من بگیرید این شب را شتران سواری و برهانید جانهای خود را
از مرگ آنکس را که این گروه میخواهند جز من نیست و هر گاه بکشند
مرا اندیشه نکنند در بارهٔ شما پس برهانید خود را مهربانی
کند خدا شما را و شما در رهائی و گشایش هستید از پیمان بستن
با من پس گفتند برادران و کسانش و یاورانش بیک زبان با بخدا

سوگند ای مهتر ما ای اباعبدالله و انکه ما هم نور اهم که بخدا
سوگند تا انکه زنده هستیم ما را کذاشتیم پیشوای خود را و
بزرگ و مهتر خود را تنها تا کشته شد و ما از ما ئیم میانه
خود و خدا بهانه خود را و فرزندان هم نور تا کشته شویم
پیش روی تو پس گفت با ایشان ای گروه بدرستیکه من فردا
کشته شوم و شماها همگی کشته شوید با من و نماند از شما کسی
پس گفتند ستایش مر خدا برا که ما را گرامی داشته بیاری
تو و بزرگی داده ما را بکشته شدن با تو ایا خوشنود نیستی
که باشیم با تو در پایه تو ای پسر پیغمبر خدا پس گفت پاداش
دهد خدا شما را بنیکوئی و خواند خدا را برای انها بنیکی پس
بامداد نمود و کشته شد و کشته شدند با وی همه همراهانش
پس گفتم او را در انشب قاسم پسر حسن و من در کشته
شدگان خواهم بود پس مهربانی کرد حسین بر او و گفت
او را ای پسر من چگونه باشد مرگ نزد تو گفت ای عمو شیرین تر
تر از انگبین است پس گفت و پس اگر اری بخدا سوگند که تو
یکی از کشتگان مردها خواهی بود پس از انکه گرفتار شوی
بگرفتاری بزرگی و کشته شود پسر عبدالله پس گفت
ای عمو لشکریان بزنها خواهند رسید تا انکه کشته میشود
عبدالله با انکه شیرخوار و نزد زنان است پس گفت سرها

تو باد عموی تو کشته شود عبدالله هنگامی که خشک شود
روان من از تشنگی و برگردم سوی سراپرده خود و بخواهم
اب و شیری و نیابم هرگز پس گویم پسرم را بمن دهید تا بیاشامم
از دهان وی پس او را بیاورند و او را گذارند در دست من و ببرم
او را تا نزدیک دهان برم پس تیر زند او را فرومایه و گلوی
او را پاره نماید و ان کودک ناله کند و روان شود خون او
در دست من و بلند کنم او را بسوی اسمان و گویم بار خدایا
شکیبائی کنم و چشم داشتن مزد بتو دارم پس شتاب کنند
پیکانهای لشکریان بسوی من و اتش افروخته شده در
کنده پشت سراپرده و باز گردم بسوی ایشان در تلخ ترین
هنگامهای جهان و میشود انچه خدا خواسته پس گریست حسین
و گریستیم ما و بلند شد گریه و فریاد زادگان پیغمبر خدا در
سراپرده ها و پرسید زهیر پسر قین و حبیب پسر مظاهر
مر او را گویند ای مهتر ما پس مرد ما را چه رسد و گفته
نمایند بسوی انچه باشد از باز گشت او پس گوید با اشک و اه
نخواهد برد بخدا فرزندان مرا از جهان چگونه بسوی دشت
شوند او بدرستی پیشوای مردم است بیان
انچه بتحقیق پیوسته از اولاد حضرت مجتبی سه نفر در کربلا
شهید شدند اول ابوبکر بن حسن که نام او عمر بوده و بعد از او قاسم

و بعد از او عبدالله و ابو بکر که از یک بطن بوده اند و وفات حضرت
حسن در سنه چهل و نه هجری بوده و اولاد او در واقعه کربلا
لا محاله از یازده سال کمتر نداشته اند زیرا که واقعه در سال
شصت و یک بوده و از کتب مقاتل معتبره نماید که عبدالله و
قاسم هیچیک بسن بلوغ نرسیده بودند و اجازهٔ جهاد بآنها
از باب حفظ نفس مقدس امام و دفاع بوده و اما حسن بن
حسن که مشهور بحسن مثنی است در کربلا مجروح شد
و شهید نشد و او شوهر فاطمه بنت الحسین بود و حکایت
تزویج فاطمه بقاسم در کربلا از حکایات مجعوله مخترعه است
که فاضل کاشفی در روضة الشهداء نقل کرده و شیخ طریحی
از باب سهل انگاری در منتخب و سید محدث بحرانی در
مدینة المعاجز از منتخب و موجب سرایت شبهه و اشتهار
در السنه و افواه شده و کسی از علمای نسب و تاریخ این
احتمال را نگفته زیرا که علمای نسب را شبهه نیست که
از برای حضرت حسین دو دختر بیش نبوده یکی فاطمه
که خود حضرت او را تزویج نمود برای حسن بن حسن و
دیگری سکینه که امینه نام داشت بر همه پیدا است که
داستان عروسی و نکاح قاسم از امور واهیه مکذوبه است
و احتمال صحت ندارد و شرح شهادت عبدالله شیرخوار

در خبر تالی خواهد آمد و آنچه در این خبر اشاره شده از
افروختن آتش در خندق مطابق است با نقل ارباب مقاتل
و مغازی و علو همت و تعبیه جنگ از حفر خندق
آشکار شود که در یک شب جماعت معدوده خندقی
طولانی در اطراف خیام حفر کردند بحدی که مانع از عبور
بود با آنکه همه تشنه بودند و اکثرشان بیدار بودند و
مشغول فراهم آوردن هیزم و نی برای آتش خندق باندازه
که آتش تا نزدیک ظهر عاشورا افروخته بود

الحدیث الخامس عشر

ما رواه محمد بن جریر الطبری الامامی باسناده الی ابی
محمد عبدالله بن محمد قال شهدت الحسین بن علی ع وقد
اشتهی علیه ابنه علی الاکبر عنبا فی غیر اوانه فضرب بیده
الی ساریة المسجد واخرج له عنبا وموزا فقال لما عند الله
لاولیائه اکثر ترجمه عبدالله پسر محمد گفت نزدیک بودم
حسین پسر علی را و آرزو نمود از او پسرش علی اکبر انگوری
در غیر هنگام انگور زد بدست خود سوی ستون
نماز گاه بیرون آورد برای او انگور و موزی و گفت
آنچه نزد خدا است برای دوستانش بسیار است
بیانات صاحب تالیف متاخر باید در غایت انصاف و

و رعایت نبعات اهل عصر بنماید علمای تاریخ و نسب
در سن اولاد امجاد سید الشهداء و تعداد ایشان
اختلاف بسیار نموده اند هرگاه بخواهیم بنقل اقوال و تعداد
کتب و اسماء بپردازیم رشته سخن طولانی شود بهتر آنکه
اقتصار کنیم بر آنچه نزد اهل اتفاق و تحقیق مسلم شده و
آن این است شبهه شایسته نیست که علی اکبر شهید اکبر
اولاد حضرت سید الشهداء بوده و در خلافت عثمان
متولد شده و مادر او لیلا دختر میمونه که دختر ابو سفیان
است بوده و از طایفه بنی ثقیف و باین سبب معویه
باهلیت آنجناب برای خلافت نمود و لشکریان شامی
چون بکربلا وارد شدند عرض امان بر وی [illegible]
کردند چون و گفتند تو از ارحام و قرابات یزید بن معویه
هستی و با تو جنگ نکنیم جواب گفت قرابت و رحم پدرم
با رسول خدا احق برعایت است و قبول ننمود و این واقعه
نزد نسابین مضبوط است و ولادت سید الساجدین ع
در سنه سی هشت هجری است که سه سال و کسری
بعد از هلاکت عثمان بوده و در واقعه کربلا سن شریف
آنحضرت بیست و سه سال بوده و حضرت باقر العلوم
در آن وقت سه سال و چند ماه از عمر شریفش گذشته بود

کتاب کافی از زراره روایت کند که گفت از حضرت باقر ع
پرسیدم که آیا درک نمودی جد خود حسین را فرمود بلی
با او بودم در مسجد الحرام در حالیکه سیل در مسجد آمده
بود و مکالمه حضرت باقر در مجلس یزید خواهد آمد
انشاء الله بنابراین سن علی اکبر بیست و پنج سال بوده و بعضی
زیاده نوشته اند و نسلی از او نماند و اقا بودن علی اکبر
صاحب ولد و اهل در کربلا معین نیست گرچه از فقره
زیارتی در مزار بحار نماید که متزوج بوده و بودن والده ماجده
او در کربلا مذکور در کتب معتمده نیست بلکه مظنون
خلاف او ست و مؤید کبر سن و شجاعت او است آنچه
در کتب معتبره و نسخ معتمده قدیمه مضبوط است که در
ارشاد و غیر آن روایت شده و کان اهل الکوفه یتقون
قتاله یعنی اهل کوفه حذر داشتند از جنگ نمودن با
آن جوان هاشمی زیرا که آثار شجاعت در او هویدا بود و
گویا اهل کوفه مبالاتی بکشتن پیغمبر نداشتند و ترحم
بر طفل شیرخواره نکردند و از تعمات زائده غلطی است
که در بعض مؤلفات جدیده واقع شده که لشکریان
چون مشاهده جمال او نمودند گفتند ما با پیغمبر جنگ
نکنیم و از این قبیل خرافات در السنه و افواه شیعه بسیار

و رعایت بعضی اهل عصر بنماید علمای تاریخ و نسب
در سن اولاد امجاد سید الشهداء و تعداد ایشان
اختلاف بسیار نموده اند هرگاه بخواهیم بنقل اقوال و تعداد
کتب و اسماء بپردازیم رشته سخن طولانی شود بهتر آنکه
اقتصار کنیم برانچه نزد اهل اتفاق و تحقیق مسلم شده و
آن این است شبهه شایسته نیست که علی اکبر شهید اکبر
اولاد حضرت سید الشهداء بوده و در خلافت عثمان
متولد شده و مادر او لیلا دختر میمونه که دختر ابو سفیان
است بوده و از طایفه بنی ثقیف و باین سبب معویه اعتراف
با اهلیت انجناب برای خلافت نمود و لشکریان شامی
چون بکربلا وارد شدند عرض امان بر وی امان نمودند
کردند چون و گفتند تو از ارحام و قرابات یزید بن معویه
هستی و با تو جنگ نکنیم جواب گفت قرابت و رحم پدرم
با رسول خدا احق برعایت است و قبول ننمود و این واقعه
نزد نسابین مضبوط است و ولادت سید الساجدین ع
در سنه سی هشت هجری است که سه سال و کسری
بعد از هلاکت عثمان بوده و در واقعه کربلاء سن شریف
آنحضرت بیست و سه سال بوده و حضرت باقر العلوم
در آن وقت سه سال و چند ماه از عمر شریفش گذشته بود

کتاب کافی از زراره روایت کند که گفت از حضرت باقر ع
پرسیدم که ادراک نمودی جد خود حسین را فرمود بلی
با او بودم در مسجد الحرام در حالیکه سیل در مسجد آمده
بود و مکالمه حضرت باقر در مجلس یزید خواهد آمد
انشاء الله بنابراین سن علی اکبر بیست و پنج سال بوده و بعضی
زیاده نوشته اند و نسلی از او نماند و اما بودن علی اکبر
صاحب اولاد و اهل در کربلا معین نیست اگرچه از فقره
زیارتی در مزار نماید که متزوج بوده و بودن والده ماجده
او در کربلا مذکور در کتب معتمده نیست بلکه مظنون
خلاف او است و مؤید کبر سن و شجاعت او است آنچه
در کتب معتبره و نسخ معتمده قدیمه مضبوط است که در
ارشاد و غیر آن روایت شده و کان اهل الکوفه یتقون
قتاله یعنی اهل کوفه حذر داشتند از جنگ نمودن با
آن جوان هاشمی زیرا که آثار شجاعت در او هویدا بود و
گرنه اهل کوفه مبالاتی بکشتن پیغمبر نداشتند و ترحم
بر طفل شیرخواره نکردند و از نغمات زائده غلطی است
که در بعض مؤلفات جدیده واقع شده که لشکریان
چون مشاهده جمال شریف نمودند گفتند ما با پیغمبر جنگ
نکنیم و از این قبیل خرافات در السنه و افواه شیعه بسیار

شده و علمای مذهب همه مبرای از اینگونه کلمات واهیه
هستند و از این قبیل است عبارت رفع سبابته الی
السماء و قال اللهم اشهد علی هؤلاء القوم که در زبان
اهل مرثیه شبیه خوانده شده و در نسخ مصحفه هم ثبت
نوشته شده و بر اهل بصیرت مخفی نیست که عبارت سبابتا
بوده و در نسخ معتمده قدیمه نیز موجود است و این هیئت
حالت شخصی است که خدا بگواهی طلبد و معهود نیست
که در مقام تظلم کسی محاسن خود را باسمان بلند کند
در هر حال جلالت این جوان از کلمات بلیغه پدر بزرگوارش
معلوم و هویدا است و در مقاتل وارد شده که تیری
بر حلقوم او رسید و از اسب سرنگون شد و در زیارت
ماثوره از حضرت صادق ع در سلام بر علی اکبر وارد شده
چنانکه در کامل الزیاره مرویست السلام علیک و علی
روحک و بدنک بابی انت و امی من مذبوح و مقتول من
غیر جرم بابی انت و امی دمک المرتقی به الی حبیب الله و بابی
انت و امی من مقدم بین یدی ابیک یحتسبک و یبکی
علیک محترقا علیک قلبه یرفع دمک بکفه الی عنان
السماء لا ترجع منه قطرة و لا تسکن علیک من ابیک زفرة
این شفق نیست که در صبح و مسا آ خون [illegible] ذبح کردن است

و نظیر این معنی را در شهادت طفل رضیع جماعتی از معتبرین
ضبط نموده اند از جمله ابو الفرج اصفهانی که کتاب او بغایت
مشهور و معتبر است و تمامی علما و مورخین اسلام از
شیعه و غیر شیعه نوشته اند که سرخی آسمان از آثار شهادت
سید مظلومان است و گفته اند که قبل از این واقعه این سرخی
نمودار نبود بلکه آنانکه ضبط کرده اند احتمال تشیع یا اعتقاد
بمعجزات و کرامات در حق ایشان داده نشده بلکه از متعصبین
اهل سنت محسوب باشند مانند مسلم در صحیح خود که
در اول جزء خامس فی تفسیر قوله تعالی فما بکت علیهم السماء
والارض انه لما قتل الحسین بکت السماء و بکاؤها حمرتها
و قریب بهمین معنی است آنچه نووی در تاریخ و ترمذی
در صحیح و سدی در تفسیر و ثعلبی نیز در تفسیر خود
گفته که حمره که با شفق نمودار است پیش از کشته
شدن حسین نبود و در کامل التواریخ نیز اشارتی باین
امر و خون باریدن از آسمان مضبوط است و ابو الفرج بن جوزی
که از اعاظم علمای اهل سنت است در کتاب تبصره گفته چون
شخص خشمناک شود رویش سرخ شود و این نشانه
غضب است و ذات اقدس خداوند منزه از جسم است
پس اظهار غضب خود را بر کشندگان حسین بسرخی افق

نموده و ابن دلیل بزرگی جماعت سنت موافق کوید شاید این
کونه احادیث در نظر اهالی عصر ما مستبعد نماید و شیطان
خیال وسوسه کند که سرخی اسمان وافق از امور طبیعیه
معهوده است و در کتب هیئت بطلیموسی عنوان شده و جهات
طبیعیه برای او ذکر شده کرده اند ولکن این معنی منافات
با نقل معتمدین اهل تاریخ ندارد زیرا که ممکن است که مراد
ایشان حدوث حمرهٔ خاصه باشد که از عادت خارج بوده باشد
وسط السماء وغیر وقت طلوع وغروب نمودار شده و حمرت
افق در طلوع وغروب که از انعکاس شعاع حادث شود احتمال
نرود که مراد علمای اعلام ومورخین والا مقام باشد زیرا
که هیچ عاقلی امر معتادی را نسبت بوقوع حادثه ندهد؛
خصوصاً علمای سنت و جماعت که بقدر امکان تسلیم
مناقب وفضایلی برای ائمهٔ اثنا عشر نکنند و در سنه
شصت ویک هجری از وقایع عجیبه بحدی واقع شده که
قابل انکار نبوده ابن اثیر در کامل ذکر نموده که بعد از شهادت
حسین تا بچهل روز هر جامه که بر دیوار افکنده شد بخون
آلوده می شد و شرح کسوف آفتاب در روز عاشورا خواهد
آمد و اگر شخص عاقل انصاف دهد تصدیق کند که این جماعت
از اهل دانش و عقل بی جهت اتفاق بر امر غیر واقعی نکنند خصوصاً

علمای سنت مانند ابو الفرج جوزی که حدیث دشمنی را
با تواتر انکار نماید چگونه احتمال رود که حمرت افق و اسمان
را بدون سبب اعتراف کند که از جهت شهادت حسین
حادث شد بر هیچ عاقلی پوشیده نماند که مطلب بحدی
از وضوح بوده که مجال انکار نبوده ملخص مقال بعد از آنچه
نگاشتیم اینکه در باب شهادت اولاد سید الشهداء در
کربلا و تعیین سن ایشان و اسمای آنها اختلافات بسیاری
در کتب مقاتل موجود است بعضی مانند ابن شهر اشوب
شش پسر نوشته اند بعضی اقتصار بر دو نفر نموده و حد
اوسط شهادت سه پسر است علی اکبر و علی اصغر و عبد الله
رضیع که از رباب دختر امرء القیس بوده و در حال سواری
تیر خورد و طفل صغیر دیگر را حضرت طلبید و در کنار
خود نشاند عقبة بن بشر او را تیر زد و دیگری از شهر بانو
بود که از خیمه بیرون آمد و گوشواره در دو گوش او بود
هانی بن ثبیت بر آن طفل حمله کرد و او را کشت و مادر
او مانند شخص مدهوش در او می نگریست و سخن نمی گفت
و ابن شهر اشوب سن حضرت سجاد را سی سال گفته
و حضرت باقر را یازده ساله دانسته در واقعهٔ طف
و ابن [illegible] در کامل التواریخ و بعض کتب حضرت

پس کودکی و عدم بلوغ نوشته اند و این نظر بسطحیست
حقیقة امر از سابق معلوم و هویدا شد خاتمة شیخ
صدوق در عیون الاخبار روایت کرده که رسول خدا فرمود
انا ابن الذبیحین و باین معنی مفاخره نموده و مراد از دو ذبیح
یکی اسمعیل ذبیح الله که شرح حال او و آوردن جبرئیل
قربانی از بهشت در تفاسیر مشهور است و دیگری عبدالله
پدر آنجناب که عبدالمطلب بحلقه کعبه او بخت و نذر کرد
که اگر خداوند ده پسر باو عنایت فرمود یکی را در راه خدا
قربانی کند و معلوم میشود که قربانی فرزند در شرع قبل از
نبوت جائز و رایج بوده چون عدد عشره کامل شد پسران
خود را در خانه کعبه داخل کرد و قرعه کشید و بنام عبدالله
درآمد تا سه مرتبه خواست او را قربانی کند و عبدالله محبوب
ترین پسرهای او بود زنان عبدالمطلب مجتمع شدند و گریستند
و قریش نیز او را منع کردند تا آنکه عاتکه دختر او بوی گفت
قرعه پسران تبدیل بقرعه شتران کن پس چنین کرد و ده ده
افزود و در هر نوبت قرعه بنام شتران بیرون آمد و صد
شتر برای قربانی مهیا نمود و برادران مادری عبدالله
که زبیر و ابوطالب بودند برادر خود را از زیر دست و پای
پدر کشیدند او را بوسیدند و خاک از جبین وی پاک کردند

و شتران بجای او قربانی شد مؤلف مضمون خبر را مناسب [illegible]

علی اکبر و علی اصغر نظم نموده
شنیده ام که پیمبر بافتخار تمام ... بگفت انا ابن ذبیحین بفخرها اوّل
یکی سلیل خلیل خدا ذبیح الله ... که جبرئیل جنت بر شرف فدا آورد
دگر ستاره برج شرف عبدالله ... که عبد مطلب این عهد با خدا کرد
که ده پسر اگرش بخشد ایزد متعال ... یکی براه خدا سر ز تن جدا آورد
میسرش شد این وعده را وفا ... برای ذبح پسر پس که عهدها آورد
ولیک سبط رسول خدا اختر شهید ... دو زاده شرف از مهر کربلا آورد
بگوی دوست و قربانی اکبر و اصغر ... نبسته عهد بقربانی که وفا آورد
مرید پیر مغانم من مریج ابشیخ ... چو کرد وعده نو کرد تیر و نجا آورد
قضا برابر چشمش گلوی هر دو برید ... نشانه بر ستمکار از جفا آورد

فائده آوردن انگور و موز
از ستون مسجد و امثال این امور از خوارق عادات و از قبیل
کرامات و معجزات است و منافاتی با قواعد عقلیه ندارد که گفته اند
حادث مادة سابقه میخواهد زیرا که مورد برهان حکما حوادث
عالم کون و فساد است و اظهار اینگونه امور و آوردن موجودات
عالم مثال برزخی است در نشأه دنیاویه و تجسم آن برای
حاسه بصری مانند تجسم ملائکه برای مردم و ظاهر شدن
موجودات عالم علوی ملکوتی در عالم سفلی عنصری از لوازم
قوت نفس و نورانیت او است چون نفوس مقدسه اولیا

قدرت تامه بر عالم ملکوت دارند نتوانند موجودات نشأه
غیب را بشهادت و موجودات شهادت را بعالم غیب برند
بمحض توجه و اراده و عرفا که گفته اند که عارف هرچه را خواهد
بمجرد اراده ایجاد کند همین معنی را گفته اند و حضرت صادق
در حق مؤمن کامل فرموده که مؤمن کسی است که هرچه اراده
کند موجود شود و هر کس را اندک بهره از تجرد نفس و معرفت
عالم مجردات و ملکوت و ترتیب عوالم جسمانیه و روحانیه
و اینکه هر موجود سافلی صورت عالیه دارد و نفوس مقدسه
اولیا مظاهر اراده حقه الهیه هستند بوده باشد تصدیق
قطعی با نچه نگاشته شد نماید و این معنی اختصاص بنبوت
ختمیه ندارد بلکه ظهور معجزات انبیای سلف نیز از این باب
بوده و اما ملاحده و زنادقه مردمانی که مذهب مخترع باطنیه احداث
کردند انکار تمامی معجزات نموده اند و بواسطه غرور و خودپسندی
تکذیب تمام معجزات و تأویل تمام کرامات نمایند چنانچه ترهات
و اباطیل این گروه بر هیچ عاقلی پوشیده نیست و خداوند ایشانرا
از نعمت علم و دانش و معرفت روحانیات و لذائذ عبادات و
مجاهدات علی الاطلاق محروم فرموده کذلک یجعل الله الرجس
علی الذین لا یؤمنون و بواسطه حصر نمودن ایشان نشأه زندگانی
در عالم سفلی و لذائذ خسیسه حیوانیه برخی از مجرمین و مردمان

طبیعی مذهبت منکر مبدء و معاد و روحانیات عبادی باین گروه
اظهار نمایند و از حماقت گمان کنند که این گروه کثرتی پیدا کرده
اند غافل از اینکه جامع این گروه لامذهبی و انکار همه ملل و ادیان
وقی الله الاسلام عن شر الاعادی فالله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم

الحدیث السادس عشر

و بسندی المتصل الی رئیس المحدثین شیخنا الصدوق
فی الخصال و الامالی باسناد معتبر عن ابی حمزة الثمالی قال
نظر علی بن الحسین سید العابدین الی عبید الله بن العباس
بن علی بن ابیطالب ع فاستعبر ثم قال ما من یوم اشد علی رسول
الله ص من یوم احد قتل فیه عمه حمزة بن عبد المطلب اسد الله
و اسد رسوله و بعده یوم موته قتل فیه ابن عمه جعفر بن ابی طالب
ثم قال و لا یوم کیوم الحسین ازدلف الیه ثلثون الف رجل یزعمون
انهم من هذه الامة کل یتقرب الی الله بدمه و هو بالله یذکرهم فلا
یتعظون حتی قتلوه بغیا و ظلما ثم قال ع رحم الله العباس فلقد
اثر و ابلی و فدی اخاه بنفسه حتی قطعت یداه فابدله الله بهما
جناحین یطیر بهما مع الملئکة فی الجنة کما جعل لجعفر بن ابی طالب
و ان للعباس عند الله تعالی منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم
القیمة ترجمه ابو حمزه ثمالی گفت نگاه کرد علی پسر حسین که
مهتر بندگان بود بسوی عبید الله پسر عباس پسر علی

پسر ابوطالب را شناخت او روان شد و گفت نبود روزی
سخت تر بر پیغمبر خدا از روز جنگ احد که کشته شد در
آن روز عمویش حمزه پسر عبدالمطلب شیر خدا و پیغمبر شد و
پس از آن روز روز جنگ موته که کشته شد در آن روز پسر
عمویش جعفر پسر ابوطالب پس گفت نبود روزی مانند
روز حسین که شتافتند سوی او سی هزار مرد که گمانشان
بود که از این گروه مسلمانانند هر یک قرانمود میکردند
نزدیکی بخدا را در ریختن خون او و او بخدا یاد آوری میکرد
ایشان را و پند نمیگرفتند تا کشتند او را از روی سرکشی
و ستمکاری پس گفت مهربانی کند خداوند عباس را بدرستیکه
برگزید برادر را بر خود و گرفتار شد و سرها داد برادر خود را
بجان خودش تا آنکه جدا شد دو دستها و بجای دو دست
خدا دو بال بوی داد که پرواز نماید با فرشتگان در بهشت
چنانچه برای جعفر داد و بدرستیکه برای عباس جایگاهی است
نزد خدا که آرزو برند بروی همه کشتگان راه خدا در روز
رستخیز بیان آنکه عدد لشکر ابن زیاد در کربلا از سی و پنج هزار
زیاده و از بیست هزار کمتر در کتب معتبره ذکر نشده
و ارباب تواریخ و مقاتل در این باب مابین افراط و تفریط هستند
آنچه در این حدیث معتبر است حدا عند الاستاد ابن شهرآشوب

سی و پنج هزار گوید و محمد بن طلحه بیست و دو هزار ضبط کرده
سبط در تذکره چهار هزار و پانصد سوار و پیاده نوشته
و شاید آنانکه تقلیل کرده اند یا بر عایت خوف و طمع از خلفای
بنی امیه بوده تا آنکه نپسندیده اند که در تواریخ اسلامیه نوشته
شود که سی هزار نفر از این امت اقدام کردند بر ریختن خون
ذریه پیغمبر خود بدون زجر و کوتاهی و مسعودی در مروج
الذهب عدد لشکر و همراهان حضرت سید الشهداء را
نیز جزاف نوشته و گوید ششصد نفر همراه آنحضرت بود و ابن اثیر
در کامل گفته که طرماح بن عدی در عذیب الهجانات شرفیاب
خدمت آنجناب شد و عرضه داشت که پیش از خروج از
کوفه یک روز ازدحام و اجتماعی در ظهر کوفه دیدم که
هرگز این اندازه ازدحام در هیچ سرزمینی ندیده بودم
و در فقره این حدیث که سید سجاد فرموده که این جماعت
تقرب میجستند بخدا بخون حسین مراد بتقرب اظهار نمودن
کار پسندیده بر خلاف واقع و عقیده نه اینکه اعتقاد آن گروه
بوده که کشتن آن مظلوم موجب قرب بخدا است بلکه هوا
پرستی و دنیا خواهی آنجماعت را از یاد خدا بیرون برده
مجال نگذاشت که کشتن آن موجب سخط خداوند خواهد شد
بلکه توان گفت اکثر آن قوم صاحب عقیده نبودند و اسلام

لقا اسلام نفاق بود و حصین بن نمیر با آنکه از رؤسای اهل
نفاق بود هنگامیکه اهل کوفه شادی کردند بکشته شدن
مسلم بن عوسجه ایشان را ملامت و توبیخ نمود و گفت این مرد
از رؤسای مسلمین و مجاهدین در غزوه آذربایجان بود و
آنچه درین حدیث شریف است که مواعظ آن سید مظلومان
موثره در قلوب قسیه آن قوم نشده مطابق است با آنچه
در مقاتل از احتجاجات و خطب آنحضرت مضبوط است
ونعم ما قال السید بحر العلوم طاب ثراه که قام فیهم خطیبا
منذرا ولی آی فما اغنت الآیات والنذر و قبل
از شروع بقتال بریر بن خضیر را فرمود که نزد این قوم برو
و ایشانرا موعظه کن و بریر را اهل کوفه سید القراء
مینامیدند و حافظ قرآن بود چون شروع بمواعظ نمود
شروع بخنده نمودند و او را تیرباران نمودند چون جناب
حسین چنین دید نزدیک آن جماعت آمد و خواست تکلم
نماید شروع بهلهله و اصوات منکره نمودند فرمود چرا
گوش فرا نمیدهید من شما را بهدایت و رشاد میخوانم و در
این حال مصحفی طلبید و بر سر مبارک نهاد و گفت میانه
من و شما این قرآن حاکم باشد و جدم پیغمبر و این ترتیب را
هشام بن محمد که از اعاظم اهل مغازی و مقاتل است نقل

کرده و عباس کسیکه در حدیث فرموده رحم الله عمی العباس
بحسب معنای لغوی مراد است و شاید از برای غیر امام
شایسته نباشد و در بعضی زیارات وارد شده
رفعکم الله من ان یقال رحمکم الله وانتم الی ذلک
غیر کم و از مقاتل ابو الفرج و تذکره سبط نماید که حضرت
ابی الفضل را محاسن نبوده و حرملة بن کاهل سر مقدس
او را بگردن اسب او بحبه بود و میانه پیشانی او اثر
سجود داشت و امرد بود گوید آن سر عباس بن علی
بود و این نقل بعید است بر اکه سن جناب ابی الفضل
در حدود سی و چهار سال بوده و مادر آنجناب فاطمه
کلابیه بوده که عقیل خواستگاری کرد برای امیر المومنین
تا فرزندی دلیر آورد و از وی این چهار پسر شد عثمان
و جعفر و عبد الله و ابو الفضل که بزرگتر برادران
بود و از غیر او نسلی نبود و مواریث ایشان را آنجناب
حیازت نمود و اولاد عباس بسیار باشد و جد خود را سقا
مینامیدند و کنیه او ابا قربه شد بعد از وقعه کربلا و
قمر بنی هاشم نیز از القاب معروفه آنجناب است و شرح
جلالت و فتوت ابو الفضل و مواسات او با سید الشهداء
در مصائب و مکالمات شب عاشورای آنجناب با جمعی

این مختصر بیرون است وخوب گفته شاعر بذلت یا عباس
نفسا نفیسة لنصر حسین عز بالجد عن مثل ابیت التذاذ
الماء قبل التذاذه فحسن فعال المرء فرع علی الاصل
فانت اخو السبطین فی یوم مفخر وفی یوم بذل الماء انت
ابو الفضل وشرح قطع دستهای آن مظلوم در کتب
معتبره مضبوط نشده واین خبر معتبر کافیست اما آنچه
در منتخب طریحی ذکر شده ومجلسی ره از آن کتاب نقل
کرده که مشک بدندان گرفت وبار کتاب جنگ کرد وحضرت
حسین بدن او را بخیمه دار الحرب نقل نمود محل اعتماد نیست و
از مختصات آن کتابست وحال آن کتاب نزد اهل علم وحدیث
مخفی نیست سر لطیف فیما ذکر فی هذا الخبر من ابدال الله تعالی
یدی العباس بالجناحین مما دل علی تجسم الاعمال وان لکل
عمل صورة برزخیة تناسبه فلما کان الید فی الانسان
آلة للقدرة والاخذ کان قطعهما موجبا للعجز والعجز فی هذه
النشأة طلبا لمرضاة الله وجهادا فی سبیله صار سببا
للقدرة التامة فی عالم الآخرة فکان قطعهما اعطاء الجناحین
والطیران مع الملائکة والقدرة علی طی عرض الجنة عوضا
عن قطع الیدین وهذا تجسمه فی الجنة الجسمانیة واما فی الجنة
العالیة فالجناحان هما قوة العلمیة والعملیة اللتین هما

بین فی النفوس وطیر الی اغصان المعرفة والالتذاذ بحبوب
المعارف الربانیة وتغنی بالحان لنغمات الشوقانیة وهذا المعنی
هو المناسب لرفعة مقام العباس وعلو شانه فانه کان من الاولیاء
العارفین بالله وبکلماته والی هذه المرتبة الرفیعة اشارة بقوله
وان للعباس منزلة یغبط بها الخ تبصرة از زبیر بن بکار که از
مشاهیر علمای نسب است نقل شده که عبید الله بن عباس
بن علی از علما ودانشمندان عصر خود بود واولاد واحفاد
او نیز از علما وادب وحدیث بوده اند وعبید الله بن علی بن
ابرهیم بن الحسن بن عبید الله بن العباس از علما وفضلا
بود وکتبی جمع کرده بود که جعفریه نام داشت در فقه اهل
بیت بود ودر سنه سیصد ودوازده هجری وفات نمود
ونسل دیگری از عبید الله عباس نام بود که در زمان رشید
در بغداد فضلا وفصحای آن زمان محسوب بوده وگوینده شعر
اولاد ابوطالب حسن بن عبید الله است ودر مواخات عبید الله

وابو طالب جد تو گوید … انا وابن رسول الله یجمعنا
اب وام وجد غیر موضوع … جاءت بنا وبه من بین اسرته
غراء من نسل عمران بن مخزوم … فزنا بها دون من یسعی لیدرکها
قرابة من حواها خیر مشهود … رزقا من الله اعطانا فضیلته
والناس ما بین مرزوق ومحروم … ومراد بغراء جده خود را گوید

که فاطمه بنت عمرو والدهٔ عبدالله و ابوطالب باشد و عباس
بن الحسن را برادران چندی بود که همه از علما و فضلا و کرا[م]
بوده اند که اسامی ایشان محمد و عبدالله و فضل و حمزه و
جناب ابی الفضل را پسری دیگر بوده فضل نام داشته که کنیه
حضرت باسم او است و مادرش لبابه دختر عبیدالله بن عباس
بن عبدالمطلب است و نسل حضرت ابی الفضل در کتب انساب
طالبیین مذکور و مشهور است و در زمان وفات امیرالمؤمنین
ابوالفضل چهارده ساله بوده پس آنچه در بعض کتب
نقل شده که در صفین مردم شجاعت او را دیده بودند
از مجعولات اکاذیب است زیرا که جناب ابوالفضل در
غزوات حضرت امیر در سن صباوت بوده و بعد از
سبطین در اولاد امیرالمؤمنین اکمل و افضل از وی نبود
و اما محمد بن خوله حنفیه نیز از اجلاء و بزرگان است و اظهار
محبت حضرت امیر در صفین با او مشهور و معروف است
و علامهٔ حلی ره چون سؤال از حال او و عبدالله بن جعفر
کرده اند که چگونه در واقعهٔ طف حاضر نشدند تجلیل
و تعظیم نموده و در اخبار منازعهٔ محمد با حضرت زین
العابدین و استشهاد از حجر الاسود مرویست و در
کمال الدین از جناب صادق ع روایت شده که محمد بن الحنفیه

از دنیا بیرون نرفت تا آنکه اقرار نمود بامامت علی بن الحسین
و در سنه هشتاد و چهار وفات کرد و وفات و مدفن او
در ایله که آخر خاک حجاز است و در مدینه و طائف هم
نوشته اند و در خبر معتبری در بصائر و غیر آن روایت
شده که جمعی خدمت حضرت صادق ع تخلف محمد بن
الحنفیه را مذاکره کردند از همراهی سفر عراق با برادر
خود سید الشهداء ع آنحضرت فرمود من حدیثی برای
شما گویم که دیگر بعد از این مجلس سؤال از این مطلب مکن[ید]
حسین چون از مدینه کوچ کرد نامه نوشت ببنی هاشم
که هر کس بمن ملحق شود کشته خواهد شد و هر کس تخلف کند
گشایشی در کار او نیست و از این خبر استفاده مذمت و
توبیخ شود چنانچه علامهٔ مجلسی نیز استفاده نموده لیکن
قابل تأویل است لیکن امری که خواطر را مکدر دارد بیعت
کردن ابن الحنفیه است با یزید و رفتن او بشام و قبول کردن
جائزه و عطایای یزید و معاشرت با او در هر صبح و شام
بر خلاف عبدالله بن عباس که در جواب نامهٔ یزید بغیر
از تفسیق و تکفیر او چیزی ننوشت و اجابت انکار فرا[و]
ننمود و شاید برای محمد خوف و عذری بوده والله العالم بحقایق الامور

الحدیث السابع عشر

رواه السید المحدث التوبلی فی مدینة المعاجز عن کتاب
ثاقب المناقب عن کتاب البستان بسنده عن محمد بن سنان
قال سئل الرضا علی بن موسی ع عن الحسین بن علی انه
مات عطشانا فقال علیه السلام من این ذلک وقد بعث الله الیه
اربعة املاک من عظماء الملئکة فهبطوا الیه وقالوا ان الله
ورسوله یقرءان علیک السلام ویقولان اتختار ان نسخر
لک الدنیا وما فیها باسرها ومکناک من کل عدو
والرجع الینا فقال الحسین ع علی الله وعلی رسوله السلام
بل الرجوع الیه ودعوا الیه شربة ماء فشربها فقالوا له اما
انک لا تظمأ بعدها ابدا ترجمه محمد پسر سنان گفته که
پرسش شد از رضای موسی از حسین پسر علی که گویند که او کشته
شده با تشنگی گفت از کجا گویند این را بدرستیکه خدا بر
انگیخت سوی او چهار تن فرشته که از بزرگان فرشته بودند
وفرود آمدند نزد او وگفتند خدا و پیغمبرش بر تو درود
میفرستند ومیگویند برگزین اگر خواهی برگزیدن جهان
را وآنچه در او باشد همگی آنها را و توانائی دهیم ترا از هر
دشمنی وبالا شدن بسوی ما را پس حسین گفت بر خدا
وپیغمبرش درود باد بلکه برگزینم بالا رفتن بسوی خدا
را و بسوی او دادند یک آشامیدن آب پس آشامید او را و باو

گفتند بدان که دیگر پس از این تشنه نخواهی شد هرگز پایان
چون نوبت خلافت وریاست بعثمان بن عفان رسید
جوانان بنی امیه که عشیره او بودند بر مسلمانان مسلط
کرد و هر یک را ولایت ناحیه داد و شرح سوء سلوک
و بد کرداریهای ایشان وجور وستم واشتغال بملاهی و
شرب خمور وحمایت واغماض عثمان از افعال شنیعه
آنها در تواریخ اسلامیه مسطور است و هر چه از عمال
ولات او شکایت و تظلم نمودند مفید نشد تا آنکه اهل
مصر وسایر مسلمین چاره از خلع عثمان ندیدند اجتماعی
در مدینه شد و از او خواستند که خود را از خلافت خلع
کند و از کار مسلمین خارج شود تا خلیفه برای خود معین
نمایند اقوام وعشیره او از حب جاه وریاست او را مانع شدند
وخود نیز اقدام نکرد تا آنکه او را در خانه خودش محاصره
کردند و منع آب و طعام از او نمودند چون این خبر بحضرت امیر
المؤمنین ع رسید در غضب شد و بتوسط حسنین ع مشک
های آب و طعام بخانه او فرستاد وجمعی در خانه او داخل
شدند و او را کشتند بنی امیه این واقعه را دستاویز کینه
دیرینه خود قرار داده و بهانه برای خلافت و ریاست
معاویه شد و بگمان مردم دادند که کشته شدن عثمان و

شورش مردم بروی بصواب با علی بن ابیطالب بودند
صد دنانیر برادر و با بن جهت اهل فتنه و بغی و خوارج
و نواصب و منافقین خونریزی بسیاری از مسلمانان کردند
و خلق کثیری کشته شد و چون واقعه کربلا در رسید
عبید الله بن مرجانه کشته شدن عثمان و تشنگی او را بهانه
نمود و امر کرد که عترت پیغمبر را از آب فرات منع نمایند و از
روز ششم محرم که عمر بن سعد وارد کربلا شد مانع از آب
شد و بلشکریان خود سپرد که نگذارند اصحاب حضرت
حسین آب بردارند اگرچه شط فرات طولانی بود لیکن
اصحاب حضرت در محاصره بودند و از ازدحام اهل کوفه بسیار
شد همه شریعه ها را گرفتند و کار بر همراهان آنجناب سخت
شد هر روزه ابن زیاد تاکید در آب نمود و عمر بن سعد
عمرو بن حجاج را امر کرد که با پانصد سوار مواظب شریعه
باشد تا کار سخت شد و سه شبانه روز ممنوع از آب شدند
گاهی چشمه حفر کردند چون همراهان عمر مطلع شدند آن
چشمه را پر کردند در شب عاشورا حضرت علی بن الحسین
با پنجاه نفر بشریعه فرات در آمد و قدری آب آوردند
حضرت سید الشهداء باصحاب خود فرمود هر که خواهد
از این آب بیاشامد و این آخر توشه شما است از دنیا و

وضو بگیرید و غسل کنید و جامه خود را بشوئید که شما را
که کفن شما شود و از صبح عاشورا که کار بجدال کشید قطره
آب در خیام آنحضرت نبود و تشنگی بر اطفال و جوانان
غلبه کرد بعضی را امر بصبر مینمود بعضی را انگشتر در دهان
میگذاشت چون اثر مکیدن بعض سنگها اطفال را در
تشنگی است چنانکه در لعل بدخشان گفته اند و از عبا
کتاب مناقب قدیمه موافق نقل مجلسی ره نماید که آنحضرت
در روز عاشورا روزه دار بود و گفت در سحر امروز که جد
را در خواب دیدم بمن گفت باید افطار تو نزد من باشد و گفت
ملائکه از آسمان با شیشه سبزی فرود آمده تا خون ترا ضبط
کند و در کتاب شیخ فقیه ابن نما وارد است که در اثناء قتال
شربت آبی برای آنحضرت آوردند نزدیک دهان برد که بیاشامد
تیری از لشکر مخالف تیری بر دهان مبارک آنجناب زدند که
دو طرف لبهای مبارکش را شکافت و شیخ کفعمی در جنة الامان
گوید که سکینه بنت الحسین این شعر را از پدر بزرگوار بعد
از شهادت در حالت بیهوشی شنید شیعتی مهما شربتم
ری ماء فاذکرونی　　او سمعتم بشهید او غریب فاندبونی
شیخ صدوق در امالی از داود بن کثیر رقی روایت کرده که
گفت در خدمت جناب صادق ع بودم که آب طلبید چون

اشامید بدیم اشک از چشمهای آنحضرت روان شد و گفت
یاد او دلعن الله قاتل الحسین فما انغص ذکر الحسین للعیش
انی ما شربت ماء الا و ذکرت الحسین پس گفت هر کس آب
بیاشامد و یاد کند حسین را و لعن بر قاتل او کند خدا صد
هزار حسنه برای او بنویسد و صد هزار سیئه از او محو
کند و صد هزار درجه برای او رفع کند و گویا صد هزار
بنده آزاد کرده و خدا او را محشور کند با روی سفید فائده
آنچه درین حدیث و امثال آن وارد شده از آب آشامیدن
سید الشهدا و اصحابش بر وجه کرامت و معجزه منافاتی
با احادیث وارده در عطش اعظلوم ندارد زیرا که آب
بهشتی و عالم مثال شاید اطفاء حرارت بدن عنصری
نکند با آنکه اینها از تشنگی مستمره نماید زیرا که این وقایع
بر سبیل اتفاق بوده مانند احادیثی که در نزول طعامهای
بهشتی برای اهل بیت وارد شده که منافاتی با طول
گرسنگی بحسب ظاهر ندارد با آنکه اینگونه خوردن و
آشامیدن از عالم دیگر و بوضع دیگر است مثل آنکه
رسول اکرم در حال صوم میفرمود لست کاحدکم ابیت
عند ربی یطعمنی و یسقینی و این خوردن و آشامیدن
منافاتی با صوم ظاهری ندارد و نظیر این خبر است نیز

آنچه در ثاقب المناقب از کتاب بستان نیز نقل کرده از آلا
ثامن که ملکی بر حضرت حسین نازل شد در حالیکه ایشان
از او آب خواسته بودند و شکایت از تشنگی داشتند آن
ملک گفت خدای تعالی سلامت گوید و فرماید آیا تو را حاجت
هست گفت هو السلام و من ربی السلام اصحاب من از
تشنگی شکایت دارند گفت خدا فرماید که در مکان نشسته
سر خطی بکش با انگشت پس با انگشت سبابه خطی کشید
نهری جاری شد از شیر سفید تر و از عسل شیرین تر
آنحضرت و اصحابش آشامیدند و از ملک نیز آشامید
و گفت این آب از رحیق مختوم است و در خبر دیگر نیز از
طبری نقل شده بسند خود از امام صادق که سید الشهدا
اصحاب خود را خواند و گفت هر کس از شما تشنه باشد
بیاید و ابهام خود را در کف هر یک میگذاشت و آب جاری
میشد تا سیراب شدند و نیز روایت شده که سید
بعد از شهادت اصحاب خود را نزد خود طلبید و مائده
بهشتی برای ایشان حاضر شد و خوردند و آشامیدند
و از این قبیل احادیث از کتب معجزات بسیار است و تمامی از
باب ماخذ صحیح صادر است والله العالم الحدیث
الثامن عشر و بالسند المتصل الی دعبل

المحدثین فی الامالی باسناده الی محمد بن مسلم قال سئلت
الصادق جعفر بن محمد ع عن خاتم الحسین بن علی الی من صار
وذکرت له انی سمعت انه اخذ من اصبعه فیما اخذ قال لیس
کما قالوا ان الحسین ع اوصی الی ابنه علی بن الحسین وجعل
خاتمه فی اصبعه وفوض الیه امره کما فعله رسول الله ص
بامیر المؤمنین ع وفعله امیر المؤمنین بالحسن وفعله الحسن
بالحسین ثم صار ذلک الخاتم الی ابی بعد ابیه ومنه صار
الیّ فهو عندی وانی لألبسه کل جمعة واصلّی فیه قال محمد
مسلم فدخلت الیه یوم الجمعة وهو یصلی فلما فرغ من الصلوة
مد الیّ یده فرایت فی اصبعه خاتما نقشه لا اله الا الله عدة
للقاء الله فقال هذا خاتم جدی ابی عبد الله الحسین بن
علی ترجمه محمد پسر مسلم گفت پرسیدم از صادق جعفر پسر
محمد از انگشتری حسین پسر علی که بچه کس رسید وگفتم که
من شنیده ام که برده شده در آنچه بردند گفت چنین نیست
که گفته اند بدرستیکه حسین سپرد کار خود را بپسرش
علی وانگشتری خود را در انگشت وی کرد و واگذاشت
بوی کارها خود را چنانکه رفتار نمود پیغمبر با امیر المؤمنین
وامیر المؤمنین با حسن وحسن با حسین پس رسید آن
انگشتری بسوی پدرم پس از پدرش و از پدرم بمن رسید

واو نزد من است ومن در دست کنم آن انگشتری را هر روز آدینه
ونماز کنم در او پس محمد پسر مسلم گفت رفتم بسوی وی روز
آدینه واو نماز میکرد چون پرداخت نماز خود را دراز نمود
بسوی من دست خود را و دیدم در انگشت او انگشتری را
که نگاشته او بود لا اله الا الله آماده برخورداری با خدا
وگفت این است انگشتری پدر بزرگوار ابی عبد الله الحسین
بباید دانست انبیا را مواریث مخصوصه است که بایست نزد
اوصیاء ایشان باشد که از جمله آن مواریث سلاح وکتب
وانگشتر است که از زمان آدم ابو البشر بیاید وخلفا عن
سلف مضبوط وموروث بوده وشرح آن را از کتاب
اثبات الوصیة مسعودی که از اعاظم علمای امامیه است
هر که خواهد رجوع نماید و در این باب احادیث بسیار
وارد شده که گفت انگشتری پیغمبر را غیر من کسی ندارد
ودر جمله از اخبار وارد است که انگشتر سلیمان نزد امام
زمانست واز علامات امامت است که در دست غیر امام
نیفتد ودر خبری وارد است که در دست حضرت
امام محمد تقی انگشتری بود که از کثرت استعمال نقره آن
سائیده شده بود وما انکه نگین او لاغر بود وفرمود این
انگشتر سلیمان است ومعلوم است که آن انگشتر یکه از

در خاتم نبوت است بدست غیر امام نخواهد رسید و
در عیون الاخبار و امالی در باب نقش خواتیم انبیاء و ائمه روایتی
وارد شده از حضرت رضا که جناب سید الشهداء را
انگشتری بوده که نقشش ان الله بالغ امره بوده و همان
انگشتر در دست حضرت سجاد و حضرت باقر بوده و
در روایت کافی است که حضرت حسین را انگشتری بوده
که نقشش حسبی الله بود و حضرت سجاد را نیز انگشتری
بوده که نقشش خزی و شقی قاتل الحسین بن علی و در بعضی روایا
ت است که هیچ یک از ذخائر نبوت و سلاح رسول الله
را در کربلا بغارت نبردند بلکه در مدینه بام سلمه سپرده
شد و او تسلیم حضرت سجاد نمود پس جمع خبر امالی با
حکایت معروفه در کتب مقاتل که انگشتر آنحضرت را در
کربلا بجدل بن سلیم برد ممکن است که انگشتر یکه در دست
مبارک آنجناب بوده غیر انگشتر میراث نبوت باشد که
چه ظاهر خبر انکار بردن انگشتر است ولی شاید مراد
انگشتر معهود باشد والله اعلم **الحدیث التاسع**
عشر و بالسند الی الشیخ المتقدم فی الامالی مسندا
الی الاصبغ بن نباته قال بینا امیر المؤمنین یخطب الناس
وهو یقول سلونی قبل ان تفقدونی فوالله لا تسئلونی

عن شیء مضی ولا عن شیء یکون الا نبأتکم به فقام الیه سعد
ابن ابی وقاص فقال یا امیر المؤمنین اخبرنی کم فی راسی و
لحیتی من شعرة فقال له اما والله لقد سئلتنی عن مسئلة
حدثنی خلیلی رسول الله صلعم انک ستسئلنی عنها وما فی
راسک ولحیتک من شعرة الا وفی اصلها شیطان جالس
وان فی بیتک لسخلا یقتل الحسین ابنی وعمر بن سعد
یومئذ یدرج بین یدیه ترجمه اصبغ پسر نباته گفت منبا
آنکه سخن میگفت امیر المؤمنین در روی منبر و میگفت
بپرسید از من پیش از آنکه نیابید مرا پس بخدا سوگند که
بپرسید مرا از چیز گذشته و نه از چیزیکه خواهد شد مگر
آنکه آگاه کنم شما را باو پس برخواست سعد پسر ابی وقاص
و گفت ای امیر المؤمنین بمن گوی چه اندازه موی در سر
و ریش من است پس گفت او را آگاه باش بخدا سوگند هر آینه
پرسیدی مرا از پرسیدنیکه سرور ده بود برای من دوست
من پیغمبر خدا که تو خواهی پرسید از من او را و نیست در سر
و ریش تو موئی مگر آنکه در بن و بیخ او اهرمنی نشسته و
بدرستیکه در خانه تو بزغاله ایست که خواهد کشت حسین
پسر مرا و عمر پسر سعد را نوز براه افتاده بود جلو روی
او بیانات روایات وارده در کتب شیعه موافق با مضمون

این حدیث و سلونی گفتن جناب امیر ع از حد استفاضه
زیاده است و در کتب عامه بین بطرق عدیده روایت شده
و در روایات بجای لفظ بدرج یحبو دارد و مراد راه رفتن
کودکست بپای کشیدن بر زمین که عادةً میانه دو و سه
سال است و این معنی موافق است با آنچه بعضی نوشته
اند در تاریخ ولادت ابن سعد که روز قتل عثمان متولد
شده و بعضی دیگر روز قتل عمر گفته اند و ظاهر اشتباه
یا تحریف باشد بنا بر این در سال واقعه بیست و سه
سال از عمرش گذشته و بر احتمال اول سی و چهار یا سی
و پنج سال بوده و با لفظ یحبو و یدرج احتمال اول صحیح
خواهد بود و بعضی از عامه احتمال ادراک زمان پیغمبر
را برای ابن سعد داده اند و در بعض کتب غیر معتبره
امامیه هم دو حدیث دلالت بر این دارد و خالی از وجه
و ماخذ است بلکه ابن حجر در کتاب تقریب او را از طبقه
ثانیه از تابعین شمرده و فاضل معاصر در شفاء الصدور
احادیث سؤال و جواب سعد را با امیر المؤمنین نپسندیده
و تکذیب نموده و زیاده از تعجب ماخذی ذکر نکرده و تعظیم
و مهابت سعد را مانع از این مکالمه قرار داده و آمدن
سعد را بکوفه و نشستن زیر منبر جناب امیر را منافی با احترام

و شیخوخة او شمرده از تعجب این فاضل بایستی تعجب کرد
آمدن سعد را بکوفه و حاضر شدن در مسجد چه منافاتی
با احترام دارد و انحراف سعد از حضرت امیر و عداوتش
با آنجناب بر اهل بصیرت پوشیده نیست و در چند خبر
معتبر که مشایخ اجلاء کرده در کمال بصیرت برجال هستند
تصریح باسم سعد بن ابی وقاص شده مانند امالی و کامل
الزیاره و خصایص سید رضی و در خبر مستفیض
تعرض حال سند و روات مرسوم علمای مذهب نبوده
و در بعض کتب که نقل این سؤال و جواب شده بدون تصریح
باسم منافاتی با تصریح دیگران ندارد و در هر حال عمر بن سعد
بنسب ظاهری از اشراف و اکابر قریش معدود بوده و
قبل از اقدام باین عمل از طبقه اهل حدیث و معروف بصدق
بوده و بعد از ظهور سریرهٔ شریرهٔ او اهل کوفه از وی
اعراض کردند و از هر راهی که میگذشت بوی اشاره میکردند
که این قاتل فرزند رسول خدا است و بعد از هلاکت یزید
و خلع معویة بن یزید اهل کوفه را عزیمت شد که با عمر بیعت
نمایند چون زنان طایفه ربیعه و همدان و کهلان و انصار
جمع شدند و فریاد برکشیدند و گریه آغاز کردند و گفتند
ما چگونه توانیم مشاهده کرد که قاتل حسین بن علی بر ما خلیفه

شود و امارت باو رسد پس تمامی اهل کوفه بگریه در آمدند
و از امارت عمر اعراض کردند چون در کوفه دوستان امیر المؤمنین
بسیار بودند خصوصا طایفه همدان که امیر المؤمنین در
حق ایشان فرمود و لو کنت بوابا علی باب جنة لقلت
لهمدان ادخلوا بسلام و در کوفه طایفه ازدا از اعدای اهل
بیت رسالت و هواخواه بنی امیه بودند و زنان ایشان نذر
کرده بودند که هرگاه حسین بن علی کشته شود هر یک ده
نفر شتر قربانی نمایند و شرح شقاوت و قساوت عمر بن
سعد در کتب مفصله مضبوط است و در نزدیکی واقعه
طف تولیت ری و خوزستان بوی سپرده بودند چون خبر حرکت
سید الشهداء بعراق رسید عمر در عزیمت حرکت بود ابن
زیاد باو گفت امری اهم پیش آمد و بایستی تو بسرداری کربلا
روی عمر استعفا نمود ابن زیاد فرمان ولایت ری و خوزستان
از وی استرداد کرد یک شب مهلت خواست تا تفکری
در کار خود کند و نفس شقیه و حب ریاست بر او غالب
شد و مهیا شد برای قتل پسر پیغمبر و اعمالی از این بدتر
هویدا شد که موجب حیرت سایر اهل کوفه گردید علاوه بر اقدام
بریختن خون عترت پیغمبر جلادتهای بیشمار نمود و در روز
ورود بکوفه گاهی سر مقدس حسین را بگردن اسب آویخت

گاهی بر نیزهٔ بلندی نصب کرده بالای سر خود قرار داد
و از ابن سیرین نقل شده که روزی امیر المؤمنین بعمر بن
سعد فرمود که روزی برسد که تو مخیر شوی میان بهشت
و دوزخ و دوزخ را اختیار کنی و شیخ کمال الدین شافعی
در مطالب السؤل آورده که در کربلا بریر بن حضیر بر
عمر داخل شد و بر وی سلام نکرد و عمر از او مؤاخذه کرد
و گفت سلام شعار اسلام است بریر جواب گفت که اگر
شما مسلمان بودید اقدام بر ریختن خون جگر گوشه پیغمبر
نمیکردید و ذریه پیغمبر در این بیابان نزدیک شده از
تشنگی هلاک شوند و همه حیوانات سیرابند جز اطفال
حسین عمر سر بزیر انداخت و اشعاری انشاد کرد

دعانی عبید الله من دون قومه — الی خطة فیها خرجت لحینی
فوالله ما ادری و انی لواقف — علی خطر لا ارتضیه و مینی
أأترک ملک الری و الری رغبتی — ام ارجع مطلوبا بقتل حسین
و فی قتله النار التی لیس دونها — حجاب و ملک الری قرة عینی

تمام شد ترجمه کلام کمال الدین و اظهار خوف از جهنم اظهار
عقیده زبانی است مصداق کریمه یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
فائده استطرادیه از لوازم منصب امامت و ولایت مطلقه
اطلاع بر الواح سماویه و حوادث واقعه در عوالم سفلیه

کههر گاه اراده نماید که خبر دهد از آنچه تا قیامت واقع شود
بشنوانند و موافق این معنی احادیث بسیاری در کتاب حجة کافی
وغیره وارد شده که ائمه اثنا عشر علم بما کان و ما یکون دارند
و از حوادث واقعه قبل از وقوع خبر دهند بلکه مطلع
بر ضمایر و نفوس مردم و عارف باسماء دوستان و دشمنان
و خبیر بر اهل جنت و نار و تمامی عوالم هستند لیکن در جمله
از احادیث اخبار بحوادث را تعلیق کردند بعدم وقوع بدا
شیخ صدوق در کتاب توحید همین روایت سلونی که از
امیر المؤمنین روایت کرده و بعد از آن فرموده و لولا
آیة فی کتاب الله لاخبرتکم بما کان و بما یکون و بما هو کائن
الی یوم القیمة و هی هذه الآیة یمحو الله ما یشاء و یثبت
و عنده ام الکتاب و نیز در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح
اعلائی از جامع بزنطی که در نهایت وثاقت و اعتبار است نقل
کرده از حضرت رضا که حضرت صادق فرمود که اگر
سؤال می شد از پیغمبر خدا از مروان بن محمد که آخر خلفای
بنی امیه است رسول را از خلافت او آگاهی نبود زیرا که نبود
مروان از پادشاهانیکه نام برده شده بود برای پیغمبر بلکه
امر بدائی حادث بود خلافت او و پس از آن فرمود حضرت
رضا که صادق و باقر و سید سجاد و سید الشهداء و حسن

و امیر المؤمنین همه گفته اند و الله لولا آیة فی کتاب الله لحدثتکم
بما یکون الی ان تقوم الساعة یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده
ام الکتاب پس معلوم شد که در حوادث واقعه که انبیاء و
اولیاء اخبار نمایند احتمال وقوع بدا میرود و بسبب این
احتمال الجزم بشی نکنند و با تعلیق بمشیة الله نمایند مگر
اینکه تصریح نموده باشند که حادثه فلانیه از امور حتمیه
الوقوع است و یا آنکه از اموری باشد که مورد وقوع بدا
نباشد مؤلف اربعین الحسینیه بنده محتاج و اقل الحاج
میرزا محمد تقی عفی الله عن جرائمه گوید که معرفت بدا و تجویز
آن در علوم اولیای وحی و نسبت دادن بذات اقدس حق
تعالی از خصایص مذهب شیعه و از مهمات مسائل و
عقاید دینیه است فحری بنا فی المقام ان نبسط الکلام فیه فنقول
البداء فی عرف اصحابنا الامامیة رضوان الله علیهم
عبارة عن الظهور بعد الخفاء و تجدد العلم بشی بعد ان لم
یکن و هذا المعنی مما لا سبیل الی نسبته الی الله تعالی و تقدس
لتنزهه عن التغییر و تجدد علم له بل هو بکل شی محیط و لا
یعزب عن علمه مثقال ذرة و من نسب الی الشیعة الامامیة
انهم یجوزون نسبته فی علم الذات الاقدس فهو مفتر معاند
او جاهل غافل عن کتبهم و اخبارهم و عقایدهم فانهم اول الفرق

الاسلامية في التنزيه والتقديس وقد كفر وساء الشيعة
جماعة من الفلاسفة حيث قالوا بعدم علمه تعالى بالجزئيات
فما نسب اليهم فخر النواصب الخطيب الرازي من انهم
قالوا بجواز البداء على الله وهو ان يعتقد شيئا ثم يظهر
له ان الامر بخلافه وتمسكوا فيه بقوله تعالى يمحو الله ما يشاء
فهو من مفترياته ومخترعاته ولم يجد في زبر الامامية ولعله
نظر الى ظواهر عباراتهم من تجويزهم البداء على الله وظواهر
احاديثهم بدا لله في كذا وما ابتلي به وكم من غائب فوقا صحيحا
واقفه من الفهم التفهيم ولم يدر هذا الجاهل ان مراد
الامامية بجواز البداء على الله وقوع البداء في الالواح
السماويات التي هي صحف علومه تعالى بمعنى ظهور شيء بعد
ان كان خلافه على ما يأتي شرحه وهي نفوس الملائكة المقدسين
فان تلك الالواح الارواح وصحائف [illegible] فيها علومه
الفائضة على عباده وكذا نفوس الانبياء والاولياء المتلقين
لتلك العلوم فانها كتب مظهرة لعلم الله فاذا قالوا بدا لله في
كذا او في علمه تعالى فمرادهم وقوع البداء في هذه العلوم ونسبته
اليه تعالى مجاز عقلي لانهم حملة تلك العلوم ووسائطها واما
الصحف المرفوعة العقلية فلا بداء فيها ابدا ولا تغير فيها اصلا
ولا تجدد لها قطعا فضلا عن علم الذات تعالى وتقدس و

هؤلاء العقول القادسات يعلمون ما يبدو فيه وما لا يبدو
فان مراتب علوم الله مختلفة ومحالها متعدده فاولها و
اعلاها علم الذات المقدس عن التكثر والتغير وهو محيط
بكل شيء وكل شيء حاضر عنده بذاته وبعده العرش المفسر
بالعلم وهو ام الكتاب وورد ان في العرش تمثال جميع ما خلق
الله ومنه ينتقش في نفوس الملائكة الكلية ثم يتدرج و
يتنزل الى نفوس الملائكة الجزئية والاول لوح القضاء و
الثاني لوح القدر والاول لوح محفوظ والثاني لوح المحو
والاثبات ومنه يصح البداء ولما كانت تلك النفوس الجزئية
غير قابلة لانتقاش الحوادث فيها دفعة لجزئيتها وعدم تناهي
الحوادث بل يطلع عليها تدريجا وشيئا فشيئا فربما يطلع
على سبب آخر يقتضي عدمه وهكذا في علوم الانبياء والاولياء
فيبدو لهم خلاف ما علموا اولا وحينئذ يقولون بدا لله و
بدا في علم الله فان كلما يجري في العالم الملكوتي فانما يجري
بارادة الله تعالى وكلما بدا لهم فانما بدا لله فان فعلهم فعل
الله وعلمهم علم الله وهم خزان علم الله ومثلهم كمثل الحواس
للانسان فربما يحدث ويحصل في المتخيلة شيء ثم يزول
وكلاهما يقال له علم النفس فيصح ان يوصف النفس بالبداء
والنسخ فكذلك تصح نسبة البداء اليه تعالى باعتبار التجدد

على شيء وسببه ثم يطلع

في نفوس حملة العلم وحمالة ولقد اجاد السيد المحقق الداماد
في نبراس الضياء حيث قال لا بداء في القضاء ولا بالنسبة
الى جناب القدس الحق تعالى والمفارقات المحضة من الملائكة
القدسية وفي متن الدهر الذي هو ظرف مطلق الحصول
القار والثبات البات ووعاء عالم الوجود كله وانما البداء
في القدر وفي امتداد الزمان انتهى والغرض من معرفة البداء
تنبيه الناس وحثهم على العمل والدعاء والتوجه الى الله في
ترقباتهم وحوائجهم فان اسباب وجود الحادث قد يتعدى
من العالم السفلي وبالبداء يثبت قدرة الله على كل شيء
ولا ينقطع وسيلة المخلوق عن الخالق ويظهر ان التوسلاتهم
وتضرعاتهم فوائد جمة وليس الامر كما زعمه اليهود من ان يد الله
مغلولة ولا ما توهمه بعض المعتزلة من جفاف القلم بما هو
كائن فلهذا ورد من طرقنا ما عبد الله بشيء مثل البداء
وما عظم الله بمثل البداء وما بعث الله نبيا حتى ياخذ عليه
القول بالبداء ولو يعلم الناس ما في القول في البداء من الاجر
ما فتروا عن الكلام فيه الاخبار الواردة في البداء ووقوعها
في الحوادث اكثر من ان يجمعها هذه الرسالة وقد ورد في الكافي
عدة روايات وبمعناها في غيره ان لله علمين فعلم عند الله
مخزون لم يطلع عليه احدا من خلقه وعلم علمه ملائكته ورسله

فما علمه ملائكته ورسله فانه سيكون ولا يكذب نفسه
ولا ملائكته ولا رسله وعلم عنده مخزون يقدم منه ما يشاء
ويؤخر منه ما يشاء ويثبت منه ما يشاء ومعناه ما في العيون
في مناظرة مولينا الرضا مع سليمان المروزي في مسئلة البداء
وقد تحير في تحصيل مفادها صدر المتألهين في شرح الكافي
وتلميذه في الوافي فذكر الاول ان هذا تقسيم للعلم القدري
من جهة كيفية اخراجه تعالى وابرازه من العلم المخزون
القضائي المثبت في اللوح المحفوظ المسمى في عرف الحكماء
بالعقل البسيط فقال هذا العلم علمان الاول منهما صور
كلية وصور مرتسمة دائما في البرزخ العلوية وهي واجبة
التكرار في الخارج اي مقتضياتها انفع متكررة وهي من قبيل
كبريات القياس الشرطي متى كان كذا وقع كذا وهذا مما علمه الله
ملائكته ورسله وينتفع لانذارات من الانبياء والثاني منهما
امور نادرة الوقوع وهي مما لا يمكن لاحد الاطلاع عليها الا
لله لانها قد يتعدد اسبابها وقوعها من هذا العالم كالدعوات
المستجابة وخوارق العادات وهذا القسم من العلم علم خفي
غريب ليس من قبيل الضوابط الكلية فقوله ع وعلم عند الله
مخزون لم يطلع عليه احدا اشارة الى هذا القسم يعني لم
يطلع احدا الا عنه ووقوعه لا امر من الغيب المستأثر وقوله

وعلم علمه ملئكته ورسله اى علمهم ذاتما لا بمحض الاطلاع
بحين وقوعه وقوله فما علمه ملئكته ورسله فانه سيكون
لا يكذب نفسه الخ يعني ان العلم الاول الذي هي ضوابط
كلية لا يقع فيه النسخ والبداء وقوله وعلم عنده مخزون
يعني القسم الثاني يقع فيه النسخ والبداء والتقديم والتاخير
عما وقع الحكم به على شيء انتهى ملخصا وانت خبير بما فيه بعد
عن لفظ الحديث ومعناه اذ البداء لا يكون الا في الحوادث
التي تقع على خلاف ما علمه الملئكة او اخبر بوقوعها الانبياء
والاولياء فلم تقع ولا طريق الى العلم بالقضايا الا من جهتهم
فاذا وقع امر بخلاف ما اخبروا به نفيا واثباتا يعلم انه بدا لله فيه
وربما يعلمون ان الحادث لعلة في ما سيبدو لله فيه ومع ذلك
يخبرون بالمصلحة في الاخبار كما ياتي الاشارة اليه ويلزم
على ما ذكره هذا المحقق ان لا يطلع النبي والولي على امر بدا فيه
اصلا لان على ما ذكره لا يعلم بالعلم المخزون الا بعد وقوعه و
الحاصل ان ما ذكره لا يسمن ولا يغني من شيء اذ الاشكال
فيما اشتملت عليه هذه الاخبار من ان ما خرج الى الملئكة و
الرسل لا يبدو فيه ويقع في الخارج قطعا لئلا يلزم تكذيبهم مع
ان محل البداء هو فيما خرج اليهم وعلموا به واخبروا على طبق علمهم
وذكر المحدث الكاشاني في الوافي بعد نقل الخبر المقدم هذه

العبارة وذلك لان صور الكائنات كلها منتقشة في ام
الكتاب المسمى باللوح المحفوظ ثانية وهو العالم العقلي و
الخلق الاول وفي كتاب المحو والاثبات اخرى وهو العالم النفسي
والخلق الثاني واكثر اطلاع الانبياء والرسل على الاول وهو
محفوظ من المحو والاثبات وحكمه محتوم بخلاف الثاني فانه
موقوف وفي الاول اثبات المحو في الثاني واثبات الاثبات فيه
ومحو الاثبات عند وقوع الحكم بانشاء امر اخر فهو مقدس
عن المحو محكم باختلاف الامور وعواقبها مفصلة مسطرة
بتقدير العزيز العليم انتهى وانت خبير بما فيه من التهافت
وبعده عن مفاد هذه الاخبار اذ حاصلها ان المخزون
الذي هو موقوف يقدم منه ما يشاء ويؤخر ما يشاء هو العلم
بلوح المحو والاثبات وهو مما لم يطلع عليه احدا وان ما علمه
الله ملئكته ورسله من اللوح المحفوظ وليس فيه التقديم
والتاخير واكثر علوم الملائكة والرسل من الثاني الذي
لا بداء فيه واما العلم بلوح المحو والاثبات فمما لم يطلع عليه
احد وكيف يعقل اطلاعهم على اللوح المحفوظ وعدم اطلاعهم
على لوح المحو والاثبات الذي دونه بمراتب واي معنى ينفي لقوله
ع لولا آية في كتاب الله لاخبرناكم بما يكون الى يوم القيمة اذ
المطلع على اللوح المحفوظ يعلم ما يمحو عما لا يمحو وتحقيق المقام

على وجه يسلم عن النقض والابرام يقتضي بسطا من الكلام
والقول الفصل والبرهان المعتمد ان يقال ان هناك مقامات
احدها علم الذات الاقدس المحيط بكل شيء حتى جزئيات الحوادث
والوقايع على ما هي عليه في متن الواقع على وجه لا يتغير ولا
يتبدل ولا يتجدد ولا يبدو فيه ولا يتفاوت فيه الماضي و
الحال والاستقبال بل هو مترفع عن الزمان وبعبارة اخرى
حضور كل موجود عنده بذاته في وعاء السرمد فاذن لا يعزب
عن علمه مثقال ذرة في السموات وثانيها علم المخلوق الفائض
من جناب الحق عليهم سواء كان عقلا او نفسا وقد عبر عنه
في الكتاب العزيز باللوح والقلم حيث ان القلم آلة اظهار ما في
نفس الكاتب وورد ان اللوح والقلم ملكان وان اول ما خلق
الله القلم وقال له اكتب ما هو كائن الى يوم القيمة فكتب
القلم ما كان وما هو كائن في رق اشد بياضا من الفضة
فسطر القلم في اللوح المحفوظ ما كان وما هو كائن فالمداد
مداد من نور والقلم قلم من نور واللوح لوح من نور وفي
العياشي عن الصادق ع عن ابيه ان الله امر القلم فجرى بما هو
كائن وما يكون فهو بين يديه موضوع ما شاء منه زاد فيه
وما شاء نقص منه وما شاء كان وما شاء لا يكون الخبر وهذا
العلم الفائض قد يكون على وجه الشرح والتفصيل وقد يكون

على وجه الاجمال والكلية وقد يفسر العلم الفائض على
الانبياء والرسل والحجج بالعرش كما ورد في الكافي وورد في
العرش تمثال جميع ما خلق الله ثم ان هذه الالواح هي الصحف
المكرمة المرفوعة المطهرة وثالثها تدرج الامر وتنزله من
لوح الى لوح ومن سماء الى سماء حتى ينتهي الى السماء الدنيا
ويقدر سنة سنة في ليلة القدر وقضي وقدر وحتم ووقع
وفي التدرج قد ينقلب ما في الالواح ويتغير من جهة امور
لا يعلمها الا الله وهذا الانقلاب والتغير هو العلم المخزون
الذي لم يطلع عليه احد وهو رابطة تضرع المخلوق الى الخالق
حتى لا يزعموا ان يد الله مغلولة وفرغ من الامر بل كل يوم هو
في شأن واليه الاشارة في القرآن قل ان ادري ما يفعل بي
ولا بكم ان اتبع الا ما يوحى الي وهو سر الفصل في التكلم في البداء
وفيه تعظيم لقدرة الله وانه يفعل ما يشاء وحاصل الكلام
ونتيجة المقام ان مجرد اطلاع الانبياء والرسل والملائكة
على الالواح لشمولها لا يوجب وقوع الشيء في الخارج بل قد
يتغير ما في الالواح حتى ما قدر في ليلة القدر التي هي آخر مراتب
التقدير للامور الحادثة المبتدئ من العالم الاسفل نعم لو اخبر
الله ملائكته ورسله بحتمية بعض الوقايع وانه مما لا يتغير
فالامر يقع حتما ولا يكذب نفسه ولا رسله ولكن لا يلزم من

مجرد علم الرسل بما فی الالواح وقوع الامر لا محالة فمحل البدا
الامور الفائضة علی الرسل والملئکة من غیر علم لهم بوقوعها
وحتمیتها فاذا تغیر ما اطلعوا علیه الی غیره فهو البداء فالعلم
المخزون هو المخزون وستر حیث حتمیته ووقوعه وما علمه
ملئکته ورسله الذی لا یکذب نفسه ولا رسله هو ما علم
النبی والملک حتمیته ووقوعه واخبر به النبی انه من المحتوم و
الیه اشار الصادق ع علی ما فی الکافی فی باب البداء ان الله
اخبر محمدا ص بما کان منذ کانت الدنیا وبما یکون الی انقضاء الدنیا
واخبره بالمحتوم من ذلک واستثنی علیه فیما سواه ولعلک
بما حررنا ظهر لک المراد من قوله ع ان لله علمان علم مخزون مکنون
یقدم منه ما یشاء ویؤخر وعلم علمه ملئکته ورسله فالاول
اشارة الی مجرد الاطلاع علی ما فی الالواح من غیر علم بوقوعه
ولا وقوعه فی الخارج بل هذا مما لم یطلع علیه احدا الا من قبل
الله والثانی اشارة الی ما علم جهته ووقوعه بالحتم باخبار من
الله فانه اذا اخبر به حتما فانه یقع لا محالة بخلاف ما اذا اخبر
به مطلقا فانه قد یکون وقد لا یکون وربما لا یعلم المخبر وقوعه
ولا وقوعه فافهم ذلک واغتنم فانه سر لطیف فائدة عامه
و نکته تامه معنای وقوع بدا در حوادث در علم الهی ذاتی
ومعلوم شد که بر ذات اقدس بدا نیست و احدی از شیعه

نگفته بلکه محل بداء در اخبار و اطلاع انبیاء و اولیاء است
بر وقایع و حوادث که بسا باشد که امور بر خلاف اخبار
ایشان واقع شود والبته در این مقام سؤالاتی باذهان
خلجان کند و محتاج بجواب شافی است اول آنکه با احتمال
تغییر در وقایع و بدای در حوادث چگونه اولیاء اخبار بامور
آینده مینمایند و چه فائده در اخبار است با احتمال تغییر
و شاید شبهه کذب هم باشد دوم چگونه برای مردم
اطمینان باقوال و اخبار انبیاء و اولیاء حاصل میشود سیم
آنکه میزان در تعیین محتوم و غیر محتوم کدام است و آیا در
امور متعلقه بشر بعث احتمال بدا و تغییر میرود یا نه اما
جواب سؤال اول آنستکه خبر دادن مخبری بوقوع حوادث
بحسب مرتبه علم و اطلاع خود منافاتی با احتمال تجدد
و تغییر ندارد اگرچه بطور جزم صوری خبر دهد چه رسد
بآنکه تعلیق بر مشیة الله نماید خصوصا هرگاه در اخبار
بآن حادثه صلاح نوعی یا شخصی باشد مانند نسخ در تشریع
که حکم شرعی مؤید نباشد و بصورت تابید گفته
شود بجهة مصلحتی از مصالح و باین جهة گفته شده که نسخ
در تشریع بیانست و بدا در تکوین بیانست و نظیر این معنی است
آنچه را منجم بحسب اوضاع کواکب اخبار مینماید که باشد

بسبب مانعی نشود و وقوع پیدا کند و بعبارت دیگر اخبار اولیا
و وحی و الهام از قبیل بیان مقتضیات است و وقوع بدا از قبیل
حدوث موانع مثلا هرگاه طبیب حاذقی بر زهر خوردن
شخصی آگاه شود و خبر دهد که این شخص امروز خواهد
وفات نمود چون مقتضای زهر هلاکت است منافاتی با در
رسیدن تریاقی و علاج کردن تا اثر آن زهر ندارد و نتوان گفت
طبیب دروغ گفت و بسا باشد که طبیب نیز پیدا شدن تریاق
و علاج را بداند لیکن برای تنبیه بر اثر زهر اخبار بهلاکت
نماید و در امور دینیه از این قبیل بسیار است شیخ صدوق
در امالی از امام صادق ع روایت کرده که حضرت عیسی بر
خانه عبور نمود که اجتماع و ازدحامی در آن خانه بود پرسید
چه خبر است عرضه داشتند عروسی از این خانه بخانه داماد
می برند گفت فردا در این خانه مصیبتی برپا خواهد بود و
عزاخانه خواهد شد چون فردای آن روز شد آن جماعت
که آن خبر را از عیسی شنیده بودند بدر آن خانه آمدند و آثار
موت و فوتی نیافتند بحضرت عرضه داشتند که از اخبار
دیروز اثری ظاهر نشد عیسی بخانه عروس در آمد و از عروس
سؤال نمود که دیشب چه عمل صالحی از تو صادر شده عرضه
داشت شخص مسکینی معتاد بود که شبهای جمعه بخانه

ما می آمد و احسانی در باره او مینمودند شب کذشته بعبادتی
خود آمد هر چه سؤال کرد جوابی از وی نشد تا آنکه مرا ترحم
بر حال او آمد برخاسته صدقه باو دادم حضرت روح
الله او را گفت از جای خود برخیز چون برخاست در زیر
وساده او افعی خوابیده بود مانند تنه درخت فرمود صدقه
دیشب تو رفع نمود این بلیه را از تو و تاخیر انداخت اجل
تو را و نزدیک باین معنی است و آنچه که در کافی مرویست
که یکی از انبیای سلف را خدا تعالی امر فرمود که بپادشاه
زمان خود خبر دهد که هنگام وفات تو نزدیک شده
و در فلان وقت کذائی وفات خواهی نمود این خبر موجب تضرع
آن پادشاه شد و عرضه داشت که خدایا مرا مهلتی ده تا
کودکانم بزرگ شوند پس همان پیغمبر مامور شد که او را بشارت
دهد بتاخیر پانزده سال در اجل او و آن پیغمبر عرضه داشت
که خداوندا تو دانائی که من هرگز دروغ نگفته‌ام حق تعالی باو
عتاب کرد که تو بنده مأموری باید برسانی امر ما را و انبیا
و اولیا را از اینگونه تنبیهات لطیفه بسیار است پس اخبار
اولا از باب اطلاع نفوس مقدسه است بر تقدیرات و
الواح قدر بدو تغییر آن تقدیر از علم مخزون است و در
این نوع اگر نبی و ولی خبر دهد هرگز اخبار بحتمیت نخواهد

نمود و چون احتمال تغییر در حوادث و اشیاء قائم است در
اخبار عدیده فرمودند که آیه محو و اثبات در کتاب مجید نبود
قائمای انچه وقوع یابد خبر میدادیم و اما جواب سوال دوم
هرگاه اخبار نبی مجرد خبر دادن بواقعه باشد و ذکری از
محتوم بودن ننماید البته جزم بوقوع پیدا شود چه رسد بانکه
تعلیق بمشیة الله فرماید یا اشاره بایه محو و اثبات نموده باشد
و اگر خبر داد که ان واقعه از حتمیات است خداوند تکذیب
پیغمبر و ولی خود نخواهد نمود و باین معنی اشاره شده در
احادیث گذشته که انچه را خداوند تعلیم ملئکه و رسل نماید لا
محاله واقع خواهد شد یعنی بیان حتمیة و موقوفیة برای
ایشان شده باشد و مؤید است این معنی را جمله وافره از اخبار
وارده از علامات ظهور قائم روحی فداه که بعض علامات را
از محتوم شمرده اند و بعضی را موقوف بمشیة نموده اند و گاهی
سوال شده که علامت فلانیه از محتومات است یا موقوف و
هر کس مراجعه بکتب غیبت و علامات ظهور و فرج نموده
آگاه است که این تقسیم مرکوز در اذهان بوده لیکن اشکال
در این مقام این است که از بعض از اخبار معتبره نمایان گردد
محتومات نیز بدا واقع شود مثل انچه شیخ صدوق در فقیه
و ثواب الاعمال و شیخ کلینی در کافی روایت کرده از امام محمد

باقر که فرموده یقدر فی لیلة القدر کل شیء یکون فی تلک السنة
الی مثلها فی قابل من خیر او شر او طاعة او معصیة او مولود
او اجل او رزق فما قدر فی تلک اللیلة وقضی فهو المحتوم ولله
تعالی فیه المشیة الحدیث و قال المحدث الامین الفیض الکاشانی
بعد نقله هذا الحدیث یشبه ان یکون هذا الحدیث قد سقط
منه شیء لان المحتوم ما لیس لله فیه المشیة ولا یلحقه البداء انتهی
وایده بما فی حدیث اسحق بن عمار من ان المحتوم ما لا یبدو فیه
واقول لعل المراد بقوله ولله فیه المشیة ان المحتوم ایضاً
بمشیة الله وارادته وانه لم یخرج عن قدرته وان کان یقع
لا محالة وقد ورد فی الکافی عن الصادق ع و الرضا ان الله لم
یبعث نبیا قط حتی یقر له بالبداء والمشیة وان الله یفعل ما
یشاء و قال المحدث المذکور فی بیانه یعنی بالمشیة ان کل شیء
یقع فی هذا العالم فانما یقع و فی هذا العالم فانما یقع بمشیة
الله سبحانه والعجب منه انه مع ذکره هذا المعنی فی کتاب
التوحید غفل عنه فی شرح احادیث لیلة القدر و احتمل
السقط فی الخبر و روی الشیخ الثقة الجلیل النعمانی فی کتاب
الغیبة عن ابی هاشم داود بن القاسم الجعفری قال کنا عند ابی
جعفر محمد بن علی الرضا ع فجری ذکر السفیانی و ما جاء فی الروایة
من ان امره من المحتوم فقلت لابی جعفر ع هل یبدو لله فی

نمود و چون احتمال تغییر در حوادث و اشیاء قائم است در
اخبار عدیده فرموده‌اند که آیه محو و اثبات در کتاب مجید بنوع
قائمی آنچه وقوع یابد خبر میدادیم و اما جواب سؤال دوم
هرگاه اخبار نبی مجرد خبر دادن بواقعه باشد و ذکری از
محتوم بودن ننماید البته جزم بوقوع پیدا نشود چه رسد بآنکه
تعلیق بمشیة الله فرماید یا اشاره بآیه محو و اثبات نموده باشد
و اگر خبر داد که آن واقعه از حتمیات است خداوند تکذیب
پیغمبر و ولی خود نخواهد نمود و باین معنی اشاره شده در
احادیث گذشته که آنچه را خداوند تعلیم ملئکه و رسل نماید لا
محاله واقع خواهد شد یعنی بیان حتمیة و موقوفیة برای
ایشان شده باشد و مؤید است این معنی را جملهٔ وافره از اخبار
وارده از علامات ظهور قائم روحی فداه که بعض علامات را
از محتوم شمرده‌اند و بعضی را موقوف بمشیة نموده‌اند و گاهی
سؤال شده که علامت فلانیه از محتومات است یا موقوفه
و هر کس مراجعه بکتب غیبت و علامات ظهور و فرج نموده
آگاه است که این تقسیم مرکوز در اذهان بوده لیکن اشکال
در این مقام این است که از بعض از اخبار معتبره نماید که در
محتومات نیز بدا واقع شود مثل آنچه شیخ صدوق در فقیه
و ثواب الاعمال و شیخ کلینی در کافی روایت کرده از امام محمد

باقر که فرموده یقدر فی لیلة القدر کل شیء یکون فی تلک السنة
الی مثلها فی قابل من خیر او شر او طاعة او معصیة او مولود
او اجل او رزق فما قدر فی تلک اللیلة و قضی فهو المحتوم و لله
تعالی فیه المشیة الحدیث و قال المحدث الامین الفیض الکاشانی
بعد نقله هذا الحدیث یشبه ان یکون هذا الحدیث قد سقط
منه شیء لان المحتوم ما لیس لله فیه المشیة و لا یلحقه البداء انتهی
و ایده بما فی حدیث اسحق بن عمار من ان المحتوم ما لا یبدو فیه
و اقول لعل المراد بقوله و لله فیه المشیة ان المحتوم ایضاً
بمشیة الله و ارادته و انه لم یخرج عن قدرته و ان کان یقع
لا محالة و قد ورد فی الکافی عن الصادق ع و الرضا ان الله لم
یبعث نبیا قط حتی یقر له بالبداء و المشیة و ان الله یفعل ما
یشاء و قال المحدث المذکور فی بیانه یعنی بالمشیة ان کل شیء
یقع فی هذا العالم فانما یقع و هذا العالم فانما یقع بمشیة
الله سبحانه و العجب منه انه مع ذکره هذا المعنی فی کتاب
التوحید غفل عنه فی شرح احادیث لیلة القدر و احتمل
السقط فی الخبر و روی الشیخ الثقة الجلیل النعمانی فی کتاب
الغیبة عن ابی هاشم داود بن القاسم الجعفری قال کنا عند ابی
جعفر محمد بن علی الرضا ع فجری ذکر السفیانی و ما جاء فی الروایة
من ان امره من المحتوم فقلت لابی جعفر ع هل یبدو لله فی

المحتوم قال نعم قلنا له فنخاف ان يبدو لله في القائم فقال ان
القائم من الميعاد والله لا يخلف الميعاد اقول ان كان المراد
بالمحتوم ما حتم وقوعه فكيف يعقل السؤال عن وقوع البداء
في وقوعه مع ان عدم البداء جزء من مفهومه فلا بد ان يراد
به معنى اخر غير معناه الحقيقي قطعا مثل ان يراد به كثرة
الاخبار بوقوعه حتى ترى في الانظار انه من المحتوم او ان الناس
زعموا انه محتوم او ان الاولياء اخبروا به بصورة الحتم وان
لم يكن حتما في نفس الامر واحتمل المحدث الامين المجلسي ان
يكون المراد بالمحتوم والبداء فيه بداء في خصوصياته
لا في اصل وقوعه كخروج السفياني قبل ذهاب بني العباس
واما معرفت میزان امور حتمیه و موقوفه برای مردم بگفته
اولیا است مثل اخبار بسیاریکه در طرق شیعه وارد
شده که هرگاه از دنیا باقی نماند مگر یکروز خداوند قائم آل
محمد را ظاهر خواهد نمود و آن روز طولانی خواهد شد
و ملك و سلطنت قاهره باو عنایت خواهد فرمود و مراد
بیان محتوم بودن واقعه است واما تمیز دادن اولیاء هر یك
از حتمی و موقوف را با اخبار و اعلام الهی خواهد بود که از
علم مخزون تلقی نماید و گذشت روایت کافی که خدای تعالی محتومات
را به پیغمبر خود آموخت و موقوفات را استثنا کرده و با

بواسطه تلقی و استفاده که هرگاه از لوح محفوظ و نفوس
ملائکه مقربین استفاده شده محتوم است و اگر از لوح محو
و اثبات و بواسطه ملائکه مدبرات امور گرفته بوده حتمی
نیست واما احتمال جریان بداء و نسخ در شرعیات پس باید
دانست که نسخ احکام شرعیه دو شرایطی است که یکی از
آن شرایط آن است که تصریح بدوام حکم بدلیل قاطع نشده
باشد و در زمان صاحب وحی ناسخ رسیده باشد پس بعد
از انقطاع زمان وحی و تصریح خلفای رسول باینکه حلال
محمد حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة دیگر
احتمال نسخ نبود بلکه ختم نبوت را مفادی نباشد جز
منسوخ نشدن احکام شرع اقدس و این مراتب بنحو بداهه
و ضرورت نزد همه طوایف اسلام ثابت و محقق است و در
احادیث کثیره امامیه ذکر نسخی از قبل ائمه نشده بلکه بیان
ناسخ و منسوخ زمان رسول را نموده اند و شرط دوم نسخ
شرایع این است که باید حکم از احکامی باشد که بحسب اوقات
و ازمان صلاح تغییر کند یعنی از مستقلات عقلیه نباشد
زیرا که امثال قبح ظلم و زنا و شرب مسکرات مزیله عقل
و هوش هرگز قابل نسخ و تغییر نباشد و اینگونه قبایح منکره
در هیچ شریعتی حلال و مباح نبوده و در اخبار معتبره وارد

شده که هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر آنکه خدا از وی
عهد گرفت که مؤمن شود بآخری و هرگاه بعضی از اهل کتاب ادعا
کنند حلیت خمر را در شرع موسی و عیسی کذب و افترا خواهد
بود و از باب تحریم خمر در کتب سماویه است و اما احتمال
نسخ و بدا در اصول شرایع اسلام مانند احتمال تجدید نبوت
یا تغییر در امامت یا عدد ائمه و خالی ماندن زمین از حجت بالغه
الهی چنانکه شبهای ملاحده این زمان و منتهی خیال فاسد
بهائیان که خود را از اهل بیان خوانند هست بر هیچ
عاقل بصیری پوشیده نیست که بعد از ثبوت ختم نبوت
بر محمد بن عبد الله صلی الله علی روحه و جسده و ادعای
او خاتمیت را بالفاظ صریحه و ضروریت قاطعه مقرون بمعجزات
باهرات و آیات بینات و ثبوت صدق مقال او و اظهار لا
نبی بعدی و انا خاتم الانبیاء و کتابی آخر الکتب در اخبار متواتر
احتمال نسخ و تغییر یا تجدید نبوت نرود و اظهار شک در
این معنی لازم مساوی تکذیب پیغمبر خاتم و موجب خروج
از ربقه اسلام است در ازمنه سابقه و طبقات متلاحقه
اسلام غیر از معنای حقیقی خاتمیت چیزی مرکوز اذهان نبوده
و در مدت هزار و سیصد سال علمای اسلامیان و
عقلای اهل لسان از خاتم النبیین جز ختم نبوت و انقطاع وحی

معنائی ذکر نکردند ولیکن این طایفه منتسبند که در حقیقت
زنادقه اسلام هستند تشبثها نموده و بلاف بارده و مزخرفات
و کلمات واهیه شبهه در اذهان ضعفای مسلمین اشاعه دادند
و بر منکر بر دو خرافات این گروه واضح است که این جماعت
منکر اصل نبوت اسلام هستند و اگر در خلال کلمات
خود تمسک بقرآن و احادیث جویند از باب آنست که مسلمین
را فریب دهند و ضعفاء العقول هر مذهبی را بمتشابهات
همان مذهب بربایند باین سبب تفحص در احادیث و کتب
امامیه نموده و بعض از احادیث متشابهه و اخبار مجمله بدست
آورده و تلفیق با اکاذیب مخترعه نموده و اسباب تحیر و ضلال
عوام و مردم قلیل البضاعه شده اند گاهی مدعی ظهور قائم
بتناسخ یا مهدویت نوعیه گاهی مدعی تجدید نبوت و ظهور
جدید گاهی مدعی رجعت و قیام قیامت و ارتفاع تکالیف
شرعیه و گاهی منکر ولادت امام دوازدهم و خالی بودن عالم
از حجت در هزار سال و از این ترهات و اباطیل که اگر متعرض
نقل همه آنات این گروه گمراه شویم از مقصد کتاب خارج
شویم و حجت و دلیلی برای مقاصد خود غیر از تمسک باعداد
و حروف ابجد و استمداد بکلمات صوفیه عامه و اختراع
احادیث مکذوبه و بر اقامه نکردند و از برهان قناعت بدعوی نمودند

وبسا باشد که بواسطه یک خبر واحد ضعیف یا متشابه رفع
ید از اخبار متواتره معنویه نمایند از باب تنبیه مثالی ذکر کنیم
در زمان ما که کتب امامیه از ست مئه و عشر مؤلفات متجاوز
حاضر نیست عدد ائمه اثنا عشر با اسماء معینه و نسب معلوم
و تعرض غیبت صغری و کبری و ولادت قائم و بودن او از
نسل امام حسن عسکری و طول غیبت کبری بحدیکه اکثر قائلین
بامامت او متحیر شوند و ذکر علامات ظهور و بیعت کردن
اصحاب و با او در مکه و کردن اهل کوفه با او و غلبه کردن
آنحضرت بر تمام روی زمین و ارباب ملل و اشاعه عدل و
داد و برطرف شدن ظلم و جور از روی زمین و اتحاد مردم
بر دین اسلام هر یک ازین ابواب بحد استفاضه یا تواتر
اخبار موجود است بلکه بسیاری ازین مقاصد در کتب علمای
اهل سنت کمتر از کتب شیعه نیست و از ملاحظه کتاب ینابیع
المودة فاضل قندوزی صدق این ادعا ظاهر شود و این فرقه
مبتدعه در مقابل تمام این احادیث قطعیه گاهی تمسک بحدیث
ابی لبید حروف مقطعه قرآن که در غایت اجمال و تشابه است
و گاهی تمسک بحدیث یاتی علی الناس بدین جدید و کتاب جدید
نمایند و پس هویدا است که مراد بدین جدید و کتاب جدید
قرآن واقعی و حقایق اسلام است که بسبب طول زمان غیبت
کبری باندازه رسوم اسلام تغییر کند که احکام واقعیه اسلام

تازه وجدید نماید گاهی انکار ولادت امام دوازدهم نمایند
و گاهی تأیید بحدیث محرف یا مبهم لابد لنا من آذربایجان جویند
صدق الله تعالی و اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه
منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و مقابله احادیث سابقه که
هر یک باب از ابواب آنها از حد استفاضه زیاده است با این
چند حدیث از قبیل موازنه کوه با کاه است و جمله از تمسک
ها آنها در کتاب ایقان مطبوع بمبئی در حدیث بیستم نقل
کنیم تا حال اتباع و بندگان خدای نوری هویدا شود
و نیز در باب خالی بودن زمین از حجت بالغه الهیه و اینکه اگر دو
نفر در زمین باقی باشد یکی از آن دو امام خواهد بود و طرفة
العینی دنیا خالی از حجت نبوده یا ظاهر و مشهور و یا خائف
و مستور و اگر نباشد شخص امام زمین اهل خود را فرو
برد و امثال این بیانات زیاده از حد تواتر در کتب شیعه
مانند کافی و بصائر و ارشاد و غیبت نعمانی و غیبت طوسی
و اکمال الدین و غیرها موجود و صریح است شیطان غاوی
مغوی بهائی در مقابل اخبار معلومة الصدور شاید تمسک
نماید بحدیث متشابه کتاب زید نرسی که روایت کرده از حلبی
عن الصادق قال قلت له کانت الدنیا قط منذ کانت و لیس
فی الارض حجة قال قد کانت الارض و لیس فیها رسول و لا نبی

و لا حجة و ذلک بین آدم و نوح فی الفترة و لو سألت هؤلاء
عن هذا لقالوا لن تخلو الارض من الحجة و کذبوا انما ذلک شیء
بدا لله عز و جل فیه فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و قد
کان بین عیسی و محمد فترة من الزمان لم یکن فی الارض نبی و لا
رسول و لا عالم فبعث الله محمدا بشیرا و نذیرا و داعیا الیه
و هیچ عاقل خالی از اغراض را شبهه نباشد که بعد از ضرورت
مذهب شیعه و اجماع علمای این مذهب و تواتر اخبار بر
عدم خلو زمین از حجة ابدا اعتنائی باین خبر واحد نخواهد بود
و با آنکه صادر در مقام خوف و تقیه شده و با آنکه تاویل نیکو
دارد که مراد نبی و وصی حاضر مشهور باشد در ظاهر چنانچه
علامه مجلسی احتمال داده و پس از کتاب اثبات الوصیه مسعودی
و اخبار معتبره در اتصال نبوت و خلافت از زمان آدم تا خاتم
و از زمان خاتم تا غیبت قائم بلکه ضبط علمای تاریخ اسامی انبیا
و اسامی پیغمبران و اوصیای ایشان از قبیل خالد بن سنان
که ما بین عیسی و رسول خاتم بوده چگونه عاقل احتمال صدق
ظاهر این حدیث را دهد علاوه بر اینکه اصل کتاب زید نرسی
از کتب ضعیفه خالی از اعتبار و وثاقت است و اما بدای در امامت
و عدد ائمه و اشخاص ایشان پس باید دانست که مقصود تا
و خلافت رسول از اسرار مخفیه بوده و هر امامی در زمان

خود با صحاب سر و حافظین حدود شخص امام را معین مینمودند
لیکن بحسب ظاهر در نظر عامه شیعه امامت مثل وصایت
مبهم بوده و گمان اهل ظاهر این بوده که همه اولاد ائمه قابل این
منصب عظیم هستند باین سبب در زمان فوت هر امامی
شیعه محتاج بوده که سؤال کند که قائم مقام و وصی امام ماضی
کیست و کدام یک از اولاد خود را وصی نموده و تا براهین
واضحه ثابت و معین نمیشد تصدیق بامامت کسی نمیکردند
اگرچه بحسب واقع خواص شیعه و حاملین اسرار ائمه میدانستند
که امامت در اشخاص معینه ایست و از زمان رسول خدا
معلوم بوده برای خواص چنانچه حدیث جابر و لوح گواه
صدق این معنی است و شاید بانظار عامه شیعه نموده
که هر یک از اولاد ائمه که بزرگتر باشند اولی بامامت و
خلافت هستند و در این باب چند روایت بطریق آحاد
وارد شده که دلالت دارد بر وقوع بدا در امامت بعضی از
ائمه اثنا عشر که تطبیق این احادیث بر قواعد قطعیه امامیه
خالی از اشکال نیست و لا محاله باید تاویلی در ظواهر آن احادیث
نمود تا منافی با اخبار معلومه نباشد و یا طرح نمود یکی خبر معروف
در حق اسمعیل بن جعفر الصادق ما بدا لله بدا کما بدا له فی اسمعیل
ابنی و شیخ صدوق بطریق ابی الحسین اسدی روایت کرده فابدا

لله. کما بدا له کما بدا له فی اسمعیل ابی که اشاره بواقعه اسمعیل ذبیح الله
باشد و در هر دو طریق نظر نموده و اذعان بصحت حدیث نکرده
و همچنین محقق خواجه نصیر الدین طوسی در نقد المحصل در
جواب متعصب عنید فخر رازی که از سلیمان بن جریر نقل کرده
که ائمه روافض جعل قول ببداء را برای شیعه نموده اند که
هرگاه خبری دهند بامری و واقع نشود گویند بدا شد گفته
روایت بدا در حق اسمعیل مردود است و شیعه بان معتقد نیست
و در کامل الزیاره و سایر کتب مزار در زیارت موسی بن جعفر
و حضرت جواد وارد است اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا مَنْ بَدَا لِلّٰهِ فِی
شَانِهِ و ظاهر اشاره بحصول بدا در امامت اسمعیل است ولی
در حق حضرت جواد خالی از وجه و توجیه نیست در بعض نسخ
مزار بجای یا من بدا لله بامر بدا لله فی شانه ضبط شده که از اراده
باشد و در بعض نسخ دیگر بدا ثمهم و ضبط شده و ممکن است
که مراد حصول بدا بحسب گمان و اعتقاد مردم باشد و نیز
در کتب مزار در زیارت حضرت هادی و حضرت عسکری ع
وارد است اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمَا یَا مَنْ بَدَا لِلّٰهِ فِی شَانِکُمَا و همچنین زیارت
بعینها در فقیه و مزار مفید روایت شده بدون این فقره
و بدا در حق حضرت امام هادی خالی از وجه است و در حق حضرت
ابی محمد عسکری اخبار عدیده وارد شده که امامت بجست ظاهر

باولد اکبر حضرت هادی که مکنی بابی جعفر و مسمی بمحمد بوده
مقرر بوده و این سید بزرگوار بغایت جلیل القدر بوده
و قبر شریفش در دجیل که شش فرسخی سامره است مزار
معروفیست و کرامات باهره مکرر از آن مشهد شریف ظاهر
شده بعد از وصول خبر فوت و حضرت هادی ع با امام حسن
عسکری فرمود یا بنی احدث لله شکرا فقد احدث فیک
امرا و روی المفید فی ارشاده عن ابی هاشم الجعفری قال کنت
عند ابی الحسن بعد ما مضی ابنه ابو جعفر و انی لافکر فی نفسی
ارید ان اقول کانهما اعنی ابا جعفر و ابا محمد فی هذا الوقت کابی
الحسن و اسمعیل ابنی جعفر و ان قصتهما کقصتهما فاقبل علی
ابو الحسن ع قبل ان انطق فقال نعم یا ابا هاشم بدا لله فی ابی محمد
بعد ابی جعفر ما لم یکن یعرف له کما بدا له فی موسی بعد مضی
اسمعیل الحدیث و رواه الکلینی فی الکافی و بمعناه اخبار اخر
و اسنادها معتبرة و هی بظاهرها تنافی الاخبار المستفیضه
فی تعداد الائمة و اسمائهم و اشخاصهم و العجب من المحدث المجلسی
و المحدث المحقق الکاشانی حیث لم یتعرضا فی البحار و الوافی
لوجه الجمع بین هذه الاخبار مع کثرتها و اعتبار اسنادها من
الطرفین و غایة ما یمکن ان یقال ان الحکم المثبت فی لوح المحو و الاثبات
کان بامامة اکبر الاولاد للامام المتوفی ثم ظهر وفات اکبر الاولاد فی

حیات والده فانتقل امر الامامة الی الاکبر من بعده کما یشهد
به حکایة اسمعیل و موسی بن جعفرؑ و حکایة ابی جعفر و ابی محمد
حیث ان ابا جعفر کان الاکبر فلما توفی کان الاکبر ابا محمد و ان هذا
کان مرکوزا فی اذهان اهل ذلك الزمان کما یظهر من الاخبار
و بدا لهم خلافه فقیل تجوز ابداء الله فی هذا الامر والله تعالی
و اولیائه اعلم باسراره و فی هذا المقام حدیث غریب بیان
عجیب روی العیاشی عن الصادقؑ قال ما من مولود یولد
الا و ابلیس من الابالسة بحضرته فان علم الله انه من شیعتنا
حجبه من ذلك الشیطان والا اثبت الشیطان سبابته
فی دبره فکان مابونا و ان کانت امراة اثبتها فی فرجها فکانت
فاجرة فعند ذلك یبکی الصبی بکاء شدیدا اذا خرج من بطن
امه والله بعد ذلك یمحو ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب

اختتام کلام و دفع اوهام اخبار بخاتیات از انبیا و اولیا ان
حد عدد و احصاء بیرون است بلکه معجزه عمده اطلاع ایشان
بر مغیبات بوده و حال انکه آیات مبارکه قرانیه دلالت واضحه
دارد بر اینکه علم الغیب مختص بذات اقدس الهی است و خبر
دادن حضرت امیرؑ بواقعه صاحب الزنج و ولایة مروان بن
حکم و شهادت سید الشهدا و امثال آن از مقطوعات است
و در کتاب نهج البلاغه مرویست که چون حضرت امیرؑ خبر داد

باخبار ترك و بعضی از قضایای آینده کسی عرض داشت که
مگر شما علم غیب دارید فرمود این علم غیب نیست بلکه اموختن
علم از صاحب علم است و در کافی احادیثی وارد شده
که ائمه طاهرین غیب نمیدانند و هر زمان بخواهند بدانند
میدانند پس مراد بآیات مبارکه لا یعلم الغیب الا هو
این باشد که بدون تعلیم الهی کسی علم غیب ندارد یا علم
غیب مطلق مختص بذات اقدس است و منافاتی نیست که
بتعلیم الهی عالم شوند بلکه گاهی اتفاق افتد که دوستان
ضلالت باستمداد از بعض شیاطین آگاه بر بعض مغیبات
شوند و از آثار ریاضات باطله باشد و عجب است از علامه
زمخشری که در تفسیر لله غیب السموات والارض گوید
آیه دلالت دارد بر بطلان قول روافض که گویند ائمه اثنا
عشر علم غیب دارند و فضیحت این کلام بجا است که حاجت
بجواب ندارد

الحدیث العشرون

و بالسند المتصل الی الشیخ الاجل شیخ الطائفه محمد بن
الحسن الطوسی عطر الله مرقده و الشیخ الجلیل الثقة
العیاشی بطریق صحیح اعلی الله و الشیخ النعمانی عن ابی حمزة الثمالی
قال قلت لابی جعفرؑ ان علیاؑ کان یقول الی السبعین بلاء
و کان یقول بعد البلاء رخاء و قد مضت السبعون و لم نر

رخاء فقال ابوجعفر ع یا ثابت ان الله تعالی کان وقت هذا
الامر فی السبعین فلما قتل الحسین ع اشتد غضب الله علی
اهل الارض فاخره الی اربعین ومائة سنة فحدثناکم فاذعتم
الحدیث وکشفتم قناع الستر فاخره الله ولم یجعل له بعد ذلک
وقتا عندنا ویمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب
قال ابوحمزه وقلت ذلک لابی عبدالله ع فقال قد کان ذلک
ترجمه ابوحمزه ثمالی گوید گفتم مر ابوجعفر را که علی میگفته که
تا هفتاد سال گرفتاری است ومیگفته پس از گرفتاری
آسایش است گذشت هفتاد سال وندیدیم آسایشی پس
گفت ابوجعفر ای ثابت بدرستیکه خدا هنگام کرده بود
این کار را در هفتاد سال وچون کشته شد حسین سخت
شد خشم خدا بر کسان زمین وپس انداخت کار را تا صد
چهل سال وچون ما سخن سرودیم برای شما وفاش کردید
سخن را وپرده برداشتید از کارهای نهانی خدا به پس انداخت
امر او ونگذاشتید برای او هنگامی نزد ما بر میدارد خدا آنچه را
که خواهد ومیگذارد ونزد اوست ام الکتاب بیان عالم ربانی
محدث خبیر کاشانی در کتاب وافی بعد از نقل خبر از کافی گفته
مراد هفتاد از هجرت نبویه یا هفتاد از غیبت مهدویه است
وتاخیر از باب بدا ومحو واثبات است وموید احتمال

مبدء هجرت این که طلب کردن حضرت حسین حق خود را
در حوالی سبعین بود واول آنکه ظهور امر حضرت رضا در
بعد از صد وچهل هجری شد بقلیل زمانی وزیاده براین
متعرض شرح حدیث نشده واحتمال مذکور بغایت عجیب
است زیرا که خروج سید الشهداء در سنه شصت هجری
بود که تا هفتاد ده سال بیش است وخروج حضرت رضا
در سنه دویست هجری بود وچنانچه علامه مجلسی تنبیه
نموده واعجب از احتمال فیض احتمال مجلسی است که مراد
از مبدء بعثت باشد یعنی تا هفتاد سال از بعثت بلا
وگرفتاری است وبعد از آن رخا وسعت خواهد شد
وبنابراین مطابق شود با پنجاه وهفت هجری ونیز گویند
که ابتداء عزیمت خروج حضرت سید الشهداء دو سال
قبل از وفات معویه بود وبعد اینکه زمان بلا دو بانقضا امت
حضرت شروع باظهار حق خود کرد وزیاده براین متعرض
شرح حدیث نشده که امیر المؤمنین که این خبر را در زمان
وفات خود میدهد خبر از استیلای بنی امیه وهشتاد و
سه سال که هزار ماه باشد سلطنت ایشان اظهر الوجوه
ومحدث جلیل ملا خلیل قزوینی در شرح کافی گوید که
مراد باین حدیث قضیه شرطیه است بطور استعاره

تمثیلیه یعنی اگر شهادت حسین نبود زمان بلاء زیاده بر
هفتاد نمیشد و اگر فاش کردن اسرار نبود از صد و چهل نیز
زیاده نمیشد و اینگونه احتمالات بغایت موهون و بی وجه
است و عجب تر از همه آنکه علامه مجلسی در جزء دوم بحار
الانوار گوید که اخبار بسبعین از جهت تسلیه دادن
شیعیان است که مبادا از طول زمان ابتلاء مرتد شوند
و ترک ذکر اینگونه احتمالات در کلام ائمه هدات بهتر است
در هر حال این خبر شریف در نهایت اعتبار و علو اسناد است
و مکرر در کتب معتمده و اصول امامیه و بیان مرادی از
او نشده بلکه از کلمات علما زیاده بر تحیر چیزی حاصل نشود
چنانچه از نقل کلمات ایشان دانستی و در این مقام اشکا
است نیز اگر مطابق آیات مبارکه و احادیث معتبره در تفسیر
سوره انا انزلناه فی لیلة القدر معین بوده که بنی امیه
هزار ماه که هشتاد و سه سال و کسری میشود خلافت و
سلطنت مقدر است و خلافتها منتهی شد بسنه
صد و سی و دو هجری که ابو مسلم خراسانی دولت ایشان را زایل
نمود و خلافت بال عباس منتقل شد پس چگونه امیرالمؤمنین
در حال وفات خود فرماید که تا هفتاد سال دیگر بلاء است و
بعد از آن رخاء شود و وفات حضرت در سنه چهل هجری بود

و ظاهر کلام حضرت امیر اقتضا دارد که دولت بنی امیه در
هفتاد سال بعد از وفات آنحضرت منقرض شود که مطابق
شود با صد و ده هجری و حال آنکه منتهی شد بصد و سی
و دو و سؤال دیگر آنکه چگونه این کلام فرمود با آنکه هزار ماه
سلطنت بنی امیه را مبدا است و از محتومات بود و آنچه در
رفع اشکال از این خبر که از غوامض اخبار و خفیات اسرار است
استفاده شود این است که مراد حضرت امیر در این کلام
همان اخبار بدولت و سلطنت بنی امیه است و فرموده بعد
از زوال ملک ایشان فرج و رخاء شود و سر اینکه فرموده
هفتاد سال دیگر بلاء است نظر باین معنی است که بنی امیه
را هشتاد و سه سال تقدیر سلطنت بوده و عثمان [illegible]
سال و هشت ماه خلافت کرده بود و این مقدار که از هزار
ماه سلطنت بنی امیه خارج شود هفتاد سال دیگر باقی
ماند که حضرت اشاره بان فرموده که هفتاد سال از بلاء باقی
است یعنی از مدت خلافتها اینقدر باقیست و وفات
حضرت امیر ع در سنه چهل هجری واقع شد در ماه رمضان
و در همان سال معویه مسلط بر ملک شد و مقتضای
تقدیر اولیه این بود که خلافت و استیلای بنی امیه از صد و
ده هجری تجاوز نکند و همین سبب ابو حمزه ثمالی از امام

با قوت و صافی سؤال کرده که هفتاد سال گذشت و ابتلا
تمام نشد جواب بوقوع بدا فرمودند که شهادت حضرت
سید الشهداء بتأخیر انداخت و سبب بداء در تقدیر شد
و تقدیر ثانی در لوح محو و اثبات صد و چهل سال بود و
بواسطه فاش نمودن اسرار اهل بیت دیگر وقتی برای فرج و
رخاء معین نشد و این معنی بغایت لطیف و ظاهر از حدیث
است و حاجت بتکلفات و تمحلات که در کلام محدث کاشانی
و دیگران ذکر شده ندارد و نیز منافات ندارد با کلام اهل
تاریخ که خلافت عثمان و مدت او را در هزار ماه بنی امیه
محسوب نکرده اند و مبدء هزار ماه که هشتاد و سه سال
و کسری است از اول خلافت معویه گرفته اند که سنه چهل
هجری باشد و منتهی شد سلطنت ایشان بمروان حمار که آخر
خلفای امویه است و زوال ملک از او در سنه صد و سی
و دو شد بدست ابی مسلم خراسانی و این مقدار نود و دو
سال شود و چون هشت سال و هشت ماه خلافت عبد الله
بن زبیر از نود و دو کسر شود هشتاد و دو سال و چهار ماه
باقی ماند که هزار ماه باشد بلکه سلطان المورخین مسعودی
در کتاب مروج الذهب حساب تحقیقی نموده و هزار ماه را منطبق
بر زمان خلافت بنی امیه کرده بطوریکه یک روز کم و زیاد

نیست ولی از ایام خلافت عثمان ذکری نکرده بلکه مبدء را
از خلافت معویه قرار داده چنانچه از مقدمه صحیفه سجادیه
نیز این معنی ظاهر است و وجه عدم منافات آن است که اخبار
جناب امیر ع بحسب تقدیر اول بوده و در آن تقدیر بداء
واقع شده و در تقدیر ثانی لوح محو و اثبات هزار ماه از خلافت
معویه مقرر و واقع شده و اگر [illegible] برین معنی حمل نمائیم از
معمیات و الغاز خواهد شد و منطبق بر هیچ حساب و تاریخی
نشود و نیافتم کسی از علمای مذهب را که مفاد صحیحی از این حدیث
بدست آورده باشد زیاده بر آنچه نقل شد و از این حدیث
معتبر اموری استفاده شود اول آنکه افعال بعض عباد
موجب تغییر در حوادث و تقدیر شود و تصویر این معنی
در حدیث سابق گذشت دوم آنکه صدور بعضی افعال از
بعضی خلایق موجب حرمان و گرفتاری عموم ناس شود و عصیان و طغیان
برخی از مردم سبب حرمان همه از خیرات و برکات شود و
مؤید این معنی است احادیث وارده در باب آثار معاصی
و ذنوب و اینکه فعل زنا کاران سبب وبا و طاعون شود و منع زکوة
موجب قطع باران و احکام جور سبب استیلای ستمکاران
و تطبیق این معنی بر قواعد عدلیه و آیه مبارکه و لا تزر
وازرة وزر اخری بغایت اشکال است و در احادیث وارد

با ثوره وصّاف سؤال کرده که هفتاد سال گذشت و ابتلا
تمام نشد جواب بوقوع بدا فرمودند که شهادت حضرت
سیّد الشهداء بتأخیر انداخت و سبب بداء در تقدیر شد
و تقدیر ثانی در لوح محو و اثبات صد و چهل سال بود و
بواسطهٔ فاش نمودن اسرار اهل بیت دیگر وقتی برای فرج و
رخاء معیّن نشد و این معنی بغایت لطیف و ظاهر از حدیث
است و حاجت بتکلّفات و تمحّلات که در کلام محدّث کاشانی
و دیگران ذکر شده ندارد و نیز منافات ندارد با کلام اهل
تاریخ که خلافت عثمان و مدّت او را در هزار ماه بنی امیّه
محسوب نکرده اند و مبدء هزار ماه که هشتاد و سه سال
و کسری است از اوّل خلافت معویه گرفته اند که سنهٔ چهل
هجری باشد و منتهی شد سلطنت ایشان بمروان حمار که آخر
خلفای امویه است و زوال ملک از او در سنهٔ صد و سی
و دو شد بدست ابی مسلم خراسانی و این مقدار نود و دو
سال شود و چون هشت سال و هشت ماه خلافت عبد الله
بن زبیر از نود و دو کسر شود هشتاد و دو سال و چهار ماه
باقی ماند که هزار ماه باشد بلکه سلطان المورّخین مسعودی
در کتاب مروج الذهب حسابا تحقیقی نموده و هزار ماه را منطبق
بر زمان خلافت بنی امیّه کرده بطوری که یک روز کم و زیاد

نیست ولی از ایّام خلافت عثمان ذکری نکرده بلکه مبدء را
از خلافت معویه قرار داده چنانچه از مقدّمهٔ صحیفهٔ سجّادیه
نیز این معنی ظاهر است و وجه عدم منافات آن است که اخبار
جناب امیر ع بحسب تقدیر اوّل بوده و در آن تقدیر بدا
واقع شده و در تقدیر ثانی لوح محو و اثبات هزار ماه از خلافت
معویه مقرّر و واقع شده و اگر روایات بر این معنی حمل نمائیم از
معمّیات و الغاز خواهد شد و منطبق بر هیچ حساب و تاریخ
نشود و نیافتم کسی از علمای مذهب را که مفاد صحیح از این حدیث
بدست آورده باشد زیاده بر آنچه نقل شد و از این حدیث
معتبر اموری استفاده شود اوّل آنکه افعال بعض عباد
موجب تغییر در حوادث و تقدیر شود و تصویر این معنی
در حدیث سابق گذشت دوم تتمّهٔ صد و بعضی افعال از
بعضی خلایق موجب حرمان و گرفتاری عموم ناس شود و عصیان و طغیان
برخی از مردم سبب حرمان همه از خیرات و برکات شود و
مؤیّد این معنی است احادیث وارده در باب آثار معاصی
و ذنوب و اینکه فعل زناکاران سبب وبا و طاعون شود و منع زکوة
موجب قطع باران و احکام جور سبب استیلای ستمکاران
و تطبیق این معنی بر قواعد عدلیّه و آیهٔ مبارکهٔ و لا تزر
وازرة وزر اخری بغایت اشکال است و در احادیث وارد

شده که خداوند اهل قریه‌ها را بگناه بعضی از گناه‌کاران
عقاب فرماید و کشتن اهل کوفه حضرت سید الشهدا را
سبب تحریک غضب الهی شد بر عموم شیعیان و این از باب
آثار اعمال یا رضای همه بعمل مباشرین بود در اوائل کتاب
شرح درین باب نگاشته شد سیوم از این حدیث قدر
حضرت حسین هویدا شود که قتل او موجب سختی غضب
الهی شد چنانچه اخبار حمرت آسمان و ظهور آثار سما و تیره و خسوف
و کسوف در غیر موقع و باریدن خون از آسمان دلالت واضحه
برین معنی دارد چهارم این حدیث شریف دلالت دارد
براینکه هر گاه کسی مطلع بر اسرار اولیاء شد نبایستی فاش
نماید و سبب گمراهی عامه شود و موجب ضعف عقیده
ضعفاء العقول مانند اکثر جهلهٔ صوفیه که اشاعهٔ بعض
کلمات متشابه بر السنه و افواه عامه نمایند و مردم را دچار
شبههٔ جبر و تفویض و اخبار طینت و فطرت متحیر سازند
پنجم این حدیث شریف که قطعی الصدور و مضبوط در
اکثر اصول است دلالت صریحه دارد بر اینکه وقت ظهور
دولت حقهٔ قائم و مهدی موعود برای کسی معلوم نیست
بلکه از علوم مختصهٔ بذات اقدس الهی است و احادیث تامه
برین معنی متواتر است و در کتاب کافی این حدیث وارد

باب نهی از توقیت ذکر کرده و کذب الوقاتون از احادیث صحیحه و
اما مبینه است و در حدیث مفضل بن عمر وارد شده که پرسید
از جناب صادق هل للمأمول المنتظر المهدی من وقت موقت
یعلمه الناس فقال حاش لله ان یوقت ظهوره بوقت یعلمه
شیعتنا یعنی آیا از برای مهدی وقت معلوم معینی هست
که بتوانند مردم بدانند فرمود هرگز خداوند وقتی معین
نکند که مردم بدانند قلت یا سیدی و لم ذاک قال لانه
هو الساعة التی قال الله یسئلونک عن الساعة قل انما
علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو و قال و عنده علم
الساعة و لم یقل انها عند احد دون احد مفضل گفت گفتم چگونه
ظهور مهدی وقت معلوم ندارد جواب داد که وقت ظهور
زمان قیامت که خدا فرموده غیر ذات اقدس احدی نداند
و علم بآن وقت خاص بخود او ست و در قرآن گفته نزد او
علم بقیامت و نگفت نزد غیر او هم هست و میداند بار
دیگر مفضل اصرار در سؤال نمود و عرضه داشت اولا
یوقت له وقت فقال یا مفضل لا اوقت له وقتا و لا یوقت
له وقتا ان من وقت لمهدینا وقتا فقد شارک الله فی
علمه یعنی نتوان وقتی برای ظهور مهدی معین کرد
فرمود نه من توانم وقتی معین کنم و نزد دیگری میداند

وهر کس معین نماید برای مهدی ما وقتی را شریک برای
خدا قرار داده در علم او و بعد از آنکه مفضل مأیوس شد
که امام صادق وقتی معین کند از ابتدای آثار و اطوار ظهور
سؤال کرد و گفت یا مولای فکیف بدء ظهور المهدی و الیه
التسلیم قال یا مفضل یظهر فی شبهة لیستبین ثم یعلو
ذکره و یظهر امره و ینادی باسمه و کنیته و نسبه و یکثر ذلک
علی افواه المحقین و المبطلین و الموافقین و المخالفین لتلزمهم
الحجة بمعرفتهم به علی انه قد قصصنا و دللنا علیه و نسبناه
و سمیناه و کنیناه و قلنا سمی جده رسول الله و کنیه فلا
یقول الناس ما عرفنا له اسما و لا کنیة و لا نسبا الی ان قال
یا مفضل فوالله یرفع عن الملل و الادیان الاختلاف و
یکون الدین کله واحدا پرسید مفضل چگونه خواهد
بود آغاز ظاهر شدن مهدی و چگونه تسلیم او نمایند
گفت هویدا شود در حال اشتباهی تا طلب حجت نماید حال مردم
را و بلند شود ذکر و نام او و منادی ندا دهد مردم را باسم
و کنیه و نسب او و بسیار شود مذاکره او نزد محق و مبطل
و موافق و مخالف تا لازم شود مردم را حجت بشناختن او و
با آنکه ما گفته ایم نسب و اسم و کنیه او را و گفته ایم هم نام جدش
پیغمبر است یعنی محمد نام دارد و هم کنیه او است یعنی ابوالقاسم

خوانده شود تا نتوانند مردم که بگویند ما نشناختیم مهدی
را پس از آن فرمود امام صادق بخدا قسم برطرف کند اختلاف
اهل ملل و ادیان را و مردم بر یک دین که دین اسلام است
متفق شوند مؤلف رسالۀ الحسینیه گوید که حدیث مفضل
از کتاب هدایه حسین بن حمدان است و مفضل بن عمر
نزد علمای رجال امامیه ضعیف و مجروح و بی اعتبار است
و هم چنین حسین بن حمدان و کتاب هدایه او بغایت بی
اعتبار است ولیکن خصوص این حدیث چون مضامین
آن موافق سایر احادیث معتبره امامیه است علما و محدثین
حدیث اعتنا نموده اند و در مجامیع حدیث مانند منتخب
البصائر و بحار و رساله رجعت و غیرها نقل و ضبط شده
و از غرایب امور اینکه رئیس ملاحده عصر ما که خود را
بهائیه و اهل بیان نامیده اند در کتاب ایقان مطبوعه در
معموره بمبئی باین حدیث تمسک نموده برای حقیقت سید
علی محمد شیرازی و اینکه او مهدی موعود و قائم آل محمد است
و در سنه هزار و دویست و شصت و شش ظهور نموده
بهتر آنکه عبارات او را بعینها نقل کنیم و بعد از آن در تدلیس
و تلبیس آن سخن گوئیم البته بر هر عاقل بصیری که این کتاب
دیده پوشیده نیست که مزخرفات و خرافاتی از کتب فارسیه

صوفیه تلفیق کرده وعمده حجة او آیاتی است که در بارهٔ مکذبین
از امم سابقه ومنکرین رسالت انبیای گذشته در قرآن
مجید نازل شده با آنکه از اول کتاب نظم و ترتیب و ادعا و حجة
وبرهان وغرض ممتاز ومعلوم نیست وبیان نکرده که مدت
ونوبت کفار از گذشتگان چه دلالت بر صدق سید محمد علی
دارد حقیقت جای شعر معروف است چه خوش گفته است
سعدی در زلیخا که از بوی دل آویز تو مستم وظاهرا در زمان
تالیف ایقان احتمال نداده که دوره ریاست بابیه بشخص
او میرسد وبا آنکه این کتاب بنظر افاضل اهل علم واطلاع
خواهد رسید وبر کذب وافتراء وجهالت مؤلف او یقین
می کنند وحجة قاطعه خواهد شد بر بطلان دعاوی عبا
بهاء فیما بعد در صفحه ۱۵۵ از ایقان مطبوع با این عبارت
گوید احادیث واضحه که اصرح از بیان وتبیان است از همه
غافل ومعرض شده اند وچند حدیث که بادراک خود مطابق
بنا فته اند ومعنی آن ادراک ننموده اند متمسک باهلة
واز سلسال خمر ذو الجلال وزلال بی زوال جمال لایزال
محروم ومایوس مانده اند وملاحظه فرمایید که در اخبار
سنه ظهور آن هویه نوریه را هم ذکر فرموده اند مع ذلک
شاعر نشده اند ودر نفسی از هوای نفس منقطع نگشته اند

فی حدیث المفضل سئل عن الصادق فکیف یا مولای فی
ظهوره فقال فی سنة الستین یظهر امره ویعلو ذکره با کمال تحیر است
از این عباد که چگونه با این اشارات واضحه لایحه از حق احتراز
نموده اند تمام شد عبارت او شایسته باشد عقلای
روزگار دیده بصیرت واعتبار باز نمایند واندازه بضاعت
وعلم واطلاع حضرت بهی را آزمایش کنند که شخصیکه در
مقابل علم هدایت خاتم الانبیاء لوای ضلالت افراشته
وتمامی علمای این مذهب اسرای هوای نفس انگاشته و
در مقام استدلال بحدیث برآمده بحدی بی بهره از علم
ونا آگاهی باشد که نتواند یک حدیث را صحیح نقل کند و تحریف
در لفظ خبر نماید واین اندازه جلافت ورعد وبرق کند
واین یک خبر را صریح وواضح شمارد واحادیث متواتره
که هزار وسیصد سال در مرئی ومنظر علمای اسلام
در کتب معتمده موجود است تغییر بچند حدیث نماید
ودر این چند کلمه حدیث مفضل که در چندین کتاب قدیم
موجود است چندین تحریف وتصرف نماید وملتفت نشود
که این خبر در کتاب منتخب البصائر وهدایه وبحار وعوالم
وکتب شیخ احمد احسائی که معتمد این طایفه هست مذکور
است فکیف یا مولای فی ظهوره ندارد ولفظ شبهه را بسته

شده بلکه دو سنین را بجای اینسنین بگذارد و نفهمد
که بعد از تاکیدات حضرت صادق که دانستن وقت ظهور
مهدی مختص بذات اقدس الهی است و اگر کسی مدعی شود که من
میدانم شریک در علم خدا قرار داده چگونه بعد از این بیانات
تعیین وقت ظهور کند و صریحاً گوید در سنه شصت ظاهر
شود فرض کردیم که حضرت صادق تناقض با این صریح حرف
فرموده باشد پس از آن بیانات که اسم او محمد است و کنیه
او ابو القاسم است و نسب او معلوم است و همه ملتها در
زمان ظهور او ملت واحده شود و اختلافات از میان مردم
برداشته شود چگونه احتمال رود که مراد سید علی محمد
شیرازی باشد و کجا اختلافات بر طرف شد و در زمان ما
زیاده بر هزار حدیث صریح صحیح دلالت دارد که قائم پسر
بلا واسطه امام حسن عسکری است و از برای او دو غیبت است
یکی صغری و دیگری کبری از برای سید شیرازی کجا غیبت
واقع شد و از همه تناقضات اغماض کنیم و گوییم لفظ سنین است
کدام سنین مراد است شاید مراد دو هزار و شصت باشد
یا هزار و پانصد و شصت باشد این لفظ مجمل مبهم چگونه
دلالت بر هزار و دویست و شصت دارد علاوه بر اینها هوا
خواهان او مانند میرزا ابو الفضل و سایر مروجین او ملتفت

ظهور او در شصت شش بعد از هزار و دویست شده اند
و در صفحهٔ صد و پنجاه باز این عبارت گوید در ایقان که در
ملاحظه فرمایید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازله
در احادیث قبل ذکر شده چنانچه در روضهٔ کافی در بیان
زوراء میفرماید و فی روضة الکافی عن معلی بن وهب عن ابی
عبد الله ء اتعرف الزوراء قلت جعلت فداک یقولون انها بغداد
قال لا ثم قال دخلت الری قلت نعم قال اتیت سوق الدواب
قلت نعم قال رایت جبل الاسود عن یمین الطریق تلک الزوراء
یقتل فیها ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح الخلافة
قلت من یقتلهم قال یقتلهم اولاد العجم این است حکم و امر
اصحاب آنحضرت که قبل از بیان فرموده اند و حال ملاحظه
فرمایید که زوراء موافق این روایت در ری است و این
اصحاب را در آن مکان سید بن عتاب بقتل رسانیدند و
جمیع این وجوهات قدسی را عجم شهید نمودند چنانچه در حدیث
مذکور است شنیده اند و بر همه عالم واضح و مبرهن است
حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن مثل
شمس در وسط سماء ظاهر شده تفکر نمی نمایند و اقبال
بحق نمیجویند و بعض احادیث که معنی آن را ادراک ننموده
اند از ظهور حق و جمال الله اعراض جسته اند و بسقر مقر گرفته

اند تبینت این امور مکر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد
تمام شد عبارت ایقان و بهتر آنکه ما اول حدیث را نقل کنیم
تا اندکی حضرت را بهی واضح شود در صفحه دویست از
روضه مطبوعه طهران است عن معویة بن وهب قال تمثل
ابو عبدالله ببیت شعر لابن ابی عقب وینحر بالزوراء منهم
لدی الضحی ثمانون الفا مثل ما ینحر البدن تا آخر آنچه در
ایقان نقل کرده جز اینکه لفظ حدیث این است یقتل فیها
ثمانون الفا و حاصل معنی حدیث این است که حضرت صادق
شعری در مقام تمثل خواند که شاعر گفته در زوراء هشتاد
هزار نفر در هنگام بلند شدن آفتاب کشته شود مانند
شتر قربانی پس از خواندن شعر راوی حدیث که معویة
ابن وهب بود سؤال کرد که زوراء کجا است عرض نمود که
بغداد است گفت نه چنین است بشهر ری رفته گفت بلی
فرمود بازار چارپایان دیده گفت بلی فرمود آن کوه سیاه از دست
راست دیده زوراء نام دارد کشته میشود در آن کوه هشتاد
هزار نفر از اولاد فلان یعنی هشتاد هزار کس از یک عشیره
که نسل یک شخص معین هستند و هر یک از آنها صلاحیت
برای خلافت دارند گفتم کیست کشنده ایشان فرمود اولاد
عجم این معنای حدیث الحال شاید باشد عقلای عصر

در محفلی مجتمع شوند و کتاب ایقان را باز کنند و هواخواه
جمال ابهی نیز حاضر باشند و از ایشان سؤال شود که این
حدیث بچه دلالت بر حقیت مذهب بابیه دارد و بکجا
ظهور قائم در کجای این حدیث مذکور است و هشتاد هزار
نفر از بابیه چه زمان در ری کشته شد و در چه زمان جماعت
و بابیه هشتاد هزار نفر از یک عشیره بوده اند و هر یک
قابلیت خلافت داشته باشند چه قدر شخص بی ادراک
و بی بهره از علم باشد که ادراک نکند این حدیث دخلی
بمسئله قیام قائم ندارد و صریح است که عدد مقتولین هشتاد
هزار است نه هشتاد و تمثل بشعر مذکور که صادق آل محمد
نموده گواه صدق این معنی است و لفظ حدیث را باغلاطی
نقل کرده چنانچه هویدا است و شراح کتاب کافی احتمال داده اند
که این حدیث شریف اشاره بفتنه چنگیز باشد یا فتنه افغان
در شهر ری در زمان مامون عباسی مراد باشد و چه قدر
قبیح است که شخصی که این اندازه نادان است اینگونه ادعاهای
جزاف نماید و زبان طعن بعلمای اعلام و فقهای اسلام
بگشاید و چه قدر مناسب است قول شاعر قد نجم الشاک
تو با این حال اگر عشق بازی بچه تو خار پشتی و مادم بچی
زیاده بر این تعرض اباطیل هائیه ننمائیم که موجب تضییع وقت

الحدیث الحادی والعشرون

وبسندی المتصل الی الکلینی والصدوق فی الکافی و
الفقیه والامالی والعلل واللفظ له عن الصادق ع قال لما
ضرب الحسین بن علی علیهما السلام بالسیف ثم ابتدر لیقطع
راسه نادی مناد من قبل رب العزة تبارک وتعالی من
بطنان العرش فقال الا ایتها الامة المتحیرة الظالمة بعد
نبیها لا وفقکم الله لاضحی ولا فطر ثم قال ابو عبد الله لاجرم
والله ما وفقوا ولا یوفقون ابدا حتی یقوم ثائر الحسین
ترجمه فرمود امام صادق که چون زدند حسین پسر علی را
بشمشیر پس شتافته شد تا بریده شود سر او فریاد کرد فریاد
کننده از سوی پروردگار از درون بارگاه و گفت ای گروه
سرگردان ستمکار پس از پیغمبر خود دست بکار نکند خدا
شما را برای روز جشن اضحی و نه روز جشن فطر پس گفت
امام صادق ناچار بخدا سوگند دست بکار نشدند و نخواهند
شد هرگز تا بپا خیزد خونخواه حسین بیان علمای اعلام
در فهم مراد این حدیث شریف نیز اختلاف کرده اند و
ظاهر مراد این باشد که از آثار شهادت حضرت حسین این
شد که خلفای جور بر مردم مسلط شدند و دولت از اهل
حق وائمه هدی گردید و دیگر تا زمان قیام قائم مردم اسلام

موفق نشوند که در عید اضحی و عید فطر با امام حق نماز
عیدین گذارند و موفق هم نشدند زیرا که بعد از واقعه کربلا
هیچ اتفاق نیفتاد که یکی از ائمه اثناعشر امامت نماز عید
برای مسلمین نموده باشند و در حقیقه این حدیث معجزه
ثابته ایست که جناب صادق اخبار نموده که مردم بعد از شهادت
موفق نشوند که با امام معصوم نماز عید بجا آورند و
همین طور تا آخر زمان ائمه اثناعشر واقع شد قال المجلسی
فی بیان الحدیث عدم توفیقهم للفطر والاضحی اما لاشتباه
لاشتباه الهلال فی کثیر من الازمان من هذین الشهرین
کما فهمه الاکثر او لانهم لعدم ظهور ائمة الحق وعدم استیلائهم
لا یوفقون للصلوتین اما کاملة او مطلقا بناء علی اشتراط
الامام او بخص الحکم بالعامة کما هو الظاهر والاخیر عندی
اظهر والله یعلم انتهی ولا یخفی ما فیه وقال المحدث الخبیر
الکاشانی فی الوافی لعل المراد بعدم التوفیق لهما عدم الفوز
بجوائزهما وفوائدهما وما فیهما من الخیرات والبرکات فی الدنیا
والآخرة وربما یخطر ببعض الاذهان ان المراد بما اشتبه الهلال
علیهم او المراد عدم توفیقهم للاتیان بالصلاة علی وجهها
باذانها وسننها وشرائطها کما کانت علی عهد رسول الله
وقد هیأ لها ابو الحسن الرضا ع فی زمن المامون فحالوا

بينهما وبين ائمامهما وفي كل من المعنيين قصور اما الاول فلعدم
مساعدة المشاهدة فان الاشتباه اللبس بذلك مع انه لا يضر
لاستبانة حكمه وعدم منافاته لاكثر الصوم وعدم اختصاصه
بالمدعو عليهم واما الثاني فلعدم مساعدة الخبر الاخير فان
الصلوة غير الصوم والفطر وكيف كان فالدعوة مختصة
بالمخبرين الضالين من المخالفين انتهى واشار بقوله الخبر
الاخير الى ما ورد في خبر آخر لا وفقكم الله لصوم ولا فطر
وروى في الكافي عن ابي جعفر الجواد ع حيث سئله الراوي
عن الصوم قال جعلت فداك ما تقول في الصوم فانه روي انهم
لا يوفقون لصوم فقال اما انه قد اجيبت دعوة الملك فيهم
قلت فكيف ذلك جعلت فداك قال ان الناس لما قتلوا الحسين ع
امر الله ملكا ينادي ايتها الامة الظالمة القاتلة عترة نبيها
لا وفقكم الله لصوم ولا فطر وهو وره لم يذكر شيئا غير
التحير في معنى الخبرين وقال الفاضل القزويني في تظلم الزهراء
الاقرب ان عدم التوفيق للصوم انهم يفطرون قبل الغروب
وذهاب الحمرة عن قمة الراس على ما شاهدنا من انهم قائلون
باستحباب تقديم الافطار على الصلوة والشايع بينهم تعجيل
الصلوة قبل الغروب فكيف بالافطار وهذا هو عين عدم
التوفيق للاضحى عدم توفيقهم للحج لتركهم حج التمتع وطواف النساء

لفطر على ما في
بعض الروايات
وعدم التوفيق [illegible]

وذلك واضح انتهى وهو ساقط عن الاعتبار وما نسبه اليهم
لا ماخذ له ولم ينكروا حج التمتع ولا طواف النساء بل ما انكروه
هو جواز الاحلال بعد التلبس بعمرة التمتع او العدول الى
التمتع من حج القران وعلى كل حال فلا ربط له بالاضحى والذي
يظهر ان المراد بدعاء الملك حرمان الناس عن بركات الصلوة
مع الامام الحق في العيدين وان هذا الحرمان شمل جميع الامة
بسبب قتل الحسين ع كما ان قتله صار سببا لطول ابتلاء
الشيعة الى ان يقوم القائم واليه اشار الص ع بقوله لاجرم
ما وفقوا ولا يوفقون ولذا لم يتفق للامة بعد قتل الحسين ع
صلوة عيد للناس مع الائمة الطاهرين من ولده على مرور
الازمان حتى ان المامون في ايامه استدعى من مولينا الرضا ع
ان يخرج الى الصلوة عيد الفطر فلما تهيا وخرج اعاده من اثناء
الطريق ولم يوفق الناس للصلوة معه نعم قد ورد في التهذيب
رواية عن محمد بن قيس عن الباقر ع انه كان اذا صلى بالناس صلوة
فطر او اضحى خفض من صوته الخبر وظاهره ينافي ما ذكرنا وهو
مخالف للسيرة المعهودة المعلومة الا ان يكون
المراد صلوته بخواص اصحابه سرا ويؤكد ما ذكرنا ما رواه
المشايخ الثلثة عن عبد الله بن دينار عن ابي جعفر ع قال قال
يا عبد الله ما من عيد للمسلمين عيد اضحى ولا فطر الا وهو

يجدد لآل محمد ع فيه حزن قلت ولم ذاك قال لانهم يرون
حقهم في يد غيرهم واما رواية لا يوقفون الصوم فظني انه يحرم في
اضحى وان كان عاد و بناء عن الكافي بعده ولكن يقربه ما رواه
في العلل عنه ع في اخره وفي رواية اخرى لفطر ولا اضحى والله
تعالى وحججه اعلم وروى السيد رضي الدين بن طاوس رضي
الله عنه في الاقبال باسناده عن جابر بن عبد الله الانصاري
قال كنت بالمدينة وقد ولاها مروان بن الحكم من قبل يزيد بن
معوية وكان شهر رمضان فلما كان في اخر ليلة منه امر مناديه
ان ينادي بالناس في الخروج الى البقيع لصلوة العيد فغدوت
من منزلي اريد الى سيدي علي بن الحسين ع غلسا فما مررت
بسكة من سكك المدينة الا رايت اهلها خارجين الى البقيع
ويقولون الى اين يا جابر فاقول الى مسجد رسول الله ص
حتى اتيت المسجد فدخلته فما وجدت فيه الا سيدي علي بن
الحسين قائم يصلي صلوة الفجر فلما فرغ سجد سجدة الشكر
الخبر ودخل سويد بن غفلة على امير المؤمنين ع يوم عيد فاذا
عنده فاثور عليه خبز السمراء وصحفة فيها خطيفة وملبنة
فقلت يا امير المؤمنين يوم عيد وخطيفة فقال انما هذا عيد
من غفر له والفاثور الخوان والخطيفة لبن يطبخ بدقيق وفي روضة
الواعظين عن امير المؤمنين كل يوم لا يعصى الله فيه فهو يوم عيد

الحديث الثاني والعشرون

وبالسند المتصل الى مشايخ الاجازة عن الشيخ الجليل ابي
عبد الله المفيد النيسابوري في اماليه انه قال قال الرضا ع ان
الحسن والحسين ع وقد ادركهما العيد فقالا لامهما فاطمة يا اماه
قد تزين صبيان المدينة الا نحن فما بالك لا تزينينا بشيء من
الثياب فها نحن عرايا كما ترين فقالت لهما يا قرتي العينين ان
ثيابكما عند الخياط فاذا خاطها واتاني بها زينتكما بها يوم العيد
تريد بذلك تطييب خاطرهما قال فلما كانت ليلة العيد اعادا
القول على امهما وقالا يا اماه الليلة ليلة العيد فبكت فاطمة
رحمة لهما وقالت لهما يا قرتي العينين طيبا نفسا اذا اتاني الخياط
بها زينتكما ان شاء الله قال فلما مضى وهن من الليل وكانت ليلة
العيد اذ قرع الباب قارع فقالت فاطمة من هذا فنادى يا بنت
رسول الله افتحي الباب انا الخياط قد جئت بثياب الحسن و
الحسين قالت فاطمة ففتحت الباب فاذا هو رجل لم ار اهيب
منه شيمة واطيب منه رائحة فناولني منديلا مشدودا ثم
انصرف لشانه فدخلت فاطمة وفتحت المنديل فاذا فيه قميصان
ودراعتان وسروالان ورداءان وعمامتان وخفان فسرت
فاطمة بذلك سرورا عظيما فلما استيقظ الحسنان ع البستهما
وزينتهما باحسن زينة فدخل النبي صلى الله عليه وآله عليهما

یوم العید وهما مزینان فقبلهما وهناهما بالعید وحملهما
علی کتفیه ومشی بهما الی امهما ثم قال یا فاطمة رأیت الخیاط الذی
اعطاک الثیاب هل تعرفینه قالت لا والله لست اعرفه ولست
اعلم ان لی ثیابا عند الخیاط فالله ورسوله اعلم بذلک فقال
یا فاطمة لیس هو بخیاط انما هو رضوان خازن الجنان والثیاب
من حلل الجنة اخبرنی بذلک جبرئیل عن رب العالمین ترجمه
امام هشتم فرموده که برهنه بودند حسن وحسین و در
رسیده بود ایشان را روز جشن پس گفتند بمادر خود
فاطمه ای مادر آرایش کرده کودکان مدینه مگر ما پس چرا تو
آرایش نکنی ما را بچیزی از جامه‌ها ما برهنه‌ایم چنانچه می
بینی و پاسخ داد آنها را و گفت ای دو روشنی دیدگان من
جامه‌های شما نزد دوزنده است هرگاه دوخت و آورد
آرایش کنم شما را در روز جشن میخواست باین سخن خوشدل
کند آن دو پسر را پس چون شب جشن شد دوباره گفتند
گفتار را بمادر خود و گفتند امشب شب جشن است
پس گریست فاطمه از روی مهربانی بر دو کودک خود و گفت ای
روشنی چشمان خوشدل باشید هرگاه آورد دوزنده
آرایش کنم شما را بخواست خدا پس چون گذشت پاسی از شب و
بود شب جشن ناگاه کوبید در خانه را کوبنده فاطمه گفت

کیست پس آواز کرد مردی ای دختر پیغمبر خدا بگشا در را من
دوزنده هستم آورده‌ام جامه‌ها را فاطمه گفت گشود در را
ناگاه مردی بود که ندیده بودم بهتر از آفرینش او و
خوشبوتر از وی پس داد دستار خوانی بسته را و
برگشت پی کار خود و در خانه درآمد فاطمه و گشود دستار
خوان را ناگاه در او بود دو زیر پیراهنی و دو روپوش
پیراهن و دو زیرجامه و دو روپوش و دو دستار سر و دو
موزه و شاد شد فاطمه شادی بزرگی پس چون بیدار شدند
حسن وحسین پوشانید جامه‌ها را بایشان و آراست آنها را
نیکوتر آرایشی پس درآمد در خانه آنها پیغمبر روز جشن
و آن دو پسر آراسته بودند و بوسید ایشان را و در روز جشن
گرفت آنها را و برداشتشان بشانه خود و بردشان بسوی
مادرشان و گفت ای فاطمه دیدی دوزنده را که بشما داد
جامه‌ها را آیا میشناسی او را گفت بخدا سوگند نشناسم
او را و نمیدانستم نزد دوزنده جامه داشته باشم خدا و
پیغمبرش داناترند باین کار پیغمبر گفت دوزنده نبود بلکه
رضوان کلیددار بهشت بود و جامه‌ها از جامه‌های بهشتی بود
آگاهی داد مرا جبرئیل از نزد پروردگار جهانیان بیان
سابقا در باب صدور کرامات و معجزات انبیا و اولیا انشا

شد که نفوس قویه قدرت دارند موجودات عالم مثال و
غیب را بمعرض عالم شهادت در آرند و آنچه در قوه خیال ایشان
صورت پذیرد در خارج موجود شود و چون صدیقه کبری
تصور لباس و خیاط و ذکر او را برای تسلیه خواطر ایشان
نمود خارجیه پیدا کرد و در خبر دیگر نیز وارد شده که در
روز عیدی سبطین بحضور رسول اکرم آمدند و جامه
نو خواستند جبرئیل از جامهای بهشتی دو جامه سفید آورد
اند و نور دیدگان رسول درخواست جامه رنگین نمودند
پیغمبر طشت طلبید و جبرئیل آب ریخت حسن خواهش
لباس سبز کرد و حسین لباس سرخ خواست و جبرئیل خبر
داد پیغمبر را بشهادت ایشان و بزرگوار و اهل کوفه در قبال
ابن اعراز الهجی تمام ملابس سید الشهدا را از تن او بیرون
کردند و سبط در تذکره نقل کرده اخذوا جمیع ما کان
علیه حتی سرواله و ابن شهر آشوب گفته سراویل فوقانی را
بیرون کردند و حدیث جمال و بند سراویل از وقایع مستفیضه
در کتب است و نعم ما قیل لئن کان ثوبی فوق قیمته الفلس
فلی فیه نفس دون قیمتها الانس

الحدیث الثالث والعشرون

وبالسند المتصل الی الشیخ الاجل عماد الدین الطبری فی

کتاب بشارة المصطفی عن الاعمش عن عطیة العوفی قال خرجت
مع جابر بن عبد الله الانصاری زائرین قبر الحسین فلما وردنا
کربلاء دنی جابر من شاطئ الفرات فاغتسل ثم اتزر بازار
وارتدی باخر ثم فتح صرة فیها سعد ونثرها علی بدنه ثم لم یخط
خطوة الا ذکر الله حتی اذا دنی من القبر قال المسنیه فالمسنه
فخر علی القبر مغشیا علیه فرششت علیه شیئا من الماء فافاق
وقال یا حسین ثلثا ثم قال حبیب لا یجیب حبیبه ثم قال وانی
لک بالجواب وقد شحطت اوداجک علی اثباجک وفرق بین
بدنک وراسک فاشهد انک ابن خیر النبیین وابن سید
المؤمنین وابن حلیف التقوی وسلیل الهدی وخامس
اصحاب الکساء وابن سید النقباء وابن فاطمة سیدة النساء
ما لک لا تکون هکذا وقد غذتک کف سید المرسلین و
ربیت فی حجر المتقین ورضعت من ثدی الایمان وفطمت
بالاسلام فطبت حیا وطبت میتا غیر ان قلوب المؤمنین
غیر طیبة لفراقک ولا شاکة فی الخیرة لک فعلیک سلام
الله ورضوانه واشهد انک مضیت علی ما مضی علیه
اخوک یحیی بن زکریا ثم جال ببصره حول القبر وقال السلام
علیکم ایتها الارواح التی حلت بفناء قبر الحسین واناخت
برحله اشهد انکم اقمتم الصلوة وآتیتم الزکوة وامرتم بالمعروف

شد که نفوس قویه قدرت دارند موجودات عالم مثال و
غیب را بمعرض عالم شهادت در آورند و آنچه در قوه خیال ایشان
صورت پذیرد در خارج موجود شود و چون صدیقه کبری
تصور لباس و خیاط و ذکر او را برای تسلیه خواطر ایشان
نمود خارجیه پیدا کرد و در خبر دیگر نیز وارد شده که در
روز عیدی سبطین بحضور رسول اکرم آمدند و جامه
نو خواستند جبرئیل از جامههای بهشتی دو جامه سفید آورد
اند و نور دیدگان رسول درخواست جامه رنگین نمودند
پیغمبر طشت طلبید و جبرئیل آب ریخت حسن خواهش
لباس سبز کرد و حسین لباس سرخ خواست و جبرئیل خبر
داد پیغمبر را بشهادت شان و بزرگوار و اهل کوفه در قبال
این اعزاز الهی تمام ملابس سید الشهداء را از تن او بیرون
کردند و سبط در تذکره نقل کرده اخذوا جمیع ما کان
علیه حتی سراویله ابن شهر آشوب کهنه سراویل فوقانی را
بیرون کردند و حدیث جمال و بند سراویل از وقایع مستفیضه
در کتب است و نعم ما قیل   لئن کان ثوبی فوق قیمته الفلس
فلی فیه نفس دون قیمته الانس

الحدیث الثالث والعشرون

و بالسند المتصل الی الشیخ الاجل عماد الدین الطبری فی

کتاب بشارة المصطفی عن الاعمش عن عطیة العوفی قال خرجت
مع جابر بن عبد الله الانصاری زائرین قبر الحسین فلما وردنا
کربلاء دنی جابر من شاطی الفرات فاغتسل ثم اتزر بازار
وارتدی باخر ثم فتح صرة فیها سعد و نثرها علی بدنه ثم لم یخط
خطوة الا ذکر الله حتی اذا دنی من القبر قال المسنیه فالمسته
فخر علی القبر مغشیا علیه فرششت علیه شیئا من الماء فافاق
وقال یا حسین ثلثا ثم قال حبیب لا یجیب حبیبه ثم قال وانی
لک بالجواب وقد شحطت اوداجک علی اثباجک و فرق بین
بدنک و راسک فاشهد انک ابن خیر النبیین وابن سید
المؤمنین وابن حلیف التقوی و سلیل الهدی و خامس
اصحاب الکساء وابن سید النقباء وابن فاطمة سیدة النساء
ما لک لا تکون هکذا وقد غذتک کف سید المرسلین و
ربیت فی حجر المتقین و رضعت من ثدی الایمان و فطمت
بالاسلام طبت حیا و طبت میتا غیر ان قلوب المؤمنین
غیر طیبة لفراقک و لا شاکة فی الخیرة لک فعلیک سلام
الله و رضوانه واشهد انک مضیت علی ما مضی علیه
اخوک یحیی بن زکریا ثم جال ببصره حول القبر وقال السلام
علیکم ایتها الارواح التی حلت بفناء قبر الحسین و اناخت
برحله اشهد انکم اقمتم الصلوة و آتیتم الزکوة و امرتم بالمعروف

و نهیتم عن المنکر و جاهدتم الملحدین و عبدتم الله حتی اتیکم
الیقین و الذی بعث محمدا بالحق لقد شارکناکم فیما دخلتم
فیه قال عطیة فقلت کیف و لم نهبط وادیا و لم نعل جبلا و
لم نضرب بسیف و القوم قد فرق بین رؤسهم و ابدانهم و
اولادهم و ارملت الازواج فقال لی یا عطیة سمعت حبیبی
رسول الله ص یقول من احب قوما حشر معهم و من احب
عمل قوم اشرک فی عملهم و الذی بعث محمدا بالحق نیتی و نیة
اصحابی علی ما مضی علیه الحسین و اصحابه خذ و بی نحو ابیات
کوفان فلما صرنا فی بعض الطریق فقال لی یا عطیة هل اوصیک
و ما اظن اننی بعد هذه السفرة ملاقیک احب محب آل محمد
ما احبهم و ابغض مبغض آل محمد ما ابغضهم و ان کان صواما
قواما و ارفق بمحب آل محمد فانه ان تزل قدم بکثرة ذنوبهم
ثبتت لهم اخری بمحبتهم فان محبهم یعود الی الجنة و مبغضهم
یعود الی النار ترجمه عطیه عوفی کوفی بیرون رفتم با جابر
پسر عبد الله انصاری که دیدن نمایم گور حسین پسر علی
پسر ابو طالب را پس چون رسیدیم در کربلا نزدیک شد جابر
از لب فرات و شست و شو نمود پس لنگ نمود جامه را
و برد و شش انداخت بکیر را پس بر گشود همیانی را که در
آن مشک بود و بپاشید بر تن خود و گام نزد گامی را

مگر آنکه یاد نمود خدا را تا هنگامی که نزدیک آن گور شد گفت
بمن دست مرا بر روی گور گذار پس گذاشتم دست ویرا
پس افتاد بر سر گور بیهوش پس آب بر روی پاشیدم تا بهوش
آمد و سه بار گفت ای حسین پس گفت آیا دوست پاسخ نمیدهد
دوست خود را پس گفت کجا توانی پاسخ گفت در رستیکه
خون طپیده رگهای گردن تو بر میان دو شانه تو و جدائی افکنده شد
میان تن تو و سر تو پس گواهی دهم که تو پسر بهترین پیمبرانی و
پسر بزرگ گروندگانی و هم سوگند پرهیزکاری و زاده راه
نمائی و پنجم یاران کلیم و پسر بزرگ مهتران و پسر فاطمه بزرگ
زنان و چگونه چنین نباشی و پرورش داده تو را پنجه
بزرگ پیغمبران فرستاده و پرورده شدی در کنار
پرهیزکاران و شیر خوردی از پستان گرویدن بخدا و شیر
بریده شدی باسلام پاکیزه بودی در زندگی و پاکیزه بودی
در مردگی جز آنکه دلهای گروندگان خوش نیست برای جدائی
تو و ناداری نیست در نیکوئی برای تو پس بر تو باد درود خدا
و خوشنودی او و گواهی دهم که تو گذشتی بر آنچه گذشت
بر آن یحیی پسر زکریا پس گردانید جابر چشم خود را گرد گور
و گفت درود بر شما ای جانهائیکه فرود آمد بدر گور را گرد
گور حسین و جا گرفتید بجای باش او گواهی دهم که شما برپا داشتید

نماز را و دادید بهره راه خدا را و فرمان دادید به نیکی و باز
داشتید از بدی و کوشش کردید از این بر کشتگان را و
بندگی نمودید خدا را تا رسید شما را مرگ سوگند بآنکه بر
انگیخت محمد را براستی که هر اینه انباز بودیم ما شما را در
آنچه در آمدید در او عطیه گفت گفتم مر جابر را چگونه انباز
ایشانیم و فرود نیامدیم ما در وادی او و بالا نرفتیم کوهی را
و نزدیم بشمشیر و این گروه جدائی افتاد میانه سرها و تنها
ایشان و بچه‌ها یتیمها و بی شوهر شدند زنهای ایشان پس
گفت ای عطیه شنیدم از دوست خودم پیغمبر خدا که می
گفت هر که دوست دارد گروهی را برانگیخته شود با ایشان
و هر که دوست داشته باشد کار گروهی را انباز شود
در کار ایشان سوگند بآنکه محمد را براستی فرستاد که آهنگ
من و یارانم بر چیزیست که گذشتند بر او حسین و یاورانش
پس آنکه گفت ببر بدم مرا سوی خانهای کوفه پس چون در افتادیم
در پاره از راه گفت مرا ای عطیه آیا سفارش کنم تو را و
گمان ندارم که برخورم تو را پس از این بیابان بریدن دوست
بدار دوستدار کسان محمد را هنگامیکه دوست دارد
ایشان را و دشمن دار دشمن ایشان را هنگامی که دشمن
دارد ایشانرا و اگرچه روزه دار و نمازگذار باشند و مدارا

کن بدوستی کسان محمد را پس بدرستیکه اگر بلغزد از آنها پائی
در بسیاری گناهان ایشان استوار بماند دیگری از راه دوستی
ایشان بدرستیکه دوست ایشان برگشت به بهشت نماید
دشمن ایشان بازگردد بدوزخ بیانات در این خبر معتبر
مذکور نیست که زیارت جابر در روز اربعین بوده یا
روز دیگر و نیز ذکر نشده که زیارت جابر در سال اول
شهادت بود یا بعد ولیکن مذکور در سایر کتب شیعه
محقق هر دو امر است و ظاهر این است که از مدینه برای
ادراک فیض زیارت حرکت بجانب کوفه نموده و شبهه نیست
که جابر در زمان حرکت حضرت سیدالشهدا ع جابر در
مدینه بوده چنانچه مکالمه او با آنحضرت در ثاقب المناقب
مرویست و بهر حال ورود اهل بیت ع بکربلا در روز
اربعین بسیاری ذکر کرده اند از عامه و خاصه مانند ابن نما
و ابن طاوس و ابو مخنف و صاحب کتاب نور العین از عامه و
امالی صدوق نیز ظاهر شود که گوید تخریج علی بن الحسین ع
بالنسوة و رد الراس الی کربلا و در سیره و تاریخ محفوظ است
که بعد از سال شهادت اهل بیت مسافرتی بعراق نموده اند
و شیخ جلیل معاصر نوری اعلی الله قدره و نور قبره در
لؤلؤ و مرجان انکار بلیغی فرموده بلکه گوید دفن اهل بیت

از کربلا بکوفه و از کوفه بشام و مراجعت بکربلا در مدت
چهل روز از قبیل ممتنعات است مسافت کوفه و شام قریب
دویست فرسخ است و عبور اهل بیت از شهرهای فرات بوده
و از تکریت و بعلبک و قنسرین و حلب گذشته‌اند و چند
روز هم در کوفه برای وصول اذن یزید اقامت داشتند
چگونه تصور شود که در ظرف یکماه یا کمتر ذهابا و ایابا
اهل بیت دویست فرسخ راه طی نمایند و هفت روز یا زیاده
هم در شام اقامت نموده‌اند و راه شام بحجاز و عراق قدر مشترکی
ندارد که در اثناء راه از نعمان بن بشیر خواهش این معنی نمایند
و چگونه نعمان بی اجازهٔ یزید اجابت نماید و هرگز احتمال نرود
که ملاقات سید العابدین با جابر شده باشد و هیچ کس
در خبر بشارة المصطفی نباشد و زائر اول جابر است حضرت
باشد مع ذلک مشهور این باشد اول زائر جابر است این
است تمام ما حصل از کلام شیخ جلیل طاب مرقده و حاصل
او زیاده بر استبعاد چیزی نیست و امور منقوله را نتوان
باستغراب تکذیب کرد اگرچه سید بن طاوس با آنکه خود
او در کتاب ملهوف ورود اهل بیت را در اربعین ذکر
کرده در کتاب اقبال استبعاد نموده و هرگاه کسی تامل و تتبع
در وضع مسافرتهای اعراب خصوصا در ازمنهٔ سابقه نموده

باشد بعید نداند که اینگونه طی مسافت ایشان خلاف عادت
نیست خصوصا هرگاه قافله شتاب داشته باشند و این
قبیل سرعت سیر مسافرت بسی معهود است مثلا طریق اعظم
میان حرمین شریفین زیاده بر صد فرسخ است و حضرت حسین
در پنج یا چهار روز طی نمود زیرا که مضبوط است شب بیست و
هشتم رجب از مدینه خارج شد و سیم شعبان در مکه بود
الیوم حاج با سیر سریع این مسافت را ده روز یا زیاده روز
عبور کنند و بعض از ثقات متتبعین مسافرت از شام ببغداد
در یک اسبوع شده‌اند و در مصباح کفعمی و در رسالهٔ
شیخ بهائی و محدث کاشانی نیز در تواریخ شرعیه ورود اهل
بیت را در غرهٔ صفر بشام از مسلمات گرفته‌اند و ورود اهل
بیت را در روز اربعین بمدینه شیخ مفید و شیخ طوسی
صریحا ذکر کرده‌اند پس باید باستبعاد تکذیب و اینکه شیخ بهائی
گفته مراد بعیات رجوع بمدینه خروج از شام است نه
ورود و رجوع بسمت مدینه شدند بغایت بعید است و در
اقبال سید تصریح بورود مدینه ندارد پس معتبر است که
در هیجدهم محرم از کوفه خارج شده باشند و غرهٔ صفر در
شام وارد شده باشند و ابن زیاد منتظر ورود اذن شده
باشد یا بطریق سریعی خبر فرستاده خبر رسیده باشد و هفت

روز نهم چنانچه مروی هست در شام اقامت نموده باشند
در ظرف دوازده یا سیزده روز بکربلا وارد شده باشند
وانچه بعض مورخین غیر معتمد گفته اند که تا اربعین در کوفه
اقامت کردند از درجهٔ اعتبار ساقط است و ممکن است که
از شام تا حجاز طرق عدیده باشد که بعض از انها حد مشترکی
میانهٔ حجاز و عراق داشته باشد و نعمان بن بشیر هم مامور
باطاعت و رعایت اهل بیت بود و اما عدم تعرض در خبر
بشارة المصطفی از ملاقات اهل بیت چون از غرض از کتاب
خارج بود و وضع کتاب برای مناقب و فضایل شیعه است
ازین جهت ذکر نشده در هر حال وجهی برای تکذیب ورود
اهل بیت بکربلا نیست و نیز بحسب عادت بعید نماید که ان
قافلهٔ دل شکسته که باکراه و اضطرار از کربلا کوچ کردند
و از گریه و سوگواری ممنوع شدند و اجساد شریفهٔ شهدای
خود را مقابل آفتاب افتاده دیدند بدون آگاهی بر حال ابدان
مقدسه و اطلاع بر مقابر حال بمدینه رجوع کنند و بزیارت
ان تربت مقدسه فائز نشده برگردند امیر معزی نیکو گفته

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من — تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن
ربع از دلم پرخون کنم اطلال را جیحون کنم — خاک دمن گلگون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی — وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن

و موافق روایت ابن طاوس چون اهل بیت بان سرزمین رسیدند
اقامهٔ ماتم نمودند و زنان ان ناحیه نیز مجتمع شدند و سوگواری
کردند و در ورود اربعین اهل ذکر و مرثیه خوانان اکاذیب
یاوه مخترعه ایست که از مؤلفات اساتید خود ضبط کرده
اند اعراض از ذکر انها بهتر است و اشعار حکیم نظامی برای
و تصویر ورود اهل بیت در کربلا بسیار لطیف و مناسب است

چون شوشهٔ تربت پدر دید — الماس شکسته در جگر دید
در تربت او فتاد بیهوش — بگرفتش چون جگر در آغوش
انکس که اسیر بیم گردد — چون باشد چون یتیم گردد
نومید شده ز دستگیری — با ذل غریبی و اسیری
چندان ز مژه سرشک خون ریخت — کاندام زمین بخون در آمیخت
گفتای پدر ای پدر کجائی — کافسر بسر یتیم نمائی
من بی پدری ندیده بودم — تلخست کنون که آزمودم

و از توصیف جابر در این حدیث حضرت حسین را بخامس
اهل کسا نماید که این لقب از القاب معروفهٔ انحضرت بوده
و حدیث اجتماع اهل بیت عصمت تحت کسا از احادیث
متواترهٔ اسلام است و در تفسیر ایهٔ مباهله و ایهٔ تطهیر
مفسرین عامه و خاصه ضبط کرده اند و اما حدیث کسای
معروف در زمان ما در کتب معتبره نقل نشده و از خصائص

منتخب شیخ طریحی است و خالی از احتمال آنکه من متن نباشد
و حال خصائص منتخب بر اهل علم مکشوف است و در آخر
حدیث ویتا اکملوا قال الله الخ مجهول القائل و منفصل
از متن حدیث است اگرچه مضامین مرقومه درین خبر مطابق
با احادیث معتبره امامیه است فی الجمله اگرچه جابر در آخر حدیث
بان اشاره نموده و وصیت کرده عطیه عوفی را که از اهل
علم و حدیث و از طبقه تابعین اهل کوفه است از محبت و دوستان
اهل بیت و دشمنی دشمنان ایشان و موافق است با اخبار معتبره
که با دوستی اهل بیت هیچ عملی ضرر نرساند و با دشمنی ایشان
هیچ طاعتی سود ندهد وجد بخط الکفعمی ره قیل للصادق
ان السید الحمیری یلینا لمن الشراب فقال ان زلت له قدم
ثبتت له اخری ولما انشد عنده قصیدته لام عمرو باللوی
الخ جعل یقول شکر الله لاسمعیل قوله فقیل له انه لیشرب
النبیذ فقال ایعجز مثله التوبة ولا یکبر علی الله ان یغفر الذنوب
لمحبینا و مادحینا و قریب منه ما رواه الکشی ایضا و ادل
ما روی فی اهل المحبة والولایة ما رواه الشیخ فی التهذیب
فی الزیارات بسنده عن زید الشحام قال سئل ابو عبدالله
عن رجل ونحن عنده فقیل له مات فترحم علیه فقال رجل من
القوم لی علیه دنانیر فغلبنی علیها و سماها یسیرة قال فاستبان

ذلك فی وجه ابی عبدالله فقال اتری الله یاخذ ولی علی علیه
فیلقیه فی النار فیعذبه لاجل ذهبك قال فقال الرجل هو فی
حل جعلنی الله فداك فقال ابو عبدالله فلا کان ذلك قبل
الآن وعن دعوات الراوندی روی ان الله تعالی قال لموسی
هل عملت لی عملا قط قال صلیت لك و صمت و تصدقت و
ذکرت لك فقال الله تعالی اما الصلوة فلك برهان والصوم
جنة والصدقة ظل والذکر نور فای عمل عملت لی قال موسی
دلنی علی العمل الذی هو لك قال یا موسی هل والیت لی ولیا
وهل عادیت لی عدوا قط فعلم موسی ان افضل الاعمال الحب
فی الله والبغض فی الله والیه اشار الرضا بمکتوبه کن محبا
لآل محمد وان کنت فاسقا و کن محبا لمحبیهم وان کانوا فاسقین
ومن شجون الحدیث ان هذا المکتوب هو الآن عند بعض اهل
کرمند قریة من نواحینا الی اصفهان ما هی و فیه ان رجلا
من اهلها کان جمالا لمولینا ابی الحسن عند توجهه الی خراسان
فلما اراد الانصراف قال له یا بن رسول الله شرفنی بشیء
من خطك اتبرك به وکان الرجل من العامة فاعطاه ذلك المکتوب
انتهی ولکن ینبغی لاهل محبتهم ان یتورعوا و یتجنبوا اثم ما ینقص
فضل المحبة وحیاء منهم لئلا ینفر الناس عن محبتهم
روی البرسی فی مشارقه ان رجلا من المنافقین قال لمولانا

الرضا ان من شیعتکم من یشرب الخمر علی الطریق لا یرعوون
عنه واعرض اخر فقال مثل ذلک فعرق وجهه الشریف
حیاء ثم قال الله اکرم من ان یجمع بین رسیس الخمر وحبنا
اهل البیت فی قلب المؤمن وروی قریب منه فی ریاض الجنان
عن الصادق ع

الحدیث الرابع والعشرون

روی الشیخ الجلیل محمد بن شهر اشوب فی المناقب عن امالی
الحاکم عن ابی رافع قال کنت الاعب الحسین ع وهو صبی بالمداحی
فاذا اصاب مدحاته مدحاتی قلت لا احملک کما لم تحملنی
فیقول اما ترضی ان تحمل بدنا حمله رسول الله ترجمه ابو رافع
گفت هم بازی بودم با حسین ع در هنگام کودکی بگوهای
غلطان پس هر گاه میرسید گوی من گوی او را میگفتم دوش
گیر مرا میگفت میخواهی سوار شوی بر دوشیکه پیغمبر دوش
میکشید او را پس وامی گذاشتم او را و چون میرسید گوی
او گوی مرا می گفتم من هم دوش نگیرم ترا چنانچه دوش نگرفتی
مرا پس میگفت آیا خشنود نیستی دوش گیری تنی را که دوش گرفت
او را پیغمبر خدا بیانات مقام عصمت و شرافت نفوس مقدسه
معصومین منافاتی با لعب در زمان کودکی که از لوازم بشریت
است ندارد زیرا که اینگونه امور نقصان نیست بلکه از قبیل
لوازم طبیعت است مانند اکل و شرب و نوم و لعب بامور مباحه

از نقصان کودکی است و از این قبیل است روایت آهو بچه
که برای پیغمبر هدیه آورده اند و بحضرت حسن بخشید و چون
حضرت حسین ع آمد دید برادرش آهو بچه دارد و بازی
کند پرسید از کجا آورده جواب گفت جدم بمن عطا کرد
او نیز خدمت رسول آمد و بچه آهو درخواست نمود رسول
متحیر شد چه جواب گوید که ناگاه آهوئی هویدا شد و بچه
همراه داشت و بزبان فصیح عرضه داشت یا رسول الله مرا
دو بچه بود یکی را صیاد صید کرد برای شما هدیه آورد
من بعد از دیگری دلخوش بودم ناگاه آوازی شنیدم که
بره خود را نزد رسول خدا بر که حسین ازاو بچه آهو خواسته
و نزدیکست گریان شود و بگریه او ملائکه گریان شوند و
امتناع حضرت حسین شاید نکرده داشته باشد که غیر
معصوم شایسته نباشد حمل بر معصوم شود مثل
آنکه بر دوش کشیدن رسول حسنین را نیز اشاره بعصمت
و جلالت قدر ایشان بوده و مکرر در احادیث شیعه و سنی
وارد است که آندو طفل را بر شانه خود سوار میکرد و میفرمود
نعم الجمل جملکما و نعم الراکبان انتما بلکه در مناقب مذکور است
دو گیسو از دو طرف گذاشته بود که بدست حسنین بدهد
و بسیار زمانی سجده نماز را طول میداد تا حسین از دوش

از حمل ابو رافع ع

او بطبیعت خواطر فرود آید و صحابه که بسبب طول سجود میپرسیدند
جواب می گفت ارتحلنی ابنی و محتمل است که حمل نمودن رسول
حسنین را بر دوش خود اشاره بامر معنوی باشد که نسل
رسول از صلب آن دو نور پاک خواهد بود و هم فرموده الله که
نسل هر پیغمبری از ولد ذکور او بوده مگر رسول خاتم که نسل
او از دختر او است و مؤید است این مطلب را حدیث شریفی
که شیخ شهید در اربعین خود روایت کرده و از معانی
و علل نیز مروی است از عبد الجبار که گفت سمعت محمد بن حرب
الهلالی امیر المدینة یقول سألت جعفر بن محمد فقلت
یا ابن رسول الله فی نفسی مسئلة ارید ان اسئلک عنها قال
ان شئت اخبرتک بمسئلتک قبل ان تسئلنی وان شئت
فسئل فقلت له یا ابن رسول الله وبای شیء تعرف ما فی نفسی
قبل سؤالی عنه قال بالتوسم اما سمعت قول الله عز وجل
ان فی ذلک لآیات للمتوسمین وقول رسول الله اتقوا فراسة
المؤمن فانه ینظر بنور الله عز وجل قال فقلت له یا ابن رسول
الله فاخبرنی بمسئلتی قال اردت ان تسئلنی عن رسول الله صلی الله علیه
وآله لم یطق حمله علی عند حط الاصنام عن سطح الکعبة
مع قوته وشدته وما ظهر منه فی قلع باب خیبر والرمی بها
وراءه اربعین ذراعا وکان لا یطیق حمله اربعون رجلا وقد

کان رسول الله یرکب الناقة والفرس والبغل والحمار ورکب
البراق لیلة المعراج وکل من ذلک دون علی فی القوة والشدة
قال فقلت له عن هذا والله اردت ان اسئلک یا ابن رسول الله
فاخبرنی فقال ان علیا برسول الله شرف وبه ارتفع وبه
وبه وصل الی اطفاء نار الشرک وابطال کل معبود دون
الله عز وجل ولو علاه النبی لحط الاصنام لکان بعلی مرتفعا
ومشرفا وواصلا الی حط الاصنام ولو کان ذلک کذلک
لکان افضل منه الا تری ان علیا قال لما علوت ظهر رسول الله
شرفت وارتفعت حتی لو شئت ان انال السماء لنلتها اما علمت
ان المصباح هو الذی یهتدی به فی الظلمة وانبعاث نوره
من اصله وقد قال علی علیه السلام انا من احمد کالضوء من الضوء
اما علمت ان محمدا وعلیا کانا نورا بین یدی الله جل جلاله قبل
خلق الخلق بالفی عام وان الملائکة لما رأت ذلک النور رأت له
اصلا قد تشعب منه شعاع لامع فقالت الهنا وسیدنا
ما هذا النور فاوحی الله عز وجل الیهم هذا نور من نوری
اصله نبوة وفرعه امامة اما النبوة فلمحمد عبدی ورسولی
والامامة فلعلی حجتی وولیی ولولاهما ما خلقت خلقی اما علمت
ان رسول الله رفع یدی علی بغدیر خم حتی نظر الناس الی
بیاض ابطیهما فجعله مولی المسلمین وامامهم وقد احتمل

الحسن والحسين يوم حظيرة بني النجار فلما قال له بعض اصحا
نا ولني احدهما يا رسول الله ص قال ص نعم الحامل انا ونعم الراكبان
وابوهما خير منهما وانه كان يصلي باصحابه فاطال سجدة من
سجداته فلما سلم قيل له يا رسول الله لقد اطلت هذه السجدة
فقال عليه السلام ان ابني ارتحلني فكرهت ان اعجله حتى نزل وانما
اراد بذلك رفعهم وتشريفهم والنبي ص رسول نبي امام وعلي
ليس بنبي ولا رسول فهو غير مطيق لحمل اثقال النبوة قال محمد
حرب الهلالي زدني يا ابن رسول الله فقال انك لاهل للزيادة
ان رسول الله حمل عليًّا على ظهره يريد بذلك انه ابو ولده وامام
الائمة من صلبه كما حول رداءه في صلوة الاستسقاء واراد
ان يعلم اصحابه بذلك انه قد تحول الجدب خصبًا قال فقلت له
زدني يا ابن رسول الله ص فقال احتمل رسول الله ص عليا يريد
بذلك ان يعلم قومه انه الذي يخفف عن ظهر رسول الله ما عليه
من الدين والعدات والاداء عنه من بعده قال فقلت يا ابن رسول
الله زدني فقال انه قد احتمله وما حمل الا لانه معصوم لا يحمل وزرا
فيكون افعاله عند الناس حكمة وصوابا وقد قال النبي
ص لعلي يا علي ان الله تبارك حملني ذنوب شيعتك ثم غفرها
لي وذلك قوله عز وجل ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك
وما تأخر ولما انزل الله تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا

انفسكم

عليكم انفسكم قال النبي ص ايها الناس عليكم لا يضركم من
ضل اذا اهتديتم وعلي نفسي واخي اطيعوا عليا فانه مطهر
معصوم لا يضل ولا يشقى ثم تلا هذه الاية قل اطيعوا الله
واطيعوا الرسول فان تولوا فانما عليه ما حمل وعليكم ما حملتم
الاية ثم قال الصادق ع ايها الامير لو اخبرتك بما في حمل النبي
ص عليًّا ع عند حط الاصنام من سطح الكعبة من المعاني التي
ارادها لقلت ان جعفر بن محمد لمجنون فحسبك من ذلك ما
قد سمعت فقمت اليه وقبلت راسه وقلت الله اعلم حيث
يجعل رسالته

الحديث الخامس والعشرون

وبالسند المتصل الى شيخ الطائفة قدس سره عن محمد بن
مسلم قال سمعنا ابا جعفر ع وجعفر بن محمد يقولان ان الله
عوض الحسين من قتله ان جعل الامامة في ذريته والشفا
في ذريته والشفاء في تربته واجابة الدعاء عند قبره ولا
تعد ايام زائره جائيا وراجعا من عمره قال محمد بن مسلم فقلت
لابي عبد الله هذه الخلال تنال بالحسين ع فما له في نفسه
قال ان الله الحقه بالنبي فكان معه في درجته ومنزلته
ثم تلا ابو عبد الله ع والذين امنوا واتبعتهم ذريتهم بايمان
الحقنا بهم ذريتهم ترجمه محمد پسر مسلم گفت شنیدم از
ابی جعفر و از جعفر پسر او که میگفتند بدرستیکه خداوند

برابر داد حسین را از کشتن و اینکه کرد نباید پیشوائی را
در زادگان او و بهبودی داد در خاک گور او و برآمدن
خواهش را نزد گور او و شمرده نشود روزهای دیدار کنان
او از زندگانی ایشان گفت محمد پسر مسلم پس گفتم مر اباعبدالله
را که این بهره‌ها برده شد بحسین پس چه چیز برای خود او است
گفت بدرستیکه خدا رسانید او را به پیغمبر و هم پایه او ست
در جایگاه او پس خواند ابو عبدالله این را اینا نا فامت بایست
الهیه است که در تقدیر اولیه و خلقت نفوس نورانیه در
اشخاص معینه مقرر شده که ابدا تغییر پذیر نیست و این تعیین
بحسب قابلیت و استعداد ذاتی و احاطه علم اقدس ذات بصدور
افعال و حصول اطواریکه موجب استحقاق این مرتبه است
بوده از جمله شهادت و مظلومیت حضرت حسین در عالم
تقدیر موجب شایستگی اولاد امجادش بود برای امامت
و ریاست اهل توحید چون منصب امامت در حقیقت
خلافت کبرای الهیه است که قابلیت و ساطه فیض و مظهریت
اسماء و صفات باشد پس چنین نباشد که تعیین شخص
امام باختیار مردم باشد چنانچه معتزله گمان کرده اند و
هم چنین عبارت از وصایت مطلقه نیست که هر یک از اولاد
توانستند او طمع نمایند و عبارت از سلطنت و استیلای

بقهر و غلبه و واداشتن مردم بر احکام اسلامیه و اجرای
حدود و اقامه معروف و نهی از منکرات نیست چنانکه زیدیه
گمان برده اند و چون این معنی از اسرار خفیه بوده بعضی از
اولاد ائمه اثنی عشر گمان میکرده اند که برای ایشان حظی و نصیبی
است یا آنکه هجوم و بیعت عامه موجب تحریک خیال ایشان
میگردیده و عقل و نقل بر طبق آنچه نگاشته شد منطبق و
متعاضد است و دعوای بعضی از علویین و خروج ایشان
بسیف از جهة عدم اطلاع بر حقیقت امر بوده یا مقصد صحیح
دیگری داشته اند و مردم گمان داشته که مدعی امامت است
چنانچه در حق زید شهید و بعضی دیگر وارد شده و در کتاب
منتخب البصائر حدیثی وارد است از حضرت باقر العلوم قال
لما قتل الحسین ع ارسل محمد بن الحنفیة الی علی بن الحسین فخلی
به ثم قال یا ابن اخی قد علمت ان رسول الله ص کانت الوصیة
منه و الامامة من بعده الی علی بن ابیطالب ع ثم الی الحسن
ثم الی الحسین و قد قتل ابوک و لم یوص و انا عمک و اخو
ابیک و ولادتی من علی ع فی سنی و قدمی و انا احق بها منک
فی حداثتک فقال لا تنازعنی فی الوصیة و الامامة و لا
تحاجنی فقال له علی بن الحسین یا عم اتق الله و لا تدع ما لیس
لک بحق انی اعظک ان تکون من الجاهلین ان ابی یا عم صه

الی فی ذلک قبل ان یتوجه الی العراق وعهد الیّ فی ذلک قبل
ان یستشهد بساعة وهذا سلاح رسول الله فلا تتعرض
لهذا انی اخاف علیک ان تکون ممن تنقص العمر وتشتت الحال
ان الله تبارک وتعالی لما صنع الحسن ع مع معویة لعنه الله ما
صنع الی ان لا یجعل الله الوصیة والامامة الا فی عقب الحسین ع
واما بودن شفا در تربت مقدسه محل تواتر اخبار امامیه
واز جمله مجربات قطعیه طائفه محقه است و تخلف شفاء
در بعض اوقات بسبب وجود موانع است چون تأثیر تربت
ودعا وسایر توسلات شرعیه بالطبیعه نخواهد بود تا
تخلف نکند بلکه مؤثر طبیعی هم با تخلف شرط یا وجود مانع
تأثیر نکند واز شرایط تأثیر تربت حسن عقیده در تأثیر وی است
چنانچه در کامل الزیاره مرویست که ابن ابی یعفور عرضه داشت
خدمت امام صادق ع که چه باشد که بعضی استشفا بتربت نمایند
و نفع نبخشد فقال لا والله الذی لا اله الا هو ما یأخذه احد
وهو یری ان الله ینفعه به الا نفعه الله به واز جمله شرایط استشفا
بتربت محفوظ بودن تربت است در محل پاکیزه و نگاهداری
باحترام از امام باقر ع روایت شده که محمد بن مسلم شکایت نمود که
ما گاهی استشفای بتربت کنیم و سودی ندهد فرمود هر گاه
تربت مکشوف باشد مرضای جنیان استشمام و انحراف نمایند

وبرکت تربت برود که تنها لیسیده نشود واشامیده نشود تربت
برای امری غیر دیگر انکه همان ساعت فائده یابد چنین فرمود که
تربت را در خورجین با چیزها تا پاک نکذارید که اثر خواهد
رفت واز جمله شرایط ذکر اسم الهی است نزد باز کردن بسته تربت
که شیاطین وجنیان نتوانند دست بمالند بر او چنانچه نیز
در کامل است که شیاطین وکفار جن حسد می برند بنی آدم
بر تربت چون نتوانند با ملائکه داخل حائر شوند چون کسی
بیرون برد شیاطین هجوم بروی کنند ودست مالی کنند
وحضرت صادق ع بابی حمزه ثمالی فرمود باین سبب تأثیر نکند
تربت پس هرگاه تربت گرفتی مستور بدار او را وذکر خدا
بر او بسیار کن واستخفاف با او مکن ونجس یقین اخذ کن
تا سود بخشد ودر روایات قرائت انا انزلناه وفاتحه وقل
اربعه بر تربت وارد است واز شرایط خواندن دعا است
در خبر است که مردی خدمت جناب صادق ع عرضه داشت
که شما فرموده اید تربت حسین ع از دواهای مجربه است
بردم و چیزی نکرد مگر آنکه بشکند او را فرمود چنین است
داشته خوردم وفائده نبردم فرمود برای تربت دعائی
که بی فقدان دعا فائده ندهد پس چون خواهی بگیری ببوس
او را وبر چشمان بگذار وبگو اللهم انی اسئلک بحق الملک الذی

مصها واسئلك بحق النبي الذي خصها واسئلك بحق
الوصي الذي حل فيها ان تصلي على محمد وآل محمد وان
تجعله شفاء من كل داء وامانا من كل خوف وحفظا من كل
سوء پس ببندد او را وبخوان سوره قدر را و در احادیث
نهی موکد از خرید و فروش تربت مقدسه وارد شده و روایت
شده که هر که بفروشد تربت را یا بخرد مانند کسی است که
لحم آن حضرت را خریده و فروش کرده باشد و از سنن موکده
سبحه گرفتن از تربت مقدسه است که احادیث در فضیلت
آن بسیار است بدون تسبیح ثواب آن حاصل شود برای کسی
که سبحه تربت در دست داشته باشد و هر گاه سهوا
بگرداند هر دانه بیست حسنه برای او نوشته شود مؤلف
گوید عجب است از مردمی که سبحه ها از استخوان حیوانات
با حسنه میوه و چوب سنگ میگیرند با آنکه شیعه مذهب
هستند و این اندازه برکات وحسنات بر خود تفویت نمایند
بخیال آنکه ابتهاج برکت وصفا اینگونه خیالات ناشی از
غفلت وجهالت یا ضعف عقیده است عاذنا الله و سایر
المؤمنین منه و باید دانست که مراتب فضیلت تربت با غبار
قرب و بعد از قبر شریف مختلف میشود تا چهار میل و فرسخ
وهفتاد ذراع از جوانب اربع محدود شده و شرح این جمله

در کتب مفصله مزبور است و در این زمان هر چند از زیر زمین
گرفته شود بهتر است و مخفی نباشد که اهل شک و ریب را
بهره از استشفای تربت نیست بلکه گاهی تاثیر بضد نماید چنانچه
در امالی شیخ الطائفه وارد است که مردی مبتلا بدرد شکم
بود عجوزه از اهل کوفه او را علاج نمود بقدح ابی جبوری
حاصل شد پس از آنکه تمامی اطبا عاجز از معالجه شده بودند
بعد از یک گاه از عجوزه پرسید در آن قدح چه دوا بود گفت
یک دانه از سبحه تربت چون آن مرد عامی مذهب بود گفت ای
رافضیه مرا از تربت خورانیدی پس دوباره مبتلا شد بدرد
شکم سخت تر از اول و نیز در آن کتاب است که یوحنای نصرانی
طبیب بغداد بود روزی از کسی پرسید که تو را بحق پیغمبرت
این قبر یکه نزدیک قبر بنی هبیره است قبر کیست گفت قبر حسین
ابن علی گفت مرا حکایتی است شبی شاپور کبیر مرا برای معالجه
موسی بن عیسی احضار نمود دیدم طشتی نزد او است و تمام
اعضا و احشای او در طشت ریخته پرسیدم چه شده او را
گفتند در محضر او مذاکره حسین بن علی شد و اینکه شیعیان
بتربت مداوی نمایند مردی از بنی هاشم حاضر بود گفت
من تجربه کرده ام موسی بن عیسی پرسید از آن تربت چیزی
داری گفت بلی پس موسی قدری از آن تربت گرفت و از روی

سخریه در اسفل خود نهاد که فوراً فریادش بلند شد و طشت
خواست و تمام اندرونش پلید در طشت بیخت یوحنا که
قابل علاج نیست و این معجزه سبب اسلام یوحنا شد و اما اجابت
دعا نزد قبر آنحضرت نیز مثل استشفا به تربت مشروط بشرائط
است چنانچه مطلق استجابت دعا را شروطی است که در کتب
دعا مزبور و مشروح است و کتاب عدة الداعی شیخ جلیل
احمد بن فهد حلی در این باب بهترین کتابی است و مجمل قول در
باب استجابت دعا این است از عجایب خلقت بنی آدم
است که افعال او در الواح قدریه سماویه مؤثر است و
جمله از حوادث در عالم تقدیر معلق بر بعضی از اعمال اختیاریه
بشریه است و باین معنی تصریح شده در کلمات علمای الهیین
که گفته‌اند اسباب وجود حوادث گاهی ابتدا از عالم سفلی
شود و در احادیث وارد شده الدعاء یرد القضاء و باین سبب
بدای در تقادیر اولیه واقع شود و همچنین سایر اعمال از معاصی
و طاعات و صدقات و زیارات در حوادث تاثیر تمام دارد
و لامحاله میانه این اعمال و حوادث روابط خاصه است که
اولیای وحی مطلع هستند و عقول از ادراک این امور عاجز
و از این جهت عقول را راهی در ربط عالم ملک بملکوت
نیست و در تاثیر اعمال مردم محتاج بنبوت و وحی هستند

و ممکن است که زمان و مکان زیاد در استجابت دعا تاثیر و مدخلیت
تامه باشد مانند جمعه و اسحار و ماه رمضان و عرفه و نیمه شعبان
و امثال آن و مانند کربلا و عرفات و مسجد کعبه و در هر یک
از این ابواب احادیث بسیار وارد شده و در خبری وارد
شده که جمله از دعاهای مؤمنین اگر در ماه رمضان مستجاب
نشد دیگر مستجاب نشود مگر در عرفات و در کتاب عدة الداعی
مرویست که امام صادق بیمار شد امر نمود اجیری برای دعا
بگیرند که در کربلا برود و دعا کند برای آنحضرت و آن اجیر
برخورد در خانه حضرت بیکی از دوستان و چون بر قصه
مطلع شد بوی گفت حضرت صادق خود امامی است مفترض
الطاعه مانند حسین چگونه تو را نزد قبر او فرستد پس اجیر
برگشت و این کلام آنحضرت صادق عرضه داشت جواب فرمود
چنان است که این مرد گفته و لیکن ندانسته که خداوند را
بقعه‌هائی است که دعا در آن بقاع مستجاب شود و بقعه
کربلا از آن جمله است و قریب باین معنی احادیثی است که روایت
شده از حضرت هادی ابی الحسن عسکری که امر فرمود که
کسی برود کربلا برای آنحضرت دعا کند و بعض اصحاب
آنحضرت گفتند دعای شما بهتر است از دعای دیگری فرمود
رسول خدا افضل بود از کعبه و حجر الاسود و عرفات و طواف

می کرد خانه را و استلام می نمود حجر را و وقوف می نمود در عرفات
از برای خداوند بقعه هائیست که دوست دارد که خوانده شود
در آن بقعه ها و کربلا از آن اماکن است و بدانکه دعای نزد قبر
شریف صادق است بر دعای در اطراف قبر بلکه مطلق بقعه
و رواق و تا بیست و پنج ذراع از جوانب اربع قبر شریف قدر
یقینی است و مدلول اخبار معتبره است که این مقدار از
باغهای بهشت است و مسافر مخیر ندر قصر و اتمام نماز
تا این حدود در مطلق حرم و صحن بلکه حجرات صحن نیز فتوی
داده اند و مراد بفقره حدیث که ایام زیارت محسوب از عمر
نشود این است که در مدت زیارت گناه زائر بر او نوشته
نشود و محاسبه با او ننمایند و بعضی تاویلات بعیده در
این فقره ذکر کرده اند فائده در نقلش نیست

الحديث السادس والعشرون

وبسندی المتصل الی المشایخ الجلة و رؤساء المذهب
والملة عن الشيخ الجليل محمد بن علی بن شهرآشوب عن السجاد
علی بن الحسين ع قال خرجنا مع الحسين فما نزل منزلا ولا ارتحل
عنه الا وذكر يحيى بن زكريا و قال يوما ان من هوان الدنيا
ان راس يحيى اهدی الی بغی من بغايا بني اسرائيل وفي
حديث مقاتل عن زين العابدين ع ان امرئة ملك بني اسرائيل

کبرت وارادت ان تزوج بنتها من الملك فاستشار
الملك يحيى بن زكريا فنهاه عن ذلك فعرفت المرئة ذلك وزينت
بنتها وبعثتها الی الملك فذهبت و لعبت بين يديه فقال لها
الملك ما حاجتك قالت راس يحيى بن زكريا فقال الملك يا
بنية حاجة غير هذی قالت ما اريد غيرها وكان الملك اذا
كذب فيهم عزل عن ملكه فخير بين ملكه وبين قتل يحيى فقتله ثم
بعث براسه اليها في طشت من ذهب فامرت الارض فاخذتها
وسلط الله عليهم بخت نصر فجعل يرمي اليهم بالمناجيق
ولا تعمل شيئا فخرجت عليه عجوز من المدينة فقالت ايها
الملك ان هذه مدينة الانبياء لا تنفتح الا بما ادلك عليه
قال لك ما سئلت قالت ارمها بالخبث والعذرة ففعل فتقطعت
فدخلها فقال علی بالعجوز فقال لها ما حاجتك قالت في المدينة دم
يغلي فاقتل عليه حتی يسكن فقتل عليه سبعين الفا حتی سكن
يا ولدی يا علی والله لا يسكن دمی حتی يبعث الله المهدی فيقتل
علی دمی من المنافقين الكفرة الفسقة سبعين الفا ترجمه علی بن
حسین گفت بیرون شدیم با پدرم حسین و فرود نیامد
جایگاهی را و کوچ نکرد از آنجا مگر آنکه یاد نمود یحیی پسر زکریا را
و روزی گفت از خواری این جهان این بود که سر یحیی پیشکش
فرستاده شد برای زن زشت کاری از زشت کارهای بنی اسرائیل

و در بعضی نسخ مقاتل [illegible] بنی اسرائیل

پیر شد خواست دختر خود را شوهر دهد بپادشاه پس کنکاش خواست
از یحیی پیغمبر دیگر باره باز داشت او را از آن کار و دانست آن زن آنرا
پس آرایش کرد دختر خود را و فرستاد نزد پادشاه بوی گفت
و رفت و بازی کرد جلو روی او و پادشاه بوی گفت چه نیاز
خواهی دهم گفت سر یحیی را پادشاه گفت نیازی جز این بخواه گفت
جز آن نخواهم و روش ایشان بود که پادشاه هر گاه دروغ گوید
از شاهی کنارش کنند پس سرگردان شد میان پادشاهی و میانه
کشتن یحیی که کدام را برگزیند و کشت یحیی را و فرستاد سر او را بر
آن زن در طشت زرین و فرمان داده شد بزمین و گرفت آن
زن را و بر کانشد خداوند بر آن گروه بخت نصر را که بیند اخت
بر آنها فلاخن ها را و کار گر نمیشد پس بیرون شد بسوی او
پیره زنی از شهر و گفت ای پادشاه این شهر پیغمبران است
کشوده نشود مگر بآنچه من راه نمایم تو را باو گفت راست آنچه
بخواهی گفت بریز بر ایشان پلید و ناپاک را پس چنان کرد و
گسیخته شد آن شهر و در آمد در آن شهر و گفت پیره زن را
نزد من آورید چون آوردند گفت نیاز تو چیست گفت در
این شهر خونی هست که بجوشد کشتار کن تا این خون آرام
گیرد و چون هفتاد هزار تن کشت آرام گرفت پس گفت حسین
پسر خود را ای علی بخدا سوگند که آرام نگیرد خون من تا برانگیزد

خدا مهدی را و بکشد بر خون من هفتاد هزار تن از مردمان
دو رویی ناگرویده نافرمان را بپایان رسید حالات حضرت حسین
شباهت تمامی دارد با حضرت یحیی و امام صادق فرموده
زیارت کنید حسین را و جفا نکنید او را که او سید الشهداء
و سید جوانان بهشت شبیه یحیی بن زکریا است در
احادیث وارد شده که آنچه در امتهای گذشته واقع شده
در این امت نیز واقع خواهد شد و فقره اول حدیث ابن
شهر آشوب و امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان از سفیان
بن عیینه از علی بن زید از سید الساجدین روایت کرده
و تکرار حضرت سید الشهداء ذکر یحیی بن زکریا را در اثناء
راه کربلا اشاره باین معنی بوده که شهادت من در این امت
مانند شهادت یحیی است در بنی اسرائیل و مطابق آمده
حالات حضرت سید الشهداء با یحیی در اموری اول
آنکه هم نامی از پیش از خود نداشتند که بنام ایشان نامیده
شده باشد و در قرآن مجید است لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ
سَمِيًّا و در خبری وارد است که فاطمه زهرا پس از ولادت
حضرت حسن او را نزد پیغمبر آورد و او را حسن نام
نهاد و پس از ولادت حسین او را نزد پیغمبر آورد و گفت
این پسر نیکوتر است او را حسین نامید و از این حدیث

نماید که تصغیر برای تعظیم است دوم گریستن آسمان بر این
دو مظلوم چنانچه در تفسیر آیه مبارکه فما بکت علیهم السما
والارض احادیث بسیاری وارد شده که آسمان گریه نکرد
مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی سیم اینکه مدت حمل
هر دو شش ماه بود و در بعضی اخبار زمان حمل عیسی بن
مریم را نیز شش ماه ذکر کرده اند چهارم قبل از ولادت
یحیی بشارت آسمانی بولادت او رسید و ولادت حضرت
حسین و شرح حال او را جبرئیل خدمت رسول اکرم عرضه
داشت چنانچه در احادیث مشهور است و در تفسیر آیه حملته
امه کرها و وضعته کرها جماعتی از مفسرین نقل کرده اند
پنجم آنکه قاتل هر دو از اولاد زنا بوده و از حضرت باقر روایت
شده که کشنده انبیا و اولاد انبیا زنازادگان خواهند بود چنانچه
مسعودی در اثبات الوصیه و راوندی در قصص
الانبیاء روایت کرده ششم سر هر دو را در طشت طلا
گذاردند و برای زنازادگان و زناکاران هدیه فرستادند
و خون یحیی را در طشت بچنند که مبادا بزمین برسد
و باعث غضب الهی شود و این عادت در خون سید الشهدا
نشد و شاعر خوب گفته حیف است خون حلق تو ریزد
بروی خاک بجای من اجازه که طشتی بیاورم

هفتم کیفر کشیدن خداوند بکشته شدن هفتاد هزار
نفر هشتم سخن گفتن سر یحیی چنانچه در تفسیر منهج مذکور
است نهم در بالا بردن هر یک از این دو مولود مسعود
باسمان بعد از ولادت چنانچه در کتاب قصص الانبیاء
راوندی مسطور است که یحیی را پس از ولادت باسمان
بردند و غذا داده شد بنهرهای بهشتی تا زمانیکه بزرگ
شد از شیر و بالا بردن باسمان بدن مقدس حسین را
بعد از شهادت در اخبار معتبره وارد است ولی واقف
نشدم بحدیثی که حضرت حسین را بعد از ولادت باسمان
بالا برده باشند دهم نیز در قصص الانبیاء مرویست که
یحیی در خانه تاریک که می نشست خانه از نور جمال خود روشن
می نمود و نیز در مناقب از جامع ترمذی روایت کرده که
حضرت حسین هر گاه در مکان تاریک می نشست روشنی جبین و
نحر او راهنمائی میکرد بسوی او یازدهم تحقق مقام
خوف از عظمت الهی بمرتبه مؤکده در تفسیر امام عسکری
مرویست که نبوده بنده از برای خداوند مگر آنکه خطیئه
نموده یا عزم بر خطیئه کرده مگر یحیی بن زکریا و در مناقب
مذکور است که گفته شد مر حسین را که چه چیز بزرگ
نموده خوف ترا از خدا فرمود ایمن نشود در روز قیامت

مگر کسیکه بترسد از خدا در دنیا دوازدهم سخن گفتن خدا
با یحیی و حسین در کتاب تفسیر مجمع البیان مسطور است
در تفسیر وحنانا من لدنا که حضرت باقر ع فرمود که تحنن
و شفقت خداوند بر یحیی بمرتبه بود که هرگاه می گفت یارب
جواب می شنید لبیک یا یحیی و نیز از عیون المجالس
مرویست که حضرت حسین راه میرفت با انس بن مالک
تا انکه بقبر خدیجه کبری رسید و انس کناره جست و
انس گفت من خود را از وی پنهان کردم او طول داد در
نماز خود را و شنیدم او را که مناجات می کرد و میگفت

یا رب یا رب انت مولاه — فارحم عبیدا الیک ملجاه
یا ذا المعالی علیک معتمدی — طوبی لمن کنت انت مولاه
طوبی لمن کان خائفا ارقا — یشکو الی ذی الجلال بلواه
و ما به علة و لا سقم — اکثر من حبه لمولاه
اذا اشتکی بثه و غصته — اجابه الله ثم لباه

فنودی علیه الصلوة و السلام

لبیک لبیک انت فی کنفی — و کلما قلت قد علمناه
صوتک تشتاقه ملائکتی — فحسبک الصوت قد سمعناه
دعاک عندی یجول فی حجب — فحسبک الستر قد سفرناه
لو هبت الریح فی جوانبه — خر صریعا لما تغشاه

سلنی بلا حشمة و لا رهب — و لا حسابا انی انا الله

تنبیه کلمات مفسرین مثل اخبار و سیر مورخین مختلف است
در اینکه خراب بیت المقدس و خونخواهی یحیی بن زکریا بدست
بخت نصر واقع شد یا غیر ان و احادیث معتبره دلالت دارد
بر انکه مباشر این کار بخت نصر بوده اگر چه خالی از معارضی
نیست و شرح این جمله در تفاسیر و بیان ایه مبارکه سوره
اسری وقضینا الی بنی اسرائیل لتفسدن فی الارض
مسطور است و انچه مشهور در احادیث شیعه است این
که بخت نصر خونخواهی کرد و ابن اثیر در کامل التواریخ تکذیب
این مطلب نموده و گفته پیغمبری را که بنی اسرائیل کشتند و
بخت نصر خونخواهی نمود شعیا نام داشت در زمان ارمیا
و از زمان او تا زمان قتل یحیی چهار صد و شصت و یک سال
بوده و این مطلب را نسبت باتفاق اهل تاریخ از یهود و نصاری
داده مولف گوید محتمل است که بخت نصر از اسماء نوعیه
باشد مثل فرعون و غیر ان و هم وارد است که بخت نصر
از معمرین بوده و در خبر است که بخت نصر شیر ماده سگی
را خورده بود و بخت نام سگ است و نصر اسم صاحب
ان بوده و بحسب روایات شبهه نیست که بخت نصر هفتاد
هزار تن از بنی اسرائیل برای خون یحیی کشت و چون در

فی الکتاب

بیت المقدس در آمد کوهی از خاک دید که خون از او میجوشید
و هر چه خاک بر او میریزند از زیر خاک خون بالا می آید و گفتند
باو که این خون یحیی بن زکریا است کشتار نمود تا خون آرام
گرفت و نظیر این واقعه در این امت خونخواهی مختار بن
ابی عبیده ثقفی بود از سید الشهداء ع که خداوند هر گاه
خواهد انتصار نماید از اولیای خود یاری طلبد از شرار
مخلوق و هر گاه انتصار برای خود فرماید یاری خواهد
از اولیای خود و انتصار جست برای یحیی بن زکریا بخت
نصر و از این حدیث و سایر احادیث نفی شبهه در حق
مختار بن ابی عبیده نشد جماعتی از علماء عامه طعن بسیار
و مذمت بیشمار در حق او نوشته اند و جمله از علمای ما قدس سرهم
هم متابعت کرده اند شیخ فقیه ابن نما در اخذ الثار فرماید
که قبر او مدتی در باب مسلم بن عقیل مهجور بوده و از شیعه
رغبتی در زیارت او نمیشد و در کتاب کشی و سائر کتب
رجال اخبار مدح و ذم در حق او وارد شده ولی بین هویدا
است که اخبار مذمت او از باب تقیه بوده و هر گاه تبری
از او در زمان حضرت سجاد و حضرت باقر علیهما السلام شده
از باب استیلای بنی امیه بوده و از مطالعه سیره مرضیه
مختار در انتقام و خونخواهی هویدا شود که غرض او صحیح

و در خبر است از حضرت صادق ع

و از اهل محبت اهل بیت بوده و غرض ملک و سلطنت نداشته
و از زمان شهادت حضرت سید الشهداء آتش در قلوب
شیعه شعله ور بوده مترصد هنگام و وقت فرصت
بودند از تاریخ طبری نقل شده که در سنه شصت و یک
شیعه در تهیه و جمع آوری آلات حرب بودند و در پنهانی
معاهدات از یکدیگر میگرفتند و مورخ امین در مروج
الذهب فرموده در سنه شصت و پنج شیعه کوفه متحرک
شدند و یکدیگر را ملامت نمودند که پسر پیغمبر در همسایگی
ما کشته شد و ما او را اعانت نکردیم و این خطای بزرگی
بود و ننگ آن تا قیامت باقی خواهد ماند و شسته نشود
مگر بکشتن کشندگان او و بالجمله همراهی بزرگان شیعه
با او مثل سلیمان بن صرد صحابی و ابراهیم بن الاشتر
و دیگران دلیل بزرگی بر صحت نیت او بوده و چه ستایشها
بسیار از او فرموده حضرت باقر که خانهای خراب ویران شده
ما را مختار ساخت و خونخواهی کرد و محبتها نمود و بر محبت
خبر مخفی نیست که تبری و تکذیب از مختار اگر در خبر وارد
از باب تقیه از مخالفین است که او را از اشرار میشمارند
و عدیل بخت نصر شمرده و ابو الفرج جوزی در کتاب منتظم
روایت کرده از ابن عباس که خدا وحی نمود بر پیغمبر که من کشتم

بواسطه خون یحیی هفتاد هزار تن و میکشم بجهة پسر فاطمه هفتاد
هزار و شیخ جلیل مسعودی در مروج الذهب نقل کرده
که چون مصعب کشت مختار را و پردگیان او را احضار نمود
امر کرد ایشان را به تبری از مختار همه تبری کردند بجز دو نفر
از زنهای او یکی دختر سمرة بن جندب و دیگری دختر
نعمان بن بشیر انصاری که امتناع کردند و گفتند چگونه
تبری کنیم از مردی که خداپرست بود و صائم النهار و قائم اللیل
بود و خون خود را بذل نمود در راه رسول خدا و خون اولاد
او تا شفا داد سینه‌های دوستان ایشان را مصعب شرح
حال آن دو زن بعبدالله بن زبیر برادر خود نوشت و او فرمان
داد که اگر تبری نکردند بریز خون ایشان را یکی تقیه کرد و دختر
نعمان نکرد و کشته شد مؤلف گوید شرح حال مختار و
نسبت مذهب کیسانیه باو و سیره او در کشتن قتلة سید
الشهداء مناسب با این مختصر نیست علی کل حال شبهه
در نجات و خیر عاقبت او نیست و در دو حدیث معتبر روایت
شده در ثواب الاعمال و ظاهر کتاب حسین بن سعید که شخص
کافری همسایه مسلمانی داشت که با او نیکوئی و مدارا می نمود
چون آن کافر از دنیا رفت و بر حسب میعاد الهی بجهنم در
آمد خداوند خانه از گل برای او در وسط آتش بنا فرمود که

حرارت آتش بوی ضرر نرساند و روزی او از غیر جهنم
برسد و باو گویند این سزای نیکوئی است که بمسلمان همسایه
هرگاه حال کافر بواسطه احسان بمسلمانی این گونه باشد
پس چگونه خواهد بود حال مختار که دلجوئی و شاد نمود
قلوب شکسته دلان و مظلومان مصیبت دیدگان از آل
و ایتام آل پیغمبر را که پنج سال در سوگواری گداز بودند
و ابدا زینتی بر خود نیاراستند و شانه بر سر نزدند و خضاب
نبستند و سرمه نکشیدند بلکه آتشی در خانه نیفروختند
تا آنکه مختار سر نحس عبیدالله بن زیاد را برای ایشان فرستاد
و خانه‌های خراب ایشان را آباد نمود و اعانتها فرمود و نیز
قلب مبارک سید العابدین شاد شد از سرهای دشمنانش
که برای او آوردند و مشغول غذا خوردن بود و سجده شکر
بجا آورد و فرمود در روزیکه ما را بر این کافر وارد کردند غذا
میخورد و من از خدای خود درخواست نمودم که از دنیا
نروم تا سر این کافر را در مجلس غذای خود مشاهده کنم
زیرا که دیدم که سر مبارک پدرم برابر روی این کافر بود و
غذا میخورد خدا جزای خیر دهد مختار را که خونخواهی از ما نمود
و باصحاب خود فرمود همه شکر کنید یکی عرضه داشت که
چرا امروز حلوا در غذا نیست فرمود امروز زنان ما مشغول

عیش بودند چه حلوائی شیرین تر از نظر کردن بسر دشمنان
ما است. تکلمه در این خبر شریف که آثار صدق در او هویدا ست
حضرت سید الشهداء فرموده بخدا قسم خون من آرام
نگیرد تا آنکه مهدی بنظر قاصر مؤلف اربعین الحسینیه چنان
نماید که مراد حضرت سید الشهداء اشاره ببقای آثار
تعزیه داری او است تا روز قیامت که در مذهب شیعه
محو نشود و از خواطر نرود و ابن شهر آشوب در مناقب
این مطلب را از معجزات باهرات آنحضرت شمرده و از زمان
سلطنت دیالمه در همه سال لوای تعزیه داری این مظلوم
در شرق و غرب عالم برپا است و مشاهده میشود که مردم
شیعه مذهب در ایام عاشورا بی تاب و قرار هستند و در جمیع
بلاد مشغول نوحه سرائی و اقامه مجالس و بستن تکایا و پوشیدن
لباسهای سیاه و سایر لوازم مصیبت زدگان هستند
و از غرایب است که در نفوس عامه ناس تاثیر کند حتی اشخاصیکه
بمراسم شرع عنایتی ندارند حقیر در سنه هزار و سیصد
بیست و دو در ایام عاشورا در طریق کربلا بودم در اول
عاشورا در یعقوبیه که اکثر اهل آنجا سنی مذهب بلکه متعصب
هستند در شب نوای نوحه سرائی و اصوات اطفال شنیدم
از کودکی از اهل آنجا پرسیدم چه خبر است بزبان عربی بمن

جواب گفت ینوحون علی السید المظلوم گفتم سید مظلوم
کیست گفت سیدنا الحسین و در بعضی از ایام عاشورا که
در اطراف کردستان بودم دیدم بیابان نشینان که از
مراسم شریعت آگاهی ندارند هم دسته شده اند فریاد
یا حسین آنها بفلک میرود نعم ما قیل سرتاسر دشت
خاوران سنگی نیست کز خون دل دیده بر او رنگی نیست
در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست کز دست غمت نشسته
دل تنگی نیست و اینکه در ذیل خبر فرموده هفتاد
هزار تن از کفار مهدی خواهد کشت یا مراد از اهل
یا از کفار همان زمان و ذراری کشندگان که بحسب فطرت
خبیثه راضی بفعال آباء خود بودند و تطبیق اینگونه اخبار
بر قواعد مذهب عدلیه در ابواب احادیث سابقه
نمودیم دیگر تکرار لازم نیست استطراد کلام تتمیم مرام
لا ریب فی وقوع الشرور العامة و الخاصة فی العالم الکونی
مثل طوفان نوح و غرق بنی اسرائیل و فتنة بخت نصر و فتنة
المختار و قتل العام من الترکیة فی زمن چنگیز و امثالها من
القحط و الغلاء العامین و الطاعون العام و لا ریب انها
مقتضیة داخلة تحت الارادة الازلیة لصلاح الحال الکلی
و لا شبهة لاولی البصائر و العقول السلیمة فی ان نظام

العالم على اشرف النظامات الممكنة واتمها بحيث لا يتصور
فوقه نظام آخر اذ لو تصور نظام اكمل منه واهمله الباري
تعالى لزم توال فاسدة اما الجهل او العجز عن الاتيان به
او البخل تعالى عن ذلك كله علواً كبيراً وهذا كله مما لا ريب فيه
انما الاشكال الصعب الذي هو مزلة الاقدام تعيين المبدء
لهذه الحوادث الشرية فان انتهت الشرور الى جوهر يقتضي
سمي في عرف الشرع بالشيطان فيقال من اين جاء شرارة ابليس
فاما ان يقال لكل شيطان شيطان ويتسلسل الى غير النهاية
وهو باطل او يقال ينتهي الى شيطان غير مخلوق ويلزم وجود
مبدئين احدهما للخيرات والثاني للشرور وهو مذهب
المجوس والثنوية القائلين بيزدان واهرمن او يقال بانتهاء
الشرور الى جهة شرية في الباري تعالى عن ذلك فانه بسيط
الحقيقة احدي الذات نور لا ظلمة فيه والفلاسفة تخلصوا
عن هذه الشبهة بتقسيم الموجودات الى اقسام خمسة خير
محض وشر محض وما خيره غالب وما شره غالب وما يتساوى
طرفاه وقالوا ان الموجود من الخمسة اثنان وهما الخير المحض
والخير الغالب اما الثلثة الباقية فغير موجود وحاصل
ما ذكره في بيانه على اصولهم ان الشر امر عدمي لا ذات له لانه
اما عدم الذات او عدم كمال الذات والوجود خير محض فكلما

وجد فهو خير وان كان يستلزم احياناً ما يسمى في نظر العرف
الجمهوري بالشر فما يوجد اما خير محض لا شرية فيه اصلا كعالم
الامر واما خيره غالب بان كان بجهة شرور وآفات كعالم
الخلق السفلي وتركه لاجل الواحدة قبيح لان ترك الخيرات
الكثيرة لاجل الشر القليل شر كثير فاذا تعارضت جهتا
الخيرية والشرية فلا بد لملاحظة ما هو صلاح النظام الكلي
واهمال الجهة الشرية القليلة الجزئية كمن قطع عضوا لصلاح
سائر الجسد فما يقع في هذا العالم فهو لاقامة النظام الكلي
وان كان يترتب عليه بعض الشرور وحاصل هذا الجواب
ان العناية الربانية والحكمة الازلية انما تعلقت بخلق العالم
السفلي المادي اوجبت ايجاد الاشياء مترتبة من العلل والمعلولات
والاسباب والمسببات وهي بحسب المرتبة لا تنفك عن لحوق
بعض النقصانات والآفات بحسب ما احاط به العلم الازلي
وان كان يتضرر به بعض الموجودات الجزئية ولا يمكن اهمال
تلك البركات من جهة رعاية الجزئيات مثال ذلك خلقة
النار والماء وفوائدهما للنوع الحيوان والانسان وان كان
يترتب عليها احراق ثوب مسكين او احتراق بدنه او غرق
بعض الاطفال فيه واليه اشار من قال

هر آن ملك كه موكل تو بخانه باد   چه غم خورد كه بميرد چراغ پيره زنی

فاذا اوجبت شقاوة النفوس في عصر من الاعصار نزول
عذاب الهي واقتضاه الاسم العزيز والمنتقم فهو لا ينفك عن
ابتلاء صبيانهم ومن لا ذنب له فلو روعي جهة هذه الطبقة
لاوجب اهمال تاديب الطغاة والمردة وهو مما لا يجوز في
حكمة الله تعالى فان افعال الباري ناظرة الى النفع العام الكلي
ومع ذلك فلا محالة لتلك النفوس استعدادات يليق بهم
ذلك العذاب اما لخبث طينتهم او لوجود مفاسد في بقائهم
كما اشير اليه في قوله تعالى انك ان تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا
الا فاجرا كفارا وقد اشير في احاديث اهل بيت النبوة الحاملين
لاسرار الله الى بعض ما قررناه فمنها ما رواه الصدوق في العلل
والعيون عن الرضا حين سئله ابو الصلت عن غرق قوم
نوح وفيهم الاطفال ومن لا ذنب له فقال ما كان فيهم الاطفال
لان الله اعقم اصلابهم اربعين عاما فتقرضوا ولا طفل
فيهم وما كان الله ليهلك بعذابه من لا ذنب له وغرق قوم
بتكذيبهم له والباقون برضاهم بتكذيب المكذبين ومن
غاب عن امر فرضي به كان كمن شهده وفي روايات العامة
والخاصة ان نبي الله عزير مر على قرية عذب اهلها فقال
يا رب اني نظرت في جميع امورك واحكامها فعرفت عدلك
بعقلي وبقي باب لم اعرفه انك تسخط على اهل البلية

فتعمهم بعذابك وفيهم الاطفال فخرج الى البرية وكان حرا
شديدا فاستظل بشجرة ونام فجاءت نملة وقرصته فدلك
الارض برجله وقتل نملا كثيرا فاوحى الله اليه هلا نملة
واحدة فعرف ان ذلك مثل ضرب له وقيل له يا عزير
ان القوم اذا استحقوا عذابي قدرت نزوله عند انقضاء
آجال الاطفال فماتوا اولئك بآجالهم وهلك هؤلاء بعذابي
وفي رواية اخرى سئل الصادق عن الطاعون فقال
عذاب لقوم ورحمة لآخرين واسعة رحمته لما يشاء اما ترى
انه جعل الشمس ضياء لعباده ومنضجا لثمارهم وقد يعذب
بها قوم يبتليهم بحرها انتهى

الحديث السابع والعشرون

روينا بالاسناد الى شيخ الطائفة في اماليه
بسنده عن حذلم بن ستير قال قدمت الكوفة في المحرم
سنة احدى وستين عند منصرف علي بن الحسين بالنسوة
من كربلاء ومعهم الاجناد يحيطون بهم وقد خرج الناس
للنظر اليهم فلما اقبل بهم على الجمال بغير وطاء فجعل نساء
الكوفة يبكين ويندبن فسمعت علي بن الحسين وهو يقول
بصوت ضئيل وقد نهكته العلة وفي عنقه الجامعة ويده
مغلولة الى عنقه هؤلاء النسوة يبكين فمن قتلنا قال و
رأيت زينب بنت علي ولم ار خفرة قط انطق منها كانها تفرغ

عن لسان امیر المؤمنین قال وقد اومأت الی الناس ان
اسکتوا فارتدت الانفاس وسکنت الاجراس فقالت
الحمد لله والصلوة علی ابی رسول الله اما بعد یا اهل الکوفة
یا اهل الختل والخذل فلا رقأت العبرة ولا هدأت الرنة
فانما مثلکم کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون
ایمانکم دخلا بینکم الخ الخطبة ترجمه حذلم بن
ستیر گفت آمدم در کوفه در ماه محرم سال شصت و یک
هنگام باز آوردن علی بن حسین زنان را از کربلا و با
ایشان بودند لشکریان گرداگرد ایشان و بیرون شده
بودند مردم برای نگریستن پس چون رو بمردم نمودند بر
شتران بی پوشش آغاز نمودند زنان کوفه گریه و زاری
کردن را و شنیدم علی بن حسین را که میگفت با آواز
باریکی و هر آینه ناتوان بود و کاسته بود او را بیماری و در
گردن او بود گردن بند آهنی و دستش بسته بزنجیر بود بسوی
گردنش که این زنان میگویند پس که کشت ما را حذلم گوید دیدم
زینب دختر علی را و ندیدم زنان با شرمی را هرگز که سخن گو
از او باشد و گویا سخن میزد از زبان امیر المؤمنین و گفت
حذلم که دست باز نمود سوی مردم که خاموش باشید پس
برگشت دمها و آرام گرفت آوازها بیانات این خطبه از خطب

معروفه و مضبوط در کتب عامه و خاصه است و در کتاب
بلاغات النساء نیز مزبور است و در احتجاج نیز باذاتی مرویست
و مراد ببرگشتن نفسها و آرام گرفتن آوازها با جرسها چنانچه
در احتجاج است توجه مردم و سکوت ایشان است نه
اینکه مقصود اظهار کرامتی از حضرت زینب باشد چنانکه
شایع در السنه و افواه مرثیه خوانان است که گویند شترها
از صوت افتاد و نفسها در سینه ها برگشت و در احتجاج
در آخر این خطبه روایت کرده که علی بن الحسین فرود آمد
و خیمه برپا کرد و زنان را در آن خیمه منزل داد و از این خبر معتبر
و سایر کتب مقاتل نماید که محمل اهل بیت بر جهاز شتران
بوده و ذکر محامل از خصایص خبر مسلم جصاص است
که در کتاب نور العین که کتابی است بی اعتبار و مجهول المؤلف
و شیخ طریحی از آنجا حکایت کرده و شکستن پیشانی حضرت
زینب نیز از مشتملات این خبر مجهول است و اشعار مذکوره
معروفه در این خبر نیز از مقام فصاحت و بلاغت عقیلهٔ
الهاشمیین بسیار دور است چنانچه بر اهل بصیرت
و خبره فن مخفی نیست و آنچه در این خبر است از بیماری
سید الساجدین موافق است با اخبار معتبره و از کتاب
نوادر علی بن اسباط مرویست از حضرت باقر العلوم که

عن لسان امیر المؤمنین قال وقد اومأت الی الناس ان
اسکتوا فارتدت الانفاس وسکنت الاجراس فقالت
الحمد لله والصلوة علی ابی رسول الله اما بعد یا اهل الکوفة
یا اهل الختل والخذل فلا رقأت العبرة ولا هدأت الرنة
فانما مثلکم کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون
ایمانکم دخلا بینکم الخ الخطبة   ترجمه حذلم پسر
ستیر گفت آمدم در کوفه در ماه محرم سال شصت ویک
هنگام باز آوردن علی پسر حسین زنان را از کربلا و با
ایشان بودند لشکریان گرداگرد ایشان و بیرون شده
بودند مردم برای نگریستن پس چون در آمدند بر
شتران بی پوشش آغاز نمودند زنان کوفه گریه وزاری
کردن را وشنیدم علی پسر حسین را که میگفت باواز
باریکی وهر آینه ناتوان بود وکاسته بود او را بیماری ودر
گردن او بود گردن بند آهنی ودستش بسته بزنجیر بود بسوی
گردنش که این زنان میگریند پس که کشت ما را حذلم گوید دیدم
زینب دختر علی را ونه دیده بودم زنی را با شرم را هرگز که سخن گوتر
از او باشد وگویا سخن میزد از زبان امیر المؤمنین وگفت
حاله کرده است باز نمود بسوی مردم که خاموش باشید پس
برگشت نفسها وآرام گرفت آوازها بیانات این خطبه از خطب

معروفه ومضبوط در کتب عامه وخاصه است ودر کتاب
بلاغات النساء نیز مزبور است ودر احتجاج نیز با ذانی مروی است
ومراد ببرگشتن نفسها وآرام گرفتن آوازها جرسها چنانچه
در احتجاج است توجه مردم وسکوت ایشان است نه
اینکه مقصود اظهار کرامتی از حضرت زینب باشد چنانکه
شایع در السنه وافواه مرثیه خوانان است که گویند نفسها
از صوت افتاد ونفسها در سینه ها برگشت ودر احتجاج
در اخر این خطبه روایت کرده که علی بن الحسین فرود آمد
وخیمه برپا کرد وزنان را در آن خیمه منزل داد واز این خبر معتبر
وسایر کتب مقاتل نماید که حمل اهل بیت بر جهاز شتران
بوده وذکر محامل از خصایص خبر مسلم جصاص است
که در کتاب نور العین که کتابی است بی اعتبار ومجهول المؤلف
وشیخ طریحی   از انجا حکایت کرده وشکستن پیشانی حضرت
زینب نیز از مشتملات این خبر مجهول است واشعار مذکوره
معروفه در این خبر نیز از مقام فصاحت وبلاغت عقیله
الهاشمیین بسیار دور است چنانچه بر اهل بصیرت
وخبره فن مخفی نیست وآنچه در این خبر است از بیماری
سید الساجدین موافق است با اخبار معتبره واز کتاب
نوادر علی بن اسباط مرویست از حضرت باقر العلوم که

حضرت سجاد در کربلا مبتلا بمرض بطن بود و در مناقب
ابن شهر آشوب است که مرض آن حضرت این بود که در کربلا
زرهی بر تن خود نمود که بلند بود مقدار فاضل را بدست
خود پاره نمود باین سبب مریض شد و وجه تسمیه غل
جامعه این است که جمع مینماید دستها را سمت گردن و
غل طوق آهنی که بر گردن گذارند از دو طرف زنجیر
دارد که با خلاف جهت از دو طرف بیرون رود و هر یک
بسمت دستی آید دستها با ن زنجیر بسته شود و دو طرف آن
زنجیر گداخته شود و یا کوبیده شود و بهم وصل شود که
دیگر جدا نشود و یزید همینکه خواست این غلها بیرون آورد
بغیر سوهان میسر نشد و در انوار نعمانیه در باب وفات
سکینه در دمشق وارد است که چون نگاه سید سجاد بغل
افتاد گریست و فرمود بخاطرم گذشت غلهای اهل جهنم
و چون اهل کوفه از دوستان اهل بیت بودند در روز ورود
ایشان مراسم سوگواری اقامه نمودند و زنان کوفه با گریه با
حالت استقبال اهل بیت نمودند و از وقایع غریبه کوفه
حکایتی است که در تذکره سبط از مقتل هشام بن محمد نقل
نموده که از کتب معتبره شیعه است که چون سر مقدس حضرت
را نزد ابن زیاد گذاردند مسخره داشت با و گفت برخیز و پای

خود را بر دهان دشمن خود گذار و آن کافر چنین کرد و
ابن زیاد باو امر نمود که چگونه دیدی گفت دیدم رسول خدا
دهان خود را در محل قدم تو میگذاشت و از مدائنی نقل کرده
که در آن هنگام در مجلس ابن زیاد مردی بود که جابر نام داشت
چون این عمل شنیع از ابن زیاد دید با خدا معاهده کرد که
اگر ده نفر بخورد برابن زیاد خروج کند چون مختار
خارج شد بعهد خود وفا کرد و شاید که عمل مختار که چون
نگاهش بسر ابن زیاد افتاد از جا برخواست و با کفش خود دهان
و روی آنکافر را کوبید از جهت تذکر این عمل شنیع ابن عمل
شنیع او بوده و لله در مهیار یعظمون له اعواد منبره و
تحت ارجلهم اولاده وضعوا و نیز در تذکره سبط مرویست
که مردی از اهل کوفه مهمان اکرد روزی سید سجاد را گریه
مینمود برای مصائب آن حضرت ناگاه منادی ابن زیاد ندا داد
که هر کس علی بن الحسین را بیاورد سیصد درهم عطا دارد من بناه
بخانه در آمد و دستهای آن حضرت را بست و گفتم من از
این گروه میترسم و نیز در تذکره سبط است که رباب دختر
امرء القیس که از زوجات سید الشهدا بود در مجلس
ابن زیاد سر مقدس را گرفت و بوسید و گفت
وا حسیناه فلا نسیت حسینا قصدته اسنة الاعداء

غادروه بکربلاء صریعا — لاسقی الله جانبی کربلاء
و نیز در تذکره است که مرجانه زانیه مادر ابن زیاد و
برادرش عثمان بن زیاد او را ملامت نمودند بر زشتی
کردار او و عثمان باو گفت لوددت انه لیس من بنی زیاد الا
و فی انفه خزامة الی یوم القیمة و لم یقتل الحسین نقله
الشیخ ابن نما فی مثیر الاحزان انتقام الهی فاضل المعی ملا حسین
کاشفی در کتاب روضة الشهداء آورده که چون سر مقدس
حسین را نزد ابن زیاد نهادند دست برد و آن سر را برداشت
و در روی وی نگاه کرد لرزه بر اندامش افتاد بحدیکه نتوانست
خود داری کند ناچار سر را بر روی ران خود نهاد قطرۀ خونی
از حلقوم شریف چکید بر جبه و قبا و پیراهن و ازار او را
سوراخ نمود و از ران نگافته بیرون رفت تا بزمین رسید
و پنهان شد و محل سوراخ زخمی ناسور شد هر چه علاج
کردند هیچ سودی حاصل نشد و رائحه خبیثه از آن محل مترفع بود
برای دفع نتن آن زخم همیشه نافه های مشک همراه میداشت و
مفید نبود تا شبی که ابرهیم بن الاشتر او را کشت بعلامت
بوی مشک او را شناخت و سر از بدنش جدا کرد و این حکایت
نسبت بکتاب ابو المفاخر داده و در کتب معتبره وارد است
که ابن زیاد قضیبی در دست داشت که در زمانیکه سر مقدس را

در طشت نزد او گذاشتند با آن قضیب در سوراخ بینی و
در دهان شریفش داخل میکرد و میخندید و این عمل بعد
از کشتن این کافر مجسم شد جماعتی از علمای تاریخ حکایت کرده
اند که چون سر او را نزد مختار آوردند و در رحبه میانه
سرهای منافقین انداختند مردم مشاهده کردند که ماری
در سوراخ دهان و بینی او داخل میشود و بیرون میشود و
مردم تماشا میکردند و میگفتند قد جائت قد جائت
و از عمارات میشومه قصر دار الاماره کوفه بوده و مورخین
داستانی نوشته اند که بعض شعرای سلف نظم کرده

یک سره مردی ز عرب هوشمند — گفت بعبد الملک از روی پند
روی همین مسند این تکیه گاه — زیر همین قبه و این بارگاه
بودم و دیدم بر ابن زیاد — آه چه دیدم که دو چشمم مباد
تازه سری چون سپر آسمان — طلعت خورشید ز رویش نهان
بعد ز چندی سر آن خیره سر — بد بر مختار بروی سپر
بعد که مصعب سر و سردار شد — دست کش او سر مختار شد
این سر مصعب بتقاضای کار — تا چه کند با تو دگر روزگار

و این معنی را مردی از عرب برای عبد الملک بن مروان گفت
و چون متطیر بود عبد الملک از جا برخواسته امر بخراب آن قصر
نمود و محدث جلیل در مناقب آورده که از ابن عباس مرویست

که دو دزد بود که ام کلثوم هر دو را درهم بحاجب ابن
زیاد چون حامل سر مقدس بود که آن سر را از
میان اسرا بیرون برد و مردم بتماشای سر مشغول
شوند و اجابت کرد دو دزد دیگر دید که آن دراهم سنگ
سیاهی شد و بر طرفی از آن دراهم نوشته ولا تحسبن
الله غافلا عما یعمل الظالمون و بر طرف دیگر نوشته
بود وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

فی الحدیث الثامن والعشرون

وباسنادی المتصل الی السید الجلیل علی بن
طاوس فی کتاب الاقبال قال رایت فی کتاب مصابیح
النور باسناده الی جعفر بن محمد قال قال لی
ابی محمد بن علی سئلت ابی علی بن الحسین عن
حمل یزید له فقال حملنی علی بعیر یظلع بغیر وطاء و
رأس الحسین علیه السلام علی علم ونسوتنا خلفی
علی بغال واکفه والفارطة خلفنا وحولنا بالرماح
ان دمعت من احدنا عین قرع رأسه بالرمح حتی
اذا دخلنا دمشق صاح صائح یا اهل الشام
هؤلاء سبایا اهل البیت الملعون ترجمه جعفر
پسر محمد گفت که مرا پدرم محمد پسر علی که پرسیدم

پدرم علی پسر حسین را از بردن یزید او را گفت بردند
مرا بر شتری که لنگ بود بدون روپوش بر جهاز
آن و سر حسین بر نیزه بلندی بود و زنان ما پشت
سر ما بودند بر استران پالان دار و اسب سواران
پشت سر ما بودند و در گرد ما با نیزه‌ها هرگاه میگریست
از ما چشمی میکوبیدند سر او را بنیزه تا آنگاه که در
آمدیم دمشق را فریاد کرد فریاد کننده ای کسان شام
اینان کسان و خانواده دور شده اند بیانات عجب
است که ارباب مقاتل معروفه معتمده ترتیب
منازل و منازل اهل بیت را از کوفه بشام مرتب
نقل نکرده اند الا وقایع بعض منازل را ولیکن مفردات
وقایع در کتب معتبره مضبوطه است و تعداد منازل
در کتب معتبره نشده و در کتاب منسوب بابی مخنف
اول منزل را قادسیه نوشته و این غلط است زیرا که قادسیه
آخر حد و در عراق است از سمت حجاز و عبور اهل بیت
از طرف شرقی جصاصه و شرقی فرات بوده و بعضی
اسم منزل اول را قصر بنی مقاتل ضبط کرده اند که محل مخروبه
بوده چون منزل کردند دستی با قلم هویدا شد از درون دیواری
و نوشت اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب

چون لشکریان چنین دیدند هراسان شدند و از آنجا کوچ
کردند و در کتب معتبره است که حاملین سر مقدس امام
بر این بود که در هر منزلی سر را بر نیزه میکردند و مشغول
شرب خمر میشدند و در زمان حرکت در صندوق میگذاشتند
و در ایشان بود مخفر بن ثعلبه و زجر بن قیس و شمر و خولی
و منزل دویم جرابا نام داشت و از جرابا بتکریت رفتند و در
هر منزلی میگفتند که این سر شخصی است خارجی و در تکریت
شورشی شد زیرا که مرد نصرانی با اهل تکریت خبر داد که
من در کوفه بودم و این سر حسین بن علی است و از تکریت
طریق بادیه پیمودند و عبور دیر عروه کردند و از صلیبا
گذشته بموصل در آمدند و از شهر آمد که کنار دجله واقع
است نیز عبور کردند و از موصل بنصیبین و بعلبک و میا
فارقین و شیزر و حران و قنسرین و حماة و حلب در هنگام
عبور اهل بیت بر بلاد مزبوره کراماتی ظاهر شد و حکایات
در کامل بهائی و روضة الاحباب و روضة الشهداء مسطور است
و در مناقب شیخ جلیل ابن شهرآشوب گوید و از مناقب
سید الشهداء کراماتی است از مشاهد راس شریف ظاهر
شده از کربلا تا عسقلان و میان این دو و در موصل و
نصیبین و حماة و حمص و دمشق و از ابن عباس نماید که در

هر یک از این اماکن مشهد الراس معروف بوده و در روضة
الشهداء مسطور است که در موصل سر مقدس را بر روی
سنگی گذاردند قطره از خون حلقوم بر سنگ چکید و
تا زمان عبد الملک مروان همه ساله روز عاشورا از آن سنگ
خون بیرون میآمد و مردم بجهة عزاداری دور آن سنگ
جمع میشدند باین سبب عبد الملک امر کرد که آن سنگ را
از محل خود قلع نمودند و پنهان کردند پس از آن در محل آن سنگ
گنبدی بنا شد و نام او را مشهد نقطه گذاشتند و در
منتخب مزبور است که این باد سنباد را خراب کرد
و تا امروز مخروبه است بسبب آنکه روز ورود اسرای
اهل بیت لشکریان را راه ندادند و سنگباران نمودند
و در کتب معتبره باین اسم در بلاد جزیره که شهرهای میان
دجله و فرات است بلدی بنا شده و مذکور هم نیست و در
بعض بلاد روم تمثیل شیری از سنگ تراشیده اند که همه
ساله روز عاشورا از چشمهای آن شیر دو چشمه آب جاری
شود و مردم برای شفا و تبرک بجاهای خود برند و در
روضة الاحباب و روضة الشهداء مسطور است که چون
اهل بیت بحران که یکی از بلاد جزیره است وارد شدند مردم
آنجا برای تماشا خارج شدند و مرد یهودی یحیی نام مشاهده

چون لشکر یزید چنین دیدند هراسان شدند و از آنجا کوچ
کردند و در کتب مزبور است که حاملین سر مقدس آن امام
بر این بود که در هر منزلی سر را بر نیزه میکردند و مشغول
شرب خمر میشدند و در زمان حرکت در صندوقی میگذاشتند
و در ایشان بود مخفر بن ثعلبه و زجر بن قیس و شمر و خولی
و منزل دوم جزایا نام داشت و از جزایا به تکریت رفتند و در
هر منزلی میگفتند که این سر شخصی است خارجی و در تکریت
شورشی شد زیرا که مرد نصرانی باهل تکریت خبر داد که
من در کوفه بودم و این سر حسین بن علی است و از تکریت
طریق بادیه پیمودند و عبور بر دیر عروه کردند و از صلیبا
گذشته بموصل در آمدند و از شهر آمد که کنار دجله بغداد
است نیز عبور کردند و از موصل بنصیبین و بعلبک و میا
فارقین و شیزر و حران و قنسرین و حماة و حلب در هنگام
عبور اهل بیت بر بلاد مزبوره کراماتی ظاهر شد و حکایاتی
در کامل بهائی و در روضة الاحباب و روضة الشهداء مسطور
و در مناقب شیخ جلیل ابن شهر اشوب گوید و از مناقب
سید الشهداء کراماتی است از مشاهد راس شریف ظاهر
شده از کربلا تا عسقلان و ما بین آن و در موصل و
نصیبین و حماة و حمص و دمشق و از این عبارات نمایان کردد

هر یک از این اماکن مشهد الراس معروف بوده و در روضة
الشهداء مسطور است که در موصل سر مقدس را بر روی
سنگی گذاردند قطره از خون حلقوم بر سنگ چکید و
تا زمان عبد الملک مروان همه ساله روز عاشورا از آن سنگ
خون بیرون میامد و مردم بجهت عزاداری در آن سنگ
جمع میشدند باین سبب عبد الملک امر کرد که آن سنگ را
از محل خود قلع نمودند و پنهان کردند پس از آن در جای آن سنگ
گنبدی بنا شد و نام او را مشهد نقطه گذاشتند و در
منتخب مزبور است که این بنا را دست بادها خراب کرد
و تا امروز مخروبه است بسبب آنکه روز ورود اسرای
اهل بیت لشکریان را راه ندادند و سنگ باران نمودند
و در کتب معتبره باین اسم در بلاد جزیره که شهرهای میان
دجله و فرات است بلدی بنام و مذکور هم نیست و در
بعض بلاد روم مجسمه شیری از سنگ تراشیده اند که همه
ساله روز عاشورا از چشمهای آن شیر دو چشمه آب جاری
شود و مردم برای شفا و تبرک بجاهای خود برند و در
روضة الاحباب و روضة الشهداء مسطور است که چون
اهل بیت بحران که یکی از بلاد جزیره است وارد شدند مردم
آنجا برای تماشا خارج شدند و مرد یهودی یحیی نام مشاهده

منقبت حلب

کرد که سر نورانی در بالای نیزه سخنی می گوید نزدیک نیزه
آمد شنید که این آیه کریمه وسیعلم الذین ظلموا ای تلاوت می
کند از سر گذشت پرسش کرد و ترحم بر اهل بیت نمود عمامه
خود را بجواهر علویات قسمت کرد و جامه خز یکه با خود داشت
بحضرت سجاد بذل کرد لشکریان ممانعت نموده و کار
بقتال کشید پنج تن از لشکریان بکشت تا آنکه تصدیق
حقیت دین اسلام را نموده شهید شده و قبر او در
حران مشهور بتربت یحیی شهید است و محل استجابت
دعا است و نظیر این حکایت از تاجری یحیی نام در عسقلان
واقع شد چنانچه در روضة الشهداء و غیر آن مذکور است
و چون لشکریان بقنسرین نزدیک شدند اهل آنجا دروازه
بروی ایشان نگشودند و همچنین اهالی بلد شیر که نزدیک
بحماة است و اهل حماة نیز ترحم بر اهل بیت نمودند و ام
کلثوم دعا در حق ایشان نمود و گفت حماها الله عن کل ظالم
و از شهر حماة بسمت حمص رفتند و از حمص بشهری رسیدند
که خندق الطعام نام داشت و از آنجا بجوسیه عبور کردند
و از جوسیه ببعلبک در آمدند و در معجم البلدان و عجایب
المخلوقات مسطور است که جبل جوشن در یمین شهر
حلب واقع است و در آنکوه معدن نحاس است که چندان

فائده ندارد و چون هنگام عبور اهل بیت نزدیک آن کوه
رسیدند یکی از پرده گیان حضرت حسین را درد زائیدن
گرفت و استمداد از اهالی آن سرزمین نمودند مددی
در حق ایشان نکردند تا آن طفل ساقط شد و در بعض
کتب مزبور است که حضرت حسین آن طفل را قبل از ولادت
بنام برادر سقط خود محسن نام نهاده بود و اهل بیت در
حق آن گروه نفرین نمودند و از این جهت آن معدن از برکت
نماند و حکایت راهب قنسرین در کتب معتبره تاریخ
مذکور است و علمای خاصه نیز ضبط کرده اند که در قنسرین
راهبی در صومعه خود مشاهده نمود که نوری از دهان
مبارک سید الشهداء بسوی آسمان بالا رود ده هزار
درهم بلشکریان داد و سر مقدس را بصومعه خود برد و
غبار از آن محو کرد خواند که ای سر سخن گو بعد سر بسخن در آمد
و گفت چه میخواهی گفت خواهم بشناسم ترا گفت انا ابن محمد
المصطفی و انا ابن علی المرتضی و انا ابن فاطمة الزهراء و انا
المقتول بکربلا انا المظلوم انا العطشان چون این سخنان
شنید روی خود را بر روی سر گذارد و گفت سر بر ندارم
تا آنکه شفاعت کنی از من در قیامت جواب بوی گفت
باید اسلام آوری شهادتین گفت آنحضرت نیز وعده

شفاعت باو داد و چون صبح شد سرِ آبان جماعت رد
نمود از آنجا که کوچ نمودند دیدند راهب همه مسلمان شده
و حکایت راهب قنسرین از مشاهیر حکایات است
و علمای عامه نیز روایت کرده اند مانند خوارزمی در مقتل
و نطنزی در خصائص و سبط در تذکره و دیگران و جوهری
جرجانی نظم کرده حتی صبح بقنسرین راهبها یا فرقة الغی
یا حزب الشیاطین الی الثانی المناقب مؤلف گوید در زمان
ما که مردم مانوس و محشور با کفار طبیعی مذهب از روحانیات
محروم اند بسا باشد اینکه نوع وقایع سنه شصت بل از مجاری
عادات خارج بوده و سخن گفتن سر مقدس بحدی منقول در
کتب است که قطعی الوقوع است و حدیثی از شرح الشفاء علامه
تلمسانی خواهد آمد که از اعمش روایت کرده و ابو مخنف از شعبی
نقل نموده و روی الشیخ الجلیل ابو محمد جعفر بن احمد القمی
الفقیه نزیل الری فی کتاب المسلسلات حدثنا ابو المفضل
اجازة عن علی بن احمد بن سعید الصفار عن ابی القاسم المفضل
ابن جعفر بن محمد التمیمی بدمشق عن ابی الحسن محمد بن احمد
العسقلانی بطبریة عن علی بن هرون الانصاری عن محمد بن
احمد المصری عن صالح عن معاذ بن اسد الخراسانی عن المفضل
بن موسی الشیبانی عن الاعمش عن سلمة بن کهیل قال رأ

حکایات در نظر ایشان غریب نماید و تکذیب ناقل کنند غافل اند که

راس الحسین ع علی القنا وهو یقرء فسیکفیکهم الله وهو السمیع
العلیم قال علی بن احمد السعید قلت للمفضل بن جعفر الله لقد
سمعت هذا من محمد بن احمد العسقلانی فقال لی الله لقد
سمعته منه وقلت له الله سمعته من محمد بن هرون فقال
الله سمعته منه وقلت له الله انک سمعته من محمد بن احمد
المصری فقال لی الله لقد سمعته منه وقلت له الله سمعته
من صالح فقال لی الله سمعته منه وقلت له الله لقد سمعته
من معاذ بن اسد فقال لی الله لقد سمعته منه وقلت له
الله لقد سمعته من المفضل بن موسی فقال لی الله لقد
سمعته منه وقلت له الله لقد سمعته من سلمة بن کهیل
فقال لی الله لقد سمعته منه وقلت له الله لقد سمعته
من راس الحسین بن علی فقال لی الله لقد سمعته من الرأس
بباب الفرادیس بدمشق وهو یقرء فسیکفیکهم الله

الحدیث التاسع والعشرون

وبالسند المتصل الی المشایخ الکرام عن علی بن ابرهیم
القمی بسنده عن الصادق ع قال لما ادخل راس الحسین
بن علی ع علی یزید وادخل علیه علی بن الحسین وبنات امیر
المؤمنین ع وکان علی بن الحسین مغلولا فقال یزید لعنه
الله یا علی بن الحسین ع الحمد لله الذی قتل اباک فقال علی

الحسین لعنۃ اللہ علی من قتل ابی قال فغضب یزید وامر
بضرب عنقہ قال علی بن الحسین فاذا قتلتنی فبنات رسول
اللہ من یردہم الی منازلہم ولیس لہم محرم غیری فقال انت
تردہم الی منازلہم ثم دعی بمبرد فاقبل یبرد الجامعۃ من عنقہ
بیدہ ثم قال لہ یا علی بن الحسین اتدری ما الذی ارید
بذلک قال بلی ترید ان لا تکون لاحد علی منۃ غیرک فقال
یزید ہذا واللہ ما اردت ثم قال یزید یا علی بن الحسین ما
اصابکم من مصیبۃ فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر فقال
علی بن الحسین کلا ما ہذہ فینا نزلت انما نزلت فینا ما اصاب
من مصیبۃ فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل
ان نبراہا فنحن الذین لا ناسی علی ما فاتنا ولا نفرح بما اتانا
ترجمہ امام صادق ع گفت چون در آوردند سر حسین بن علی
ودر آوردند بر او علی پسر حسین و دختران وعلی را بود در
گردن بند آهن و گفت یزید مر علی را که ستایش خدا ئیرا
سزا است که کشت پدر ترا علی گفت نفرین خدا بر کسی باد
که کشت پدر مرا وخشمناک شد یزید و فرمان داد تا گردن
زند او را و بوی گفت علی هرگاه بکشی مرا پس دختران پیغمبر
خدا که بر گرداند بشهر و جایگاههای ایشان و نیست ایشانرا خویش
نزدیکی جز من یزید گفت تو خود بر گردانی ایشانرا بجایگاه

ایشان پس سوهانی خواست و رو نمود که سوهان نماید گردن
بند را از گردن او بدست خود و گفت مر او را تدانستی آنچه
را خواستم باین کار علی گفت چرا خواستی دیگری را بر من نیکی نباشد
جز تو و گفت یزید بخدا سوگند این بود آنچه خواستم پس یزید
خواند سخنی را از نامہ خدا که گرفتارہای مردم از کارہای
خود شان است و خدا در گذرد از بسیار از کردار مردم و
پاسخ داد علی او را که چنین نیست که تو گمان کردہ این سخن
در بارہ ما فرود نیامده بلکہ آنچہ در بارہ ما فرود آمدہ این
سخن است که خدا فرماید نرسد رسیدۂ بکسی در زمین
ونه در جانهای شما مگر آنکہ در نوشتہ آسمان است پیش
از آفرینش آن تا افسوس نخورید بر آنچه از دست شما برود
و شاد نشوید بر آنچه شما را آمده ما ئیم کسانیکه چنین ہستیم
بیانات طوار سلوک پسر معویہ با اہل بیت عصمت از
قواعد فراعنہ و جبابرہ سلاطین جور خارج بودہ و ہیچ
جلافت و پست فطرتی از و در آن محفل سر زد و شیخ جلیل
مسعودی گوید فرعون در رعیت خود عادل تر از یزید
بودہ و شرحی از شنایع اعمال او در مروج الذہب کہ از ثقہ
تواریخ اسلامی است سرودہ و خلافت یزید از ننگ ہای
بزرگ اسلام بود ابو العلای معری نظم نمودہ

اری الایام تفعل کل نکر   وما انا فی العجائب مستزید
الیس قریشکم قتلت حسینا   وکان علی خلافتکم یزید

وابوالفرج جوزی با کمال تعصب و مخالفت اهل بیت
رساله در کفر یزید تالیف کرده نام ان رساله را کتاب
الرد علی المتعصب العنید المانع من سب یزید نهاده و
مرادش تعریض بر امثال غزالی است و مصداق مثل
معروف و بل لمن کفره نمرود در روز ورود اهل
بیت بمجلس ان پلید بسی اظهار کفر و زندقه و الحاد نمود و
اظهار سرور بکفر خواستن از رسول خدا و بنی هاشم
و تمثل با بیات ابن زبعری نمود و ابیاتی افزود و از جمله این
بیت قد قتلنا القرم من ساداتهم   وعدلناه ببدر فاعتدل
و نیز چون زحر بن قیس خبر واقعه در قصر جیرون برا و
اظهار داشت و متوجه سرها شده و بیت انشا نمود

لما بدت تلک الحمول واشرقت   تلک الشموس علی ربی جیرون
نعب الغراب فقلت صح اولا تصح   فلقد قضیت من الغریم دیونی

و بمردم شام چنان وا نمود که شایسته است که اهل بیت را
مانند اسرای کفار بمردم بخشد و همین سبب ابن جوزی
در منبر بغداد یزید را لعن صریح نمود و جمعی از پائین
منبر برو اعتراض کردند و برخواستند و ابوالفرج

اصبهانی در مقاتل اورده که مردی در ان مجمع برخواست
و اشاره بحضرت زینب نمود و از یزید درخواست نمود
کفت دعنی اتخذ هذا امة و مشاوره کرد با اهل شام در
تقسیم اهل بیت میان ایشان و ایشان رای ندادند و اشارت
بکشتن اهل بیت نمودند و کفتند شایسته نگاه داشتن
نیستند تا انکه حضرت باقر فرمود هم نشینهای یزید از
جلسای فرعون پلیدتر بودند زیرا که جلسا و ندمای فرعون
بقتل موسی و هرون رای ندادند چون اولاد حلال بودند
و اینان که امر بقتل ما کردند اولاد زنا هستند و راضی نشوند
بقتل اولاد انبیاء مگر اولاد زنا و شرح این مکالمه در
اثبات الوصیه مسعودی مسطور است و ابن خلکان از
یکی از ثقات علمای عامه حکایت کرده که در روبای امیر
المومنین عرضه داشت که شما در فتح مکه امان دادید بکسی
که در خانه ابوسفیان در اید بعد در کربلا بنی امیه کردند انچه
کردند جواب فرمود مکر نشنیدی اشعار حیص و بیص شاعر
را بعد از بیدار شدن بخانه او رفتم و خواب خود حکایت
نمودم قسم یاد کرد که هنوز کسی بر این اشعار مطلع نشده

ملکنا فکان العفو منا سجیة   فلما ملکتم سال بالدم ابطح
وحللتم قتل الاساری وطالما   غدونا علی الاسری نعفو ونصفح

وحسبکم هذا التفاوت بیننا * وکل اناء بالذی فیه ینضح

فائده در مقاتل ابو الفرج مزبور است که ابن زیاد در خلال
مخاطبات با حضرت سجاد نام او را پرسید گفت علی گفت مگر
علی را خدا نکشت گفت برادری بودم را که شما ها کشتید
گفت بلکه خدا کشت حضرت سجاد تلاوت نمود الله یتوفی
الانفس حین موتها و شبیه این مکالمه نیز میانه سجاد و ابن
زیاد واقع شد و ازین مکالمات نماید که ابن زیاد و مانند سایر
خلفای جور و رؤسا ضلالت جبری مذهب بوده اند
واصل مذهب جبر و اضطرار و اینکه خالق افعال عباد
خداوند است برای تطییب خواطر اهل فسق و فجور روسا
جور اختراع شد و رؤسا صوفیه لباسی نیکو باین مذهب
پوشانیده اند و نامش را توحید در افعال گذاشتند که
هیچ فاعل قبیح خود را مورد ملامت و مستحق توبیخ ندانند
و با طمینان تمام مباشر ملاهی و مناهی شود و اهل اسلام
را در این مسئله سه مذهب است یکی جبر محض و اضطرار
دیگری تفویض و اختیار صرف و اینکه عبد فاعل بالاستقلال
افعال خود است اول مذهب اشاعره و دوم مذهب معتزله
و این دو در طرفین افراط و تفریط واقع شده و جبر قدریه
قضایه بسیار است و ناچارند که ثواب و عقاب بر مردم مرتب

تقدیر و اراده جزافیه دانند و زواجر و مواعظ انبیا و دعوت
و هدایت را لغو شمارند و هیچ فاعلی را مستحق مدح یا ذم
ندانند و توبیخات و تقریعات واقعه در قرآن مجید را تاویل
نمایند و این معنی از کمال توحید شمارند که مرتبه سیم از
توحید توحید افعال است و گویند هر که قائل بجبر نباشد موحد
نیست و حدیث نبوی معروف القدریه مجوس هذه الامة
را تطبیق بر قائلین بتفویض و اختیار نمایند نه بر آنکه در مقابل
واجب تعالی مؤثر دیگری دانند شبستری گوید
هر آنکس را که مذهب غیر جبر است * نبی فرمود کو مانند گبر است
و مناسبت مفوضه با مجوس ظاهر است نه بر آنکه مجوس
ثنوی مذهب و معتقد بیزدان و اهرمن هستند که اول
خالق خیرات و ثانی خالق شرور است و عمده تمسک این جماعت
بچند امر است اول اینکه افعال العباد معلوم حق است قبل
از وجود و در عالم قضا و قدر مقرر است و جف القلم بما
هو کائن و مخلوق را اصلا در تغییر تقدیر نیست و تخلف
معلوم از علم حق محال است دوم اینکه افعال ارادیه
ناشی از اراده است و اراده از داعی و داعی از مقتضیات
فطرت و طینت و فطرت خلقت حق تعالی است و بنده
را در او صنعی و اختیاری نیست سیم ظواهر آیات کتاب

الهی و سنت نبویه از قبیل وَمَا تَشَاؤُنَ اِلَّا اَنْ یَشَآءَ اللهُ
وَمَا رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ اِنَّكَ لَا تَهْدِی مَنْ اَحْبَبْتَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللهِ وَاِلَیْهِ یُرْجَعُ الْاَمْرُ کُلُّهُ پس بنابر این ظواهر مردم
آلات افعال حق باشند چنانچه مثنوی گوید

آلت حقی و فاعل دست حق   دست حق را کی کنم من طعن دق

و بر اهل نظر مخفی نیست که احاطهٔ علم الهی و
تقدیر امور علت تامه صدور فعل نیست اگرچه خالی
از مدخلیت نیست و بسا باشد که علم و تقدیر تعلق باراده
و مدخلیت عباد گرفته پس بهتر نباشد بدون اراده بجا
آورد و اما برهان دویم بجهت نفی استقلال عبد در
فعل نیکو بیانی است و لیکن اقتضای فطرت سلب قدرت
نکند بطوریکه فعل اضطراری شود یا بدون اراده واقع
شود و اما تمسک بظواهر بمعارضه جواب داده شود و
شناعت این مذهب نه بحدی است که حاجت ببیان
داشته باشد و علمای اهل بیت را در این باب بیانات
شافیه ایست بلکه توان گفت که فطرت انسانی از تمام ملیین
گواهی دهد بر بطلان جبر که هر فاعل قبیحی خود را بدکار
و زشت کردار و مستحق ملامت و مؤاخذه میداند بلکه
این مذهب موجب بطلان ثواب و اطاعات و مجازات

و عقوبات است و موجب تساوی محسن و مسیئی و جور
و ظلم در تقدیر و جزاف محض در اراده واجب تعالی که بدون
استحقاق و مدخلیتی از عباد بعضی را مدح نماید و بعضی را
مذمت و ملامت فرماید جمله را ثواب دهد و برخی را عقاب
کند بدون آنکه عاصی را تقصیری در عصیان بود یا مطیع را دخلی
در طاعت بلکه تمام تقریع و توبیخ کفار و عصاة در قرآن
مجید و نسبت ظلم و طغیان و فحشاء بعباد غلط محض
و خالی از جهت خواهد بود تَعَالَی اللهُ عَمَّا یَقُولُ الظَّالِمُونَ
عُلُوًّا کَبِیرًا و اهل تصوف برای حفظ حدود توحید در
افعال همه این مراتب را از دست داده اند نعم ما قیل

قل للذی یدعی فی العلم فلسفة   حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء

و اما مذهب دویم که مذهب معتزله و اهل اختیار و تفویض
است پس عباد را مستقل در افعال ارادیه خود دانند
و جبریه این طایفه را قدریه خوانند تا حدیث نبوی تطبیق
بر ایشان شود که مجوس امت هستند و مراد شان در
قول باختیار تصحیح ثواب و عقاب و مدح و ذم و فائده
در بعثت انبیا و دعوت و زواجر و مواعظ است و شاید
بنظر قاصر اهل ظاهر این مذهب اجهز از مذهب جبریه
شمارند و غافل از اینکه مفاسد این مذهب اگر زیاده از مذهب

جبر نباشد کمتر نخواهد بود و عمده رجحان در نظر اهل ظاهر
تصحیح عقاب و مؤاخذه است و بگمان خود عقاب الهی از مؤاخذه
و انتقام محض مخالفت اوامر است با تمکن از امتثال نه ازانکه
افعال اثری خاص و لوازم وجودیه باشد و شاید بعضی
بالوجدان خود را مستقل در فعل بدانند چنانچه مثنوی گوید

مذهب جبر از قدر رسواتر است ... زانکه جبری حس خود را منکر است
اینکه گوئی این کنم یا آن کنم ... این دلیل اختیار است ای صنم

و براهین بر بطلان مذهب تفویض بسیار است چون
ذات اقدس الهی علة العلل است و بدیهی است که علل مشهوره
فاعل بالاستقلال و مؤثر تام نیستند در احادیث اهل بیت
طعن بسیار بر این مذهب وارد است و شیعیان را ردع ازین
عقیده باطله فرموده اند که این موجب نقصان قدرت
بلکه عجز در ذات اقدس خواهد بود و در احادیثی وارد است
که خدا رحیم تر از آنستکه بندگان را مجبور بر امری کند و پس
از آن مؤاخذه و عقاب نماید و عزیز تر و قادرتر از آنستکه
در ملک او چیزی بر خلاف اراده او واقع شود و نیز
فرموده اند مساکین قدریه که اهل تفویض باشند خواسته اند
خدا را بعدل ستوده باشند او را از قدرت و سلطنت
در ملک خود خارج نمودند و ازین قبیل بیانات لطیفه

بسیار وارد شده و مذهب سیم مذهب طائفه محقه اثنی عشریه
است که ماخوذ از ائمه اطهار است و موافق ادله و اعتبار است
که امر بین امرین است نه جبر محض و نه اختیار محض و فهم این معنی
محتاج بلطف قریحه و بیان لطیف است که مراد شرکت خالق
و مخلوق در افعال نیست و همچنین مراد اجتماع قدرتین نیست
بلکه مراد این هم نباشد که جبر صرف نیست و جبر ناقص است
و نیز مراد این نیست که بعض افعال مثل امور تکلیفیه
اختیار محض است و بعض امور مثل فقر و غنی و صحت و
مرض و امثال آن جبر محض است زیرا که محل کلام غیر از
افعال ارادیه اختیاریه نیست و افعال اختیاریه لامحاله
صادر از اراده عبد است و نسبت صدور باینگونه افعال از
عبد مباشر بلاشک خلاف بداهت عقل و عرف عقلا است و مدح
و ذم از برای صدور فعل است از اراده لیکن اراده که جزء
اخیر علة تامه صدور فعل است امری است حادث و باید علتی
و سببی موجود شود مانند دواعی و خواطر که بعد از خطور
فعل داعی شوقی پیدا شود و اراده حادث شود که باید فلان
فعل بجا آورده شود و حصول داعی ممکن نیست که مسبب
از امری خارج از فاعل باشد و گرنه یا جبر محض شود و یا تسلسل
لازم آید پس لامحاله حصول داعی از مقتضیات ذات و از

استعداد و قابلیت ذوات و خصوصیات آنها خواهد بود
و استعداد و خصوصیت عین مرتبه و ذاتی فاعل است و لطف
و فیض الهی موجب است که ابطال و اهمال اقتضای ذات نشود
و هر قابل مرتبه و کمال خود برساند تا در حق او نیز کرم شده
باشد قل کل یعمل علی شاکلته اشاره باین لطیفه ربّانیه
است پس باین سبب ارادهٔ حقهٔ الهیه تعلق گرفت که هر فاعلی
ارادهٔ فعل لایق بحال خود نماید و معنی تفویض امور و افعال
عباد چنین که گفتیم چیزی نیست پس اگر چه فعل فعل عباد است
و صادر از او است و باراده لیکن منتهی بفعل و صنع حق
می شود و چنین نباشد که فاعل استقلال تام در صدور
افعال داشته باشد زیرا که اگر ارادهٔ الهیه تعلق بر ارادهٔ
عبد نمیگردد و من عرفت الله بفسخ العزائم و نقض
الهمم اشارهٔ بهمین معنی است نه اینکه بگوییم که مضطر
در اراده باشد و مختار در مراد چنانکه بعض از علما
گفته اند بلکه گوییم اراده از خود او است چون ارادی بودن
اراده یا صدق اختیار بر اراده معنای محصلی ندارد و هم
صدق اضطرار معنی ندارد بلکه ارادهٔ هر مریدی بر خیزد
از ذات مرید و ذات او ذات او است نه آنکه ذات او را جاعل
ذات او کرده باشد تا سؤال بیاید که چرا خود دیگری جعل

ذات او نشد و نخواهیم گفت ذات او مجعول بجعل جاعل
نیست زیرا که قبل از جعل عدم محض و فنای صرف است و
قابلیت و استعداد از مراتب هستی مجعول است و بعبارت
دیگر هویات و اختلاف ذوات از لوازم مجعول و جعل
و تکثر و تعدد مجعولات است و تحریر این مبحث بتقریر
مزبور و خلو از اصطلاحات از خصائص اربعین الحسینیه
است و بهتر آنکه صرف عنان قلم نماییم و در کافی از امام صادق
روایت شده که شخصی سؤال نمود که خدا مجبور کرده
بندگان را گفت نه چنین است عرضه داشت تفویض بایشان
نموده فرمودند عرضه داشت پس چگونه است فرمود لطفی
است میان این دو و خاتمهٔ اهل تفسیر در آیهٔ مبارکه ما اصابکم
من مصیبة فبما کسبت ایدیکم اختلاف کرده اند بعضی گفته
اند عام است و بعضی گفته اند خاص بغیر معصومین است
و بعضی گفته اند که مراد بمصیبه در این آیه عقوبات حدود است
و از جواب حضرت سجاد ظاهر میشود که مصائب ائمه معصومین
از جهت افعال و اعمال نیست بلکه ابتلای ایشان از جهت ظهور
کمالات و مراتب صبر و رضا بتقدیر او و در قرب الاستنان
حمیری در تفسیر این سؤال شده از جناب صادق ع که ما اصابکم
من مصیبة فبما کسبت ایدیکم آنچه از مصیبات بامیر المؤمنین

واهل بیت سید ابن قبیل بود فرمود که رسول خدا
روزی هفتاد مرتبه استغفار می کرد بدون گناهی و در تفسیر
قمی بسند صحیح معتبری روایت شده که منهال بن عمرو
ملاقات کرد حضرت سجاد را و پرسش حال کرد جواب
فرمود که حال ما مانند حال بنی اسرائیل است در گرفتاری
بفرعون و کشتن پسرهای ایشان و زنده داشتن زنان و
تمام افتخار عرب بمحمد بود و از برای اهل بیت او حقی نشناختند
و مکالمات حضرت را با منهال سید محدث جزائری
بوجه مبسوطی در کتاب انوار نعمانیه ایراد نموده هر که خواهد
مراجعه نماید

الحدیث الثلثون

وبالسند المتصل الی الشیخ الفقیه جعفر بن محمد بن نما
عن المرزبانی باسناده عن جعفر بن محمد ع انه قال ما اکتحلت
هاشمیة ولا اختضبت ولا رای فی دار هاشمی دخان
خمس حجج حتی قتل عبید الله بن زیاد و بسنده عن یحیی بن
ابی راشد قال قالت فاطمة بنت علی ع ما تحنات امرأة
منا ولا اجالت فی عینها مرودا ولا امتشطت حتی بعث
المختار براس عبید الله ترجمه امام صادق گفت سرمه نکشید
زنی از هاشم و نه رنگ نمود دست و گیسو را و دیده نشد
دودی در خانه مردی از هاشم پنج سال تا کشته شد پسر

زیاد بیانات شرح حال اقامه ماتم و سوگواری فاطمیات
اجمالا در حدیث اول گذشت که پلاس پوشیدند و گریبان
پاره کردند و سیلی بر صورت زدند و قاضی نعمان مصری
در کتاب دعائم الاسلام از حضرت صادق روایت کرده
که تا یکسال شب و روز نوحه سرایی نمودند و سه سال
در سوگواری بودند و مسور بن مخرمه و جماعتی از اصحاب
رسول خدا می آمدند در مجلس ایشان و خود را پنهان میکردند
و سرها و دستها بسته بودند که شناخته نشوند و نوحه گری
زنان را می شنیدند و میگریستند والحق طائفه بنی هاشم
داد مردانگی و غیرت تمام کردند در عاشورا جلالت سید
الشهداء و در تذکره سبط مسطور است که آل ابوطالب
با بستگان ایشان بعد از وقعه طف نام یزید باولاد خود
نگذاشتند مگر معویة بن عبد الله بن جعفر که پسر خود را
یزید نامید و طالبیین با این جهت او را مهجور نمودند
مؤلف اربعین الحسینیه العبد الحقیر فی عیون العلماء
والفقیر فی فنون الفضلاء الحاج میرزا محمد القمی ختم الله
له بالحسنی با طبیعت جامده و قریحه خامده قصیده ترجمه
بلسان حال فاطمیات نظم نمود باامید آنکه در عداد نوحه
سرایان و مرثیه گویان سید مظلومین محشور شود

انشاء الله واز نفوس شریفه ادبای عصر معذرت می خواهد زیرا که نظم شعر فصیح خصوصاً عربی از امثال حقیر متوقع و معهود نیست و هیچ زمان در نظم شعر قدمی نداشته و علمی نیفراشته و در خلال تالیف این کتاب شایق شدم که حدیث ماتمین و مرثیه فاطمیات را نظم نمایم و این توفیق را از تایید آن سجاد دانم وبالله الاستعانة

تجاوبنا العنادل صائحات ... على اغصان وردنا نائحات

واجرين الدموع على الخدود ... وذكرنا العهود الماضيات

الامثل الحمامة اذ تغنت ... فهيجت القلوب الهائمات

كتهييج المسافر في الاياب ... الى الاوطان من ارض الفلاة

ولكن هن فواطم اذ وردن ... المدينة من دمشق راجعات

تذكرن الاحبة بالطفوف ... وقد ماتوا عطاشا بالفرات

ونادبة ترنم في المقال ... بالحان هذا الراسيات

مدينة جدنا لا تقبلينا ... رجعنا خاسرات خائبات

خرجنا منك بالاهلين جمعا ... دخلنا لا بنين ولا بنات

ونادت جدها ونعت اخاها ... وما اشجى صياح الناعيات

الا يا جدنا يا خير هاد ... لقد امست بناتك ضايعات

نوازل في الديار بغير اهل ... تواكل في البيوت الخاليات

وكل تشتكي ما قد اصابت ... لفقدان الاحبة والحماة

وقائلة تذكر ما تلاقت ... من الاحزان والرزء البنات

اخية تذكري يوما وردنا ... دمشقا نائحات باكيات

ويضربن العواهر بالدفوف ... ويلعبن البغايا راقصات

كان امامنا شرقت شموس ... رؤس بالدماء مقطرات

وفي قدامهم راس الحسين ... على اعلى الرماح العاليات

ولم ار قبل رمحك قط رمحا ... تمكن من عناق المكرمات

وقد يتلو الكتاب فهل سمعتم ... خطيبا مصقعا فوق القنات

رزايا الجليلة لا تناسى ... وللاكباد قدما محرقات

ولو انساك يوما لست انسى ... قضيبا في شفاه ذابلات

ولن انساك يوما كيف انسى ... وقوفك في مقابلة العتاة

تذكرهم بايام الوعيد ... وتنذرهم بآي محكمات

وتستسقي بماء للرضيع ... ولم يرضع بثدي المرضعات

فلو انا عمينا اذ رأينا ... ولم تنظر عيون الرامقات

عليك في السلاسل يا سكينا ... حرائر في الحبال المربقات

هل تذكرن يوما قد لقينا ... نساء من امية مزريات

وهن للابسات حرير محض ... ونحن مسلبات عاريات

امن ما تما ولبس سودا ... جزين الخير عنا في الغدات

فلا عمرت دمشق ونحن فيها ... امنا والسبايا جائعات

فوا عجبا من الدهر الخؤن ... ومن اوضاع دور الدائرات

انشاء الله واز نفوس شریفه ادبای عصر معهد رنت می خواهد زیرا که نظم شعر فصیح خصوصا عربی از امثال حقیر متوقع ومعهود نیست وهیچ زمان در نظم شعر قدمی نداشته وعلمی نیفراشته ودر خلال تالیف ربیع شایق شدم که حدیث امایمن ومرثیه فاطمیات را نظم نمایم واین توفیق را از تاییدات سجادیه دانم وبالله الاستعانه

تجاوبنا العنادل صائحات … علی اغصان وردنا نائحات
واجرین الدموع علی الخدود … وذکرن العهود الماضیات
الا مثل الحمامة اذ تغنت … فهیجن القلوب الهائمات
کما یهیج المسافر فی الایاب … الی الاوطان من ارض الفلاة
ولکن نحن الطیور اذ وردن … المدینة من دمشق راجعات
تذکرن الاحبة بالطفوف … وقد ماتوا عطاشا بالفرات
ونادین ترنم فی المقال … بالحان هذا لر اسبات
مدینة جدنا لا تقبلینا … رجعنا خاسرات خائبات
خرجنا منک بالاهلین جمعا … دخلنا لا بنین ولا بنات
فنادت جدها وتغنتها … وما اشجی صیاح الناعبات
الا یا جدنا یا خیر هاد … لقد امست بناتک ضائعات
نوازل فی الدیار بغیر اهل … ثواکل فی البیوت الخالیات
وکل تشتکی ما قد اصابت … لفقدان الاحبة والحماة

فی بعض نسخ خائبات

وقائلة تذکر ما تلاقت … من الاحزان والرزء البتات
احبته تذکری یوما وردنا … دمشقا نائحات باکیات
ویضربن العواهر بالدفوف … ویلعبن النغا بالقصبات
کان امامنا شرقت شموس … رؤس بالدماء مقطرات
وفی قدامهم راس الحسین … علی اعلی الرماح العالیات
ولم ار قبل ذلک قط رمحا … تمکن من عناق المکرمات
وقد یتلو الکتاب فهل سمعتم … خطیبا مصقعا فوق القناة
رزایا تلک الجلیلة لا تناسی … وللاکباد فیها محرقات
ولو انساک یوما لست انسی … قضیبا فی شفاه ذابلات
ولکن انساک یوما کیف انسی … وقوفا فی مقابلة العتاة
تذکرهم بایام الوعید … وتنذرهم بآی محکمات
وتستسقی بماء للرضیع … ولم یرضع بثدی المرضعات
فلو انا عمینا اذ رأینا … ولم تنظر عیون الرامقات
علیک فی السلاسل مستکینا … حرائر فی الحبال المرتقبات
هل تذکرن یوما قد لقینا … نساء من امیة مترفات
وهن للابنا حریر محض … ونحن مسلبات عاریات
امن قائما ولبس سودا … جزین الخیر عنا فی الغداة
فلا عمرت دمشق ونحن فیها … امنا والسبایا جائعات
فواعجبا من الدهر الخئون … ومن اوضاع دور الدائرات

عواهر عبد شمس في السرور … ظواهر هاشم بالساهرات
فتلك عواكف في جيد عرس … وهن على المدى مستخدمات
الا يا جبر في فاتر كن لوى … فما الثكلى تقاس بعاقلات
فهب ان الحسين اراد ملكا … فما ذنب النساء الطاهرات
اخي اخرجتنا يوم الفراق … وسعرت الصدور الزافرات
سالناك الرجوع لدى الوداع … فقلت تسليا للسائلات
فلو ترك القطا ليلا لناما … فهبوا للبلايا النازلات
الا يا قاصدا جدث الحسين … اطل وقفا لمطية بالبيات
تزود منه كحلا للعيون … واجل به عشاء الباصرات
عظام السبط في تلك البرية … لقد سحقت بخيل عاديات
وفي قيعان طف عطر مسك … تفوح من الدماء اليابسات
وانشانا لرباب ثم حزن … وترثي بعلها في الراثيات
خسينا واحسينا واحسينا … فلن انسى الحسين الى الوفات
تمكنت البقيع بغير ظل … لعهد عاهدت في السالفات
وابدت ندبة ام البنينا … تؤثر في القلوب لقاسيات
باربعة فجعت وكيف يرجى … سلو الثاكلات لفاقدات
بفقن فؤادا في كل يوم … وليل في السنين التاليات
ولا يخضبن كفا بالحناء … بغير دماء وجه اللاطمات
ولا تكحلن عيون بالمرود … سوى سكب الدموع الجاريات

ولا امتشطت نساء من قريش … سوى تسريح شعر الناشرات
وكم يوقدن نارا تحت قدر … سوى نيران حزن موقدات

ونشرح الابيات ونشير الى بعض شئ مما اشتملتا التجاوب عليه
من الجواب والعناد لجمع عند لبيب ولا يخفى حسن المطلع و
حسن البراعة والاستهلال وحسن التخلص الى المقصود
وحسن التضمين للتبيين وهما لام كلثوم وقوله نادت
جدها اشارة الى ما ورد من انها اخذت بعضادتي باب
الروضة النبوية وقالت يا جداه انى ناعية اليك ابا عبد الله
وفي قوله رؤس بالدماء مفطرات اقواء وهو كون حركة
الروي مخالفا لاعراب الكلمة وهو وان كان يعد من عيوب
الشعر الا انه غير عزيز في اشعار الفصحاء مثل دعبل
والحميري والرضي ويأتي فيما بعده من الابيات وقوله
ارقبل ومحل هذا تضمين لشعر محمد بن يعقوب الانباري
بقصيدة اولها علو في الحياة وفي الممات لحق انت احدى
المعجزات وفي وفيات الاعيان انها احسن ما قيل في رثاء
المصلوب ولما انشد ابن الانباري هذا البيت بحضرة
الصاحب بن عباد قام وقبل فاه ولطافة هذه القصيدة
دعتني الى نظم مرثية لمولانا الحسين على وزنه وقافيته
وبيت ابن الانباري هكذا … ولم ار قبل جذعك قط جذعا

تمكن من عناق المكرمات وقوله خطيبا مصقعا يقال خطيب
مصقع اى بليغ قوله فلو انّا عمينا لو للتمنى نحو قوله تعالى ربما
يودّ الذين كفروا لو كانوا مسلمين وقوله لم نطرف عطف
على عمينا وقوله وهل نذكرن يوما الخ اشارة الى ما ورد
فى كامل التواريخ وجملة من الكتب من دخول الفاطميات
على النساء الامويات وكان عليهن الملابس الفاخرة
والحلى والحلل فلما رأين الفاطميات نزعن ثياب الزينة
ولبسن الثياب السود واقمن ماتما ثم بعد ذلك البسن
الفاطميات ملابس فاخرة كما فى الكامل ويعجبنى نقل رواية
مناسبة لهذا المقام رواها فى الخرائج من ان اليهود سئل
النبى ص ان يبعث فاطمة الى عرسهم والحوا عليه وقالوا ان
لنا حق الجوار واعتذر النبى بانها زوجة على وبحكمه فسألوه
ان يشفع الى على ع وقد جمع اليهود الحلى والحلل وظنوا ان فاطمة
تدخل فى بذلتها وارادوا استهانتها فجاء جبرئيل بثياب
من الجنة وحلى وحلل لم يروا مثلها فلبستها فاطمة وتعجب
اليهود منها واسلم بسببها خلق كثير من اليهود ودخلت
عقيلة الهاشميين زينب على اعدائها وعليها ارذل ثيابها
قوله واثنات الرباب الخ مضى شرح حال الرباب فى الحديث
الحادى عشر ونقلنا مرثيتها ايضا وقوله تمكنت اى اخذت

مكانا فراجع هناك وام البنين اسمها فاطمة بنت حزام بن
خالد بن ربيعة بن الوحيد بن كعب بن عامر بن كلاب خطبها عقيل
لامير المؤمنين ع وكان عقيل نسابة وقد قال له على انظر لى
امرأة قد ولدتها الفحولة من العرب فتلد لى غلاما فارسا
فقال له تزوج ام البنين الكلابية فانه ليس فى العرب اشجع
من آبائها فولدت للامير اربعة بنين العباس واخوته قال
ابو الفرج وكانت ام البنين ام هؤلاء الاربعة الاخوة القتلى
تخرج الى البقيع فتندب بنيها اشجى ندبة واحرقها فيجتمع
الناس اليها وكان مروان يجيء فيمن يجيء فلا يزال يسمع
ندبتها ويبكى واليه اشير فى قوله تؤثر الخ والفاقدة من
النساء من لم يبق لها ولد ولا يخفى لطافة الابيات الاخيرة
والمرجو من ادباء العصر موازنة هذه القصيدة مع مرثية
ابن الانبارى فى الحكم بين الشعرين لا بين العصرين

الحديث الحادى والثلثون

وباسنادى الى السيد الاجل على بن طاوس فى الاقبال
من كتاب ابن ابى قرة عن ابى جعفر الباقر قال كان ابى على بن
الحسين ع قد اتخذ منزله من بعد مقتل ابيه الحسين بيتا
من شعر واقام بالبادية فلبث فيها عدة سنين كراهة
لمخالطة الناس وملابستهم وكان يسير من البادية بمقا

بها الی العراق زائراً لابیه وجده ولا یشعر بذلک من فعله
قال محمد بن علی فخرج متوجها الی العراق وانا معه لیس معنا
ذو روح الا الناقتین تمام الخبر ترجمه ابوجعفر باقر گفت
بود پدرم علی پسر حسین که گرفته جایگاه خود را پس از
کشته شدن پدرش خانه از مو و مانده بود در بیابان پس
دزنک نمود در بیابان چند سال چون ناخوش داشت
آمیزش با مردم او بر خورد شان او و میرفت از آن بیابان
در هنگام بودنش در آنجا بسوی عراق که دیدن کند پدر
و پدر بزرگ خود را و کسی آگاه از کار او نبود بیانات
مکارم اخلاق و مراتب عبادت و خوف و زهد علی بن
الحسین از امور معلوم است که تمامی اهل تاریخ از موافق
و مخالف ضبط نموده اند و معاصرین او شهادت بر جلالت
قدر او مکرر داده اند و گفته اند از بنی هاشم کسی افضل
از وی نبوده چنانچه از زهری و ابوحازم و دیگران منقول
است و حضرت صادق پس از بیان مراتب علم و زهد و
عبادت امیرالمؤمنین فرمود که کسی در اولاد امیرالمؤمنین
شبیه تر باو از علی بن الحسین نبوده و در خبری است که
در سفر حج تازیانه و قضیب بر ناقه خود نزدی و می گفت
از قصاص در قیامت می ترسم و از عبادات موظفه آنحضرت

بود هزار رکعت نماز و در علمای اسلام کتابی در زهد
و عبادت نوشته نشده که در او ذکر علی بن الحسین زین العابدین
نباشد و در کشف الغمه مسطور است که طاوس یمانی باو
باو عرضه داشت که سه مر اسباب امن و اطمینان است
از عقاب یکی آنکه تو پسر پیغمبری و دیگری شفاعت پیغمبر
و سیم رحمت واسعه الهی بجواب فرمود نسب پیغمبر
مرا ایمن چگونه کند با آنکه خدا فرموده فلا انساب بینهم
یومئذ و اما شفاعت مرا ایمن نکند با گفته خداوند لا
یشفعون الا لمن ارتضی و اما رحمت خدا خداوند گوید ان رحمت الله
قریب من المحسنین و من نمیدانم که محسن باشم و در زمان
مسافرت با اهل قافله نسبت خود را برسول خدا اظهار
نمیداشت که مبادا رعایتی از او نمایند و روزی ملک تازیانه
بغلام خود رد از جهت تادیب غلام عرضه داشت مرا پی
کار خود فرستی آنگاه تازیانه زنی مرا پس که بیست زین العابدین
و به پسر خود حضرت باقر فرمود در مسجد پیغمبر برو و بعد
از نماز برای من استغفار کن و آن غلام را آزاد نمود و بنو
دیگر تازیانه دید پس از خانه بیرون شد و تازیانه او رد و بغلام
خود گفت مرا قصاص کن و صد خانواده از فقرای مدینه
را اعانت می نمود و شبها حمل زاد و معاش برای آنها
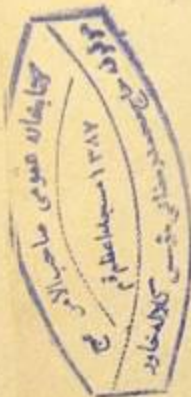
میکرد و باندازهٔ انبان بر دوش کشیده بود که شانه او پینه
بسته و سیاه شده بود و فقرای مدینه همه شب بر در
خانهای خود انتظار او را داشتند و او را نمیشناختند
همینکه می آمد می گفتند صاحب انبان آمد و تا آنکه از مشقت
و محنت سفر کربلا بسیار ضعیف و نحیف شده بود و در
اندک سرمائی متاثر میشد شبها بضعفا همسایگان مدد
می نمود و برای ایشان آب میکشید و نیز آب غسل و وضوی
خود را بدست خود می کشید شبی از شبها زهری او را
ملاقات کرد در حالیکه باران می آمد بار دارد و هیزم بر
دوش دارد پرسش نمود فرمود سفری در پیش دارم در
تهیهٔ آن سفر هستم گفت غلام من حاضر است برای
خدمت فرمود حامل خود باشم بهتر است پس از چند روزی
دیگر که شرفیاب شد پرسید که مسافرت شما چه شد فرمود
مقصودم سفر آخرت و تهیهٔ مرگ بود و از حدیث اقبال
معلوم شود که بزیارت کربلا و نجف مکرر آمده و وضع مسافرت
بر وضع اخفا بوده چنانچه از حدیث ظاهر شود و باین جهت
مسافرت آنحضرت بعراق مذکور در تواریخ نشده و از عبادات
موظفهٔ آنجناب استمرار گریه در مصائب پدر بزرگوارش
بود در مدت سی و پنج سال زیرا که وفات آنحضرت در بیست

پنجم محرم سنه نود و چهار هجری بود علی المشهور و سنه شریفش
شصت و یک بود و بحدی گریست که بر چشمان او خائف
شدند و هر وقت قدح آب بدست گرفت باندازهٔ گریست
که آب را ممزوج با اشک خود نمود و مکرر میفرمود فراق الاحبة
غربة وقیل له تبکی دهرک فلو قتلت نفسک لما زدت
علی هذا فقال نفسی قتلتها و علیها ابکی شعر در رفتن جان
از بدن گویند هر نوع سخن   من خود بچشم خویشتن
دیدم که جانم میرود   و با اولاد عقیل مهربانی بسیار
می نمود و میفرمود چون نظر بایشان کنم یاد کربلا می کنم
و مرا رقتی دست دهد و در مناقب ابن شهر آشوب است
که همه روز دعا میکرد که خدایا سر قاتل پدرم را ببینم مولف
گوید که در زمان ما بمسامحات و اعراض علمای عصر از
احادیث و تواریخ خرافاتی در السنه مرثیه خوانان نسبت
بسید الساجدین شایع است مثل آنکه در شام هفت علم
بالا کردند و خاکستر بر سر ما ریختند و بحدی گریه می کرد که از
چشم او از ناودان جاری شده بود و ببازار قصابان عبور
کرد با آنکه اثر زنجیر بعد از هفت سال در پای او بود بانجام
زهری مجلس تعزیه سید الشهداء رفت و در آستانه کفش
داری کرد و از این قبیل از مخترعات کاذب بارده و مختلفات

کتب حدیثیه مؤلفه است ولن یصلح العطار ما افسد الدهر
خاتمه نافعه مراتب زهد و خوف و عبادات شاقه و اجتهادات
اکید سید سجاد و سایر ائمه اثنی عشر محل شک و ریب
نیست و این وظایف منافاتی با مرتبه عصمت ایشان ندارد
بلکه از لوازم عصمت است زیرا که معنی عصمت دارا بودن
علم شهودی و معاینه نتایج اعمال و آثار برزخی افعال
و مکاشفه حقایق نشأه بهشت و دوزخ و مواقف و اهوال
قیامت است کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم
لترونها عین الیقین و بدیهی است که هر کس احاطه تامه به
نتایج اعمال پیدا کند و اثر هر کاری را مشاهده بعین الیقین
کند هرگز اقدام بارتکاب از عمل ننماید مانند کسیکه عیاناً
بداند که در طعامی سم داخل شده هرگز اختیاراً اقدام بخوردن
آن غذا ننماید اگرچه در اعلی درجات لذت باشد و این است
که اصحاب ما اجماع دارند بر عصمت انبیاء و ائمه بلکه صدیقه
کبری ع زیرا که دارای مقام علم الیقین و مکاشفه بوده‌اند
و این سبب داخل در آیه تطهیر است باتفاق مفسرین و علم
بحقایق نشآت و نتایج افعال و اعمال از لوازم مساوی آنها
و لاینفک است و اگرچه عصمت را در کتب کلامیه بطرق
دیگری اثبات کرده‌اند و بعضی تمسک بادله لفظیه نموده‌اند

که صدیقه کبری ع

لیکن بر اهل بصیرت مخفی نیست که هیچ یک از آن طرق
مثبت تمام مدعی یا خالی از مناقشه نیست و آنچه نگاشتیم
از تمسک بعلم و عیان و مکاشفه و شهود و عرفان
خصوصیات اوثق طرق و اوفق بقواعد علم و عقل
است از برای مطلعین بر ابواب احادیث اصول کافی و غیر
آن از کتاب حجت و دانستن جهات علوم ائمه هدی واضح است
که دارای این مراتب منفک از عصمت نخواهد بود و بیان
دیگری نیز اثبات مدعا نمائیم و آن اثبات از طریق محبت است
که نفوس کامله انبیا و اولیاء لامحاله دارای مرتبه علیای محبة الله
هستند و هر دوستی در تحصیل محبوبیت دوست خود و کناره
کردن از مبغوضات او رغبتی وافر دارد و اگر موجب بر کسی
غلبه نماید و بمرتبه مؤکده رسد طرفة العینی غفلت از تحصیل
رضای دوست خود ننماید و این معنی موافق تجربه و عیان است
در هر حال نسبت عصیان بانبیاء دادن و اعتراف بمعاصی
در ادعیه ماثوره ائمه و استغفار و تضرع و بکاء و خوف
از آتش جهنم و استعاذه از شیطان چنانچه مکرر در ادعیه
و احادیث است از لوازم عبودیت و خضوع بندگی و مخافت
است یا از بابت استیلای سلطان عظمت و خوف از مهابت
که از لوازم معرفت تامه است با آنکه مطلق بعد و دوری کام

وخطیئهٔ نفوس شریفهٔ معصومین است اگرچه باشتغال
بمباحات ولوازم بشریت وطبیعت باشد چنانچه حکیم سنائی
گفته هرچه از خویش واماندی چه کفر آن حرف وچه ایمان هرچه
از دوست دور افتی چه زشت آن نقش وچه زیبا وجهنم
نیز معنای کلی دارد مانند گناه که عبارت از دوری وبعد وفراق و
انقطاع اتصال دائم چنانچه عارفی سروده ونیکو بیان نموده

دوزخ عاشقان فراق بود — هر کجا هجر جهنمی دارد

ودر دعای کمیل وارد است فهبنی صبرت علی عذابک
فکیف أصبر علی فراقک وآنچه شیخ جلیل صاحب کشف
الغمه که قاعدهٔ حسنات الابرار سیئات المقربین را تأسیس
کرده وسایر علما پسندیده اند اشاره ببعض مذکورات
است وبا آنکه ذات اقدس واجب واعلی است مستأثر
که هیچ ملک مقربی یا نبی مرسلی برآن مرتبه آگاه نیست
ودر آن علم ذات اقدس را شریکی متصور نیست ودر
احادیث وادعیه مکرر اشاره باین مرتبه از علم ذات
شده ونیز در باب بداء گذشت احادیثی که خدا را دو
علم است یکی علم مخزون که مطلع نیست برآن احدی
ودیگری علمی که تعلیم ملائکه وانبیا شده وبحسب مرتبه
اولی هیچکس ایمن از عواقب نیست وآیات مبارکه اشارتی

باین معنی دارد قل ما ادری ما یفعل بی ولا بکم قل لو کنت
اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر عالم الغیب فلا یظهر
علی غیبه احدا وپوشیده نیست که نتوان گفت این آیات
از متشابهات است واین معنی الطف وادق از همه اجوبه
مذکوره است وهیچ منافاتی با مرتبهٔ عصمت وجلالت نفوس
شریفهٔ اولیا ندارد زیرا که جمیع این مراتب بحسب علوم فائضه
واطلاع بر الواح سماویه است وآنچه در علم مکنون مخزون
است که نص بر احدی نشده واجوبهٔ دیگری علمای شیعه
در این مقام گفته اند که تضرع نفوس مقدسه از معاصی
شیعیان ایشان است یا مراد تعلیم ایشان است وکافه
این اجوبه مجدی است که محتاج ببیان نیست وجواب اخیر
اوفق بظواهر وجامع شتات آیات مبارکه واحادیث
وارده است ومرضی بعض مشایخ از معاصرین قدس الله
روحه وشرحی متعلق باین مقام در حدیث بیستم گذشت
ودر امثال اینگونه مطالب غالبا باشاره قناعت کردیم
تا از وضع اختصار تجاوز نشده باشد وبر نتایج افضال
شد زیرا که مقدمات برای اهل خبرت وبصیرت آشکار است

الحدیث الثانی والثلثون

وبالسند المتصل الی الشیخ الجلیل جعفر بن محمد بن قولویه

باسناده الی الکاهلی عن ابی عبد الله ع قال من اراد ان یکون
فی کرامة الله و فی شفاعة محمد فلیکن للحسین زائرا ینال من الله
افضل الکرامة وحسن الثواب ولا یسئل عن ذنب عمله فی
الحیوة الدنیا ولو کانت ذنوبه عدد رمل عالج وجبال تهامة
وزبد البحر ان الحسین بن علی قتل مظلوما مضطهدا نفسه
وعطشانا هو واهل بیته واصحابه ترجمه امام صادق گفت
هر کس خواهد که بوده باشد در گرامی بودن نزد خدا
و در خواهش گری محمد پس باید بوده باشد مر حسین را دیدار
کن تا برسد او را افزون تر گرامی و نیکوئی مزد و نپرسد
او را خدا از گناهی که کرده در هنگام زندگانی جهان پست
واگرچه بوده باشد گناهان و بشماره ریگهای وادی عالج
و کوههای تهامه و کف دریا بدرستیکه حسین پسر علی
کشته شد ستم رسیده و بیچاره بود خود او و تشنه بود
او و خانواده او و یاوران او و بنابر آیات ایمان و اعتقاد به شفاعت
رسول خدا و ائمه هدی از ضروریات مذهب شیعه است
واغلب فرق مسلمین نیز موافق هستند در ثبوت شفاعت
برای گناهکاران واهل معاصی کبیره شارح صحیح مسلم نقل
کرده که اهل سنت قائل بجواز شفاعت هستند از طریق سمع
بصریح آیات واخبار متواتره و مسلمین اجماع بر این معنی دارند

عقلا و معتقد وجوب شفاعت هستند ۴

جز معدودی از خوارج و معتزله که تاویل کرده اند ظواهر
آیات شفاعت را باینکه مراد زیادتی درجات است و رفع عذاب
و بصریح آیات و اخبار تاویل ایشان باطل است و شیخ
صدوق در رساله اعتقادات گوید که اعتقاد شیعه
در شفاعت اینست که شفاعت ثابت است برای صاحبان
معاصی کبیره و صغیره و اهل توبه محتاج شفاعت نباشند
و هر که منکر شفاعت پیغمبر باشد از شفاعت بی بهره باشد
و شفاعت اختصاص دارد برسول خدا و اوصیای او و نیست
انبیا و رسل و اوصیا و مؤمنین و ملئکه و نیز اختصاص
دارد شفاعت باهل ایمان که اهل توحید باشند و اهل
شک و شرک و انکار و کفر را بهره از شفاعت نیست تمام
شد کلام صدوق و لتحقیق معنی الشفاعة والمغفرة علی
وجه یکون من خواص هذا الکتاب و هو مبنی علی رسم مقدمات
الاولی من خواص الانسان تاثیر اعماله وافعاله الارادیة
فی جوهر ذاته و صحیفة اعماله ان خیرا فخیر وان شرا فشر اعماله
یفعله بجوارحه یتاثر منه روحه و یجتمع فی صحیفة ذاته
وخزانة مدرکاته لاسیما ما ترسخت من الهیئات و ما کذب
من الملکات والنفوس هی الصحف المنشورة فی القیمة و
هو الکتاب الذی لا یغادر صغیرة ولا کبیرة حتی النفخ فی الرماد

باسناده الی الکاهلی عن ابی عبدالله قال من اراد ان یکون
فی کرامة الله وفی شفاعة محمد فلیکن للحسین زائرا ینال من الله
افضل الکرامة وحسن الثواب ولا یسئل عن ذنب عمله فی
الحیوة الدنیا ولو کانت ذنوبه عدد رمل عالج وجبال تهامة
وزبد البحر ان الحسین بن علی قتل مظلوما مضطهدا نفسه
وعطشانا هو واهل بیته واصحابه ترجمه امام صادق گفت
هرکس خواهد که بوده باشد در گرامی بودن نزد خدا
و در خواهش گری محمد پس باید بوده باشد مر حسین را زیارت
کن میرسد او را افزون تر گرامی و نیکوئی مزد و نپرسد
او را خدا از گناهیکه کرده در هنگام زندگانی جهان پست
واگرچه بوده باشد گناهان او بشماره ریگ وادی عالج
وکوههای تهامه وکف دریا بدرستیکه حسین پسر علی
کشته شد ستم رسیده وبیچاره بود خود او و تشنه بود
او وخانواده او ویاوران او وبیانات ایمان واعتقاد به شفاعت
رسول خدا وائمه هدی از ضروریات مذهب شیعه است
واغلب فرق مسلمین نیز موافق هستند در ثبوت شفاعت
برای گناهکاران واهل معاصی کبیره شارح صحیح مسلم نقل
کرده که اهل سنت قائل بجواز شفاعت هستند از طریق سمع
بصریح آیات واخبار متواتره ومسلمین اجماع بر این معنی دارند

عقلا و معتقد وجوب شفاعت هستند

جز معدودی از خوارج ومعتزله که تاویل کرده اند ظواهر
آیات شفاعت را باینکه مراد زیادتی درجات است نه رفع عذاب
وبصریح آیات واخبار تاویل ایشان باطل است وشیخ
صدوق در رساله اعتقادات گوید که اعتقاد شیعه
در شفاعت اینستکه شفاعت ثابت است برای صاحبان
معاصی کبیره وصغیره واهل توبه محتاج بشفاعت نباشند
وهرکه منکر شفاعت پیغمبر باشد از شفاعت بی بهره باشد
وشفاعت اختصاص دارد برسول خدا واوصیاء او وسایر
انبیا ورسل واوصیا ومومنین وملئکه ونیز اختصاص
دارد شفاعت باهل ایمان که اهل توحید باشند واهل
شک وشرک وانکار وکفر را بهره از شفاعت نیست تمام
شد کلام صدوق ولتحقیق معنی الشفاعة والمغفرة علی
وجه یکون من خواص هذا الکتاب وهو مبنی علی رسم مقدمات
الاولی من خواص الانسان تاثیر اعماله وافعاله الارادیة
فی جوهر ذاته وصحیفة اعماله ان خیرا فخیر وان شرا فشر ای کلما
یفعل بجوارحه یبقی اثر منه در وحه ویجتمع فی صحیفة ذاته
وخزانة مدرکاته لاسیما ما توسخت من الهیئات وتاکدت
من الملکات والنفوس هی الصحف المنشورة فی القیمة و
هو الکتاب الذی لا یغادر صغیرة ولا کبیرة حتی النفخ فی ...

والملئكة الموكلون بهذه الانسان انما هم كتبة الاعمال وهذا
مما تطابق فيه البرهان والعيان ونطق به القرآن والاعمال
الحسنة تزيد النفس صفاء وبهاء وكذا الصفات الحميدة
والاخلاق الحسنة والاعمال السيئة والملكات الرذيلة
تكدرها وتحدث فيها احوالا مباينة لجوهر ذاتها فالنفوس
العاصية المتبعة للشهوات بمنزلة مرآة يعلوها الخبث
والصدى وتتراكم عليها الكدورات والكثافات بحسب
طول زمان العصيان والشهوات وعظم المخالفة وصغرها
واليه يشير في الحديث رب شهوة ساعة اورثت حزنا طويلا
الثانية النفوس العاصية الشقية بحسب الوجود والتحقق
وفعليتها لكمالات مخالفة للنفوس المطيعة السعيدة لا انها
بحسب الحقيقة والذات بل بسبب اللواحق والعوارض الخارجة
عن رتبتها فان المعاصي ومتابعة الشهوات بمنزلة اعراض
غريبة للنفس تؤثر فيها اثرا واقعيا وتوجب لها كمالا فعليا
ولا ريب ان للنفس استعدادات فكلما فعلت فعلا حصل لها
اثر خارجي وتبدلت القوة بالفعلية والفعلية تساوق الوجود
والفعل الصادر من النفس ربما يؤثر اثرا ويبقى ذلك الاثر
وربما يتكرر ويرسخ اثره ويبقى وقد عبر الشرع الاقدس
عن القسم الاول باللمم الذين يجتنبون كبائر الاثم والفواحش

الا اللمم وقلما يخلو منه انسان وهو من الذنوب المغفورة يعني
يمحى اثره بسرعة والقسم الثاني يبقى اثره دهرا طويلا وربما لا
يزول الا بقاسر ومزيل من التوبة وتكفير الحسنات والشفاعة
والى هذا المعنى اشير في الاخبار الواردة فان في القلب نكتة
بيضاء وتسود بكثرة المعاصي وما ورد في باب تنقل احوال
القلب حتى يصير اسفله اعلاه وقد اشير الى هذا التحقيق
في قوله تعالى أم حسب الذين اجترحوا السيئات أن نجعلهم
كالذين آمنوا وعملوا الصالحات سواء محياهم ومماتهم ساء
ما يحكمون كانه احال الفرق بينهما الى فطرة العقول الثالثة
قد ثبت في شرع العقل استحالة الترجيح بلا مرجح وكذا امتناع
كون الارادة الجزافية والعزيمة الاقتراحية مرجحا للشيء فاذا
فرض وثبت ان للافعال تاثيرا في ارواح النفوس فلا يمكن ان
يقال عفى الله عنه بلا مرجح موجب لذلك وانه فعل ذلك
اقتراحا بالارادة الجزافية اذ لا بد في منع المقتضي عن اقتضائه
من مرجح موجب والا كان سفها وعبثا ممتنع الصدور عن
الحكيم ولو فتح هذا الباب لانسد ابواب جهنم على الكفار و
العصاة وهو مما لا يلتزم به ذو مرية ولا يعتقد به ذو ملة
الرابعة المؤثر اما جسماني واما روحاني وكل منهما اما دفعي الاثر
واما تدريجي التاثير والثاني ظاهر والاول كالاثر الاكسير في

الاجسام القمرية الشمسية بمجرد الملامسة بينهما وكتاثير الاسلام
في نفس الكافر والتوبة في نفس العاصي فانها بعد استحكام
آثار الكفر والعصيان ورذائلهما في نفوسهما في طول عمرهما
اذا تابا ورجعا نقضا تلك الآثار وازالا عنهما دفعة
وآناً حتى كان الفراغ وقع لا في زمان وقد اجمع المسلمون كافة
على ان من تاب في آخر ساعة من عمره او اسلم كافر كذلك
كان من اهل النجاة والفلاح ولا يبقى من اثر تلك الاعمال
شيئا ووردت بذلك اخبار عديدة ولعلك بعد اتقان
هذه المقدمات دريت وايقنت ان عذاب الآخرة وعقابها
ليس من باب التشفي والانتقام ولا من باب الجزاف والاقتراح
بل النفوس الكافرة على مراتبها وكذلك العاصية المتمردة
على اختلافها اكتسبت باعمالها استعدادا للصور النارية
في عوالم الآخرة التي هي محل بقاء النفس بعد المفارقة عن الابدان
فلو خلى بينها وبين صفاتها وملكاتها الحاصلة من اعمالها
لتعذبت بها بحسب استعداد تلك الصفات للبقاء الا
ان يمنعها مانع قوي وقد ورد في الخبر انما هي اعمالكم ترد
اليكم يعني النار الاخروية والصور البرزخية وقد اشير
اليه في القرآن بقوله سيجزيهم وصفهم والمانع الخارجي
قد يكون من فعل النفس كالتوبة التي هي باب مفتوح من

الله الى العباد فاذا حصلت حقيقة تاثرت النفس منها دفعة
وانقضت مكتسباتها آناً كالنار القوية اذا غلبت على الفلزات
المكدرة خلصتها من الكدورات العارضة بسرعة وربما كان
احتراق النفس بنار الندم اشد من احتراقها بالنار ونعم ما قال
العارف در آتشم بيفكن نام كنه مبر كاتش بكرمي عرق
انفعال نيست وقد ظهر ضمنا معنى طلب العفو و
المغفرة من الله تعالى وهو ان لا يتركه بحاله ويهمله موكولا
الى نفسه حتى يوثر المقتضى اثره وقد يكون من فعل الغير
كدعاء مؤمن واستغفاره له او شفاعة شفيع وهو لا محالة
يكون بسبب موجب لذلك ولا بد ان ينتهي ذلك السبب
الى ذاته ومعنى الشفاعة توجه النفوس القوية الكاملة
الى استخلاص النفوس المكدرة العاصية عن مقتضيات
اعمالها المكتسبة ولا بد من سبب مرجح لذلك حتى يجعلها
شفعاءها ويرفعها عن النقصان الى الكمال ويشرق عليها
نورها وينور ظلماتها وذلك بعد القابلية الذاتية وعدم
بطلان استعداداتها للنجاة ما للظالمين من حميم ولا شفيع
يطاع ولذلك اختصت الشفاعة باهل الايمان وليست
بعامة وايضا يختلف الشفاعة باختلاف الشفيع والمشفوع
له وبحسب اختلاف مراتب ابتلاء النفوس باعمالها واخلاقها

فقد ورد عن امير المؤمنين ان اخوف ما اخاف عليكم
البرزخ فان منكم من لا تبلغه شفاعتنا الا بعد ثلثمائة الف
سنة وقد تبين مما ذكرنا عدم امكان الشفاعة للكفار اما
لانه ترجيح المرجوح او لبطلان استعدادهم بل لا يبعد ذلك
في حق بعض العصاة ان كانوا ظاهرا في عداد اهل الايمان
لعظم الجناية وتناهي الطغيان وقال بعض العلماء قدس
سره معنى الشفاعة ان يجعل بعض مقربي الحضرة الالهية
وسيلة في مغفرة ذنوبه وهذا انما يتصور اذا كان للعبد
استحكام نسبة الى ذلك الشفيع في الدنيا بشدة المحبة او كثرة
المواظبة على الاقتداء به او كثرة التذكر له بالصلوة و
التسليم عليه او رثائه بعد فقدانه وحزنه على ذلك ونحو ذلك فان
ذلك كله يصير سببا لتنوير القلب والقرب من الله وهما
بعينهما مغفرة للذنوب وزيادة في الدرجات وانما حصلا
بواسطة ذلك الشفيع وهذا معنى الاذن من الله فما لم تكن هذه
المناسبة لم يتحقق الاذن يدل على ذلك ان جميع ما ورد في الاخبار
من استحقاق شفاعة النبي صلى الله عليه وآله معللة بما
يتعلق بهم من صلوة عليهم او زيارة لقبورهم او البكاء عليهم
او الاحسان الى ذراريهم وغير ذلك مما يحكم علاقة المحبة و
المناسبة معهم انتهى وهو يؤكد ما ذكرناه ويؤكده ايضا

عدة اخبار مثل ما رواه في الكافي عن الباقر ع اما انه ليس من
عبد يذكر عنده اهل البيت فيرق لذكرنا الا مسحت الملائكة
ظهره وغفر ذنوبه كلها الا ان يجيء بذنب يخرجه من الايمان
وان الشفاعة لمقبولة وما تقبل في ناصب الخبر وفي كتاب
الحسين بن سعيد الاهوازي بسند صحيح عن الحلبي عن
الباقر ع قال ان الكفار والمشركين يعيرون اهل التوحيد في
النار فيقولون ما نرى توحيدكم اغنى عنكم شيئا وما نحن
وانتم الا سواء قال فيانف لهم الرب عز وجل فيقول للملائكة
اشفعوا فيشفعوا لمن شاء الله ويقول للمؤمنين مثل ذلك
حتى اذا لم يبق احد تبلغه الشفاعة قال الله تبارك وتعالى انا
ارحم الراحمين اخرجوا برحمتي فيخرجون كما يخرج الفراش ثم
قال ابو جعفر ع ثم مدت العمد واصمدت عليهم وكان والله
الخلود وفي الكتاب المذكور عنه ع ان قوما يحرقون بالنار
حتى اذا صاروا حمما ادركتهم الشفاعة فينطلق بهم الى نهر يخرج
من رشح اهل الجنة فيغتسلون به فينبت لحومهم ودماؤهم
ويذهب عنهم قشف النار ويدخلون الجنة ويسمون الجهنميون
فينادون باجمعهم اللهم اذهب عنا هذا الاسم قال فيذهب
ثم قال يا ابا بصير اعداء علي هم الخالدون في النار لا تدركهم
الشفاعة وروى في المحاسن عن الصادق ع ان الجار يشفع

الحجارة والجحیم یشفع لجمیعهم ولو ان الملائکة المقربین والانبیاء
المرسلین شفعوا فی ناصب ما شفعوا وفی تفسیر الامام العسکری
عن امیر المؤمنین علیه السلام ان الله رحیم بعباده ومن رحمته انه
خلق مائة رحمة جعل منها رحمة واحدة فی الخلق کلهم فبها یتراحم الناس
وترحم الوالدة ولدها وتحن الامهات من الحیوانات علی اولادها
فاذا کان یوم القیمة اضاف هذه الرحمة الی تسع وتسعین رحمة فیرحم
بها امة محمد ثم یشفعهم فیمن یحبون له الشفاعة من اهل الملة حتی ان الواحد
لیجیء الی مؤمن الشیعة فیقول اشفع لی فیقول وای حق لک علی فیقول
سقیتک یوما ماء فیذکر ذلک فیشفع فیه ویجیئه آخر فیقول
ان لی علیک حقا فاشفع لی فیقول وما حقک علی فیقول استظللت
بظل جداری ساعة فی یوم حار فیشفع له الی غیر ذلک من الاحادیث
التی تشهد ببیان ما اسسناه من المقدمات بسر ایمانی معاصی
صادره از شخص انسانی بر اقسامی است و از مبادی مختلفه صادر
شود منها اول آنکه از سوء فطرت و خبث طینت و
اعوجاج طبیعت از اعتدال و استقامت است مانند فحش
در قول و غیبت مردمان و دشنام دادن و کذب و دائم و
آزار مردم بزبان که غالبا ناشی از حسد و بخل و حرص است
و گاهی که خالی از موانع باشد منتهی بضرب و جرح و قتل شود در چنین

شخص بحسب صورت اگرچه انسان است لیکن در معنی از
سنخ سباع و درندگان و وحوش است و در واقع خالی از
ضعف عقیده و تصدیق ایمانی نباشد و لامحاله سنخ ذات
او آلوده بسجین است و بسیار بعید است توفیق او بتوبه و
شفاعت شافعین نصیب او نشود مگر بعد از زمان طولانی
ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور و در شرح حال این
طبقه وارد شده که رسول اکرم فرمود ان الله حرم الجنة
علی کل فحاش بذی قلیل الحیاء لا یبالی ما قال ولا ما قیل
له فانک ان فتشته لم تجده الا لغیة او شرک شیطان فقیل
یا رسول الله وفی الناس شرک شیطان فقال اما تقرء قول
الله وشارکهم فی الاموال والاولاد رواه فی الکافی
وفیه عنه ص ایضا ابی الله لصاحب الخلق السیء بالتوبة
قیل فکیف ذلک یا رسول الله قال لانه اذا تاب من ذنب
وقع فی ذنب اعظم منه و صاحب اینگونه از معاصی از
رحمت واسعه بسیار دور است نستجیر بالله الکریم قسم دوم
معاصی است که بواسطه قوه شهویه صادر شود مثل
التذاذ بمناکح و مطاعم و مشارب محرمه و سبب اینگونه
معاصی مقهور شدن قوه عاقله است از قوه شهویه
و غالبا در سن جوانی خواهد بود و هر زمانی که انسان

وضعف وقوة شهوت پیدا شود رجوع بتوبه نماید و نادم بر
افعال قبیحه خود شود و کسی است که از این قسم معاصی خالی
باشد و غالبا موفق بتوبه وانابه شود حکیم سنائی گوید

مجرمی را شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم بیابان بود تابستان
آب سرد واستسقا و عارفی دیگری گوید زهی بد طاعتی که مرا بعجب
وخودبینی اندازد وزهی معصیتی که مرا بخوف اندازد

روی ثقة الاسلام فی الکافی عن حمران بن اعین عن الباقر ع
حین سئله عن اشیاء وهم بالقیام قال له اخبرک اطال الله بقاءک
لنا وامتعنا بک انا ناتیک فما نخرج من عندک حتی ترق
قلوبنا وتسلو انفسنا عن الدنیا ونهون علینا ما فی ایدی
الناس من هذه الاموال ثم نخرج من عندک فاذا صرنا
مع الناس والتجار احببنا الدنیا قال ابو جعفر ع ان اصحاب
محمد قالوا یا رسول الله نخاف علینا النفاق فقال لهم ولم
تخافون ذلک قالوا اذا کنا عندک فذکرتنا ورغبتنا
وجلنا ونسینا وزهدنا حتی کانا نعاین الاخرة والجنة والنار
ونحن عندک واذا خرجنا من عندک ودخلنا هذه البیوت
وشممنا الاولاد ورأینا العیال والاهل نکاد ان نحول

عن الحال التی کنا علیها عندک حتی کانا لم نکن علی شیء افتخاف علینا
النفاق وان ذلک نفاق فقال لهم رسول الله کلا ان هذه
خطوات الشیطان فیرغبکم فی الدنیا والله لو تدومون علی
الحالة التی وصفتم انفسکم بها لصافحتکم الملائکة ومشیتم علی الماء
ولولا انکم تذنبون فتستغفرون الله لخلق الله خلقا یذنبون
ویستغفرون فیغفر لهم ان المؤمن مفتن تواب اما سمعت قول
الله ان الله یحب التوابین وقال استغفروا ربکم ثم توبوا الیه واکثر
فان الموجودات باسرها مجالی اسمائه تعالی ومظاهر صفاته العلیا
ومظهر العفو والغفور وامثالهما لا یتحقق الا باهل العصیان
والیه اشار من قال خطای من ای شیخ بر من چه گیری
مرا عفو او با خطای پسندند وقال آخر زجرم ما است
که گفتی منم عفو رحیم اگر نه زهر بود چیست حاصل تریاک

وروی فی الکافی عن الصادق ع قال من جائنا
یلتمس الفقه والقرآن والتفسیر فدعوه ومن جائنا
یبدی عورة قد سترها الله تعالی فنحوه فقال له رجل
من القوم جعلت فداک والله انی لمقیم علی ذنب منذ دهر
ارید ان اتحول عنه الی غیره فما اقدر علیه فقال له ان کنت صادقا
فان الله یحبک وما یمنعه ان ینقلک عنه الی غیره الا لکی

تخافه و روی عنه ایضا عنه ع و عن ابیه قال دخل رجلان
المسجد احدهما عابد و الآخر فاسق فخرجا من المسجد و الفاسق
صدیق و العابد فاسق و ذلک انه یدخل العابد المسجد مدلا
بعبادته یدل بها فتکون فکرته فی ذلک و یکون فکرة الفاسق
فی التندم علی فسقه و یستغفر الله مما صنع من الذنوب و مخفی
نباشد که این دو قسم که ذکر شد از گناهان ناشی از ملکات
شود و لا محاله مبدئی راسخ در نفس دارد و توبه از آنها سخت
است و لیکن هر گاه توبه حقیقی واقع شود ملکات ثابته چندین
ساله را بر طرف کند مانند شخص مسموم که تریاق نوشد
که دفعة اثر زهر برداشته شود و همچنین است رجوع
از کفر و اعتقادات فاسده و اختیار اسلام که تاثیر آنی
دارد و ملکات راسخه حال کفر را بی اثر کند اگرچه اسلام
او بلحظه قبل از موت باشد در کافی از معویة بن وهب روایت
شده که مرد پیری در حال مرض موت بود و بر طریقه اهل
سنت در آن حال طریقه ولایت و حقیت امیر المؤمنین را بروی
عرضه داشتند اقرار کرد و فریادی بر کشید و جان در
داد شرح حال او را بحضرت صادق عرضه داشتند فرمود
داخل بهشت شود علی بن سری حاضر بود عرض نمود که
این مرد زیاده بر یکدمی این عقیده اظهار نکرد و زیاده بر

این چیزی نشناخت گفتند بگر چه میخواهید از او بخدا سوگند
داخل بهشت شد و قسم ششم معاصی است که بحسب اتفاق
صادر شود و مبدء راسخی نداشته باشد که در آیه مبارکه
اشاره بآن فرموده الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ
إِلَّا اللَّمَمَ که در تفسیر آن وارد شده یلم بالذنب ثم یستغفر
منه و در خبری در کافی از حضرت صادق روایت کرده
اللمم من العبد الذی یلم بالذنب بعد الذنب لیس من سلیقته
ای من طبیعته و در خبر دیگر فرموده المؤمن لا یکون سجیته
الکذب و البخل و الفجور و ربما الم من ذلک شیئا لا یدوم
علیه و این قسم از معاصی را عفو الهی تدارک نماید و مؤاخذه
نشود و در احادیث وارد شده که اگر از مؤمن در حال
دلتنگی و غضب صادر شود بر او نوشته نشود و الله تعالی
باسراره

الحدیث الثالث و الثلثون

ما رواه جماعة من ارباب المقاتل فی وداعه کالشیخ الاجل
ابن شهر آشوب و ابی مخنف و الشیخ فخر الدین و اللفظ له
ان الحسین لما نظر الی اثنین و سبعین رجلا من اهل بیته
صرعی التفت الی الخیمة فدعی ببردة رسول الله و التحف
بها و افرغ علیه درعه الفاضل و تقلد سیفه و استوی
علی متن جواده و هو غائص فی الحدید فاقبل علی النساء

تخافه و روی جمیل ایضا عنه ع او عن ابیه قال دخل رجلان
المسجد احدهما عابد و الآخر فاسق فخرجا من المسجد و الفاسق
صدیق و العابد فاسق و ذلك انه یدخل العابد المسجد مدلا
بعبادته یدل بها فتکون فکرته فی ذلك و یکون فکرة الفاسق
فی التندم علی فسقه و یستغفر الله مما صنع من الذنوب و مخفی
نباشد که این دو قسم که ذکر شد از گناهان ناشی از ملکات
شود و لا محاله مبدئی راسخ در نفس دارد و توبه از آنها سخت
است و لیکن هرگاه توبه حقیقی واقع شود ملکات ثابته چندین
سالها را برطرف کند مانند شخص مسموم که تریاقی نوشد
که دفعه اثر زهر برداشته شود و همچنین است رجوع
از کفر و اعتقادات فاسده و اختیار اسلام که تاثیرات
دارد و ملکات راسخه حال کفر را بی اثر کند اگرچه اسلام
او بلحظه قبل از موت باشد در کافی از معویة بن وهب روایت
شده که مردی پیری در حال مرض موت بود و بر طریقه اهل
سنت در آن حال طریقه ولایت و محبت امیر المؤمنین را بروی
عرضه داشتند اقرار کرد و فریادی بر کشید و جان در
داد شرح حال او را بحضرت صادق عرضه داشتند فرمود
داخل بهشت می شود علی بن سری حاضر بود عرض نمود که
این مرد زیاده بر یك دمی این عقیده اظهار نکرد و زیاده بر

این چیزی نشناخت گفت دیگر چه میخواهید از او بخدا سوگند
داخل بهشت شد و قسم سیم معاصی است که بحسب اتفاق
صادر شود و مبدء راسخی نداشته باشد که در آیه مبارکه
اشاره بان فرموده اَلَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الْاِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ
اِلَّا اللَّمَمَ که در تفسیر آن وارد شد یلم بالذنب ثم یستغفر
منه و در خبری در کافی از حضرت صادق روایت کرده
اللمم من العبد الذی یلم بالذنب بعد الذنب لیس من سلیقته
ای من طبیعته و در خبر دیگر فرمود المؤمن لا یکون سجیته
الکذب و البخل و الفجور و ربما الم من ذلك شیئا لا یدوم
علیه و این قسم از معاصی با عفو الهی تدارك نماید و مؤاخذه
نشود و در احادیث وارد شده که اینها از مؤمن در حال
دلتنگی و غضب صادر شود بر او نوشته نشود و الله تعالی
باسراره

الحدیث الثالث و الثلثون

ما رواه جماعة من ارباب المقاتل فی وداعه کالشیخ الاجل
ابن شهر اشوب و ابی مخنف و الشیخ فخر الدین و اللفظ له
ان الحسین لما نظر الی اثنین و سبعین رجلا من اهل بیته
صرعی التفت الی الخیمة فدعی ببردة رسول الله و التحف
بها و افرغ علیه درعه الفاضل و تقلد سیفه و استوی
علی متن جواده و هو غائص فی الحدید فاقبل علی النساء

فنادی یا سکینة یا فاطمة یا زینب یا ام کلثوم علیکن منی
السلام وانی بارز الی هؤلاء القوم فاقبلت سکینة و
هی صارخة فضمها الی صدره ومسح دموعها بکمه وقال سیطول
بعدی البکاء فنادت سکینة یا ابة استسلمت للموت فقال
کیف لا یستسلم من لا ناصر له ولا معین فقالت یا ابة ردنا الی حرم
جدنا فقال هیهات لو ترک القطا لنام فصارخت النساء
فسکتهن الحسین مؤلف گوید تاسف دارم که در زمان جوانی
که هنگام نشاط زندگانی است کثرت اشتغال بعلوم نظریه
مجال نداد که بخیال اشعار لطیفه در مراثی سید الشهداء
که موجب اجر و ثواب جزیل است باشم وعمر عزیز صرف
بعلوم اصطلاحیه فلسفه وکلام وفنون ادبیه و شرعیه
نمودم طوبی باحراز الفنون ونیلها رداء شبابی
والجنون فنون فلما تعاطیت الفنون ونیلها
تبین لی ان الفنون جنون اکنون که مخاطب بخطاب
یا ابناء الخمسین زرع قد دنی حصاده شده ام طبیعت
خامد و قریحه جامد است مثنوی تا ندانستم توانستم
چه سود چون که دانستم توانستم نبود بقاعده ما لا یدرک
کله لا یترک کله گاهی بعض وقایع را با کمال مشقت

بنظم در آورده ام امید است که نظر ادبای عصر خطا
پوش باشد داعی بنظم واقعه وداع حضرت سید الشهدا
مبشره نوعیه شد که شیخ معاصر نوری در کتاب دار السلام
اسکنه الله فی غرفات دار السلام حکایت کرده ودر رساله
فیض القدسی فی احوال العلامة المجلسی روایت نموده از یکی از
فضلای معاصرین خود از اهل ابهر که میرزا یحیی نام داشته و از
صلحا واتقیا معروفین بوده گفته که شبی در خواب دیدم که
علامه مجلسی در صحن شریف کربلا مشغول تدریس است در طاق
الصفا که سمت شرقی حرم است و ازدحامی از اهل علم حاضر
هستند بعد از درس شروع بموعظه نمود وچون خواست شروع
بذکر مصائب سید الشهداء ع نماید شخصی نزد مجلسی آمد
گفت صدیقه کبری فاطمه زهرا امر فرمانید که از وداع
فرزند شهیدم ذکر کنید پس از آن صدیقه کبری با
حضرت مجتبی بدیدن زوار تشریف بردند در کاروان
سراها وخانها وصحن واحتراق بنار فراق آتشی تمام مصائب

است بلبلی بر شاخ گل در بوستان	شرح میداد از فراق دوستان
گفت چیزی تلخ تر در این جهان	از جدائی نیست نزد آگهان
از جدائی میشود دلها خراب	آتش هجران کند دلها کباب

در زمین کربلا شاه شهید / چون وداع کودکان سنجید
چونکه نومید آمد از بد اختران / روی بر گردانید سوی دختران
کرد بر هر یک سلامی سوزناک / جمله گریان با گریبانهای چاک
دختران را اندر میان برد از جا / چونکه بانو بود بر زانو نشاند
زاستین مهر اشکش پاک کرد / زآتش دل دختر را ادراک کرد
گفت ای جان جهان شیون مکن / آتش دل را شعله غم روشن مکن
بعد من چندی تو خواهی در بدر / بایدت شاید که شوانی کرشیب
بی پدر را گریه و زاری خوش است / سوگواران عزاداری خوش است
چون نوازش دید از خود شد سهی / با پدر راندی سخن از روی مهر
از چه از دیدار ما سیر آمدی / پرسش احوال ما دیر آمدی
تن بمردن دادی اندر راه / دادن جان در ره جانان نکوست
پس تو ما را باز گردان در وطن / وارهان ما بیکسان را از فتن
گفت من در این مکان بیچاره ام / از وطن و ز یار و زاری آواره ام
کو قطا از بیم صیادان نبود / تا طلوع صبح سرگردان نبود
پس بر او عشق سوختن تاخت / احمد آسا قرب حق آهنگ ساخت
روح او با روح احمد بود جفت / در معنی پیر دانشمند سفت
قرب بی بالا و پستی رفتن است / قرب حق از قید هستی رستن است
پس برون کرد از درون اغیار را / خود فدائی داد زلف یار را
یار گفت و یار جست و یار خواست / خلوتی دل خالی از اغیار خواست

در وصال یار چون یار شد / فهم آنکو حامل اسرار شد
رمز ثار الله تو برخوان در خبر / گر تو را نی فهم معنی ای پسر
کو نبی بر قاب او ادنی نشست / سبط او بر عرش اعلی نشست

وعلامه مجلسی ره در جلاء العیون روایت کرده که چون وداع نمود اهل بیت خود را ایشان را امر بصبر و شکیبائی نمود وعده ثواب و اجر اخروی داد و فرمود چادر بر سر کشید و مستعد بلا باشید و بدانید که خدا نگاه دار شما خواهد بود پس شکایت نکنید و نگوئید کلمه را که از قدر و مرتبه شما بکاهد آنگاه رو بسوی میدان جنگ کرد و نعم ما قیل لو کنت ساعة بیننا ما بیننا ورأیت کیف نکرر التودیعا ایقنت ان من الدموع محدثا وعلمت ان من الحدیث دموعا گفتمش سر به بینم مکو از دلبر دور آنچنان جای گرفته است که مشکل برود خاتمه مشهور میان نسابین در ضبط دختران حضرت حسین دو دختر یکی سکینه که فصاحت و جلالت او در کتب تاریخ معروف و دیگری فاطمه که حضرت او را تزویج بحسن بن حسن مثنی فرمود و با شوهر خود در کربلا بود و چند زخم بر حسن وارد شد و معالجه نمود و بعد از وفات فاطمه یکسال در سر قبر او خیمه زد و اقامت نمود و ملقب بود

او بصغری در مقابل فاطمه کبری صدیقه زهراء ع بوده
وحضرت فرمود شبیه‌ترین زنان است بمادرم فاطمه
چنانچه ابو الفرج اصبهانی و دیگران ضبط کرده اند واز
روایت کافی نماید که فاطمه بزرگتر از سکینه بوده زیرا که
حضرت حسین وصیت خود را باو سپرد تا بزین العابدین
برساند چنانچه گذشت در اول کتاب و مادر فاطمه ام اسحق
دختر طلحة بن عبد الله است و بعضی از اهل نسب دختر
صغیره زینب نام در اولاد آنحضرت ضبط کرده اندو
گفته که در کودکی وفات کرده واز آنچه نگاشته شد
حال خبری که علامه مجلسی از مناقب قدیمه نقل کرده معلوم
شود که غراب خونآلوده بر دیوار خانه فاطمه صغری نشست
وانشاد نمود شعر نعبا الغراب الخ زیرا که شبهه نیست که
فاطمه صغری بنت الحسین در کربلا بوده وخطبه بلیغه
که در دروازه کوفه خوانده در کتب معتبره مانند احتجاج
طبرسی وغیره مذکور است و روایت مذکوره که از مناقب
نقل شده سندش منتهی بمفضل بن عمر میشود که شیخ
نجاشی او را تضعیف نموده و روایات او را نسبت
باضطراب داده و محتمل است که عبارت خبر فاطمه بنت
الحسن بوده و تحریف شده چون حضرت مجتبی را

دختری فاطمه نام بوده و هم چنین سابقا اشاره شد که
عبارت امالی صدوق که در روایت از فاطمه صغری بنت الحسین
نموده دخل علینا الغانمه وانا جاریة صغیرة وفی رجلی
خلخالان الخ و همچنین نقل سید بن طاوس که در مجلس
یزید فاطمه بنت الحسین گفت او تمثل الخ ممکن آنکه مراد
بیتیم شدن مجاز باشد محدث خبیر باید باگاهی نقل
روایات کند که موجب طعن اهل بصیرت یا معاند
مذهب نشود والله الموفق للصواب

الحدیث الرابع والثلثون

وبسندی المتصل الی السید الجلیل السید عبد
الکریم بن طاوس فی کتابه فرحة الغری بسنده عن ابی
الفرج السندی قال کنت مع ابی عبد الله جعفر بن
محمد علیهما السلام حین قدم الی الحیرة فقال لیلة اسرجوا الی
البغلة فرکب وانا معه حتی انتهینا الی الظهر فنزل فصلی
رکعتین ثم تنحی فصلی رکعتین ثم تنحی فصلی رکعتین
فقلت جعلت فداک انی رایتک صلیت فی ثلث
مواضع فقال اما الاولی فموضع قبر امیر المؤمنین ع و
الثانی موضع راس الحسین والثالث موضع منبر القائم
وروی نحوه عن مبارک الخباز ومطر بن خر عن محمد بن

فی بحار الاشکال نعبت ع

خالد و اخرج عن عبد الله بن طلحة فی روایات اخر تقرب مما ذکر
بیانات مطابق روایات مذکوره روایاتی در کتاب کامل
الزیاره نیز روایت شده که مشهد راس شریف در غریین است
و در آن محل دو قبر هویدا شده یکی بزرگ و دیگری کوچک
و نیز در کامل است که یکی از موالیان سر مقدس را از بنی
امیه سرقت نمود و در غریین دفن کرد و نیز در کامل الزیاره
است که سر مقدس را از شام عود بکوفه دادند و ابن
زیاد ترسید که مبادا اهل کوفه شورشی نمایند امر باخراج
آن سر نمود فصیره الله عند امیر المؤمنین فالراس مع الجسد
والجسد مع الراس علامه مجلسی ره احتمال داده که مراد
بجسد جسد امیر المؤمنین ع باشد یا مراد دفن بحسب
عالم باطن است اگرچه ظاهرا دفن نزد قبر امیر ع شده باشد
یا مراد لحوق سر مقدس ببدن در عرش است و ملحق شدن
سر با بدن شریف نسبت بمشهور علمای امامیه داده
یعنی در کربلا و سید بن طاوس نسبت بعمل طایفه داده
و در کتاب اقبال گوید واقف نشدم بر کیفیت حمل سر مقدس
و تسمیه حامل و کیفیت دفن در کربلا و مباشر دفن و بعض
علما را عقیده این است که مدفن راس شریف مسجد حنانه
باشد و این مکان قصر عالی بوده و چون جنازه امیر المؤمنین را

برانجا عبور دادند مایل شد بصورت انحناء باین سبب
حنانه نامیده شد و در امالی شیخ الطائفه وارد شده
لما جاز مولینا جعفر بن محمد الصادق ع بالقائم المائل
فی طریق الغری نزل فصلی عنده رکعتین وقال هذا
موضع راس جدی الحسین و در مجموعه خط شهید اول
نقل شده که مراد بقائم مائل مسجد معروف بمسجد حنانه
است و شیخ محمد بن المشهدی در مزار روایت کرده که
حضرت صادق در این محل چهار رکعت نماز کرده و زیارت
کرد سید الشهدا را در این مقام و این معنی که مدفن
راس مسجد حنانه باشد مناسب است با بعض روایات
که تصریح دارد که امام صادق پیاده شد نزد قبر امیر ع و زیارت
کرد و دوباره سوار شد پس پیاده شد و دو رکعت
نماز کرد و گفت این مدفن راس الحسین است و منافی نیست
آنچه را که در بعض روایات است که دفن بجنب القبر زیرا
که مسجد حنانه جنب قبر است عرفا و احتمال دفن در نزدیک
قبر مطهر نجف بعید است زیرا که قبر شریف در آن زمان معروف
نبوده و مشهد الراس در شام نیز معروف است اهل
تاریخ نوشته اند که منصور بن جمهور چون مسلط بر
شام شد سر مقدس را در خزاین بنی امیه یافت و آنرا

در باب الفرادیس نزد برج ستم دفن کرد و در تواریخ
مصر مسطور است که سر مقدس را بامر یزید بهمه بلاد
طواف دادند و در عسقلان مدفون شد تا زمان استیلاء
فرنگ بر عسقلان خلفای فاطمیین وزیر صالحی داشتند
که طلایع بن رزیک نام داشت اموال جزیله بعنوان هدیه
برای فرنگ داد و در سنه پانصد و چهل و هفت از
عسقلان حمل بمصر نمودند و هنوز خون مقدس خشک
نشده و بوی خوش از آن ساطع بود و طلایع مزبور کرسی
از آبنوس مهیا کرد و مثل سیپاری بر روی آن گسترده و
در پارچه حریر سبز کفن کرده دفن نمودند و روز ورود
سر مقدس که روز سه شنبه دهم جمادی الاخره از سنه
مزبوره بود طلایع مزبور با تمامی عساکر خود با پای برهنه
از مصر خارج شده استقبال کردند و در مناقب مشهد
الراس عسقلان را متعرض است و سبط در تذکره نقل
از عسقلان بمصر را ضبط کرده و احتمالات دیگر از دفن
در مدینه و کوفه و رقه و شام را نیز متعرض است و شعری
از بعض مشایخ خود نقل کرده لا تطلبوا المولی الحسین بشرق
ارض او بغرب ودعوا الجمیع وعرجوا نحوی فمشهده بقلبی
و آوردن سر مقدس آنحضرت بمدینه در جمله از کتب معتبره

ذکر کرده اند چون زنان طائفه بنی هاشم خبردار شدند
آغاز ناله و شیون و سوگواری کردند و دختران عقیل
و ام سلمه مطلع شده شروع بگریه و زاری کردند و فریاد
ایشان بلند شد عمرو بن سعید بن العاص که والی مدینه
بود چون فریادها شنید شماتت کرد گفت واعیة بواعیة
عثمان و بلاذری در تاریخ خود و دیگران گفته اند که مروان
ابن حکم در مدینه بر آن سر مقدس چوب زد و اظهار سرور
نمود و اشعار معروفه انشاد کرد شفیت منک النفس یا حسین
الی آخرها و ابن ابی الحدید گوید که مروان در آن روز کفر و زندقه
خود را صریحا ظاهر کرد و بمنبر رسول خدا برآمد و خطبه
خواند پس از آن سر منور را انداخت بجانب قبر پیغمبر و
گفت یا محمد یوم بیوم بدر مؤلف گوید که مشهد الراس در
شام شاید که مسجد الرقه باشد چنانچه شیخ کراجکی در کتاب
تعجب اشاره بان نموده و در کتاب نور العین نیز مسطور است
که سبب بنای آن مسجد در شام این بود که چون آن سر مقدس
را در کوچه های شام گردانیدند در بعض معابر از سر
نیزه افتاد و بر قرنه حائطی واقع شد و بر زمین نرسید در
آن مکان مسجدی بنا کردند و نامیده شد مسجد الرقه و مخفی
نیست که نقل کرامات باهره از سر مقدس از قبیل سخن گفتن

و قرآن خواندن اختصاص بکتب شیعه ندارد بلکه اعاظم
علمای اهل سنت نیز نوشته اند سید مؤمن شبلنجی
در کتاب نور الابصار از کتاب شرح الشفاء علامه تلمسانی از
فصل بیست و چهارم فیما اطلع الله نبیه من الغیوب فی ترجمة
الحسین حکایت کرده و سند را باعمش رسانیده که گفت در
مکه شخصی را دیدم که اظهار نومیدی از رحمت خدا می کرد از
او پرسیدم چه گناه کرده گفت من از جمله هفتاد تن بودم که سر
حسین بن علی را نزد یزید آوردیم و یزید آن سر را در محل خوابگاه
خود میگذاشت تا آنکه شبی همسر او بیدار شد دید نوری
از آن سر بالا رود که خانه را روشن کرده یزید نیز مشاهده
نمود هر دو ترسان و هراسان شدند بامداد امر کرد سر را
از خانه بیرون بردند و ما هفتاد تن را مامور بحفظ این سر کردند
و خیمه دیباجی را در بیرون شام برای ما برپا کردند چون
شبانگاه شد ما همه خوابیدیم چون بیدار شدم دیدم
قطعه ابر بزرگی از آسمان فرود آمد و مردی از او در آمد که
دو حله بهشتی پوشیده بود بساطی گسترانید و فریاد زد
ای آدم ابو البشر فرود آی پس مردی پیری نزدیک سر مقدس
آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا
بقیة الصالحین عشت سعیدا و قتلت طریدا و لم تزل

عطشانا حتی الحقک الله بنا رحمک الله و لا غفر لقاتلک
پس بر کرسی نشست پس از آن نوح و ابرهیم و موسی و عیسی
و هر یک سلام کردند بر آن سر و گفتند آنچه را که آدم گفت
و بر کرسی نشستند پس رسول خاتم با صنفی از ملائکه و حسن
مجتبی و فاطمه زهرا و (نزدیک سر آمدند) گرفت پیغمبر آن سر را و بسینه خود
چسبانید و گریه سختی نمود پس بفاطمه داد و نیز گریست
و همه انبیاء گریان شدند و همه تعزیت برسول خاتم دادند
و با ایشان گفت گواه باشید که امت من با فرزندم چه سلوک
نمودند پس ملائکه آسمان اول و ملائکه دریاها نزد رسول
آمدند و اجازت خواستند تا عذاب بر امت نازل کنند و
میعاد روز جزا است آنگاه رسول اکرم امر بقتل آن هفتاد
نفر کرد تمام را سر بریدند و من استغاثه کردم و نجات یافتم
مؤلف گوید حدیث طولانی بود بترجمه قناعت کردیم و عجب
است از اهل سنت و جماعت که اینگونه احادیث و کرامات
باهرات در کتب علمای خود مشاهده می نمایند و اظهار
دوستی اهل بیت می کنند و هنوز بعادات خبیثه بنی امیه
عمل می نمایند و روز عاشورا را از اعیاد عظیمه میشمارند
و تجدید لباس و خضاب و استعمال عطریات کنند و سرمه
در چشم کشند و با یکدیگر مصافحه کنند و در سال هزار و سیصد

دوازده که ایام عاشورا را در مدینهٔ طیبه بوده‌ام اکثر این
اعمال مشاهده کردم و معلوم شود که از زمان بنی امیه
این رفتار مرسوم در بلاد اسلامیه بوده شیخ کراجکی
اعلی الله قدره در کتاب تعجب گوید عجبست از مسلمانان که
در عاشورا باسم عید ملتزم هستند و اظهار سرور نمایند
و نمک سالیانه خود را روز عاشورا تهیه کنند و عجب‌تر
آنکه در شهر قرطبه در شب عاشورا سر گاوی را اخذ کنند
و بر خشبهٔ بلندی نصب نمایند و در کوچه و بازار گردانند و
اطفال گرد آن جمع شوند و رقص کنند و کف زنند و بر در خانه‌ها
بایستند و فریاد کنند یا ستی المرقسة اطعمینا المطنفسه
یعنون بها القطائف و گویا مراد حلوای شیرینی است و
صاحب خانه باید برای ایشان حلوائی تهیه کرده باشد
و نقل کرده که در مصر مردی را دیدم که گفت من در کودکی
در آن شهر حامل این سر گاو بوده‌ام و نیز در کتاب تعجب گوید
که تا کنون مردم شام افتخار باعمال سلف خود نمایند چنانچه
طائفه معروف به بنی السراویل هستند که از نسل آنکس هستند
که سراویل حضرت سیدالشهداء را بیرون کرد و بنوا
السرج لقب طایفه ایست از اولاد آن ده نفر که اسب تاختند
و نیز حکایت کرده که بر حسب اتفاق در سنهٔ شهادت یکی

از آن ده اسب را بشهر مصر بردند و مردم مصر که مطلع شدند
نعل‌های آن اسب‌ها را برکندند و از پای اسب کنده بر در
خانه‌های خود کوبیدند و گویند هنوز مرسوم است که بر
در خانه‌های مصر شکل نعلی کوبند و بنوا السنان اولاد
آن کسی هستند که سر مقدس را بر نیزه بلندی کرده بود
و بنوا المکبری نسل آن کسند که همراه سر مقدس بوده و
تکبیر می‌گفت و بنوا القضیب از اولاد آنکه قضیب خیزران
برای یزید آورد و بنوا الطشتی از نسل آنکه طشت را آورد
و نیز گوید که مردی از اهل شام بسیدالساجدین گفت
ما دوست داریم شما اهل بیت را فرمود دوستی شما مانند
دوست داشتن کرکس است بچه خود را که از محبت میخورد
او را تمام شد کلام شیخ کراجکی و در تفسیر علی بن ابراهیم
قمی است که امیرالمؤمنین از مردی پرسید که از اهل کجائی
عرض داشت اهل شام فرمود نگوئید و بگوئید اهل شوم
هم ابناء مصر لعنوا علی لسان داود فجعل الله منهم القردة و
الخنازیر علامهٔ مجلسی در شرح این خبر گوید که آیات و اخبار
در مدح و ذم شام مختلف است شاید بحسب حال اهل
زمان و سکنهٔ آنجا باشد و نظیر این احتمال در باب مذمت
اهل اصفهان که از حضرت امیر نیز وارد است داده که از اصفهان

اهل شام

پرسید اهل کجائی گفت اهل اصفهان فرمود چند صفت در
اهل اصفهان نیست سخاوت و غیرت و شجاعت و محبت ما
اهل بیت عرضه داشت باز هم بگوئید فرمود امروت این دو
یعنی امروت این هر است و بزبان فارسی شکسته سخن گفت
مجلسی ره گفته که نداشتن صفات فاضله از جهت نداشتن ولای
اهل بیت بوده و در این زمان که اهل ولای اهل بیت هستند
دارای صفات فاضله نیز هستند مولف گوید حمل مدح بلاد و
مذمت بعضی بر مدح و ذم اهالی آنها مستبعد است زیرا
که در احادیث شیعه بکثرت وارد شده احادیثی که نتوان
حمل بر اهل نمود مثل آنکه روایت شده ری و ساوه و قزوین
ملعونات مشومات بوده و در روایتی وارد شده که ملائکه
چون قلب رسول خدا را شکافتند و نکته سودائی بود بآب شستند
وان آب را در زمین قزوین ریختند و بان بلاد عظیمی رسید و مدح
و مذمت بلدان و میاه و جبال و فواکه و طیور و حیوانات
بحدی در احادیث وارد شده که ممکن نیست بتوان تاویل
باهالی یا غیر آن نمود و جناب صادق فرمود ان الله فضل
الارضین والمیاه بعضها علی بعض و ان کربلا و ماء الفرات
اول ارض و اول ماء قدس الله تبارک و تعالی و بارک علیها
و در احادیثی وارد است که عرض ولایت اهل بیت بر همه اماکن

وآبها شد هر بلد قبول کردند پاکیزه و گوارا شد و هر کدام
قبول نکردند شوره زار و تلخ و شور شدند و در قرآن مجید
ارض مقدسه و بقعهٔ مبارکه وارد شده توجیه این احادیث
و تطبیق بر قواعد خالی از صعوبت نیست جز آنکه رد
باهلش شود و اختلاف در مدح و ذم در باب حیوانات
و طیور نیز بسیار است و از جمله از اخبار معلوم شود که شرافت
ذاتیه زمین سبب شده که نفوس مقدسه انبیاء و اولیاء
در آن امکنه مدفون شوند نه آنکه بواسطهٔ دفن شریف شده
باشد چنانچه از احادیث کربلا هویدا است و کتب شیخ
تهذیب که در زمین کربلا و بیت پیغمبر و وصی پیغمبر
مدفون است و احادیث مدح قم در اول کتاب گذشته که
از تاریخ قم نقل شد انها موضع قدم جبرئیل و هو الموضع
الذی نبع منه الماء الذی من شرب منه امن من الداء و منه
یغتسل الرضاء مولف گوید علامه مجلسی نقل این عبارت
نموده و متعرض شرح و مراد نشده و اصل روایت
از حضرت امیر المؤمنین است و بظاهر بعید است که
آنحضرت اخبار بولایت و شرح حال حضرت رضا و
آمدن او را بقم در این کلمه مجمله اشاره فرموده باشد و
بعضی احتمال تصحیف داده اند و گفته لفظ خبر محمد است

الرضی بوده

بتعدد ١ و این احتمال بسیار قریب است خصوصاً
در خطوط صحن مقدسه علاوه بر آنکه تشریف فرمائی حضرت
رضا و عبور بشهر قم مذکور در تواریخ و احادیث نیست
بلکه در مسافرت آنحضرت بخراسان در روایاتی وارد است
که مامون امر کرد که از طریق اهواز باشد و بقم عبور نکنند
لیکن سید عبد الکریم بن طاوس در فرحة الغری بطرق
ارسال مسلم نگاشته که حضرت رضا بقم تشریف آوردند
و اهل قم و مشایخ استقبال کردند و استدعای نزول
اجلال در خانه خود نمودند و حضرت جواب فرمودند که ناقه
که بر او سوارم مامور است که در هر خانه که منزل کند منسوب
بخواهد بود و محل آن خانه برای اشراف مدرسه بنا کردند و تا
مدرسه را بمامور تیه و تا زمان سید بن طاوس که حدود
هفتصد هجری است آن مدرسه بهمین اسم موجود بوده و در
زمان تالیف سنه ۳۲۸ اربعین الحسینیه نیز مشهور است
و آن نواحی را محله شاه خراسانی نامند و از کتب معتمده
چنان نماید که مسافرت آنحضرت از طریق اهواز بوده و
ببصره آمده و از آنجا ببغداد و از بغداد طریق قم پیموده
چنانچه حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر نیز چنین سلوک
نموده و ممکن است که مسافرت حضرت رضا ع بخراسان

متعدد شده باشد چنانچه از امالی مفید نماید که زمان
مسافرت مامون بخراسان آنحضرت با او همراه بوده و در
حدیث تالی خواهد ذکر شود و در کتاب برسی وارد است
که چون حضرت رضا از سفر خراسان مراجعت نمود شیعه
نزد او مجتمع شدند والله اعلم و الحدیث در و نحو از مطلب
مقصود خارج شدیم **الحدیث الخامس و الثلثون**
ما اورده وجاده عن الامام الحافظ الحجة ابو عبد الرحمن احمد
ابن شعیب النسائی المتوفی سنة ۳۰۳ فی کتاب الخصائص
بسنده عن ابی سعید الخدری رض قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة
و روی بطریق آخر عنه صلی الله علیه و آله ان حسنا و حسینا
سیدا شباب اهل الجنة ما استثنی من ذلک و بطریق
آخر عن الخدری عنه ص الحسن و الحسین سیدا شباب
اهل الجنة الا ابنی الخالة عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا و
روی ایضا بسنده عن انس بن مالک قال دخلت
علی رسول الله ص و الحسن و الحسین یتقلبان علی بطنه و
یقول ریحانتی من هذه الامة و روی بطریق آخر عن عبد الله
بن عمر و قد اتاه رجل یسأله عن دم البعوضة یکون فی ثوبه
و یصلی فیه فقال ابن عمر ممن انت قال من اهل العراق فقال

ابن عمر انظروا هذا يسالني عن دم البعوض وقد قتلوا ابن رسول
الله وسمعت رسول الله يقول هما ريحانتاي من
الدنيا بيانات يمكن ان يقال ان هذه الروايات في اخبار الفريقين
متواترة ولعل طرقه في كتب الجمهور اكثر من كتب الشيعة قال ابن حجر
في الصواعق بعد نقله اخرجه احمد والترمذي عن ابي سعيد
والطبراني عن عمر وعلي ع وجابر وابي هريرة واسامة و
البراء بن عدي وابن مسعود وفي لفظ اخر اخرجه ابن عساكر
عن علي وابن عمر وابن ماجة والحاكم عن ابن عمر والطبراني عن
قرة ومالك بن حويرث والحاكم عن ابن مسعود مرفوعا ابناي
هذان الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة وابوهما
خير منهما وفي لفظ اخر اخرجه احمد والترمذي والنسائي
وابن حبان عن حذيفة مرفوعا عنه ص ما رايت العارض الذي
عرض لي قبل ذلك هو ملك من الملائكة لم يهبط الى الارض
قط قبل هذه الليلة استاذن ربه ان يسلم علي ويبشرني
ان الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة وان فاطمة
سيدة نساء اهل الجنة وروى هذا الخبر بطرق كثيرة
السيد الاجل السيد سليمان القندوزي في ينابيع المودة
وفي مناقب الشيخ الجليل ابن شهرآشوب اجمع اهل القبلة
على ان النبي ص قال الحسن والحسين امامان قاما او قعدا

واجمعوا ايضا انه ص قال الحسن والحسين سيدا شباب
اهل الجنة وروي بطرق عديدة ان رسول الله ص كان
يخطب على المنبر فجاء الحسن والحسين وعليهما قميصان
احمران يمشيان ويعثران فنزل رسول الله من المنبر فحملهما
ووضعهما بين يديه ثم قال انما اموالكم واولادكم فتنة
لقد فتنت لهما وما معي عقلي وفي خبر اولادنا اكبادنا يمشون
على الارض ومن المشاهير قوله ص والله نعم الجمل جملكما و
نعم العدلان انتما وفي خبر ان النبي ص ترك لهما ذوابتين في
وسط راسه يعني بان ياخذاهما حين يركبان على كتفيه
وروى ابو هريرة قال رايت النبي ص يمص لعاب الحسن
والحسين كما يمص الرجل التمرة وقال ص هما وديعتي
في امتي وكان يفتح فم الحسين ثم يقبله وقال الشيخ
الجليل معتمد الفريقين يحيى بن الحسن بن البطريق الحلي
في كتاب العمدة الماخوذ احاديثه كلها من الصحاح بعد
نقله شطرا مما نقلناه اعلم ان النبي ص قد ابان سيادة الحسن
والحسين على كافة الخلق لان سادة خلق الله اهل الجنة
بلا خلاف لان الله سبحانه ما يخص بجنته الا الانبياء
والاوصياء واهل الايمان من ساير اهل الملل وكلهم
بلا خلاف لا يدخلون الجنة الا جردا مردا شبابا ولا يدخلها

شيخ ولا عجوز ولا كهل وهذا لا خلاف فيه بين الامة واذا
ثبت لهما السيادة على خيار خلق الله وهم اهل الجنة ثبت
انهما خير الخليقة جميعا فان قال قائل ان على ما اصلتموه يجب
لهما السيادة على رسول الله وعلى ابيهما عليهما السلام
قلنا التفضيل والسيادة لا يطلع على مقدارهما وحقيقة
استحقاقهما الا الله سبحانه الذي يعلم الغيوب او من يطلعه
على ذلك علام الغيوب لان قولنا فلان افضل من فلان معناه
ان ثوابه اكثر من ثوابه وانه اعظم قدرا عند الله من غيره ومقدار
الثواب لا يطلع عليه الا علام الغيوب فاذا اردنا معرفة ذلك فلا
طريق لنا الا ما ورد النص به اما في تنزيل او في خبر صحيح من قبل النبي
ص لان الله اطلعه على غيبه بدلالة قوله عالم الغيب فلا يظهر على
غيبه احدا الا من ارتضى من رسول واذا كان المرجع في ذلك الى
ما يرد من النصوص من قبل النبي ص فقد قال ص مخبرا عن نفسه
انا سيد ولد آدم وانا سيد الانبياء فقد خرج بهذه الاخبار
وكذلك علي ع بقوله وابوكما خير منكما وبقيت الاخبار الناطقة
بسيادتهما على شباب اهل الجنة وهي من الصحاح التي لا يمكن
الطعن فيها على عمومها ولا يمكن التخصيص فيها الا بنص مثل
ما ورد عن نفسه وعن علي ع انتهى اقول معنى السيادة
على الخلق حصول مرتبة من الكمالات النفسانية تتخصص بحيث

لم تحصل لغيره فلا بد ان يكون حائزا لجميع الفضائل التي بها شرف
الانسان وكماله فلو فقد لاحد فضيلة لم يكن هو حائزا لها لم
يكن سيدا على الاطلاق فمعنى السيادة على الخلق حصول جميع
الكمالات بتمامها ثم المراد بقوله ص انا سيد ولد آدم وقوله ص علي سيد
الاولياء وفاطمة سيدة النساء والحسين سيد الشهداء ان
كل منقبة وشرافة كانت للمضاف اليه فهي ثابتة للمضاف الا خصائص
ليست لهم يدل على ذلك استثناء ابني الخالة عيسى ويحيى فانهما اوتيا
الحكم صبيا دون الحسنين عليهما السلام فانهما لم يعطيا الامامة في
الصباوة فاستثناء هذه المنقبة دليل العموم وهو لا ينافي
سيادتهما على الاطلاق اذ المناط جميع الفضائل ولا ينافيه خروج
منقبة واحدة كما لا يخفى ومنه يظهر معنى ما ورد في بعض الاخبار
من قوله ص فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا ما كان لمريم بنت
عمران اشارة الى انها نفخ فيها من الروح الالهي وحملت منه
بلا زوج وهذه لم يتفق لفاطمة وان كانت فضيلة مباهية وهذا
لا ينافي سيادتها على الاطلاق حتى على مريم فافهم واغتنم
واما معنى قوله صلى الله عليه وآله ابناي هذان امامان قاما
او قعدا فهو ان الامامة رياسة الهية وشرافة نفسانية سواء
باشر الامر وقام به ام لا قام بامر المسلمين او قعد في بيته وفوض
الى غيره وهو تقدم نفس شريفة كاملة على النفوس البشرية

في السير الى الله وصبر ورثها واسطة للفيض ووصولها الى النفوس
السافلة واستمدادها من الحق بتوسطه وهذا المعنى قد
يطلق عليه النبوة ايضا ولا فرق بينهما من هذه الجهة وهو
واسطة بقاء العالم ويشير الى ما ذكرنا الاخبار الكثيرة من طرقنا
من ان الارض لا تخلو من حجة ولن تخلو ابدا والا لساخت باهلها
وهذه الطريقة الوسطى في اثبات الحاجة الى الامام حتى في زمان
الغيبة الكبرى واما ساير الطرق المذكورة في هذا الباب مثل
التشبث بقاعدة اللطف وحاجة الخلق الى تبيين الحلال والحرام
ومن يرفع اختلافات القران مما ورد في الكافي وغيره من كتبنا
واحتجاجات قدمائنا مثل مناظرة هشام ابن الحكم مع عمرو بن
عبيد فغير ناهض باثبات تمام المراد وان شئت فارجع الى ما ورد
في باب ليلة القدر ونزول تفسير القران من كتاب الحجة للكليني
تتمة مهمة قد طال التشاجر بين الاصحاب في ان اطلاق الابن
على ولد البنت حقيقة او مجاز وذهب المشهور الى الثاني تمسكا
بالتبادر وعليه عملهم في ابواب الخمس والوقف والوصية و
اختار جمع منهم علم الهدى ومشايخ الحديث الى الاول لاخبار
كثيرة والذي يظاهرها عليه اظهرها ما رواه ثقة الاسلام في الروضة
بسنده عن ابي الجارود قال قال ابو جعفر عليه السلام ما يقولون لكم في
الحسن والحسين عليهما السلام قلت ينكرون علينا انهما ابنا رسول الله

قلت احتججنا عليهم

قال فاي شيء احتججتم عليهم بقول الله عز وجل في عيسى بن مريم
ومن ذريته داود وسليمان الاية الى قوله وعيسى فجعل عيسى
من ذرية نوح قال فاي شيء قالوا لكم قلت قالوا قد يكون ولد
الابنة من الولد ولا يكون من الصلب قال فاي شيء احتججتم عليهم
قلت احتججنا عليهم بقوله تعالى لرسول الله صلى الله عليه وآله
قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم قال فاي شيء قالوا قلت قالوا
قد يكون في كلام العرب ابناء رجل وآخر يقول ابناؤنا قال فقال
ابو جعفر عليه السلام يا ابا الجارود لاعطينكها من كتاب الله عز وجل
انهما من صلب رسول الله صلى الله عليه وآله لا يردها الا الكافر قلت واين ذلك
جعلت فداك قال من حيث قال الله عز وجل حرمت عليكم
امهاتكم وبناتكم واخواتكم الاية الى ان انتهى الى قوله تبارك
وتعالى وحلائل ابنائكم الذين من اصلابكم فسلهم يا ابا الجارود
هل كان يحل لرسول الله نكاح حليلتيهما فان قالوا نعم كذبوا وفجروا
وان قالوا لا فهما ابناه لصلبه الحديث وبمعناه اخبار متكاثرة
بل متواترة معنى من مناظرة مولينا الكاظم عليه السلام مع الرشيد و
مناظرة الشعبي مع الحجاج لعنه الله ومناظرة مولينا الرضا
مع المامون كما رواه الشيخ ابو الفتح الكراجكي في كنز الفوائد
عن امالي الشيخ المفيد قال روي ان المامون لما سار الى خراسان
كان معه الامام الرضا علي بن موسى عليه السلام فبينما هما يسايران اذ قال

له المامون یا ابا الحسن انی فکرت فی شیء فنتج لی الفکر الصواب
فیه فکرت فی امرنا وامرکم ونسبنا ونسبکم فوجدت الفضیلة
فیه واحدة ورایت اختلاف شیعتنا فی ذلک محمولا علی الهوی
والعصبیة فقال له ابو الحسن الرضا ان لهذا الکلام جوابا
ان شئت ذکرته لک وان شئت امسکت فقال المامون لم اقله
الا لاعلم ما عندک فیه قال الرضا انشدک الله یا امیر المؤمنین
لو ان الله بعث نبیه محمد فخرج علینا من وراء اکمة من هذه الآکام
فخطب الیک ابنتک لکنت مزوجه ایاها فقال یا سبحان الله
وهل احد یرغب عن رسول الله فقال له الرضا افتراه کان یحل
له ان یخطب بنتی قال فسکت المامون فقال انتم برسول الله
رحما وهذه الاخبار ظاهرة فی کون ولد البنت ابنا حقیقة
ومستعملا فیه فی الکتاب المجید وعرف اهل اللسان فلا بد
من التزام اختصاص فی هذا الاستعمال فی ابناء فاطمة وعلی
علیهما السلام کما احتمله بعض الاصحاب وهو فی غایة البعد
وان کان یؤیده ما رواه فی المناقب عن معجم الطبرانی عن ابن
عباس واربعین المؤذن وتاریخ الخطیب باسانیدهم الی
جابر قال قال النبی ص ان الله جعل ذریة کل نبی من صلبه
خاصة وجعل ذریتی من صلبی ومن صلب علی بن ابی طالب
ان کل بنی نبی ینتسبون الی ابیهم الا اولاد فاطمة فانی انا ابوهم

انتم والله

انتهی

انتهی وبعد هذا الاحتمال تمسکهم ع فی بعض هذه الاخبار
بقوله تع وحلائل ابنائکم ویمکن ان یلتزم صدق الولد علی ولد
البنت حقیقة وادعاء الانصراف فی بعض الموارد کالخمس
والوقف وغیرهما کما التزمه شیخ مشایخنا فی الجواهر و
بعض اخر وقال بعض مشایخنا المعاصرین ان المنازع فی
هذه الاخبار مع المخالفین لیست فی الحقیقة والمجاز للبنوة
بل النزاع فی امر معنوی وهو ان الانتساب بالام لیس امرا
واقعیا او ربطا حقیقیا سواء کان الاستعمال حقیقة او مجازا
کما قال الشاعر بنونا بنو ابنائنا وبناتنا بنوهن ابناء الرجال
الاباعد وهذه الاخبار صدرت ردا علیهم وتنبیها لهم
علی انه قرابة واقعیة ولیس الامر کما تخیله العوام من ان الام
وعاء للولد فقط وان الولادة والنسبة الی الوالد واقعا کیف
کان فبعید غایة البعد عدم اطلاع الفقهاء علی هذه الاخبار
ومع ذلک ذهبوا الی الخلاف والتزموا ان الاستعمال فی
ولد البنت مجاز والله تعالی واولیائه اعلم خاتمه صدور
این حدیث شریف از رسول اکرم محل شک نیست که سید الشهداء در روز
عاشورا در مقام احتجاج تمسک بهمین حدیث فرمود وگفت
اگر مرا تصدیق ندارید از اصحاب پیغمبر بپرسید که این کلمه را
شنیده اند مانند جابر بن عبد الله وابو سعید خدری وسهل

سعد

له المامون يا ابا الحسن اني فكرت في شيء فنتج لي الفكر الصواب
فيه فكرت في امرنا وامركم ونسبنا ونسبكم فوجدت الفضيلة
فيه واحدة ورايت اختلاف شيعتنا في ذلك محمولا على الهوى
والعصبية فقال له ابو الحسن الرضا ان لهذا الكلام جوابا
ان شئت ذكرته لك وان شئت امسكت فقال المامون لم اقله
الا لاعلم ما عندك فيه قال الرضا انشدك الله يا امير المومنين
لو ان الله بعث نبيه صلعم فخرج علينا من وراء اكمة من هذه الآكام
فخطب اليك ابنتك لكنت مزوجا اياها فقال يا سبحان الله
وهل احد يرغب عن رسول الله فقال له الرضا افتراه كان يحل
له ان يخطب ابنتي قال فسكت المامون فقال امس برسول الله
رحما وهذه الاخبار ظاهرة في كون ولد البنت ابنا حقيقة
ومستعملا فيه في الكتاب المجيد وعرف اهل اللسان فلا بد
من التزام اختصاص في هذا الاستعمال في ابناء فاطمة وعلي
عليهما السلام كما احتمله بعض الاصحاب وهو في غاية البعد
وان كان يؤيده ما رواه في المناقب عن معجم الطبراني عن ابن
عباس ومن اربعين المؤذن وتاريخ الخطيب باسانيدهم الى
جابر قال قال النبي صلعم ان الله جعل ذرية كل نبي من صلبه
خاصة وجعل ذريتي من صلبي ومن صلب علي بن ابي طالب
ان كل بني نبي ينسبون الى ابيهم الا اولاد فاطمة فاني انا ابوهم

انتم والله

[illegible]

انتهى وبعد هذا الاحتمال تمسكهم رح في بعض هذه الاخبار
بقوله تعالى وحلائل ابنائكم ويمكن ان يلتزم صدق الولد على ولد
البنت حقيقة وادعاء الانصراف في بعض الموارد كالخمس
والوقف وغيرهما كما التزمه شيخ مشايخنا في الجواهر و
بعض اخر وقال بعض مشايخنا المعاصرين ان المتاخرين في
هذه الاخبار مع المخالفين ليس في الحقيقة والمجاز اللغويين
بل النزاع في امر معنوي وهو ان الانتساب بالام ليس امرا
واقعيا وربطا حقيقيا سواء كان الاستعمال حقيقة او مجازا
كما قال الشاعر بنونا بنو ابنائنا وبناتنا   بنوهن ابناء الرجال
الاباعد وهذه الاخبار صدرت ردا عليهم وتنبيها لهم
على انه قرابة واقعية وليس الامر كما تخيله العوام من ان الام
وعاء للولد فقط وان الولادة والنسبة الى الوالد واقعا وكيف
كان فبعيد غاية البعد عدم اطلاع الفقهاء على هذه الاخبار
ومع ذلك ذهبوا الى الخلاف والتزموا ان الاستعمال في
ولد البنت مجاز والله تعالى واولياءه اعلم خاتمة صدور
اين حديث شريف از رسول اكرم محل شك نيست كه سيد الشهداء در روز
عاشورا در مقام احتجاج تمسك بهمين حديث فرموده وكفته
اكر امت تصديق نداريد از صحابه پيغمبر بپرسيد كه اين كلمه را
شنيده اند مانند جابر بن عبد الله وابو سعيد خدري وسهل

سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک پس از این
بیان و تظلمات سختانی فرمود که جگر سنگ خارا از آن میگداخت
و در دل آن گروه اثر ننمود و جوابی هم ندادند و بسکوت
پرداختند بلکه هرچه ندا در داد که ای شبث بن ربعی
و حجار بن ابجر و قیس بن اشعث با شما بمن نامه ننوشتید که میوه‌ها
رسیده و بیابانها و باغها سبز شده شتاب کن در آمد از هیچ
یک از آن مردم بی حمیت جواب نشنید محرم ندادند تا آنکه حر بن
یزید را غیرت آمد که مانند حسین بزرگواری سؤال از ایشان
کند و جواب ندهند فریاد بر آورد که بلی والله لقد کاتبناک
و نحن الذین اقدمناک فابعد الله الباطل و اهله و سعادت او را
دریافت نمود و اسب خود را بسوی لشکر سید الشهداء تاخت
و مرتبه علیا یافت و از مقتل هشام بن محمد نماید که تمسک
حضرت بحدیث سیدا شباب اهل الجنة و مکالمات با آن
گروه در حالتی بود که قرآن مجید گشوده و بر سر مبارک خود
نهاد و فریاد بر آورد بینی و بینکم کتاب الله و محمد جدی رسول
الله تا آخر آنچه نقل شد و شاید همین حال نظم حر بن یزید را
که از سادات اهل کوفه بود هیجان آورده در این مقام ابیاتی
بخاطر فاتر آمده   هیچ کس از عاقبت آگاه نیست
زهد زاهد گاه هست و گاه نیست

عاشقان را شور دائم در سر است   عشق را هر دم نوائی دیگر است
پارسا را راه با عشاق نیست   رحمت خود وا ز فساق نیست
هر کسی را بخت گر آید سعید   شد سعادتها ز حر بن یزید
نوجوانی پهلوانی کامکار   شد برون از کوفه بهر کارزار
هاتفی گفتش که ای نیکو سرشت   مژده بادت میروی سوی بهشت
یعنی این ره شاه راه جنت است   طینت پاکت ز آب رحمت است
کوششی کن روز روز همت است   تا زکین میدان کوی سبقت است
تاخت تا با شاه برخوردار شد   گفتگو از هر دو سو بسیار شد
شاه مظلومان بوقت احتجاج   شد چو نومید از گروه پر لجاج
مصحفی بگشود و بر سر نهاد   عالمی را زین عمل لرزه داد
گفت من با این گروه بدسیر   داوری دارم بروز رستخیز
داور ما و شما این نامه باد   داور دیگر رسول پاک‌زاد
نامه بنوشتید هر من هر اب   حی هلا قد اینعت الثمار
چند بنوشتید در پی کتاب   سوی ما بشتاب اخضر الجناب
فاکنون هستیم مهمان شما   پس چرا زشت است خوان احسان شما
هیچ مهمان تشنه دیده در جهان   با گرسنه در سرای میزبان
حر چو بشنید این کلام جانگداز   آتش غیرت بجوش آورد باز
در جواب شاه گفت آن نیکنام   نحن کاتبناک یا فخر الانام

شایسته باشد که حر بن یزید را که اینگونه فتوت نمود سید

الشهدآء خوانند وهم در زمان خود ملقب بسيد بود مثل
برير بن خضير همدانی ملقب بسيد القرآء بود در اصحاب آنحضرت
وحضرت حسين وحمزه بن عبد المطلب سيد الشهدآء ملقب
بودند وسيد شباب اهل الجنة نيز از القاب آنحضرت است
وسيد اسمعيل حميری ملقب بسيد الشعرآء بود از جهة
جودت وجزالة اشعار او وشرح حال او در كتب معروف است
واز مداحين اهل بيت است مؤلف شرح حال او را در شرح
قصيدهٔ لأمّ عمرو باللّوى مربع نگاشته

الحديث السادس والثلثون

فيما ينسب الى سيد الشهدآء من الاشعار الفصيحة قال الثقة الجليل
الوزير السعيد والمحدث المتقن السديد علی بن عيسى الاربلی
فی كتاب كشف الغمة وقع الیّ من شعره عليه السلام بخط الشيخ عبد الله
احمد بن احمد بن احمد بن الخشاب النحوی وفيه قال ابو مخنف لوط
ابن يحيى اكثر ما يرويه الناس من شعر ابی عبد الله الحسين بن علی
عليهما السلام انما هو ما تمثل به وقد اخذت شعره من مواضعه واستخرجته
من اماكنه ورويته عن ثقات الرجال منهم عبد الرحمن بن نجبة
الخزاعی وكان عارفا بامر اهل البيت ومنهم المسيب وغيره
رجال كثير ولقد انشدنی يوما رجل من ساكنی سلع هذه
الابيات فقلت له اكتبنيها فقال لی ما احسن ردائك هذا

وكنت غداة شئ منها ابو محمد فی ذلك بعشرة دنانير فطرحته عليه
فاكتبتها وهی قال ابو عبد الله الحسين بن علی بن ابی طالب عليهما السلام شعر

ذهب الذين احبهم وبقيت فيمن لا احبه فيمن اراه يسبنی
ظهر المغيب ولا اسبه يبغی فسادی ما استطاع وامره
مما اربه حنقا يدب الی الضرآء وذاك مما لا ادبه ويری ذباب
الشر من حولی يطن ولا يذبه واذا خبا وغر الصدور
فلا يزال به يشبه افلا يعيج بعقله افلا يثوب اليه لبه
افلا يری عن فعله ما يسود اليه غبه حسبی بربی كافيا
لا اختشی والبغی حسبه ولقل من يبغی عليه فما كفاه الله ربه

تفسير غريبه ربّ الامر اصلحه يعنی هو يطلب فساد شانی
وانا اصلح امره وهو كناية عن مقابلة اساءته بالاحسان
وهذا من كرائم الاخلاق والحنق محركة الغيظ ويدب يمشی
البآء من باب منع خفف الهمزة فقلبت الفا يعنی يجد ويتعب
نفسه غيظا ويطلب لی الضرآء وذاك الخلق مما لا ادب ولا
اتحرك اليه دب يدب بالكسر مشی علی هينة وطن الذباب
صوت والطنين كامير صوته وخبا سكن ووغر الصدور
حرها ويشبه يشعله ويوقده ويعيج يفهم ويرجع ويثوب يرجع
ولبه عقله وساء يسوء يقال ساد الرجل الی امره ثاب اليه
وثاد وغب الشئ عاقبته وقال اذا ما عضك الدهر فلا تجنح الی

الخالق ولا اسال سوى الله تعالى قاسم الرزق فلو عشت
وطوفت من الغرب الى الشرق لما صادفت من يقدر ان
يسعد او يشقي وقال عليه السلام الله يعلم ان ما يبدى
لخيره وبانه لم يكتسبه بخيره وغيره لو انصف النفس
الخوّن لقصرت عن سيره ولكان ذلك منه ادنى شره من
خيره كذا بخط ابن الخشاب شره بالاضافة والظنه وهما منه
لانه لا معنى له على الاضافة والمعنى انه لو انصف نفسه لادنى
الانصاف شره من خيره على المفعولية اى صار تأخر كذا
في كشف الغمة اقول والظاهر ان ابن الخشاب اذ الظاهر كون ادنى
اسم التفضيل من الدنو. ويبعد بل لا يصح كونه فعلا ماضيا
من ادنا واذا قرئ ولا معنى لما احتمله في كشف الغمة كما لا يخفى
قال ابو مخنف يقال الغار الرجل غارهم ومارهم ومارهم
وهي الغيرة والميرة اقول المعروف في اللغة ان الغيرة التي
بمعنى الميرة بالكسر فيهما ولم اقف على ضبط فتح الغين والميم
فيهما وقال عليه السلام يا نكبات الدهر دولي دولي واقصري

ان شئت او اطيلي رميتني رمية لا مقيل
بكل خطب فادح جليل وكل عبء ايد ثقيل
اول ما رزئت بالرسول وبعد بالطاهرة البتول
والوالد البر بنا وصول وبالشقيق الحسن الجليل

والبيت ذي التأويل والتنزيل وزورنا المعروف من جبريل
فما له في الرزء من عديل ما لك عني اليوم من عدول
وحسبي الرحمن من منيل العبء بالكسر والهمزة الحمل والثقل
من كل شيء والزور الزيارة تم اشعاره ع وهو عزيز الوجود
ذكره في كشف الغمة عن ابي مخنف وذكر له ايضا اشعار اخر
وقال الشيخ كمال الدين بن طلحة في مطالب السؤول نقل ان اعرابيا
دخل المسجد الحرام فوقف على الحسن بن علي عليهما السلام
وحوله حلقة فقال لبعض جلسائه من هذا الرجل فقال
الحسن بن علي فقال الاعرابي اياه اردت فقال له وما تصنع
به يا اعرابي فقال بلغني انهم يتكلمون ويعربون في كلامهم
واني قطعت بواديا وقفارا واودية وجبالا وجئت لاطارحه
الكلام واسئله عن عويص العربية فقال له جليس الحسن
ان كنت جئت لهذا فابدأ بذلك الشاب واومى الى الحسين ع
فوقف عليه وسلم عليه قال وما حاجتك يا اعرابي فقال اني
جئتك من الهرقل والجعلل والايتم والهمم وتبسم الحسين ع
وقال يا اعرابي لقد تكلمت بكلام ما يعقله الا العالمون فقال
الاعرابي واقول اكثر من هذا فهل تجيبني على قدر كلامي فقال
له الحسين قل ما شئت فاني مجيبك عنه فقال الاعرابي اني
بدوي واكثر كلامي الشعر وهو ديوان العرب فقال له الحسين

قل لما شئت فانا بقول   هفا قلبي الى اللهو وقد ودع شرخيه
وقد كان انقضى عصر تحاديه بليليه علا لا ثم ولذات فاسقيا
لعصريه   فلما عمم الشيب من الراس نطاقيه   وامسى قد عنانى
منه تجديد خضابيه   تسليت عن اللهو والقيت قناعيه
وفي الدهر اعاجيب لمن يلبس حاليه   فلو يعقل ذو راي اصيل
فهو راتبه   لالفى عبرة منه له في كل عصريه   تفسير غرائبه
يقال هفا الفؤاد اذا ذهب في اثر الشئ وطرب وشرخ الشباب
اوله ولعل المراد اوله ووسطه فانهما اولان بالنسبة الى اخره
والضمير للقلب في لانه محركا الفرح والترود والعفو بضمتين
الحين وقد سكن للضرورة والنجاد نفعال من الجرو ضمير
وبليه للهو والعلا لان جمع علالة والعلل الشرب بعد الشرب
والنعيم شدا لعمامة والنطاق بالكسر ثوب تلبسه المرأة تشبه
الازار ونطاقا المرأة معروفتان والعنا التعب والخضاب
بالكسر ما يخضب به من الحناء والكتم والوسمة والعصران
الصبح والعصر ثنى للتغليب قال ابن طلحة فانشده الحسن
ارتجالا لوقته فما رسم شجاني انمحى اية رسمه   سفو الدرج
الذيلين في بوغاء قاعه   ومؤتمر حرجف تترى على تلبيد
ثوبيه   وداح من المزن في نوء سماكيه   اتى منتجع
الودق يجود من خلاليه   وقد احمد برقاه فلا ذم لبرقيه

وقد جلل رعداه فلا ذم لرعديه   نجيح الرعد نجاجا اذا ارخى
نطاقيه   فاضحى دارسا قفرا لبينونة اهليه   فقال الاعرابي
لما سمعها ما رايت كاليوم قط مثل هذا الغلام اعرب منه
كلاما وادرب لسانا وافصح منه منطقا فقال له الحسن
يا اعرابي هذا غلام كريم الرحمن بالتطهير جدته كساه القمر
القمقام من نور سنائه   ولو عدد طماح نحنا عن عداديه
وقد ارضيت من شعري وقومت عروضيه   تفسير غرائبه
كلمة ما في قوله فما رسم استفهاما اريد به التعجب في شجاه احزنه
وكان المراد بانمحاء رسمه محو اعلاه واسفله وسفو جمع
سفر بمعنى الاثر وهو اما بدل من الرسم او عطف بيان
لدو ترابا في ادرج تعشيه الرياح والبوغاء تراب ناعم والقاع
البرهه لعل المراد بالذيلين طرفا الرسم يعني اثار هبت الرياح
على ترابه طرفيه قوله ومؤتمر عطف على الرسم والمؤتمر بالفتح
الغبار المتردد والتراب تثيره الريح والحرجف كجعفر الريح
الباردة الشديدة الهبوب وتترى اصله وترى وجاءوا
تترى منونا اي متواترين بمعنى متتابعين وتلبيد الثوب
ترقيعه اي جعله رقعة رقعة وقوله على متعلق بقوله تترى
على تضمين معنى الامداد والضمير في ثوبيه للرسم المذكور
في اول البيت وسحابة دلوح كثيرة الماء والمزن السحابة ++

البيضاء وقوله دني نوء سماكه يعني بر زمان نزول المطر
والنوء سقوط نجم من المنازل في المغرب مع الفجر وطلوع رقيبه
من المشرق يقابله من ساعته في كل ليلة الى ثلثة عشر يوما وهكذا
كل نجم الى انقضاء السنة ما خلا الجبهة فان لها اربعة عشر
يوما والعرب تضيف الامطار والرياح والحر والبرد الى الساقط
منها فيقول مطرنا بنوء كذا وسمي نوءا لانه اذا سقط الساقط منها
بالمغرب ناء الطالع بالمشرق وذلك النهوض هو النوء فسمي النجم
به والنجوم التي تحقق بها الانواء ثمانية وعشرون نجما معروفة
المطالع في ازمنة السنة منها السماكان السماك الاعزل وهو
الكوكب في برج الميزان وطلوعه يكون مع الصبح لخمس يخلون من
تشرين الاول والسماك الرامح قوله ودلاح من المزن عطف
على قوله حرجف والحرجف مبتدا خبره تنزى والجملة صفة لودق
يعني چه نشان وآيتي كه اندوهناك كرده مرا سوده شدن نشان
دو جاي و پاي او و نشانها يكه خاك شده و باد فرا گرفته دود آن منه
او و زاد در خاك نرم دو بيابان او و خاك پراكنده كه باد سخت پي
در پي بود بر پاره كردن دو جامه او و ابر سپيد پر آب بيز بود
پي در پي نزديك شده بود باريدن آن ابر والمثعنجر بالثاء
والعين وكسر الجيم السائل من الماء والودق المطر والتجيج
والثجاج السيال والضمير في قوله فاضحى للرسم المذكور

في اول البيت وعدده جعله عدة كاستعد والطماح الشره
الحريص على الشيء ونفخه خاصمه وكافحه والعداد العد والعروض
ميزان الشعر لانه يعارض بها واسم الجزء الذي في آخر النصف
الاول من البيت يعني لو عارضنا حريص في الكلام وحصل
لنفسه عدة خاصمناه وعارضناه بضعف عدته وهذا ما
استطرفناه من كلامه المنظوم واما نثاره المنثوره من مواعظه
وادعيته وخطبه واحتجاجاته وفي وقعة الطف فكتب الاصحاب
منها مشحونة وناهيك دعائه في يوم عرفة المروي في الاقبال
الذي اذعن العرفاء الشامخون لعلو مرتبته في التوحيد و
المعرفة والخطبة الفصيحة المروية في المنتخب عن موسى بن
عقبة وخطبه المروية في الاحتجاج وخطبته المروية في الاستسقا
في قرب الاسناد للحميري ومواعظه المروية في تحف العقول
وغيرها مما طوينا عنها كشحا لشهرتها وشيوعها في كتب الاصحاب
وعدم مناسبته لغرضها لوضع لكتاب والله الهادي الى الصواب
ومما يناسب نقلها في هذا المقام اشعار يزيد بن معويه زاده الله
عذابها في الهاوية ذكرها السبط في تذكرته من ديوانه منها
ما يدل صريحا على كفره وزندقته قوله معشر الندمان قوموا
واسمعوا صوت الاغاني   واشربوا كاس مدام واتركوا ذكر
المعاني   شغلتني نغمة العيدان عن صوت الاذان   وتعوضت

عن الحور عجوز الی الدنان   ومنها قصیدته التی اولها علیة
هاتی واعلنی وترنمی بذلک انی لا احب التناجیا   حدیث
ابی سفیان قدما سمی بها   الی احد حتی اقام البواکیا   الا
هات سقینی بذلک قهوة   تخیرها العنسی کرما شامیا
اذا ما نظرنا فی امور قدیمة   وجدنا حلالا شربها متوالیا
وان مت یا ام الاحیمر فانکحی   ولا تاملی بعد الفراق تلاقیا
فان الذی حدثت عن یوم بعثنا   احادیث طسم تجعل القلب ساهیا
ولا بد لی من ان ازور محمدا   بمشمولة صفراء تروی عظامیا
ومنها قوله   ولو لم یمس الارض فاضل بردها
لما کان عندی مسحة فی التیمم   ومنها لما استدعی ابن زیاد
بعد وقعة الطف واعطاه اموالا جلیلة وقرب مجلسه وادخله
علی نسائه وسکر لیلة وقال للمغنی غن وقال بدیهة   اسقنی
شربة تروی فؤادی   ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد
صاحب السر والامانة عندی   ولتسدید مغنمی وجهادی
قاتل الخارجی اعنی حسینا   ومبید الاعداء والحسادی
ومنها قوله حین رای الرؤس   لما بدت تلک الرؤس واشرقت
تلک الشموس علی ربا جیرون   نعب الغراب فقلت صح او لا تصح
فلقد قضیت من الغریم دیونی   اراد بالغریم النبی ومضی تفریع
المعری ابو العلا علی المسلمین بولایته ولما هلک ابعده الله

ودفن بالحوارین قال بعض الشعراء   یا ایها القبر بحوارینا
ضممت شر الناس اجمعینا   ومضی کیفیة نبش قبره وحال
جسده الخبیث وهو الملکی بنبه فی القرآن المجید بقوله فما
یزیدهم الا طغیانا کبیرا فائدة قد استفید من الکتاب العزیز
مذمة الشعر والشعراء انشاء وانشادا قال عز من قائل وما علمناه
الشعر وما ینبغی له وقال والشعراء یتبعهم الغاون وما هو بقول
شاعر وقد ورد النهی عن انشاده للصائم وللمحرم وفی الحرم
وفی یوم الجمعة وان یروی باللیل وان کان شعر حق فضلا
عن باطله فقد روی عن النبی ص من تمثل ببیت شعر من الخنا
لم یقبل منه صلوة ذلک الیوم وکذا فی اللیل وروی الکشی
عن محمد بن مروان قال کنت قاعدا عند ابی عبد الله انا ومعروف
بن خربوذ فکان ینشد فی الشعر وانشده ویسالنی واسئله
فقال ابو عبد الله ان رسول الله ص قال لئن یمتلی جوف الرجل
قیحا خیر له من ان یمتلی شعرا فقال معروف انما یعنی بذلک الذی
یقول الشعر فقال ویحک او ویلک قد قال ذلک رسول الله
وروی ان من الفاظ الموجزة التی حفظ من رسول الله ص ولم
یسبق الیه الشعر من ابلیس ان من الشعر لحکما وان من البیان لسحرا
وروی النهی عن انشاد مطلق الشعر وان کان فیهم علیهم السلام
رواه اسمعیل عن ابیه الصادق نعم قد استثنی المراثی طمع

روى خلف بن حماد قال قلت للرضا ع ان اصحابنا يروون عن
ابائك ان الشعر ليلة الجمعة وفي شهر رمضان وفي الليل مكروه
وقد هممت ان ارثي ابا الحسن ع وهذا شهر رمضان فقال
ارث ابا الحسن في ليلة الجمعة وفي شهر رمضان وفي الليل وفي
ساير الايام فان الله يكافيك على ذلك وكان النبي ص يتنزه عن
انشاد الشعر حتى حفظه حتى انه قرء قول لبيد كفى الشيب و
الاسلام للمرء ناهيا كفى الاسلام والشيب وورد النهي عن الاكثار
منه لما فيه من انس النفوس بالامور الخيالية والمعاني الموهومة
وهو يحجزها عن الاستقامة التي هي حقيقة الاسلام ولا يخلو عن
مفاسد اخر كالغلو وتمزيق الاعراض بالفحش والثناء على النفس
وتزكيتها ومدح من لا يستحق المدح وقد ذم الشعراء بالعلماء السوء
الذين تفقهوا لغير الدين مستشهدا بقوله يتبعهم الغاوون قال
ع فهل رايتنا احدا ويمكن ان يحمل ما ورد من ذمه على ما كان من قبيل
المغازلة والتشبيب وغيرهما من الامور الباعثة على تحريك القوة
الشهوية وتقوية الخيالات الشهوانية التي تستحق عشقا واما الكلام
المنظوم المشتمل على الحكم والمواعظ والزواجر او في بيان وخطاب
او نظم معاني الاحاديث فغير مراد قطعا كما نبه عليه بعض الفقهاء
ويدل عليه ما ورد من انشاد الائمة عليهم السلام اشعارا من هذا القبيل
وورد في العيون ان المامون قال لابي الحسن الرضا ع هل رويت

من الشعر شيئا فقال قد رويت منه الكثير ثم انشد اشعارا
في الحلم والسكوت عن الجاهل وترك عتاب الصديق وكتمان
السر مما كان يقوله ويتمثل به وروى الكشي عن الصادق ع علموا
اولادكم شعر العبدي فانه على دين الله واشعار الصادق في وصف
النساء معروفة رواها الصدوق في معاني الاخبار ويمكن ان
يقال ينقسم الشعر بانقسام الاحكام الخمسة فالواجب منه ما توقف
عليه ردع اهل البدع والاهواء الباطلة والمذاهب المخترعة الفاسدة
وتنبيه الناس على ضلالتهم وردعهم عن معاشرتهم فان الشعر
ربما يؤثر في ذلك اثرا بليغا لا يوجد في غيره من النثر ويحفظ
في الصدور ويبقى على مر الدهور ولعل من هذا القبيل
ما قال النبي ص لكعب بن مالك [illegible] الكفار اهجهم فوالذي نفسي
بيده هو اشد عليهم من النبل وقال لحسان بن ثابت اهجهم او
هاجهم وروح القدس معك رواه البخاري ومسلم والحرام
منه التشبيب بامرأة معينة او غلام معين والتفصيل يطلب من كتب
الفقه وكذا هجاء المؤمن المحترم والمندوب مدايح النبي والائمة
ومراثيهم سيما مراثي سيدنا الحسين فقد ورد لكل بيت بيت
والاخبار فيه مستفيضة بل متواترة والمكروه منه التغزل والتعشق
والمدح والملق ونظم الامور الخيالية وعليه ينزل الذم المطلق
والمباح ما عداه

الحديث السابع والثلثون

ما رواه الصدوق فی امالیه وغیره من منامات علیه السلام فی طریق
کربلا وحین عزم علی المسیر من المدینة حین اراد تودیع قبر جده
عن الصادق انه لما عزم علی المسیر راح الی مسجد الرسول وصلی
فنعس وهو ساجد فجائه النبی وهو فی منامه فاخذ الحسین و
ضمه الی صدره وجعل یقبل بین عینیه ویقول بابی انت کانی اراک
مرملا بدمائك و رؤیا اخری راها فی عذیب الهجانات فقال قائله
الظهیرة ثم انتبه من نومه باکیا وقال له ابنه فما یبکیك یا ابه فقال
یا بنی انها ساعة لا تکذب فیها الرؤیا وانه عرض لی عارض فقال
تسرعون والمنایا تسیر بکم الی الجنة ورؤیا اخری راها وقت
السحر من لیلة العاشوراء رای جده فی جماعة من اصحابه وهو یقول
یا بنی انت شهید آل محمد وقد استبشر بك اهل الصفیح
الاعلی فلیکن افطارك عندی اللیلة عجل ولا تؤخر وهذا
ملك قد نزل من السماء لیاخذ دمك فی قارورة خضراء بیان آنکه
رؤیای امام بمنزلهٔ وحی است و اضغاث احلام راهی بنفوس مقدسه
اولیا و انبیا ندارد و دانستن حقایق رؤیا توقف و تعلق دارد
بر بیان امور یکه عمدهٔ آن تصویر شکل دماغ است باید دانست
که مغز سر آدمی را شکلی است نزدیك بشکل یا مخروط که قاعده
وطرف بزرگتر آن سمت مقدم راس است و اندك اندك باریك
شود بطرف پشت سر واین مخروط را سه جوف است که بطن

نامند وبطن اول بزرگتر است وبطن ثانی تنك وکوچك باشد
وبطن سیم بزرگتر از دویم وکوچکتر از بطن اول بود شبیه بکره
که وسط او کمتر از دو طرف آن باشد واز بطن اول سوراخی است
ببطن سیم وحواس خمسهٔ باطنه که حس مشترك وخیال ووهم و
حافظه که او را نیز متفکره گویند درین بطون ثلثه است وازبرای
هر یك ازاین قوی محل خاصی است وروح مخصوصی وبقواعد حکمت
وطب تعدد این قوی وتعدد محال آنها ثابت شده وحس مشترك
که بلغهٔ یونانی او را بنطاسیا گویند بمنزلهٔ سرچشمه ایست که ازو
جدا شود پنج نهر که حواس خمسهٔ ظاهره که بصر وسمع وشم و
ذوق ولمس باشد ومحل حس مشترك مقدم بطن اول است
ومحل خیال موخر همین بطن است وقوهٔ خیال را مصوره نیز
گویند وواهمه در بطن وسط واقع است که درك معانی جزئیه
نماید مانند ادراك محبت وعداوت جزئیه واکثر افعال حیوانیه
از قوهٔ وهمیه صادر شود وآنچه را حس مشترك از صور اشیاء
ادراك کند بقوهٔ خیال سپارد که او را محافظت نماید وقوهٔ
دیگری است که صور محسوسه ومعانی مدرکهٔ جزئیه را با یکدیگر
ترکیب وتفصیل کند یا مطابق واقع یا باختراع خودش واو را متخیله
یا مفکره نامند وباید دانست که قوای ادراکیه برای نفس
ناطقه بمنزلهٔ آلات وادوات هستند اگرچه حقیقت نفس ناطقه

[illegible]

از جسمانیت است ولیکن با بدن جسمانی رابطه و اتحادی دارد و توان
گفت در بدن است و نتوان گفت در بدن نیست مانند ذات اقدس
باری تعالی نسبت بموجودات که نه داخل است در اشیاء بممازجت
و نه خارج است بمباینت این طرفه حدیثی است که آن ظاهر و پنهان
در هیچ نشد داخل و از هیچ بدر نیست وحقیقت نفس
از عالم دیگر است و از سنخ روحانیات ولی مادامیکه متعلق است
به بدن عنصری و مشغول است بتغذیه و تنمیه و اداره امور
جسمیه از عالم خود غافل است از جهت ضعف نفوس بشریه
که نتوانند متوجه هر دو عالم باشد ولیکن نفوس قویه انبیا
و اولیاء غالبا متوجه و حافظ هر دو عالم هستند و نعم
ما قیل یلهو و یشرب لا تلهیه سکرته عن الندیم و لا
یلهو عن الکاس و این جوهره لطیفه روحانیه را یک نحو
اتحاد و ربطی است با روح بخاری که ساری در عروق
و اعصاب است که زندگی عبارت از بقاء این رابطه است
و تصرف و تدبیر نفس در بدن بواسطه روح بخاری است
و مردن عبارت از قطع علاقه و انقطاع اتصال است و
چون افاعیل نفس بتوسط روح بخاری است چنانچه ادراکات
باشد چه تغذیه و تنمیه و امثال آن ناچار برای وی خستگی
روی دهد و نتواند همیشه در کار باشد باین سبب گاهی

از ادراکات حسیه اعراض نماید و پس متوجه تغذیه و تنمیه
و غیرها شود و برگردد بسوی باطن خصوصا هنگام بسیاری
حرکات یا امتلای معده و از جهت فراغت در حال خواب
برای تغذیه تحلیل غذا در حالت خواب زیاده شود از بیداری
و چون روح بخاری از ادراکات حسیه فارغ شود و تعطیل
ادراک کند برای نفس ناطقه فرصتی پیدا شود و شواغل
او کمتر شود متوجه عالم روحانی خود شود و اتصال بجواهر
روحانیه پیدا کند که نقوش و صور موجودات و حوادث
تقدیریه در آنها مثبت است به تدریج زمانی در عالم خارج
هویدا شود لیکن این اتصال را شرایطی است که اول آنها
صحت مزاج و اعتدال طبیعت است خصوصا از امراض
دماغیه و ثانیا عدم امتلای معده و ثقل اغذیه و کثرت بخارات
که اگر چنین باشد راهی بعالم روحانیات نیابد و باین سبب
گفته اند که رؤیای لیالی رمضان اعتبار ندارد و ثالثا معتاد
بودن بصدق و راستگوئی و اشتیاق بامور روحانیه و
مکدر نبودن بشواغل و کدورات و استعداد و قابلیت
ذاتیه و صفا و بهاء جوهر و غالبا بعد از اجتماع شرایط و اتصال
بجواهر روحانیه و معاشرت ملائکه اطلاع بر آنچه در نفوس
مقدسه علویه است حاصل شود برای نفس ناطقه و در

او نقش بندد جمله از آنچه در الواح سماویه است از گذشته
و آینده و نبویه و اخرویه باندازه استعداد شخصی خود مانند
آینه که هر آینه بقدر گنجایش خود صورت را نقش کرد و
هرگاه در رؤیا صوری ادراک نمود و حافظه محافظت نمود
او را و متخیله در آن تصرفی نکرد که تبدیل بامثال و اشباه نماید
آن رؤیای صادقه خواهد بود و اینگونه خواب بدین بسیار
اندک است زیرا که قوه متخیله در غالب نفوس قویه هست
و در حال خواب هم تعطیل ندارد و مشغول تبدیل و ترکیب صور است
و خصوصا اینکه صور مدرکه در رؤیا در کمال ضعف و
سریع الزوال است و هرگاه صور مدرکه تبدیل شد بعد از
ورود در متخیله بصور مناسبه از عالم عنصریات مانند
تبدیل علم و دانش بنافه و شیر و دشمن بمار و سگ و پادشاه
بدریا و کوه رؤیا محتاج بتعبیر خواهد بود و اشخاصی که معبر بدانند
روابط صور علویه و سفلیه را بلکه تنها باشد که صورت
مدرکه در رؤیا ابتدالات عدیده در قوه متخیله شده باشد
و آنگاه تعبیر کمال صعوبت پیدا کند و بدون حدس صائب
و صفای ذهن تعبیر اینگونه خواب میسر نشود و صور مدرکه
نیز بحسب اشخاص و ازمنه و امکنه مختلف می شود در مقام
تعبیر باید شخص معبر آگاه خصوصیات باشد و هرگاه نفس

ناطقه محجوب استعداد ناقص باشد و یا آنکه کثیر الانس
بامور سافله و عالم سفلیات باشد و اشتغال غالب بشهوات
و لذات جسمانیه داشته باشد غالبا در عالم رؤیا از مرتبه
تخیل امور مانوسه مألوفه خود تجاوز نکند و بمطالعه
الواح سماویه فائز نشود و معاشرت روحانیین و ملائکه
نصیب او نباشد و غالبا در رؤیا همان امور معهوده خود را
ادراک کند بتصرفات عجیبه از متخیله و صور مخترعه مثل
اینکه کثرت شهوت و امتلاء معده برای او اسباب احتلام
و جماع فراهم آورد گرسنگان در خواب ببینند و تشنه آب
و فقیر وجدان دراهم و دنانیر و از این جهت است که اغلب
مردم مناسبات عالم بیداری خود را در خواب ببینند عالم
رؤیای تدریس و تعلیم ببیند و ملل مختلفه هر یک حقیقت و
رستگاری خود و اسلاف خود را در خواب ببینند و این نوع از
رؤیا مجید مسمی باضغاث و احلام شده و در روایات
اهل بیت نهی از حکایت کردن اینگونه خواب فرموده اند
بلکه بعد از بیداری باستعاذه از شیطان گوید زیرا که القاء
خیالات باطله و صور فاسده از ناحیه شیطان است و آنچه
نگاشته شد نتیجه کلمات اکابر اهل علم است هر کس شرح
و تفصیل این مقام خواهد رجوع کند برساله شیخ رئیس

در قرآن

که بعض الهی نامیده و شرح کافی صدر المتألهین و شرح تلویحات
و عین الیقین فیض و بعض کلمات ایشان خالی از مناقشه نیست
علامه مجلسی و شیخ معاصر نوری روح الله روحهما در سماء
العالم و دار السلام اعتراض نموده اند و درین مقام تنبیه بر
اموری مهم است اول اینکه توجه نفوس در رؤیا بعالم دو جانبست
و اتصال بعالم مثال فی منام نیست تا عدم تذکر در یقظه زیرا که
رؤیا وقتی حاصل شود که بعد از اتصال نفس بملکوت و ادراک
صور تنزل بقلب و حواس باطنه نماید و ملازمه نباشد که هرگاه
اتصال شد منتقل بحواس نیز بشود و محفوظ در ذاکره شود
اگرچه در یقظه قوی الحفظ باشد زیرا که نفس قلیل الانس و
عدیم الالفه بمدرکات عالم مثال است و صور رؤیا مدتی
بحواس جسمانیه نیست تا آنکه حواس بآن متأثر شود و در ذاکره
محفوظ ماند و نیز سرعت سیر و حرکت نفس در عالم رؤیا مانع
است از تحفظ بر آنچه ادراک می کند چنانچه موافق تجربه معلوم است
که حرکات نفسانیه چه اندازه سریع است که گویا لا فی زمان
واقع میشود و شاید مصالح نوعیه نیز مقتضی نسیان بعضی
منامات باشد چنانچه حضرت صادق ع در توحید مفضل فرمودند
که صادق و کاذب خوابها با یکدیگر مخلوط است که اگر همه صادق
بود تمام مردم پیغمبران بودند و اگر تمام کاذب بود در آنها نفعی

بر اهل تقوی

نبود و بسیاری از خوابها دروغ است تا اعتماد ننمایند دوم آنکه نفوس
قویه اهل علم و ایمان کمتر خواب بینند و نفوس ساذجه که الواح
نفسانیه ایشان خالی از نظریات است اتصال بعالم مثال بیشتر
پیدا کنند و مؤید این معنی دو خبر است یکی نبوی مروی در تحف
العقول قال لا یحزن احدکم ان ترفع عنه الرؤیا فانه اذا رسخ فی
العلم رفع عنه الرؤیا و دوم روی فی بصائر الدرجات ان
رجلا واقفیا کان یری فی حالة وقفه رؤیا الحسنة و یری له ثم
تبصر و انقطع عنه الرؤیا فشکی فی المنام الی ابی عبد الله انقطاع الرؤیا
فقال لا تغتم فان المؤمن اذا رسخ فی الایمان رفع عنه الرؤیا و از
جمله شیخ کراجکی از شیخ مفید نقل کرده که گفته هر کس علم او
بسیار شد و فهم او وسیع گردید رؤیای او کم باشد و اگر
سلیم الجسم باشد و خوابی ببیند لا محاله حق خواهد بود و این معنی
ظاهرا منافات ندارد با آنچه در تفسیر که لهم البشری فی الحیوة
الدنیا وارد شده که مبشرات نومیه از خصائص اهل تقوی و
دین است و شاید سبب این معنی این باشد که شواغل نفس
بمدرکات نظریه هر چه کمتر باشد ارتقاء بعالم مثال آسانتر
شود و نفوس قویه علما و اهل ایمان چون مستغرق در شواغل
نظریه و اعتقادیه هستند در عالم رؤیا هم فراغت ندارند
و اغفال از تعلقات واقعیه در غایت صعوبت است بخلاف

نفوس ساده وبی‌هرگاه نفوس قویه بعالم روحانیات متوجه
شوند مراتب غائبه مشاهده کنند که نفوس ناقصهٔ ضعیفه
هرگز ادراک آن مقام نکند ودر نبوی ارشاد است که رؤیا المؤمن
تجری مجری الکلام الرب عبده وهرگاه قوت نفس بمرتبهٔ کمال رسید
حافظ همه عوالم ومشاعر باشد واشتغال بامری مانع از امر دیگر
نشود مانند نفوس شریفهٔ انبیا واولیا که اتصال ایشان بعالم مثال
در نوم ویقظه منافی با ادراکات دیگر نیست ورؤیای ایشان بمنزلهٔ
وحی است وکثیر الاتفاق خواهد شد التنبیه الثالث یعجبنی نقل
کلام للشیخ صدر الدین القونوی فی فکوک الفصوص وبه یکشف
النقاب عن وجه اللباب قال فی الفک الاسحقی ثم لیعلم ان الناس
فی مراتبهم علی اقسام مختلفة تنحصر فی ثلثة قسم نازل قد طبع
علی قلوبهم فلا یتصل من قلوبهم شیء مما هو منتقش فی نفسها
او متجدد الا فی النادر کحال عارض سریع الزوال بطیء الاتیان
وقسم یحصل لقلوبهم احیانا صفاء وفراغ من الشواغل واتصال
من خیال الرائی بالمثال المطلق فکلما یدرکه نفوسهم فی ذلک
الوقت فانه ینعکس انعکاسا شعاعیا الی القلب وینعکس من القلب
الی الدماغ فینطبع فیه فان وجد فیما یری اثر حدیث النفس فللقوة
المصورة فی ذلک مدخل الا انه من المزاج وان خلت الرؤیا عن
حدیث النفس وکان هیئة الدماغ صحیحة والمزاج مستقیما کانت

الرؤیا من الله وکانت فی الغالب لا تعبیر لها لان العکس عکس ظاهر
بصورة الاصل وهکذا هو رؤیا اکثر الانبیاء علیهم السلام و
هذا هو السبب فی عدم تأویل الخلیل رؤیاه واخذ بظاهرها
ومن صار قلبه مستوی الحق لا ینطبع فی قلبه امر خارج بل من قلبه
یکون المنبع والانطباع الاول فی الدماغ ولما اعتاد الخلیل الحال
الاولی وشاء الحق ان ینقله الی مقام من وسع قلبه الحق کان انطباع
ما انبعث من قلبه الالهی الی دماغه انطباعا واحدا ولم یظهر بصورة
الاصل فاحتاج الی التأویل المعرب عن الامر المراد بذلک التصور
علی نحو تعینه فی العالم العلوی من ذوات العقول والنفوس من تعینا
روحانیا فعلم ان الرؤیا التی لا تأویل لها اما ارجح وان الرؤیا
التی یحتاج الی التأویل یکون لاکثر الطوائف وقد یکون لاکمل
الخلق بخلاف التی لا تأویل لها فانها حال المتوسطین وقال فی
الفک الیوسفی کل من غلب علی خیاله الصفات التقییدیة واحکام
الانحرافات الخلقیة والمزاجیة فانه لا یدرک مشرع خیاله
ومحتده من عالم المثال ولا یتصل به عن علم وشهود وان
کانت الوصلة غیر منقطعة ومن حصل له التبری فی خیاله المقید
حتی انتهی الی طرفه المتصل بعالم المثال المطلق بحیث یتأتی
له التجاوز من خیاله الی عالم المثال فانه یدخله ویدرک فیه
ما شاء الحق ان یریه منه بل قد یخرج منه الی عالم الارواح ثم

الى فسيح حضرة العلم فيستشرف على جملة من المغيبات والكوائن
المقدر ظهورها في عالم الحس فالمعبر اذا سمع الرؤيا ممن يراها
وسئله تعبيرها لعدم علمه بما راى وما المراد من تلك الصورة
الممثلة له وكان معبرا تام المعرفة بالتعبير وبمواطن الرؤيا فانه
يشخص الرؤيا في خياله ويسراها الى عالم المثال فيرى نسبة
تلك الرؤيا من عالم المثال فيستدل بتلك النسبة على الرؤيا
وما تضمنه بل قد يعداها الى عالم الارواح وما بعدها حتى
يقع على الامر الذي قصد ابدائه في تلك الصورة الممثلة بها
فيخبر عن المراد ويبتنى ذلك الاخبار تعبيرا وما وجد في الرؤيا من
خلل يقتضي بعدم المطابقة بين المعنى المقصود بابانته والتعريف
به وبين الصورة الممثلة علم ان ذلك من كدورة باطن صاحب الرؤيا
وانحراف مزاجه وفساد هيئة دماغه واختلال احواله الحسنة
كالكذب وسوء سيرته والانهماك على امر خسيس ينغمس فيه اوقاته
واحواله المحمودة في ضمن ذلك الوصف الغالب عليه الامر بالعكس و
اليه الاشارة بقوله صلعم اصدقكم رؤيا اصدقكم حديثا ثم نبه
في حديث اخر على كليات اقسام الرؤيا وحكم الاعتدال فيها والانحراف
فقال صلعم الرؤيا ثلث رؤيا من الله وهي التي ظهور حكمها موقوف
على هيئة واستعداد معتدلين وصفاء محل وطهارة نفس
ليتأتى لصاحبها تلقي ما يصل اليه من التعريفات الالهية بواسطة

بحيث يستهلك احكام صفاته واحواله المحمودة

الصور المثالية ثم قال صلعم ورؤيا تحزين من الشيطان وهي التي
قلنا انها نتيجة الانحرافات المزاجية والكدورات النفسانية
وفساد الهيئة الدماغية ونحو ذلك مما سبق ورؤيا مما حدث
المرء نفسه وهذه من اثار الصفات الغالبة الحكم على الرائي
حال رؤيته الى ان قال والاخر انفاس اليقظة التي يتلوه النوم
سلطنة قوية بحسب ما كان الباطن حالتئذ معمورا به وخليا
بالكلية من الخواطر والتعلقات وخواص الافعال والصفات
القريبة العهد بالتشخص كان ذلك سببا معينا في مزيد الاطلاع
وصحة ادراك النائم ما اطلع عليه النائم في نفسه واما تاخر ظهور
حكم المنامات فانه دليل على علو مرتبة النفس بكونها ادرك ما
سيكون في العوالم العالية جدا القريبة من حضرة العلم وعالم
المعاني المجردة فلا بد من فترة واقعة بين زمان الاطلاع وزمان
ظهور حكم ما وقع الاطلاع عليه في الحس بمقدار ما يقتضي مكث
ذلك الامر في كل سماء الى ان ينصبغ بحكمه وياخذ خصيته من
ذلك الفلك وما فيه ثم يمر متنازلا الى الفلك الذي هو
دونه وهكذا الى اخر فلك طلبا للاستتمام ومستصحبا قوى
ما يمر عليه فان لكل كائنة وامر يظهر في هذا العالم من حال
انفصاله المعنوي من مقام القلم الاعلى واللوح المحفوظ واتصاله
بالعرش ثم بالكرسي وفي كل سماء منزلا ومقاما وذلك لتمام تربيبا

وقد ورد في الحديث ان الامر الالهي يبقى في الجو بعد مفارقته
سماء الدنيا ثلث سنين حتى يصل اليه الارض ثم يتصل الى المحل
المختص به وهذا من المكاشفات المجربة والمتفق عليها وسرعة
ظهور حكم الرؤيا وما عبرت به دليل على ضعف نفس الرائي
فانها لم تقو على الترقي والعروج لتدرك صور الامور والكوائن
المقدر وقوعها في العوالم العالية بل كان غاية عروجها
حال اعراضها عن التعلقات البدنية والشواغل الكونية
الى الجو الذي بين الارض وبين الفلك الاول فادركت بذلك
القدر من الصفاء الذي استفادته بعض الكوائن في اثناء
الجو فلم يتأخر ظهوره وهذا حال اهل البداية من السالكين وقد
جربنا ذلك كثيرا في اصحابنا واصحاب غيرنا من الشيوخ وكذا
في انفسنا زمان البداية انتهى كلام العارف القونوي نقلناه
بطوله لما فيه من الفوائد ويؤيد بعض ما ذكره ما رواه في الكافي
عن ابي بصير قال قلت للصادق ع جعلت فداك الرؤيا الصادقة
والكاذبة مخرجهما من موضع واحد قال صدقت اما الكاذبة
المختلفة فان الرجل يراها في اول ليلة في سلطان المردة الفسقة
وانما هي شيء يخيل الى الرجل وانما هي كاذبة مخالفة لا خير فيها واما
الصادقة اذا راها بعد الثلثين من الليل مع حلول الملائكة
وذلك قبل السحر ولا تختلف ان شاء الله الا ان يكون جنبا

او يكون على غير طهر او لم يذكر الله عز وجل حق ذكره فانها تختلف
وتبطئ على صاحبها ومر ما اشار عليه السلام اليه ان في اول الليل يستولي
ويهجم على القلب شهوات ما راه في النهار وزوال من الامور
ويكثر فيه هذه الصور المختلفة الكثيرة مخالطة بعضها ببعض
ويركبها القوة المتخيلة حسبما اتفق ولهذا يبعد العبد عن
ساحة الروحانيين ويستولي عليه جنود الشياطين وسيما
اذا امتلئت المعدة وفي وقت السحر تسكن قواه وتزول عن القلب
ما اعتراه ويتوجه الى عالمه الاصلي ولذا حثت الشريعة المقدسة
على التضرع والمناجات مع الاستغفار في ذلك الوقت وقال
انها ساعة الاستجابة فان النفس حينئذ فارغة والمعدة خالية
والعروق ساكنة ومن هنا قال علماء التعبير رؤيا الليل اقوى
من رؤيا النهار وقالوا اصدق ساعات الرؤيا عند طلوع الفجر
وعن الصادق ع اسرع الرؤيا تاويلا رؤيا القيلولة ويطابقه
ما مر في الحديث انها ساعة لا تكذب فيها الرؤيا ونقل عن الكركي
انه قيل للصادق ع الى كم تتأخر الرؤيا فذكر ان رسول الله راى
ان كلبا يلغ في دماء اهل بيته وكان التاويل بعد ستين سنة وفي
رواية بعد ثلثين وهو مطابق لما اشتمل عليه الحديث من رؤيا
الحسين ع فائدة علم تعبير خواب از علوم غامضه است وبايد معبر
صاحب حدس صائب وفكر صافي باشد وبر روابط ومناسبات

عالم ملک و ملکوت مطلع باشد تا تواند تطبیق صور مثالیه با امور
دنیویه نماید و از احادیث تجسم اعمال و اخلاق در عالم برزخ ظاهر است
که هر عملی و خلقی صورت خاصه دارد مثل آنچه وارد شده که شخص
حریص بصورت مور محشور شود و شخص کثیر الشهوه
بصورت خنزیر و شدید الغضب بصورت کلب و در خبری
از حضرت سید الشهداء وارد شده که فرموده غیبت نان خورش
سگهای جهنم است و سر این معنی آنست که غیبت غالبا از روی
غضب صادر شود و اینکه حضرت حسین فرموده در حدیث
سابق که در خواب دیدم که کلابی در این بیابان بر من حمله کردند و
در میان آنها کلب ابقع بود اشاره بحال شمر بن ذی الجوشن است
که کافر سخت دلی بود شدید الغضب و دارای صفات خبیثه
و رذائل حیوانیه و سباع و بی حیا چنانچه در کامل التواریخ است
که زهیر بن قین در کربلا نصیحت کرد اهل کوفه را و گفت بر مسلمان
حق است که برادر دینی خود را نصیحت کند و ما و شما بر یک دین
و ملت هستیم تا زمانیکه شمشیر میان ما کشیده نشود و خداوند شما را
مبتلا بذریه پیغمبر نموده او را یاری کنید و دست از پسر طاغیه
یعنی یزید بن معویه بردارید در جواب او را دشنام دادند و ثنا جوئی ابن
زیاد نمودند پس از آن زهیر گفت پس اگر یاری نکنید حسین
را پس پناه بخدا برید از اینکه بکشید او را ناگاه شمر تیری بسوی او

انداخت و فریاد کرد سکوت کن تنگ آوردی ما را ببسیاری سخن
زهیر بوی پاسخ داد یا ابن البوال علی عقبیه ما ایاک اخاطب انما
انت بهیمه و لم یغیر الاسلام منک خلقا من اخلاق الجاهلیه
و در تذکره سبط مسطور است که ذی الجوشن که مکنی بابی
شمر بود اسلام بنا ورد و اجابت نمود رسول خدا را هنگامیکه
او را دعوت نمود و گفت قوم تو ترا تکذیب کردند من چگونه
تصدیق کنم و بعد از غزوه بدر اسبی برای پیغمبر هدیه آورد
و پیغمبر از او قبول نکرد و نیز در آن کتاب است که شمر ابرص بود چنانچه
حضرت فرموده که قاتل من ابرص است و مشاهده نمودن آن
کفار را بصورت کلاب از جهت آنست که درندگان پلیدتر
از سگ جانوری نیست و صفات خبیثه سگ در غالب اهل
کوفه موجود بود زیرا که غیر از شمر و شدید الغضب خالی
از ترحم بر ضعفاء و مساکین و این جانور دارد بلکه اینست که
خاصه خود او است زیرا که هر حیوانی بدون سبب غضب
نکند و تا منافری نبیند حمله نکند مگر سگ که غالبا قوه
غضبیه و بغضب غیر متحرک شود و بدون آنکه سببی باعث
شود یا منافری حادث شود بکمال شدت هجوم کند و حال
اهل کوفه در معامله سید مظلومین همین نحو شد زیرا که هجوم
آنها از جهت متابعت یزید بود و کینه از سید مظلومین چنا

وجنایتی بالنسبه بآنها صادر نشده بود و در مقام احتجاج
بآنها فرمود علی دم تقاتلونی اعلی قتیل قتلته ام علی دم سفکته
تا آخر آنچه در خطب خود فرمود **الحدیث الثامن**
والثلثون ما رواه شیخ الفقهاء الناظرین وفخر
العلماء المتبحرین العلامة الحلی ره فی کتاب منتهی المطلب
قال ان امرأة کانت تزنی وتوضع اولادها وتحرقهم بالنار
خوفا من اهلها ولم یعلم بها غیر امها فلما ماتت دفنت فانکشف
التراب عنها ولم تقبلها الارض فنقلت من ذلک المکان الی
غیره فجری لها ذلک فجاء اهلها الی الصادق وحکوا له القصة
فقال لامها ما کانت تصنع هذه فی حیاتها من المعاصی فاخبرته
بباطن امرها فقال الصادق ع ان الارض لا تقبل هذه لانها کانت
تعذب بعذاب الله اجعلوا فی قبرها شیئا من تربة الحسین
علیه السلام ففعل ذلک بها فسترها الله تعالی ترجمه زنی بود که فجور
مینمود و بارور می شد و مینهاد بچه های خود را و میسوزانید
آنها را از ترس کسان خود و کسی نبود بکار وی جز مادرش
چون مرد و پنهان شد در زمین باز شد باز شد خاک از تن
او و نپذیرفت او را زمین پس برداشته شد و بجای دیگر نهان
شد و همان گونه شد آمدند کسان آن زن نزد جعفر صادق
و سرودند برای او داستان را پس گفت بمادر آن زن که چه میکرد

این زن در زندگانی خود از گناهان خدا پس گفت مادر این زن بنهانی
کار او را گفت امام صادق که زمین نپذیرد این زن را زیرا
که شکنجه میداده بشکنجه خدائی بگذارید در گور او چیزی از
خاک الحسین پس چنین کردند از خاک گور حسین پر کردند بان زن نگار
داو بپوشانید او را خدا بیانات شبیه باین حدیث در کافی
روایت شده در باب قضایای امیرالمؤمنین چرا آنکه حضرت
امیر ع امر فرمود که در قبر او تربت مرد مسلمانی بگذارید تا قرار
بگیرد و از این حدیث استفاده شود گذاشتن تربت سید الشهداء
در قبر میت چنانچه از توقیع شریف امام عصر ارواحنا فداه
تصریح باو وارد است و شیخ الطائفه در مصباح روایت
کرده از حضرت کاظم ع استحباب گذاشتن یک خشت از تربت
مقدسه را مقابل روی میت در قبر بحر العلوم در درة النجفیة
فرموده ولبنة من تربة الطهر جعل   مقابلا للوجه منه حیث
حل بلکه توان گفت این حدیث و سایر احادیث وارده در
شرافت ارض کربلا و خصوصا حائر مقدس بالفحوی دلالت
دارد بر رجحان نقل اموات بمشاهد مقدسه ائمه ع زیرا که
همینکه بودن تربت مقدسه در قبر سبب نجات و آمرزش
باشد دفن در آن زمین که تمام تربت است بطریق اولی سبب
رستگاری خواهد بود خصوصا هرگاه مستلزم نبش قبر

نباشد و یا سبب هتک و مثله میت نشود و خاصه که میت وصیّت
بنقل کرده باشد شیخ مفید در رسالهٔ عزیّه گوید که حدیثی
وارد است که دلالت دارد بر رخصت در نقل میت بسوی بعض
مشاهد آل رسول در وقتیکه میت وصیت کرده باشد بنقل
جنازهٔ خود و شیخ طوسی در مصباح و نهایه نیز نسبت بروایت
داده و گفته از مشایخ مذاکرهٔ این حدیث را شنیدم و در اخبار
معتبره وارد است که خداوند وحی کرد بموسی بن عمران که استخوانهای
یوسف را بیرون آورد از مصر و حمل کند بشام و از این جهت است
که اهل کتاب اموات خود را حمل بشام مینمایند مؤلف گوید که
الحال از امم سالفه در این امت واقع میشود و اما در صورتیکه
نقل میت مستلزم نبش باشد چون عمدهٔ دلیل حرمت نبش قبور
اجماع است و دلیل معتبر دیگری در دست نیست پس بعید نباشد
که در آن صورت هم ملتزم بجواز شد اگرچه بعض علما تمسک
بهتک حرمت و مثلهٔ میت و اخبار قطع ید نباش نموده اند ولی
محققین منع دلالت کرده اند و اجماعی در حرمت نقل بمشاهد
نیست بلکه اجماع برخلاف است چنانچه فقهای مذهب صریحاً
نقل کرده اند علامه بحر العلوم در درّه گوید والنقل مکروه
وللمشاهد یندب بالاجماع والشواهد و محقق در معتبر فرموده
که نقل اموات بمشاهد مذهب علمای شیعه است و عمل اصحاب

مستقر بر آن است از زمان ائمه علیهم السلام الی الآن و مشهور است
میانهٔ شیعه و انکاری ندارند و علامهٔ حلّی ره در تذکره گفته
که عمل امامیه بر این است و در ذکری شیخ شهید ره نیز دعوی
اجماع کرده و سید جزائری که در نقل خلاف نموده معلوم القائل
نیست و محل اعتماد نباشد بعد از تصریح رؤسای مذهب
باستقرار عمل شیعه بر حمل اموات و اما شواهد استحباب
نقل پس نیز بسیار است مثل احادیث وارده در فضیلت دفن
در مشاهد شریفه خصوصاً کربلا و نجف که در بحار الانوار
و غیره مسطور است و در ارشاد القلوب دیلمی مروی است
که از خواص تربت نجف و دفن در آن سقوط عذاب قبر و محاسبهٔ
نکیر و منکر است و در این باب روایتی صادقه نقل کرده که ملائکه
در عالم رؤیا گفتند که اگر جنازه بر صافهٔ کوفه رسد ما را راهی
بسؤال از او نیست و در فرحة الغری مسطور است که در حیات
امیر المؤمنین ع جنازه از یمن حمل بغری نمودند و حضرت تقریر
آن عمل نمود و اما حمل و نقل جنازه بعد از دفن که مستلزم نبش
قبر باشد پس دانسته شد که دلیلی بر حرمت اینگونه نبش قائم
نشده که غرض از نبش حمل بمشاهد باشد بلکه توان گفت که
آنچه در این ازمنه متعارف که جنازه را امانت گذارند در پناه
شیخوازی یا در سرداب و بعد از زمانی حمل کنند صدق نبش قبر

بر آن نکند و مستلزم هتکی هم نیست و جمعی از اعیان فقها تجویز
نبش قبر بجهت حمل بمشاهد شریفه کرده اند مثل شیخ فقیه کاشف
الغطاء و علامه بحر العلوم که در دره فرماید والاقرب الجواز
للنقل الی جوار من یرجی بقربهم نیل العلی و تفصیل این مسئله
در کتب استدلالیه فقهاء مسطور است و جماعتی از فقهای
عظام را بعد از دفن حمل کردند مانند شیخ مفید و سید مرتضی
و شیخ بهائی و دیگران و در زمان ما که توان گفت شر الازمنه
است بسبب مخالطه مسلمین با کفار جمله از جهله اسلام بر این
عمل اعتراض دارند و بآبادی دنیا بر خرابی آخرت مقدم شمارند

دین نو دادو بی آرایشند ‌ ‌ در پی آرایش پیرایشند
بسکه براو بسته شده بر گ و ساز ‌ ‌ گر تو ببینی نشناسیش باز

سؤال و جواب شاید بخیال بعض قاصرین رسد که ملائکه
نقاله معروف است پس چه فائده در نقل اموات بمشاهد
مشرفه خواهد بود و جواب این است که این توسل مانند سایر
توسلات شرعیه است که موجب امید واری و رجای
واثق است و علامه نجات و شرعیات بسیار نادر است
بلکه اغلب از قبیل مقتضیات است و احادیث ذاکر بر ملائکه
نقاله در کتب مجامیع معتبره امامیه دیده نشده و عجب آن
است که شیخ احمد احسائی در جوامع الکلم در رساله رشتیه

گوید که عقل و نقل دلالت دارد بر وجود ملائکه نقاله و اینکه
عدد این ملائک هفتاد هزار است و حاصل آنچه در دلیل
عقلی ذکر کرده اینکه ملائکه نطفه هر آدمی را بقبضه از
خاک مدفن او مخلوط میدارد هرگاه در غیر آن خاک دفن
شد باید از آنجا حمل و نقل شود و سستی کلمات و خیالات
شیخ مزبور بر اهل بصیرت مخفی نیست عجب تر کلمات شیخ
فقیه نبیه کاشف الغطا است که در کتاب حق المبین فی تصویب
رای المجتهدین گفته که ملائکه نقاله مشهور بین امامیه است
و گوید در کربلا قبری اشکافتند در او جنازه مرد مؤمنی
را یافتند که در بلاد نصاری وفات کرده بود و نیز گوید
عشاری را در نجف دفن کردند و مرد مؤمنی را در حطوه که
نزدیک بصره است دفن کرده بودند بعد از زمانی قبر عشار را
حفر کردند جنازه آن مرد مؤمن را در او دیدند و چون سر قبر
آن مرد مؤمن آمدند و شکافتند جنازه آن عشار را در او دیدند
و شیخ معاصر نوری نور الله روحه در کتاب نفس الرحمن و دار
السلام از بعض مجامیع معتبره روایتی در باب ملائکه نقاله
نقل نموده که از کتاب کشف الحق شیخ الطایفه روایت کرده از امام
صادق که فرمود که هرگاه قبر شیخین را بشکافند بجای آن دو
نفر سلمان و ابوذر را خواهند یافت و آن دو سزاوار تر باین

موضع هستند ابو بصیر عرض نمود داشت چگونه مردگان جابجا شوند
فرمود خداوند را هفتاد هزار ملک است که نام ایشان نقاله
است منتشر شده در مشارق و مغارب زمین و میگیرند مردگان
را و دفن می کنند در جائیکه سزاوار آنها است و گاهی بر میگیرند
جسد مرده را از تابوت و دیگری بجای او می گذارند چنانچه
که کسی ندانند و نعم ما قال خاقانی شاعر نیکو گفته

خط مجهول دیدم در مدینه ندانستم کزان خط آشنا نیست
در آن خط اولین سطر این نوشته که جز زائر و خورشید سما نیست
بجان پادشه سوگند خوردم که نزد پادشه جز پادشا نیست

و در مصراع آخر اشاره باحادیثی است که جسد مطهر امیر المؤمنین
ع را از قبر رسول بردند پس از دفن در غری مؤلف گوید
که حدیث نقل جنازه آن دو غاصب منافات دارد با احادیثی
که وارد شده که در زمان ظهور قائم ع آن دو نفر را از قبرهای
خودشان بیرون آورده و بدرخت آویزند و در دار السلام
از بعض مجامیع معتبره نقل شده عن امالی الشیخ عن الصادق ع
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان لله تعالی ملائکة ینقلون الموتی الی حیث
یناسبهم و عن میثم التمار قال قلت لامیر المؤمنین ع جعلت فداک
ائذن لی ان انقل امرأتی الطیبة فقال ع لو کانت صالحة لینقلوها
الهادون فی غر المرتضی انتجبنا الی عمر بن الخطاب بعید

فقتل مولاه فامر عمر بقصاصه اذ دخل امیر المؤمنین ع فقال
فیم انتم فقال عمر یا ابا الحسن ان هذا عبد قتل مولاه و امرنا بقصاصه
فسئله علی ع هل قتلت مولاک قال العبد نعم قال لم قتلته قال
لانه هوی بی و طالبنی عن نفسی فقتلته فامر امیر المؤمنین ع بجمعة
بنبش قبره فلم یجدوه فقال ع صدق حبیبی رسول الله انی سمعته
یقول من عمل من امتی عمل قوم لوط یحشر معهم قال المستدرک
هذا الخبر ایضا مما یستدل به علی وجود الملک النقال و روی فی
عوالی اللئالی عن کمیل بن زیاد انه قال سمعت امیر المؤمنین
ع یقول ادفنوا امواتکم الی شئتم فلو کانوا صلحاء ابرارا لنقلهم
الملائکة الی جوار بیت الله المحرم و مدینة رسوله المعظم و لو کانوا
فسقاء اشرارا لنقلهم الملائکة الی حیث یجدونه اهلا انتهی
و خبر سابق را که بترجمه نقل شد نقل کرده که حکایت شیخین را
متضمن بود خاتمه فقیه نبیه شیخ جعفر نجفی طاب ثراه در کتاب
حق المبین ثبوت ملائکه نقاله را نسبت بشهرت میانه امامیه
داده و تصدیق باین معنی مشکل است زیرا که احادیث مذکور
در کتب معتبره امامیه روایت شده و اکثر مراد بملائکه نقاله
بردن ابدان مثالیه است بوادی السلام و برهوت پس حق
و یقین و مستفیض در اخبار ما است چنانچه در کافی مرویست
از حبه عرنی که گفت امیر المؤمنین ع در ظهر کوفه ایستاد و سخن

می گفت با اندازه تا اینکه من خسته شدم گاهی نشستم و گاهی
بر خواستم عرضه داشتم که شما ملول گشتید ردای خود را گستردم که
آسایش نمائید فرمود نبود مگر سخن گفتن با مومن و مومنه هر گاه
پرده برداشته شود خواهی دید حلقه زده اند و با یکدیگر سخن
میگویند عرضه داشتم ایشان اجسامند یا ارواح فرمود ارواح
هستند و نیست مومن و مومنه که وفات کند در بقعه از
بقاع ارض مگر آنکه گفته میشود از برای روح او که ملحق شو بوادی
السلام و آنجا بقعه ایست از جنة عدن و نیز در همان کتاب
مرویست که کسی عرضه داشت بجناب صادق ع که برادرم در
بغداد است میترسم در آنجا وفات کند فرمود باکی نداشته باش
باقی نماند مومنی در شرق و غرب زمین مگر اینکه محشور کند خدا
روح او را در وادی السلام پرسید وادی السلام کجا است
فرمود پشت کوفه گویا می بینم ایشانرا که حلقه حلقه گرد یکدیگر
نشسته اند و سخن میگویند مولف گوید مراد بارواح در این حدیث
اجسام مثالیه است که بالنسبه بجسد عنصری روح است
بقرینه نشستن و حلقه زدن و در هر حال ابدان عنصریه مدفونه
مراد نیست و التزام باینکه بدنهای مدفونه از قبور خارج شده
بیرون آیند و بجائی دیگر بروند بغایت بعید است بلکه مخالف حس
و عیانست زیرا که محسوس است بقاء ابدان عنصریه در قبور و احتمال

اینکه شاید از ابصار ما مستور باشد بردن ملائکه نظیر سفسطه
خواهد بود و باخبار غیر قطعی الصدور و التزام بامور غریبه
وجهی ندارد والله العالم بالوقایع

الحدیث التاسع والثلثون

روی الشیخ الثقة الامین ابن شهر اشوب فی المناقب عن تاریخ
النسوی قال قال ابو قبیل لما قتل الحسین بن علی کسفت الشمس
کسفة بدت الکواکب نصف النهار حتی ظننا انها هی و رواه
فی البحار مسندا عن البیهقی بیان انها هی یعنی گمان قیام
قیامت کردیم و انکساف شمس در روز عاشورا از امور مشهوره
است و شهید در ذکری گفته که قد اشتهر ان الشمس کسفت
یوم عاشوراء رواه البیهقی و غیره و این معنی در کتب علمای
اهل سنت نیز مشهور است ابن حجر در صواعق گوید
که آفتاب در روز عاشورا گرفت بحدیکه ستارهها نمودار
شد در میان روز و فاضل معاصر در شفاء الصدور
از تاریخ الخلفای سیوطی نقل کرده و نیز از سیوطی نقل
کند که در کتاب عقود الجمان گفته که علمای هیئت گمان
کنند که آفتاب منکسف نشود مگر در بیست هشتم یا بیست
نهم با آنکه آفتاب در روز وفات ابراهیم پسر پیغمبر که دهم ربیع
الاول بود گرفت و در روز عاشورا قتل حسین بن علی

بود منکسف شد چنانچه در تواریخ مشهور است و این
قبیل نقل بسیار نموده و نقل تاریک شدن دنیا سه روز
زیاده از نقل کسوف شمس است و ادعای تواتر معنوی
از کثرت نقل مورخین اسلام چنانکه در کلام معاصر
مزبور است استبعادی ندارد و علامه مجلسی در جزء
چهاردهم بحار گرفتن آفتاب در روز عاشوراء و گرفتن ماه را
در شب عاشورا نسبت بکثیری از کتب عامه و خاصه داده
و نیز در جزء نهم وقوع خسوفین را در شب و روز عاشورا
نسبت بروایت داده مؤلف اربعین الحسینیه با بضاعت
قلیله علم و کتب واقف نشده در کتب امامیه رضوان الله علیهم
بر خبریکه صریح در کسوف و خسوف عاشورا باشد مگر در
فقره زیارت منسوبه بناحیه مقدسه و در مروی بودن
آن زیارت نیز کلام است و شاید نظر علامه مجلسی که محدث است
بأحادیثی باشد که در باب گریستن آفتاب بر حسین
مظلوم بکسوف و حمرت تا چهل شبانه روز وارد است چنانچه
در کامل الزیاره و غیر آن است و در بعض کتب زمان این کسوف را
به هفت روز و سه روز نیز تحدید نموده اند و شاید مراد باین کسوف
تیرگی آفتاب باشد نه کسوف اصطلاحی و از روایات کامل الزیاره
این معنی ظاهر است مثل آنچه از زراره روایت کند که گفته قال

ابو عبدالله یا زراره بکت السماء علی الحسین اربعین صباحا
بالدم وان الارض بکت اربعین صباحا بالسواد وان الشمس
بکت اربعین صباحا بالکسوف والحمرة الحدیث و فی المناقب
عن زراره عنه ع فی بکاء السماء قلت فما بکاؤها قال کانت
الشمس تطلع حمراء و تغیب حمراء پس ممکن است که در اینگونه
احادیث مراد حدوث تیرگی و سرخی مخصوصی باشد در جرم
نیرین نه آنکه کسوف و خسوف معهود مراد باشد و اما خسوفین
مذکور از خصایص کلام مجلسی است و ممکن است بسبب بعض حوادث
تیرگی در جرم شمس حادث شود که شبیه بکسوف نماید یا آنکه نظر
بقدرت بالغه خسوف و کسوف حقیقی هم واقع شود در غیر
زمان مقابله نیرین و اجتماع چنانچه در زمان ظهور قائم آل
محمد ع احادیث معتبره وارد شده و مؤید این رأی است آنچه را
که ذکر شد روایت معتبره که در کافی و ارشاد مفید مسطور
است که گرفتن آفتاب در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر
آن ماه از علائم ظهور دولت حقه قائم است و از زمان هبوط
آدم تا قیام قائم واقع نشده و در کتاب فقیه و محاسن برقی
مرویست که آفتاب و ماه دو آیه از آیات الهیه است و جاری
باشند بتقدیر خدا و منکسف نشوند بموت و حیات احدی
و بر مطلع خبیر مخفی نیست که در سنه شصت و یک هجری که

سنهٔ شهادت باشد موافق نقل اهل تواریخ غرائب عجیبهٔ
واقع شده مثل باریدن خون از آسمان و تیرگی هوا و وزیدن
بادهای سخت و تراوش خون بر جامها و دیوارها و بیرون
آمدن خون از زیر سنگ و کلوخ بیت المقدس و امثال آن
که در کتب تواریخ مانند کامل التواریخ و غیره مزبور است از
علمای مخالفین که متهم بتشیع و غلو نیستند گرچه در امثال
زمان ما که حدود سنهٔ هزار و سیصد و بیست هشت هجری
است بسبب آمیزش و معاشرت مسلمین با کفار و ملاحده
و زنادقه هر امری که از مجاری عادات فی الجمله خارج باشد
محل طعن و انکار واقع خواهد شد و حسن ظنی بعلمای اسلام
باقی نمانده و علمای این عصر را چاره از ابدای بعضی احتمالات
نیست و لن یصلح العطار ما افسد الدهر و از این جهة احتمالی
در کلمات علام ذکر شد خصوصا که نص صریحی در
کسوف شمس و قمر در عاشورا در احادیث معصومین نیافتم
والله تعالی العالم بحقایق الوقایع خاتمه علمای علم هیئت گفته اند
و حس و تجربه نیز موافق است که قمر جرمیست کثیف و صیقلی
و از مقابله با شمس کسب نور نماید و هر مقدار از قمر که محاذات
با شمس پیدا کند روشن شود و چون جرم قمر از شمس کوچک
تر است همیشه نزدیک نصف آن برابر آفتاب است روشن بود

و نصف دیگر او تاریک و چون در یک نقطه مجتمع شوند نیمهٔ
تاریک بطرف سکنهٔ زمین باشد و ابدا روشنی آن هیچ نمایان
نشود و این در سه شب آخر ماه است که محاق نامیده شود
و هرگاه اجتماع نیرین در حوالی عقده راس یا ذنب واقع شود
جرم قمر میانه خط بصر و آفتاب حایل شود و روی آفتاب را
بپوشاند و کسوف حاصل شود و خورشید تیره نماید و آن
تیرگی برنگ ماه است و اول که تنگی از جانب غربی آفتاب پیدا
شود و از این جانب نیز شروع بانجلا نماید و اگر استقبال در
حوالی یکی از دو عقده واقع شود کره زمین میانه آفتاب و ماه
حایل و مانع از وصول ضوء آفتاب بماه شود و خسوف واقع
شود و جرم ماه برنگ اصلی خود نماید و در احادیث اهل بیت
عصمت خسوف و کسوف را بعبارات و بیانات دیگری ادا فرموده
اند که نزدیک بفهم عامه ناس که بی بهره از علم ریاضی هستند
باشد و از باب کلموا الناس علی قدر عقولهم در کافی از سید
سجاد روایت شده که خداوند دریایی خلق کرده میانه زمین
و آسمان و آن دریا را معین کرده مجاری آفتاب و ماه و هفتاد هزار
ملک مقرر فرموده که میگردانند فلک را در مجاری خود
و چون گناه بندگان بسیار شود و خدا خواهد بندگان را
عتاب نماید بآیه از آیات خود امر فرماید ملک موکل بفلک را

و او امر کند هفتاد هزار ملک را که زایل کنند مجاری فلک را از
جای خود پس می‌گردد آفتاب تابان در دریا و پوشیده شود روشنی
او و تغییر کند رنگ او و چنین کند با ماه و چون خواهد شمس
و قمر را بحالت اولی بر گرداند انها را بمحل اول بر گرداند انها را
و از دریا بیرون آورد و نترسد از کسوف و خسوف مگر شیعیان
ما چون چنین شد پس فزع کنید بسوی خدا و با او رجوع نمائید
و بعض علمای ظاهر تمسک بظواهر این حدیث کرده و مضایقه
از تاویل نموده و برخی قائل بدو نحو کسوف و خسوف شده اند
یکی آنکه منجم اخبار بحایل شدن زمین و جرم قمر نماید دیگری بعبور
بودن دریا و این تاویل از تحقیق بعید است و جماعتی تطبیق این ظواهر
با قواعد نموده اند و گفته اند که مراد بدریا سایهٔ ماه و سیاهی
آن است و در خسوف مراد سایهٔ زمین است که بشکل مخروط است
و حایل شود میانه آفتاب و ماه و این تعبیر مجازی است و گفته
اند تحفظ بر ظواهر وقتی لازم است که مخالف حس و عیان نباشد
و چون ظواهر مخالف حکم صریح عقل شد چاره از تاویل نباشد
و هرگاه اهل علم هیئت استخراج خسوفین کرد و علم قطعی
حاصل نمود بوقوع خسوف یا کسوف در ساعت معینه و همان
طور که استخراج کرده بود واقع شد چگونه توان بر او اظهار
داشت که استخراج تو خطا است و خسوف بواسطه فرو رفتن

ماه در دریا است هرگز از علم قطعی خود بر نگردد بلکه موجب
بی اعتقادی او بظواهر خواهد شد ملخص آنکه معین است
حمل اینگونه ظواهر بر تقریب اینکه بفهم عامه نزدیک نماید
چون در صدر اسلام و صقع ظهور شرع اقدس اهالی
آن زمان و اندیار را بصیرتی باحوال کواکب و استخراج کردن
نبوده چاره از این نوع عبارات نزدیک بفهم عامهٔ مردم
نبوده و باید دانست که آنچه در این حدیث شریف ذکر شده
که خسوفین از معاصی عباد است منافات ندارد با آنکه به
سبب حیلولت زمین و جرم قمر باشد زیرا که حیلولت میزان
مقرر و زمان معینی ندارد و از این جهت است که خسوفین
در شهور و سنوات مختلف شود و مثل سایر حرکات
مضبوطه نیست و بسا باشد که در سالی متعدد واقع شود
و در سنوات عدیده واقع نشود یا باختلاف واقع شود
از جهت آنکه وقوع حیلولت که سبب طبیعی این کار است بارادهٔ
حقهٔ الهیه واقع شود و مسبب الاسباب ذات اقدس حق تعالی
است الا الی الله تصیر الامور و چون مشاهده خسوفین سبب
فزع و خوف است و ناشی از معاصی عباد شریعت مقدسه نماز
و توجه را واجب فرموده و از اختلافات سماویه عجیبه که این
زمان مشاهده شد و امر است یکی در شنبه هجدهم جمادی

الاولی سنه هزار و سیصد و بیست و هشت هجری در اول
زوال صدای هائلی در میانه آسمان و زمین حادث شد مانند
صدای توپ بسیار عظیمی که شلیک کنند و کره آتشی رنگی
سرخ و گداخته باندازه جرم قمر از طرف جنوب بحرکت سریعه
بسمت شمال متحرک شد و از شدت سرعت حرکت اثر حرکت
آن در هوا بقدر پنج یا شش دقیقه باقی بود مانند کهکشان
غرابا زدرنا و اهل دار الایمان قم اکثر استماع صوت و مشاهده
کره متحرکه را نمودند و مجال شک و شبهه نیست و نیز در شب
جمعه سیزدهم شعبان از سنه مزبوره قریب بطلوع فجر صدائی
از سمت مشرق این بلد حادث شد که در حجره روشنی آواز
ماه افزون تر بود بمرائی و بحدی روشنی داد که تمامی خانها
تاریک مانند روشنی اول روز روشن شد و بحرکت
بطیئه بسمت مغرب متحرک شد و در آخر کار منطفی شد و
بعد از ده دقیقه تقریبا صدائی در جو حادث شد بسیار
مهیب و هولناک که تمام مردم بیدار شنیدند و اکثری که در
خواب بودند بیدار شدند و وحشت تمامی در وی داد و تقریبا
هشت دقیقه صدا ممتد شد مانند توپ عظیمی که در کوهستان
شلیک شود و تاکنون چنین حادثه در جو شنیده نشده بود
امید است که از علائم ظهور و فرج باشد و حوادث و انقلاب

درین سنین و سنوات ماضیه بسیار واقع شده والله العالم

الحدیث الاربعون

ما رواه الصدوق فی العلل و اروی کتبه و سایر کتب الاصحاب
اجازة عن جماعة من المشایخ العظام و الفقهاء الاثبات الاعلام
منهم الفقیه النبیه المنتهی الیه ریاسة الامامیة فی عصره ثالج
الحاج الامیرزا حسین بن المیرزا خلیل الطهرانی النجفی اعلی الله
قدره و نور قبره فی مشهد ابی الفضل العباس سلام الله علیه
والشیخ المحدث الثقة العابد والعالم العامل الزاهد محیی
آثار اهل البیت الحاج میرزا حسین النوری الطبرسی قدس
روحه القدوسی فی بلدة طهران والسید الابد الاجل
والفقیه الاوحد الاکمل السید محمد الهندی النقوی النجفی
طاب مسه فی بلدة سامره والشیخ الجلیل البارع والفقیه
الکامل الجامع الامیرزا فتح الله المشتهر بالشریعة فی المشهد
الغروی دام الله فیضه عن ابی حمزة الثمالی قال قلت لابی جعفر
علیه السلام یابن رسول الله الستم کلکم قائمین بالحق قال بلی قلت
فلم سمی القائم قائما قال لما قتل جدی الحسین ضجت الملائکة
الی الله عز وجل بالبکاء والنحیب فقالوا الهنا وسیدنا اتغفل
عمن قتل صفوتک وابن صفوتک وخیرتک فاوحی الله الیهم
قروا وعزتی وجلالی لانتقمن منهم ولو بعد حین وکشف الله عن

الائمة من ولد الحسين الملئكة فسرّت الملئكة بذلك فاذا
احدهم قائم يصلّي فقال الله عزّ وجلّ بذلك القائم انتقم منهم
انتهى وروى في كامل الزيارة عدّة اخبار في هذا المعنى وفي
بعضها فاقام الله لهم ظلّ القائم بيانات از روايات كثيره استفاده
شود كه در قيام قائم انتقام از كشندگان وستمكاران سيد
الشهداء عليه السلام كشيده خواهد شد در دنيا و در زمان رجعت
و در برزخ و در قيامت و دلالت دارد بر اينكه مصيبة اين
مظلوم نزد خداوند بزرگترين مصيبات است و هم چنين انتقام
كشد از ذرّية انها و از كسانيكه راضى بفعال ايشان باشند و
اين معنى در احاديث ماضيه تواتر معنوى دارد در اينكه خداوند
خونخواهى خواهد نمود از حسين وخون او آرام نگيرد تا قيام
قائم چنانكه گذشت و اين معنى از خصائص او است چنانكه
گريستن آسمان و زمين وحمرة افق آسمان وكسوف شمس
وفرار بومه از آبادى ولعن كبوتر راعبيه بر قتله او وگريستن
جن واقامه ماتم او در عالم و تاكيد در زيارت قبر مقدس
او وطلب نمودن شفا از تربت وفضيلت سجده بر او وتبرك
كفن وحنوط بتربت وگرفتن سبحه تمامى از خصائص آنحضرت
است بل يمكن ان يلتزم ان له خصائص في الاحكام التكليفية
مما لا يجوز لغيره مثل الامتناع عن بيعة الطاغية مع القدرة

اليها والقائم بنفسه الشريفة في معارك الهلكة مع علمه بما يجري
عليه وتعريض ذراريه وودايع النبوة للسبي واذنه في مجاهدة
الصبيان وامثال ذلك وقد اشار الى بعض ما ذكرنا العلامة
المجلسي في تضاعيف البحار وهنا سؤال ينبغي الجواب عنه
في الاحاديث السابقة من ان قتل ذراري قتلة الحسين لا
يجامع قواعد العدل وفي العلل والعيون سئل الهروي الرضا ع
عن حديث روى عن الصادق ع انه قال اذا خرج القائم قتل ذراري
قتلة الحسين ع بفعال ابائها فقال هو كذلك فقال فقول الله
عزّ وجلّ ولا تزر وازرة وزر اخرى ما معناه قال صدق الله
في جميع اقواله ولكن ذراري قتلة الحسين يرضون بفعال
ابائهم ويفتخرون بها ومن رضي شيئا كان كمن اتاه ولو ان رجلا
قتل بالمشرق و رضي بقتله رجل بالمغرب لكان الراضي عند
الله شريك القاتل وانما يقتلهم القائم لرضاهم بفعل ابائهم
الخبر وهو كاف في معناه ولعل التوجيه ان الافعال تعتبر
لكشفها عن النية والارادة وهي المناط في العقوبات الالهية
كما اشير اليه في اخبار خلود الكفار في العذاب من ان نيتهم الدوام
على الكفر لو كانوا خالدين والمعتبر في كون الانسان جهنميا
خباثة جوهر ذاته وكون كتابه في سجين وان لم يصدر منه جوارحه
فعل خارجي وهو معنى مسئولية الفؤاد في قوله ان السمع و

البصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا كما ورد التفسير
به ويشير اليه ايضا ما ورد في عدة اخبار من الحروف والاعداد الكائنة
بآبائهم فافهم واغتنم ذلك فانه سر لطيف وقوله ع في هذا
الخبر كشف الله لهم الخ لعل المراد به ان الاعيان الثابتة لهم
في الوجود الظلي العلمي وشهود الملائكة لها على طبق ما يخرج
من مكمن الغيب الى الشهادة وقيامه كناية عن قيامه بامر الله
واقامة اساس العدل وصلوته كناية عن خضوعه لله تبارك
وتعالى ونصره عما اليه اشير في خبر الكامل فاقام الله لهم ظل
القائم او كناية عن اجسامهم المثالية البرزخية اعني البرزخي
الغيبي الملكوتي المقدم على نشأة الملك واشارة الى حقائقهم
العقلية وانوارهم الاصلية المقدمة على اجسامهم العنصرية
وارواحهم النفسانية بمرتبتين المشار اليه في اخبار عديدة
خلق الله الارواح قبل الاجساد بالفي عام وان الله خلقهم
من نور عظمته قبل خلق السموات والارض والكرسي قوله
عليه السلم بذلك القائم انتقم منهم الظاهر ان المراد به الانتقام
في زمان الرجعة كما تقدم من قوله ولو بعد حين ويشير اليه
قوله منهم وان كان يمكن ان يكون المراد الاعم منهم ومن ذراريهم
والقائم من الالقاب الخاصة به روحي فداه وان كان معناه
متحققا في آبائه عليهم السلم كما ان امير المؤمنين من الالقاب

الخاصة به عليه السلم ولا يطلق على غيره ولا يرضى بالتلقيب الا
من كان منكوحا في دبره على ما وردت به الرواية كما نقلها في آخر
مزار الوسائل وهو ما ورد مما يدل على خلافه كما رواها المجلسي
ره في امامة البحار في باب اسمائهم عليهم السلام في الفصل سوق
عن كتاب الاختصاص فمطروح او مؤول وان كان الناقل لم
يتعرض له وفي معاني الاخبار سمي القائم قائما لانه يقوم بعد
ما يموت ذكره ورواه في الاكمال ايضا وهو المراد بما رواه
الشيخ في كتاب الغيبة لانه يقوم بعد ما يموت لان حياته
بقائه عليه السلام مما تواتر به الاخبار بل تشهد به الضرورة
والعيان وعلل بقيامه بالحق وفي ارشاد المفيد اذا قام القائم
دعى الناس الى الاسلام جديدا وهداهم الى امر قد دثر وضل
عنه الجمهور والمراد تجديده رسم الاسلام وحقائق القرآن
بعد اندراسها بطول الزمان فكانما نسجت عليها عناكب
النسيان واليه اشير في عدة اخبار يأتي على الناس بدين جديد
وكتاب جديد ويوم على العرب شديد يعني بالدين الجديد
الاحكام الواقعية للاسلام غير مبتنية على الظن والتخمين
والقياسات الباطلة من دون تقية ولا خوف ولا تأخذه
في الله لومة لائم وبالكتاب الجديد القرآن الواقعي الذي لم
يتطرق اليه التحريف بناء على وقوعه فيه او التأويلات الكاسدة

وبيان حقايق الحكمة على ما هو عليه في نفس الامر بحيث كلما
يسمعه اهل الظاهر يراه جديدا كما نشاهد حال الجمهور الامة
بالنسبة الى بعض التاويلات الواردة عن ابائه عليهم السلام
التي هي بطون القران السبعة او السبعمائة وتكاثرت اخبار
الاسلام بان النبي ص سماه مهدي الامة وورد في عدة
اخبار انه سمي مهديا لانه يهدي الى كل امر خفي وانه يهدي
الى كل امر مضلول عنه ومن القابه عليه السلام المنتظر لان لغيبته
تكثر ايامها وبطول امدها فينتظر خروجه المخلصون وينكرها
المرتابون ويستهزئ بذكره الجاحدون ومن القابه الخلف
الصالح وصاحب الدار يعني دار العسكري في الغريم لاعتقاد
الشيعة ان له حقا في اموالهم والمنصور لقوله تعالى انه كان منصورا
كما فسر به في الخبر واشهر القابه المهدي وقد ثبت عن النبي
ص ان المهدي يملك الارض ولا يغلب عليه وان اسمه اسمي
واسم ابيه اسم ابي وهذا كان معروفا عند طوائف المسلمين
وهذا هو الذي دعى عبد الله بن الحسن في تسمية ابنه
محمدا وتلقيبه بالمهدي طمعا في ان ينتقل اليه الامر و
تسمى به المهدي العباسي بذلك الطمع ايضا وظن بعض
الزيدية ان زيد بن علي هو المهدي الموعود فلما قتل قال
مروان بن ابي حفصة شاعر بني امية صلبنا لكم زيدا على جذع

حكم بن العباس الكلبي

نخلة ولم ار مهديا على الجذع يصلب واعلم انه غير خفي
على المتدرب الماهر ان اصحابنا الامامية في دهر دائر رضوا
اساس الامامة بالبراهين والنصوص كالبنيان المرصوص
مع شدة ابتلائهم في كل عصر بعدو قاهر ولم يكن لهم قط سيف
شاهر بل لم يكن في ايديهم غير الدليل الباهر ولم ينوا نواهض
اقامة الحجج ولم يكترثوا في سفك المهج ولم يهابوا عن خوض اللجج
حتى جمع الله لهم الشمل وصنفوا في الامامة كتبا نفيسة كافية
في معناها وافية في مغزاها جزاهم الله عن الاسلام واهله
خير الجزاء حتى صاح ديك الصباح واغنى الاصباح عن المصباح
واستفاض قول النبي الخاتم وشاع وانتشر في جميع الاصقاع
وقرع القلوب والاسماع ان الائمة اثنا عشر وكلهم من قريش
ومن صلب علي ع وبطن فاطمة وانهم اثنا عشرة عينا انبجست
من البحر الاعظم لحيوة النفوس وبقاؤها في ادوار العالم
وان الارض لم تخل طرفة عين من نبي او وصي من بدو الخلقة
وهبوط ادم والا لساخت باهلها وانقطع امدها وان
الامامة رياسة الهية وموهبة ربانية يؤتي الملك من
يشاء وينزعه ممن يشاء وانهم اشخاص معينون معصومون
مطهرون قد نص النبي على اشخاصهم واسمائهم بامر الله
باولهم وختم باخرهم ولعمري ان احدهما اطول من الاخرى

ولقد اجاد امين الاسلام الطبرسي فيما افاد من ان اخبار
الغيبة اذا سبقت زمان الحجة بل زمان ابيه وجده عليهما السلام
حتى تعلقت الكيسانية بها في امامة ابن الحنفية والناووسية
والممطورة في ابي عبد الله وابي الحسن عليهما السلام واثبتها
المحدثون من الشيعة في اصولهم المؤلفة في ايام السيدين
الامامين الباقر والصادق عليهما السلام اثروها عن النبي والائمة عليهم السلام
واحد بعد واحد صح بذلك القول في امامة صاحب الزمان
بوجود هذه الصفة له ومن جملة ثقات المحدثين والمصنفين
من الشيعة الحسن بن محبوب الزراد وقد صنف كتاب المشيخة
التي هو في اصول الشيعة اشهر من كتاب المزني وامثاله قبل
زمان الغيبة باكثر من مائة سنة وذكر فيه اخبار الغيبة فوافق
الخبر الخبر فانظر كيف حصل الغيبتان لصاحب الامر عليه السلام
على ما تضمنته الاخبار السابقة بوجوده عن آبائه وجدوده
انتهى وقد كانت هذه الاحاديث بمرأى من المسلمين ومسمع
منذ ولدت في افواههم مركوزة في خواطرهم مثبتة في زبرهم
ودفاترهم لا ينكرها معاند محاسد ولا مكابر مجاحد يتوارثونها
خلفا عن سلف بل كتب جماهير علماء السنة اشمل لها من
كتب الشيعة فعليك بمراجعة كتب شريفة معقودة لذكرها
مثل كتاب ينابيع المودة للسيد المعاصر السيد سليمان

الحنفي القندوزي وكتاب البيان للحافظ الكنجي الشافعي
ومن اراد الوقوف على الحقيقة فليراجع كتاب كشف الاستار
لشيخنا المعاصر النوري نور الله قبره فانه جامع لكل
باب ومبين للصواب ولا يبقى لمن طالعه وتامله شك ولا
ارتياب والذي ينبغي التنبيه عليه ان احاديث ظهور
المهدي عليه السلام وعلاماته مختلفة جدا ففي بعضها تقريب الامر وفي
بعضها تبعيده وفي بعضها الابهام والتشابه مثل انقراض
دولة بني فلان وفي بعضها الاجمال في المراد مثل خروج
نار من المشرق او رايات سود من خراسان وامثال هذا مما
ضبطها المحدثون في كتب الغيبة ومن هذا الباب طلوع
الشمس من مغربها فانه قد يؤول بطلوع شمس الولاية الغائبة
من افق النبوة كما في خبر الاكمال عن النزال بن سبرة المشتمل
على اشراط الساعة حيث فسره صعصعة بن صوحان بذلك
وبعض ابقاه على ظاهره وآمن به من غير تاويل ومن العجب
ان العارف الفاضل والحكيم الكامل القاضي سعيد القمي
مع طول باعه في العلوم الحكمية وقوة ذراعه في تاويل الاحاديث
آمن بظاهره قال في اربعينه في الحديث الخامس والعشرين
الوجه في طلوع الشمس من المغرب هو ان كلما في هذا العالم
الاسفل انموذج لما في العالم الاعلى حتى انه لم يسقط هنا

ورقة الا وقد هبط هناك روح من الارواح درجة وقد صح
ذلك في الاخبار والبراهين ومشاهدات ارباب اليقين
فطلوع الشمس على النهج المشاهد بالعيان انموذج لشروق
انوار الارواح من مشرق الازل في كل آن كما قال تعالى كل يوم
هو في شان وغروب الشمس كناية عن غروب هذه الانوار
في مغارب المواد السافلات وغياهب الحجاب الاراضي
الموات التي فيها عين حمئة ينبع منها ماء الحيات وبذلك
عمرت النشاة الدنياوية حيث الابدان التي هي الاراضي الميتة
فاذا تعلقت الارادة الالهية بعمارة النشاة الآخرة فذلك
انما يكون بارجاع النجوم الغاربة اى الارواح الملابسة للمادة
الى ما انسدت منه فيجب ان تطلع هي لا محالة من تلك المغارب
متوجهة الى رب المشارق والمغارب ولما كانت من الواجب
الضروري في العناية الالهية مطابقة الحكاية للمحكي عنه بل
السبب للمسبب وكانت الشمس هي المعدة للمواد القابلة للصور
بانتقالها من استعداد الى آخر بل هي السبب القوي باذن الله
في حدوث الارواح وظهورها وبرقانها وجب ان تطلع هي
او لا من مغربها حتى تتبعها طلوع الارواح من مغاربها وهذا
برهان على وجوب هذا الطلوع لا ينكره ارباب الركوع والسجود
ثم قال رحمه الله واما تصحيح طلوع الشمس من مغاربها على وجه

يطابق الاصول البرهانية ولا يخالفها فمن اشكل الامور و
اعضلها ولا ريب في ان تحقيق ذلك بان يسكن الفلك الاعظم
ويتحرك سائر الافلاك حركاتها التي من المغرب الى المشرق
او يتحرك هو ايضا على توالي البروج لا جماعة الحركة التي
على خلافه فصاحب اخوان الصفا وهو من تلامذة مولانا
الصادق عليه السلام بثلثة وسائط على ما نقل المولى الفاضل المتبحر
مولانا محمد امين الاستر ابادي في الفوائد المدنية ذهب الى
ان الرياضيين في ارصادهم المضبوطة وجدوا الاختلاف في الميل
الكلي فيمكن ان يتزايد ذلك الى حيث ينطبق منطقة البروج
على معدل النهار فلا محالة يكون حركة الشمس حينئذ محسوسة
حركتها الذاتية التي من المغرب الى المشرق فيقتضي وضعا آخر
مخالفا بالكلية لهذا الوضع وذلك هو عمارة النشاة الاخرى
حسب ما اخبر به الشرع انتهى اقول هذا مع تسليم بعض المقدمات
يقتضي الامكان ولا يكفي ذلك لاهل الايقان وكنت ناوي لتلف
الزمان اري تصحيح ذلك في عالم الطبيعة ووجوبه في العناية
الالهية بناء على ان حركات الافلاك فيخبر به شوقية واوضاعها
احوال وجدية لما يشرق عليها انافانا انوار قدسية ويفيض
عليها اشراقات عقلية ويلمع لها بوارق وبانية تحركها كالتو
ويديرها بالسماع كل حين وتلك الحركة بالنسبة الى جرمها ب

جهة اتفقت بل بحسب ارادة كلية في العناية الالهية وخصوصيات
اشراقات تناسب ظهور الحقائق في طريق البدو فيوجب
حركة كل واحد من الافلاك على الجهة التي تصلح لنظام النشاة
الاولى فاذا حان حين رجوع الاشياء الى اصولها وقرب وقت
عمارة النشاة الاخرى وانتقال النفوس الى دار البقاء و
ذلك لمقتضيات الاسماء الالهية ووجوب تحقق المكافاة
في الحكمة الربانية تظهر اشراقات مسببة عن تلك الارادة
على تلك النفوس الشريفة الفلكية موجبة لوجود شوق
مخالف للاول وتشرق لها لوامع نورانية مناسبة لتلك
التعقلات العودية مقتضية لان تتحرك حركات تقابل
الحركات الاول اذ الحركات انما تتسبب عن التعقلات
والارادات ولا ريب ان كل معقول يقتضي امرا غير ما
يقتضيه الاخر فالتعقلات والارادات ولا ريب ان كل معقول
يقتضي امرا غير ما يقتضيه الاخر فالتعقلات الاوائل انما
هي لاظهار الجواهر العقلية في بساط الشهود وابراز الانوار
القدسية في موطن هذا الوجود والتعقلات الاواخر انما
هي لعود تلك الانوار الى مشارقها ورجوع الفروع الى
اصولها فتختلف الحركات وتتقابل الجهات وذلك كما
يعرض لارباب الوجد بسبب ظهور بارقة غريبة لم تشاهدها

ان يتحرك على خلاف ما يتحرك اولا واعتبر ذلك بالدولاب بالنظر
الى صاحبه وبالجملة وجب من ذلك بحكم المضاهات في المقابلة
ان يتحرك بتلك الارادات حركة تقتضي عمارة النشاة الاخرة
على الخلود والبقاء في مقابلة الحركة الاولى القابلة للفناء
وذلك يستلزم طلوع الشمس من مغربها كما يراه اهل العرفان
وعندي ان هذا سر لطيف غير مناف للاصول البرهانية
على المتدرب في الحكمة المتالهة انتهى كلامه شوارد فهذا
بنو دعرشي في بيان هذا المقام من شاء رجع اليه خاتمة قال
القاضي السعيد ايضا في اربعينه في شرح الحديث الرابع
ومما يناسب نقله في هذا المقام ما روي عن ابن مسعود قال
قال رسول الله صلعم ان لله ثلثمائة شخص في الارض قلوبهم
على قلب آدم وله اربعون قلوبهم على قلب موسى وله سبعة
قلوبهم على قلب ابرهيم وله اربعة قلوبهم على قلب جبرائيل وله
ثلثة قلوبهم على قلب ميكائيل وله واحد قلبه على قلب اسرافيل
فاذا مات الواحد من الثلثة ابدل الله مكانه من الاربعة واذا
مات واحد من الاربعة ابدل الله مكانه من ثلثمائة واذا مات
واحد من ثلثمائة ابدل الله مكانه من العامة يدفع البلاء عن العالم
ببركتهم وفي هذا الخبر فوائد الاولى انه يدل على الترتيب الذي
ذكرنا بين جبرائيل وميكائيل واسرافيل وان اقلهم واشرفهم

منزلة هو اسرافيل كما يظهر من كون المنسوب الى جبرائيل اربعة
والى ميكائيل ثلثة والى اسرافيل واحدا وذلك لترتيب مراتب
الاعداد وان الواحد اقدم ولكون الاربعة عبارة عن الاوتاد
والاوتاد في مرتبة من الافراد الذين عددهم ثلثة وكذا الافراد
انما يخدمون الواحد الذي هو قطب الاقطاب فتدبر ولنثبت
ان ذلك الخبر وان كان مما رواه العامة لكن يحققه كشف ارباب
العيان وما ورد عن ائمة اهل الايمان اجمالا وتفصيلا اما
اخبار الاجمال فكما ورد عنهم عليهم السلام في عدة مواضع ان القائم
من اهل البيت معه اشخاص النقباء يأمرهم بالخدمات وهم
معه بالغدوات والعشيات واما التفصيل فقد ورد
عنهم عليهم السلام في دعاء ام داود الذي يدعى به من عمل
الاستفتاح بعد ما ذكر فيه الصلوة على الملائكة والانبياء
والرسل والاوصياء وائمة الهدى بهذه العبارة اللهم
صل على الابدال والاوتاد والسياح والعباد والمخلصين
والصالحين والزهاد واهل الجد والاجتهاد الى اخر الدعا
وانت خبير بان ذلك على ان وجود هؤلاء والاولياء مما يقول
به ائمتنا ع الثالثة اعلم ان الثلثمائة الذين قلوبهم على قلب
ادم يسمون بالنقباء وذلك ادنى مراتب الاولياء ولذلك
كان عددهم كثيرا وسموا بالنقباء لحركتهم وسيرهم في البلاد

لمعاونة العباد والاربعين الذين قلوبهم على قلب موسى عليه السلام
هم النجباء لكونهم انجب من الاولين ولانهم نجباء عند الله انجبهم
من خلقه والسبعة الذين قلوبهم على قلب ابرهيم هم البدلاء
والوجه في تسميتهم بذلك هو انهم يقتدرون على التبدل
في الهياكل والتقلب في الصور والاربعة الذين قلوبهم على
قلب جبرئيل يسمون بالاوتاد لان الاكثر ان تقوم الفسطاط
على الاربعة قوائم ولما كان امور عالم الكون انما تقوم بهم
سموا اوتادا والثلثة الذين قلوبهم على قلب ميكائيل انما
يسمون بالافراد وذلك لان الثلثة اول الافراد واقدمها
واشرفها حتى قيل ان ايجاد العالم انما يكون عن ثلثة لان الله
لما اعطت الحقائق والنتيجة لا يكون الا عن الفردية والثلث
اول الافراد جعل الله ايجاد العالم عن نفسه وارادته التي
هي نسبة التوجه بالتخصيص لتكوين امره وقوله الذي هو
مباشرة الامر الايجادي بمعنى كلمة كن والعين واحدة والنسب
مختلفة فقال سبحانه مشيرا الى الامور المذكورة انما قولنا
لشيء اذا اردناه ان نقول له كن فيكون انتهى وقيل سمي افراد
لانهم مجالي للفردية الحقيقية وهذا بالحقيقة يرجع الى ما
قلنا والواحد الذي قلبه على قلب اسرافيل هو قطب الاقطاب
والغوث الاعظم اذ به يقوم دائرة الوجود وهو مغيث

كل مكروب لولاه لمادت الارض باهلها ولقامت الساعة
من ساعته وهو بقية الله في ارضه وحجته على عباده والقائم
بامره خاتم الاولياء وصاحب الارض والسماء كما نص عليه
الاخبار ومكاشفات اهل الاسرار قال صاحب الفتوحات
واما ختم الولاية المحمدية فهي لرجل من العرب من اكرمها اصلا
وهو في زماننا اليوم موجود عرفت به سنة خمس وتسعين
وخمسمائة ورايت العلامة التي اخفاها الحق فيه عن عيون
عباده وكشفها لي بمدينة فاس حتى رايت خاتم الولاية
منه وهو خاتم الولاية الخاصة لا يعلمه كثير من الناس وقد
ابتلاه الله باهل الانكار عليه فيما يتحقق به من الحق في سره
وكما ان الله ختم بمحمد صلى الله عليه وآله نبوة التشريع كذلك
ختم الله بالختم المحمدي الولاية التي تحصل من الوارث المحمدي
لا التي تحصل من ساير الانبياء فان من الاولياء من يرث
ابرهيم ومنهم من يرث موسى وعيسى فهؤلاء يوجدون بعد
هذا الختم المحمدي ولا يوجدون على قلب محمد ص انتهى قال
ذلك من الفصل الثالث عشر من اجوبة الامام محمد بن علي
الترمذي انتهى كلام القاضي ووجدنا نقله مطابقا لما
في الفتوحات وذكر الشيخ الثقة الكفعمي ره في حواشي جنة
الامان عند ذكر دعاء ام داود عن علي ع ان الابدال بالشام

وهم خيار بدل من كل جبار والاوتاد هم صفوة الابدال
والسياح هم الصائمون والسياحة في هذه الامة الصيام
وقيل ان الارض لا تخلو من القطب واربعة اوتاد واربعين بدلا
وسبعين نجيبا وثلثمائة وستين صالحا فالقطب هو المهدي
عليه السلام ولا يكون الاوتاد اقل من اربعة لان الدنيا كالخيمة و
المهدي كالعمود وتلك الاربعة اطنابها وقد تكون الاوتاد
اكثر من اربعة والابدال اكثر من اربعين والنجباء اكثر من
سبعين والصالحون اكثر من ثلثمائة وستين والظاهر ان
الخضر والياس من الاوتاد فهما ملاصقان لدائرة القطب
واما صفة الاوتاد فهم قوم لا يغفلون عن ربهم طرفة عين
ولا يجمعون من الدنيا الا البلاغ ولا تصدر منهم هفوات
البشر ولا يشترط فيهم العصمة وشرط ذلك في القطب واما
الابدال فدون هؤلاء في المراقبة وقد تصدر منهم الغفلة
فيتداركونها بالتذكر ولا يتعمدون ذنبا واما النجباء فدون
الابدال واما الصالحون فهم المتقون الموصوفون بالعدالة
وقد يصدر منهم الذنب فيتداركونه بالاستغفار والندم
قال الله تعالى ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان
تذكروا فاذا هم مبصرون جعلنا الله من القسم الاخير لانا لسنا
من الاقسام الاول لكن ندين الله بحبهم وولايتهم ومن احب

قوماً حشر معهم وقيل اذا نقص احد من الاوتاد الاربعة وضع
بدله من الاربعين واذا نقص احد من الاربعين وضع بدله من
السبعين واذا نقص احد من السبعين وضع بدله من الثلثمائة
وستين واذا نقص احد من الثلثمائة والستين وضع بدله
من ساير الناس والله اعلم بالصواب انتهى وقال بعض العرفاء
ان لله رجالاً هم رجال الاسماء وهم تسعة وتسعون رجلاً ورجل
جامع يقال له الغوث والفرد والقطب الجامع لا يعرفه احد
من هذه التسعة وتسعين مع استمدادهم جميعاً منه وقال
بعض علماء علم الحروف ان من كان من هؤلاء في رجال الحروف
النورانية كان الغالب عليه الظهور وارتفاع الصيت ومن كان
في رجال الحروف الظلمانية كان الغالب عليه الخفاء وخمول
الذكر وهذا القطب هو الذي يسمى عند الحكماء مدبر العالم
وانسان المدينة وهو المسمى بفارقليط في قول عيسى عليه السلام
نحن نأتيكم بالتنزيل واما التأويل فسيأتي به الفارقليط في
آخر الزمان وقال الشيخ كمال الدين القاشاني في تأويلاته
القرآن لا يقرء بالحق والحقيقة الا المهدي فان قرنه صلى الله
عليه وآله الزمان دار الى ان وصل الى النقطة التي بدء
منها مطابق لان الخاتم للاولياء هو المهدي لانه في الحقيقة
هو الخاتم للولاية والنبوة والرسالة والآفاق والانفس

والقرآن والشرع والاسلام والدين كان الكل موقوف عليه
قائم به بامر الله لانه القطب في الوجود لا يقوم الا بالقطب ولا
يبقى الابد كالرحى فانه لا يبقى نفعه ولا يدور الا بالقطب انتهى
اقول روى الشيخ في الغيبة بسنده عن جابر الجعفي قال قال
ابو جعفر عليه السلام يبايع القائم بين الركن والمقام ثلثمائة
ونيف عدة اهل بدر وفيهم النجباء من اهل مصر والابدال
من اهل الشام والاخيار من اهل العراق فيقيم ما شاء الله
ان يقيم وروى المسعودي في كتاب اثبات الوصية ان الله
عز وجل انتصر وينتصر لدينه منذ اول الدهر الى آخره بالف
رجل فسئل عن تفصيلهم فقال ثلثمائة وثلثة عشر اصحاب
طالوت وثلثمائة وثلثة عشر اصحاب يوم بدر مع النبي
صم وثلثمائة وثلثة عشر اصحاب القائم بقي احد وستون
رجلاً الذين قتلوا مع الحسين في يوم الطف هذا آخر ما
اردنا ايراده في اربعين الحسينية ولعل الله تعالى يوفقنا
لتاليف رسالة موجزة في دفع شبهات الملحدين واقامة الحجج
والبراهين ونتعرض لكثرة من شاهد القائم من اهل اليقين
وتواتر اخبار الائمة الطاهرين بغيبته وظهوره واشتهاره
علماء الشيعة وفقهائنا الاماميين في عصر سيدنا
ابي محمد العسكري في العراق واليمن وديلم وطبرستان

واهواز وخراسان وقم وكاشان وغيرها من البلدان و
وفور تصنيفاتهم وتاليفاتهم وشدة ورعهم وتحقيقاتهم
بما لا يبقى معه مجال للمرتابين وحاشاهم ثم حاشاهم عن
التواطوء على امر الابعد اقامة البراهين وسطوع الحق من
الافق المبين وليس يصح في الافهام شيء اذا احتاج
النهار الى دليل وناهيك في هذا الباب مراجعة كتب
المورخين وفهارس المصنفين في احوال العلماء والرواة
وضبط الاثبات والثقات ولنختم الكلام بنقل توقيع شريف
وجد بخط سيدنا ابي محمد العسكري ع على ما شهد به ارقام
جماعة من العلماء العظام منهم المحقق الدواني والحكيم العليم
محمد الخضري وهو هذا قد صعدنا ذرى الحقائق باقدام
النبوة والولاية ونورنا سبع طرائق باعلام الفتوة والهداية
فنحن ليوث الوغى وغيوث الندى وفينا السيف والقلم
في العاجل ولواء الحمد في الآجل واسباطنا خلفاء الدين و
حلفاء اليقين ومصابيح الامم ومفاتيح الكرم فالكليم البس
حلة الاصطفاء لما عهدنا منه الوفاء وروح القدس
في جنان الصاغورة ذاق من حدائقنا الباكورة وشيعتنا
الفئة الناجية والفرقة الزاكية صاروا لنا ردءا وصونا
وعلى الظلمة البا وعونا وسيفجر لهم ينابيع الحيوان بعد

لظى النيران لتمام الم وطه والطواسين من السنين
وهذا الكتاب ذرة من درر الرحمة وقطرة من بحر الحكمة
وكتبه الحسن بن علي العسكري في سنة اربع وخمسين
ومائتين ومما ينبغي المواظبة عليه في الغيبة الكبرى انتظار
الفرج والالحاح في الدعاء سيما الدعاء الذي علمه الصادق
عبد الله بن سنان المعروف بدعاء الغريق وهو يا الله يا رحمن
يا رحيم يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك والمداومة
في القنوت بما رواه الحسن بن ابي عقيل عن امير المومنين
وقال بلغني ان الصادق ع كان يامر شيعته ان يقنتوا به
بعد كلمات الفرج وهو هذا اللهم اليك شخصت الابصار
ونقلت الاقدام وانت دعيت بالالسن واليك سرهم في
نجويهم في الاعمال ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق و
انت خير الفاتحين اللهم انا نشكو اليك غيبة نبينا و
قلة عددنا وتظاهر الاعداء علينا ووقوع الفتن بنا
ففرج اللهم ذلك بعدل تظهره وامام حق نعرفه اله الحق
امين يا رب العالمين ولنختم الكلام حامدا لله مصليا وفرغ
من تحريره وتاليفه بيمناه الجانية العبد المترقب لشفاعة اهل
البيت عليهم السلم والمرتجي لان يعد في عداد خدام علومهم وحفاظ
احكامهم العاصي المحتاج واقل الحجاج ميرزا محمد القمي عفى الله

عن جرائمه وخطایاه وحشره مع من کان یتولاه فی بلدة [illegible]
فتم عشیة الجمعة العشرین من شعبان سنة الف وثلثمائة
وثمان وعشرین والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی
سیدنا ونبینا محمد وخلفائه الطاهرین تم تمثیل
هذا الکتاب فی یوم الخمیس الثالث من شهر محرم الحرام سنة ۱۳۲۹
علی ید اقل السادات علما وعملا واکثرهم خطاء وزللا
العبد الاثم المستغرق فی بحار رحمة الله
محمد کاظم اسد اللهی الموسوی
الخوانساری فدای الایمان
صانها الله
عن النقصان

[illegible]

[illegible]

در توسل بامام زمان ارواحنا له الفداء

نه پیری شکوه‌ها دارم فراوان — که از عیش باد بر جوانان
چنان افسرده دل پژمرده حالم — که مرغی در قفس افتاده نالان
مرا ابر حوادث کرد بی تاب — چه صیادی غزال اندر بیابان
نبویم گل نجویم طرف سنبل — نه در سر شوق باغ مرغزاران
صفای باغ راغ آب جاری — بنفشه زار طرف جویباران

نسیم صبح صوت عندلیبان — دهان غنچه لعل گلعذاران
سواد زلف خط خال مشکین — می تلخ لب شیرین زبانان
شراب شمع نقل عیش مستی — خوش است اما برای شادکامان
دلی کو سوز دارد داغ جدائی — کجا سود می برد از لاله زاران
همی خواهم که اندر کنج غربت — بگریم همچو ابر اندر بهاران
چه خوش باشد که بعد از انتظاری — بامیدی رسند امیدواران
جمال الله شود از غیب طالع — پدیدار آید اندر تیر باران
دمد از قرن قدرت نفخه صور — ببارد ابر رحمت باران
اگر اسکندر دوران زبیابان — چشمه آب حیاتی تشنه کامان
باواز انا الحق مرغ توحید — کند پرواز اندر شاخساران
همی گوید منم آدم منم نوح — خلیل الله و رکن قربان جانان
منم موسی منم عیسی بن مریم — منم پیغمبر آخر زمانان
جهان شد تیره چون شبهای تاریک — خدایا در رسان خورشید تابان
توای جام جهان رخشا بنمای — که خستند از تعب آیینه داران
جهان ویران ز جور جور کیشان — رسا لوستی این کیدم نمایان
تو سرات نکوئی خدائی — خدا را سوی ما رو کن شتابان
ببین ما را اسیر بند کفار — گرفتار شکنج روزگاران
تو موسی دار شمشیر خدائی — بکش وانگه بکش فرعون هامان
توای عدل خدا کن داد خواهی — زجا خیز ای پناه بی پناهان